۷۳ - ۷۲
بهار و تابستان
۱۳۸۲

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تاریخ نشر: بهمن ۱۳۸۲ش
فوریه ۲۰۰۴م

به گیتی به از راستی پیشه نیست

بگیتی به از راستی پیشه نیست

ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

گنجینهٔ دانش
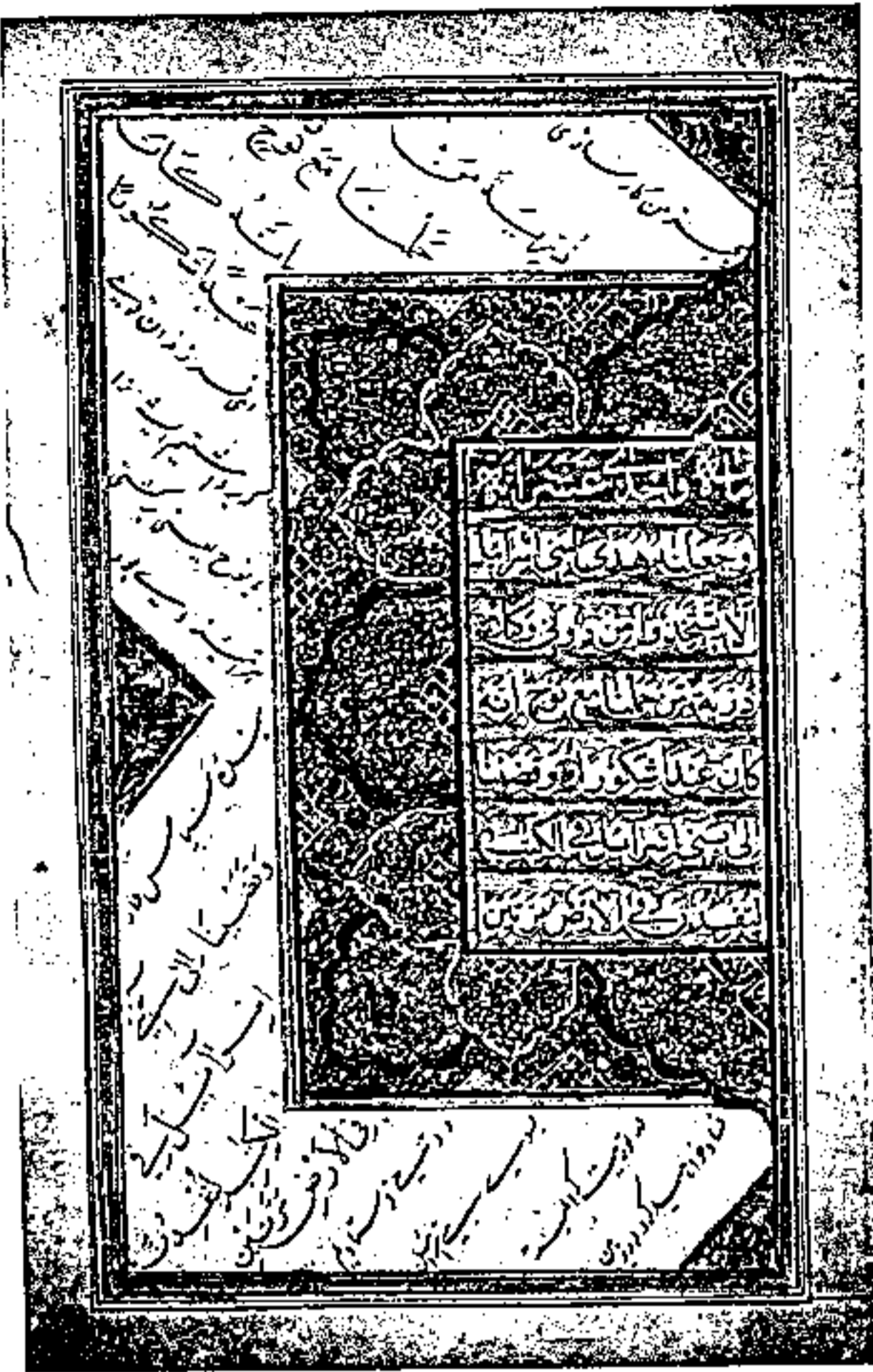
شمارهٔ ۲

شمارهٔ ۱

۱ ـ قرآن کریم، نسخهٔ خطی شماره ۶۴۸۰
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
آغاز سوره بقره ص ۲، نگارش به سبک یعقوب مستعصمی، نسخ جلی و خفی گل و بوته نگاری و مذهب و منقش با جدول‌ها و سر جزوها و آغاز سوره‌ها و لاجوردی و شنگرف، کتابت قرن ۱۲ هـ ق. مکتب هرات و اصفهان.

۲ ـ قرآن کریم، نسخهٔ خطی شماره ۸۲۵
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
سورهٔ بنی اسرائیل ص ۴۵۱، (باترجمه وتفسیر)لوح و سرلوح و سرجزوها و جدول‌ها، مذهب و منقش و گل و بوته نگاری با رنگهای لاجوردی و شنگرف وزرین، ترجمه و تفسیر در کنارهٔ صفحات به زبان فارسی به خط نستعلیق، مکتب کشمیر، کتابت قرن ۱۱ هـ ق.

۷۲-۷۳
بهار و تابستان
۱۳۸۲

تاریخ نشر: بهمن ۱۳۸۲ش/ فوریه ۲۰۰۴م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد:

به گیتی به از راستی پیشه نیست
زکژی بتر هیچ اندیشه نیست
«فردوسی»

پدیدآورنده: استاد جواد بختیاری

یــادآوری

※ فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
※ دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
※ دانش در ویرایش مقاله‌ها آزاد است.
※ آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
※ مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
ـ دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
ـ ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
※ آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
※ مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.
※ چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام مأخذ، آزاد است.

※ نشانی دانش :
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام‌آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱
Email :IranPakistan1969@yahoo.com
: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فارسی شبه قاره

گزارش وپژوهش

نامه ها

چکیدهٔ مطالب به انگلیسی

سخن دانش

سپاس بیکران آفریدگار نور و قلم را که توفیق ارزانی داشت تا در سرزمین روشنی و پاکی به حلقهٔ آیینه داران جمال حضرت دوست و به جمعِ شیفتگان معنویت و هنر و ادب و فرهنگ درآییم.

بیش از هزار سال است که پرتوهای تابناک عشق، عرفان و علم و معرفت در آثار فارسی فرهیختگان، ادیبان و سخنوران فارسی، گرمی بخشِ دل وفروغِ دیدهٔ ملتهای صاحبدل ساکن در قلمرو دوستی ایران و پاکستان و فراتر از آن در جهان شعر و شعور بوده است. کوشش کسانی که «درخت دوستی» دانش را نشانده‌اند،[1] اکنون به بار نشسته است.

---

۱ -درخت‌دوستی بنشان‌که کام‌دل به بار آرد نهال‌دشمنی برکن‌که رنج بی شمار آرد.

در این شماره از فصلنامهٔ دانش متن انیس العشاق شرف الدین رامی بر مبنای دو نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش با حواشی دکتر محمد حسین تسبیحی نموده شده است. با دیدگاهها و نظریات پژوهشگران و نویسندگان ارجمند دربارهٔ اقبال، فردوسی، حافظ، شیخ اشراق و محمد عارف و فارسیگویان پهلواری شریف، آشنا می‌شویم که ضرورت بازخوانی آثار ادبی برجسته و نقش متفکران و بزرگان ادب فارسی را یادآوری کرده‌اند. افزون بر اینها سروده‌های شاعران و سخنوران فارسی زبان شبه قاره، لطافت خاصی به فصلنامه بخشیده است. گزارش «فعالیتهای انجمن فارسی» و «بررسی متون آموزشی فارسی در پاکستان» با خاطره نگاشتهٔ دکتر رضا مصطفوی استاد محترم دانشگاه - که باز علامه اقبال را به بهانهٔ دیدار از خانهٔ آن فرزانه در سیالکوت، فرا یاد می‌آورد - و معرفی کتابها و نشریات تازه از دیگر مطالب گیرا و خواندنی این شماره از مجله است.

از همهٔ دوستدارن بهار دانش که با ارسال نامه‌های محبت‌آمیز، مشوق ما هستند و با ارائه دیدگاههای انتقادی به بالا بردن سطح مطالب و سرسبزی و پرباری فصلنامه مدد می‌رسانند، سپاسگزاریم.

والحمدلله اولاً و آخراً

سردبیر

نسخه های خطّی
کتابخانهٔ گنج بخش

از مولانا شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی

به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی

انیس العشّاق

اشاره:

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دو نسخهٔ خطّی از رسالهٔ انیس العشاق به شماره ۲۸۳۷، ۴۴ ص (۲۲ ورق) و ۱۵۷۱۱ جزو مجموعه (ص ۲۴۹ - ۳۰۷)(۴۸ صفحه) موجود است. مؤلف این رساله، مولانا شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی از دانشمندان و سخنوران شیرین زبان آذربایجان، با سلمان ساوجی و خواجه عبدالقادر مراغه ای همزمان بود. مولانا رامی در عهد شاه منصور (۷۹۵ هـ ق) آخرین پادشاه آل مظفر ملک الشعرای عراق بود و به سال ۷۹۵ هـ ق درگذشت. وی در صنایع شعری، ماهر و استاد شمرده می‌شود. و در مقابل حدایق السحر رشید الدین وطواط کتابی نگاشت به عنوان حدایق الحقایق (۴۸ - ۳۱۶ ص، چاپ تهران ۱۳۴۱ هـ ش).

رسالهٔ انیس العشاق نیز از تألیفات اوست که مجموعه‌ای از مترادفات جوارح و اعضا و یا سفینهٔ اوصاف سراپای محبوبه است در ۱۹ باب یا ۱۹ عضو بدن انسان از موی تا سر تا ساق پای، و بدین سبب و شیوه، تاکنون کتابی در زبان پارسی نوشته نشده است. ظاهراً این رساله در پاریس طبع و نشر شده و نیز مرحوم عباس اقبال آشتیانی این رساله را در سال ۱۳۲۵ هـ ق (۶۴ صفحه) در تهران به طبع رسانیده و همچنین جزو عجایب المخلوقات در چاپخانهٔ منشی نول کشور چاپ و نشر شده است. باوجود این، نسخه های آن نایاب و ناشناخته مانده است. بدین جهت نگارندهٔ این سطور، نسخهٔ خطّی انیس العشاق را در حد توانایی و امکان تصحیح نموده و در مجلهٔ دانش به طبع می رساند، امیدوار است مورد پسند خوانندگان ادب دوست و شاعران سخن شناس قرار گیرد. البته اشعاری که به طور شاهد مثال آورده شده است. از شاعران مشهور و ادیبان بزرگ زبان فارسی از آغاز تا عهد مؤلف است. تعدادی از این گویندگان ادب فارسی را که مؤلف ذکر کرده نتوانستم بشناسم. از خوانندگان سخن شناس، استمداد می جویم و هرگاه در تذکره ها و کتاب های تاریخ به نام و اشعار این شاعران برخوردند، به نشانی فصلنامهٔ دانش ارسال دارند تا به نام خودشان چاپ شود و همگان از آن فایدهٔ معنوی و روحانی یابند. ان شاء الله.

انیس العشاق

حمد و ثنا خالقی را - جلت کلمته - که در مبدأ خلقت وجود خاکیان را به تشریف «و لقد کرمنا بنی آدم»[1] مشرف گردانید، و شکر و سپاس قادری را عظمته - که از آثار قدرت گوهر نفس نفیس انسان را در سلک موجودات شرف نطق بخشید و عقل سرامد را بر ملایک مقرّب برکشید، و محرم إسراء[2] وحی گردانید. و دل صدرنشین را برگزید و به قرب حضرت عزت ارزانی داشت و منزل قبول الهام کرامت کرد. آن یک را بر حقایق دست تصرّف داد. و صحیفهٔ این یک را به رموز کتب آسمانی موشّح گردانید، و تحفهٔ تحیات بر روضهٔ سیدی که لوای رسالت به حکم «انا افصح»[3] از فرش به عرش کشید و سالکان راه حق را به نور هدایة و« ما ارسلناک الا رحمةً للعالمین»[4] از مضیق مسالک کفر نجات بخشید و درود برچهار یار و آل واصحاب او باد که پیشکاران کار گاه یقین اند و تلقین گویان کلمهٔ دین - رضوان الله تعالی عنهم اجمعین-.

غرض ازاین مقدمات آن که در تاریخ فتح روز افزون بندگی پادشاه عالم کشورستان اسکندر زمان مولی ملوک العرب و العجم مالک رقاب الامم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله المؤید من السماء المظفر علی الاعداء باسط امن و امان ناشر العدل والاحسان ظل الله فی الارض قهرمان اهل الدنیا و الدین فی الطول و العرض سلطان السلاطین معز الدنیا والدین ابوالفتح - شیخ اویس بهادر خان - خلد الله ملکه و سلطانه ابداً و اوضح علی العالمین برهانه.

اما بعد روزی من بنده در محروسهٔ مراغه از درون صافی، طواف اطراف کعبة الحکما استاد البشر افضل المتأخرین نصیرالحق والدین محمد بن محمد حسین الطوسی - نور الله مضجعه - نشسته بودم. از نقل آفتاب جهان افروز و آثار کوکبهٔ نوروز برآن فرش مینا فام، مجلسی دیدم چو مینو آراسته.

نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ‌‌ ‌ ‌ ببرد آب همه معجزات عیسی را

از هاتف غیب اشارت آمد که :« ایها الطالبون فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها»[5]، به گوش جانم رسید تعجب کنان گفتم:

باز این چه جوانی و جمال است جهان را ‌ ‌ وین خاک که نو گشت زمین را و زمان را

ساقیان بهار، جام لاله گون درمیان انداخته ، ومطربان مرغزار، برگ طرب ساخته، و نرگس از عین مستی تاج زرین به گوشهٔ فرق نهاده، و غنچه ها از جام لباب شکوفه کنان سر از منظرهٔ شاخ بیرون داده، این یک ، مستان صبوحی را اختیار ربوده ، و آن یک خفتگان عدم را چشم اعتبار گشوده .

گل در لحاف غنچه خوش خفته بود صبح
باد صبا برو خواند «یا ایها المزمل[6] »

---

۱ - قرآن : سورهٔ ۱۷ (الاسراء)آیهٔ ۷۰.

۲ - تلمیح به سورهٔ ۱۷ « الاسراء» آیهٔ ۱ .

۳ - تلمیح به حدیث نبوی «ص».

۴ - قرآن : سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۷ .

۵ - قرآن : سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ .

۶ - قرآن : سورهٔ ۷۳ (المزمل) آیهٔ ۱

سرو آزاد به وظیفهٔ بندگی حضرت سلطان گل قیام نموده و بلبل نشید خوان هزار داستان به نغمهٔ داودی افزوده:

هنوز نا شده سوسن زبند مهد آزاد　　دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار

از هر طرفی انجمنی و در هر گوشه‌یی صاحب سخنی عرصهٔ میدان طبع را از اشعار اوحدی [1] برداشتند و رشتهٔ بازار نظم از گفتار مشتری گرم کردندی، آن که گفته اند:

جواهر سخنم کآمداز وجود من است　　چوکان بماند گهر را فزون بها گردد

در اثنای محاورات خود فروشی آغاز کردند، و زبان طعن بر شعرای ماضی درازا

القصه فحوای کلام از مباحثه به مجادله انجامید و مضمون بهجت مفهوم نگشت. چون دُرّ بحر سخن را گرانمایه دیدم و غرور اوج دانش بلند پایه یافتم مجال مقال و محل سؤال.

سرمست شد این بلبل گلزار سخن　　تاکه آن بلبل به بهانه بپرواز آید

تصریح نکرده گفتم فاضلی عصر می فرماید، رباعی:

هر چند که سرو قامت افراخته‌ای　　و اسباب جمال مو به موساخته‌ای

بر فرق تو موسی ید بیضا [2] بنمود　　تا عقد صد از نوزده انداخته‌ای

و این رباعی مشتمل براوصاف حسن خوبان و منوط به تأویل ارباب سخن همانان عقدهٔ اشکال این سؤال به جواب مشکل گشای اعیان زمان انحلال یابد نتایج اجتماع اهل هنر ظاهر کرده بعد از تأمل بسیار عذر خواهان گفتند:

از نقد گنج خویش خبرده به ما که تو　　هم ناقد بصیری و هم ناقل خبر

چون به اتّفاق از غرور دعوی به قصور معنی قایل گشتند، گفتم که شعرای سخن آفرین و استادان باریک بین از کثرت معانی و از غایت سخندانی سراپای معشوق بر نوزده باب منسوب گردانیدند و از روی دقت موی را بر همه بالایی داده اند چرا که گفته اند، مصرع:

بالا ترا از سیاهی رنگ دگر نباشد

هرچند در شرح ابیات تحریر خامهٔ دوزبان نسخه‌یی به هیچ باب مسطور نگردد، فاما به حکم اشارت بر سبیل ایجاز ورقی مجمل به ما فی الضمیر قابل مرقوم گردد و الفضل للمتقدم. واین مخدره بروجه استحقاق مسمی شد به انیس العشاق [3] من تألیف اضعف عبادالله - تعالی - و احوجهم، حسن ابن محمد الملقب بالشرف المشتهر بالرامی رضی الله عواقبه.

---

۱ - اوحدی مراغه یی اصفهانی، رکن الدین، شاعر متصوّف قرن هشتم (متوفی ۷۳۸ ه ق / ۱۳۳۷م)

۲ - ید بیضا: تلمیح به آیهٔ ۲۲ سورهٔ النمل و آیهٔ ۳۲ سورة القصص: (و أدخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء).

۳ - در حاشیهٔ متن نسخه «انیس الشعرا» آمده است.

باش تا چشم بخت بگشاید | منکر بی خبر که در خواب است
رفع صد گونه پرده خواهد کرد | آن که در مهد نوزده باب است

باب اول : صفت موی ، باب دوم : صفت جبین ،
باب سیم : صَفت ابرو، باب چهارم : صفت چشم ،
باب پنجم : صفت مژه ، باب ششم : صفت روی ،
باب هفتم : صفت خط ، باب هشتم : صفت خال ،
باب نهم : صفت لب ، باب دهم : صفت دندان ،
باب یازدهم : صفت دهان، باب دوازدهم :صفت زنخدان ،
باب سیزدهم : صفت گردن ، باب چهاردهم : صفت بَرْ،
باب پانزدهم : صفت ساعد ، باب شانزدهم : صفت انگشت ،
باب هفدهم : صفت قد ، باب هژدهم صفت میان ،
باب نوزدهم : صفت ساق .

باب اول - صفت موی :

بدان که در کشور حسن سرآمد ملک جمال ، موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است چنانکه نوع اول معقد وبه پهلوی آنرا کشن خوانند ، چنان باشد که موی آتژاک که گره بندند و آنرا به پارسی کُله گویند، چنانکه اثیر الدین(۱) گوید :

گر دست من بدان کله عنبرین رسد | پایم فراز پایهٔ چرخ برین رسد

نوع دوم جعد و آن موی دِیْلَم است ویرا به پهلوی تُغوله و به پارسی کُلاله خوانند ومراد ازکُلاله آن است که پرشکن باشد، چنانکه سید ذوالفقار(۲) فرماید

بت دَیلم مه مشکین کُلاله | به مشک چین گرفته روی لاله

نوع سیوم مسلسل ، و آن چنان باشد که موی زنگی چون زره یکدیگر را گرفته و آنرا مرغول و به پارسی کاکل گویند، چنانچه رشید الدین وطواط(۳) گوید :

---

۱ - اثیر الدین : اثیر الدین اخسیکتی از شاعران قرن ششم هجری (وفات بعد از سال ۵۶۹ هـ ق . دیوان او به کوشش خانم دکتر زبیده صدیقی در ملتان به طبع رسیده است (سال ۱۳۷۶ هـ ش)

۲ - سید ذوالفقار : ذوالفقار شیروانی ، سیدی است فاضل و کامل و معاصر حکیم خاقانی شروانی و فلکی شیروانی و جمال الدین اصفهانی (متوفی ۶۷۹ هـ ق و قبرش در سرخاب تبریز (لغت نامه ، حرف ذال)

۳ - رشید الدین وطواط : محمد بن عبدالجلیل عمری بلخی ملقب به رشیدالدین کاتب و معروف به وطواط در حدود سال ۴۸۰ در بلخ تولد یافت و به سال ۵۷۳ درگذشت . حدایق الشعر فی دقایق الشعر، دیوان ، فرائد القلاید و چندین رسایل دیگر از مؤلفات اوست.

کاکل مشکین بر انداز از رخ چون آفتاب　　حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب
و هر یکی در کشوری سرافرازند و در مملکتی کار ساز. اگرچه جمله را موی وطره و گیسو خوانند، فاما در میان این جمع متفرّق فرق تمام است. و از این جمله هر یکی را قرارگاهی و راهی و پناهی هست آنچه که در رخسار چون مار در گلزار حلقه زند وی را زلف خوانند چنانکه در صفت دلبران موصوف است :

وقتی برای آنکه به غـارت بـرند دل　　زلف آورند وبرسر رخسارکج نـهند

و آنچه به بنا گوش سر فرود آرد و در گردن محبوب پیچد وی را گیسو خوانند ، چنان که اثیر الدین اخسیکتی[1] گوید :

از بـنا گـوشش نـدارد آرزوی گـردنش　　بربنا گوشش چرا گردن نهد گیسوی او

و آنچه به بنا گوش رسد و از دست درازی پیوسته باز پس بندند آن را طره گویند، چنانکه کمال الدین خواجه[2] فرماید :

یا غمزه را پندی بده تا ترک غمازی کند　　یا طره را بندی بنه تا تـرک طـراری کـند

و آنچه کمر وار میان معشوق را در کنار گیرد ، وی را موی گویند، چنانچه نزاری[3] گوید:

موی تو تا میان و مـیان تـو کَـم زمـوی　　چون تو که دید موی میان درمیان تـرک

و آنچه مسلسل بر خاک افتد و در پای معشوق سراندازی کند، آن موی دراز است که زلفش می خوانند چرا که موی عمومی دارد و زلف مخصوص به نازنینان است :

خواجو اگر زلف کژش‌بینی‌که بر خاک اوفتد　　با آن رسن در چه‌مشوکان از سیه کـاری کـند

و زلف دلاویز معشوق را عنبرینه تشبیه کرده، شیخ سعدی فرماید :

گـیسوت عـنبرینهٔ گـردن تـمام بـود　　معشوق خوبروی چه محتاج زیور است

و شعرای عرب، زلف و گیسو را به هفت اسم مترادف در عبارت آورده‌اند، چنانکه : صدغ ، ذوایت ، صغیره ، عذیره ، طره ، فرع، شعر . اشحم ، موی سیاه را گویند، وصفت موی بسیار سیاه را گویند، و مسلسل زنجیریان زلف را خوانند و از لون و شکل و دور مجموع سی‌وهفت صفت تعبیر کرده‌اند و از سی وهفت، اعداد یازده در کلام ایشان مشتمل است چنانکه : هاله ، شبله ، لیل، ظلمت ، ظلام ، ظل،ظل ممدوده، غین ، غیم ، حبل متین ، هیکل . بند گیسو که حمایل معشوق است، تعویذ عشاق می خوانند چنانکه امیر خاقانی[4] گوید :

---

۱ - در اصل «آخشستگی».

۲ - کمال الدین خواجه : شاید کمال الدین خجندی باشد.

۳ - نزاری : نزاری قهستانی ، سعد الدین بیرجندی شاعر اسمعیلی مذهب ایرانی (متوفی ۷۲۹ هـ‌ق در بیرجند) دیوان شعر ومثنوی دستور نامه از اوست (لغت نامه حروف ن).

۴ - امیر خاقانی : افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن نجیب الدین علی شروانی ملقب به حسان العجم شاعر مشهور ایرانی (۵۲۰ - ۵۸۲ یا ۵۹۵ هـ‌ق) (فرهنگ فارسی معین).

به دو تا موی که تعویذ من است   یادگاری سرمشکین رسن است

و یازده دیگر غیر مستعمل در عبارت بلغای هند اول است، چنانکه: عقده ، جعد ، حبش، برقع، نقاب ، طناب، غراب ، سنبله ، عقرب، صلیب، مجعد. محمود منور[۱] فرماید :

روی بنما تا دگر عابد نگوید کالصلوة   زلف بگشا تا دگر راهب نگوید کالصلیب

در استعمال یازده دیگر اهل عجم مخیرند، چنانکه : مشوش ، مفتول ، مفتون ، غبار ، طراز ، لام، حلقه ، نعل ، ثعبان ، دخان ، برج، چنانکه : حکیم ظهیر[۲] گوید :

چشمت‌به‌جادوی بدل چاه بابل است   زلفت به کافری عوض برج‌خیبراست

و بعضی از بلغای عرب آونگ زلف را به خوشهٔ عنب تشبیه کرده اند. شعرای عجم آن را در عبارت آورده‌اند واین تشبیه به غایت غریب است، چنانکه امیر معزّی[۳] فرماید:

گرفته زلف گره گیر درمیان دولب   چو خوشهٔ عنب اندر میانهٔ عناب

و آنچه به پارسی گویان تعلق دارد آن است که حقیقهٔ شبیهت زلف را از روی مجاز، صد اسم نهاده اند، چنانکه : شمس سا، بنفشه، سنبل، نافه گشای، مشکین ، مشکبوی ، مشکرنگ ، مشکپاش ، مشک انگیز ، عنبر ، عنبرفام ، عنبرشکن ، عنبرین، عنبر رنگ، عنبر آسا، عنبر بار ، عنبر نسیم ، غالیه گون ، غالیه فام ، غالیه بو ، گلپوش ، سمن پوش ، قمر پوش ، شام ، شام غریبان ، شبستان ، چین ، چین ماچین ، هندوستان ، زنگبار، هندو، لالهٔ سیه کار ، سیه دل، دلدوز، دلاویز ، دلبند ، دلبر، سرگران ، سرکج ، سرکش ، سرگشته ، سر به باد داده ، سرانداز ، سرافکندهٔ ، سرافراز، قبا دار ، رهزن ، زره ، کمند، کمند افکن ، کمند انداز ، رشته ، رسن ، تا ب، رسن باز ، چنبر، چنبری ، دود آتش پرست ، خورشید پرست ، کافر ، کافر کیش ، زنار ، چلیپا، چوگان ، بند ، زنجیر ، شوریده ، سودایی ، زاغ، پرشکن ، خم اندر خم ، باد پیما ، هوا دار ، پریشان کار ، آشفته روزگار، تابدار ، تار ، بیقرار ، به هم برآمده .

القصه به طولها حدیثی است دراز ، و در کتاب این مفردات نامعدود است به خلاف این تشبیهات، ظهیر الدین فاریابی زلف را به جادو نسبت داده دراین تشبیه مخترع است :

زلفت به جادوی ببرد هر کجا دل است   وانگه به چشم و ابروی نامهربان دهد

این تشبیه را به واسطه در عقد صد اسم وصف زلف ذکر نرفت. جمهور طایفه در استعمال این تشبیه متفق نیستند برآن تقدیر که هرگاه منظور سربتراشد، یدبیضای موسی ظاهر گردد، صد صفت شمت زلف که سر دفتر نوزده باب حسن و جمال است در دیوان دلبری منسوخ گردد، تا کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد معترض کتاب تعبیر نکرده که قایل می فرماید :

بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود   تا عقد صد از نوزده انداخته‌ای

---

۱ - محمود منور:

۲ - حکیم ظهیر : ظهیر الدین فاریابی ، طاهر بن محمد ، شاعر معروف ایرانی (متوفی ۵۹۸ در تبریز). (فرهنگ معین)

۳ - امیر معزّی : امیر الشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری (وفات بین ۵۱۸ تا ۵۲۱ ه ق) (فرهنگ معین)

باب دوم – در صفت جبین :

جبین، وجبهه ، و ناصیه ، و سیمای ، اسمای تازی است و در پارسی جز پیشانی نام ندارد و از سر روی روزگار بدین چهار اسم مترادف روشناس است و چهار حد اطراف او را به چهار کوکب سعد تشبیه کرده اند : اول آنکه قدمای عرب جبین معشوق سرگران را جهت خضاب ابرو، به کف الخضیب تشبیه کرده‌اند و آن صفت ناپسندیده است وبه پیشانی از پیش می‌برند ، و پارسی گویان جز این یک بیت تمسک ندارند :

کَفِ خُضَیبْ گشاید گره ز ناصیه ام　　　که ماه من گره بسته از جبین بگشاد

در صفت چین :

کسی که تشنه لب نازتست می‌داند　　　که موج آب حیات است چین پیشانی

و دوم شعرای خراسان، جبین درخشان را به سهیل تشبیه کرده اند، چنانکه یمینی [1] می‌گوید:

مهر دل یمینی پیوسته می درخشد　　　از پرتو جبینت چون اختر یمانی

سیوم آنکه سعادتمندان مشتری خوانند و این وجه روشن است :

آن مشتری جبین سر عشاق از آن نداشت　　　کسو را ز روی مهر جهانیست مشتری

چهارم از روی گشادگی، جبین را ماه مهر نیز خوانند و ویرا زهره نیز خوانند و این وجه از همه بر سرآمده و پسندیده تر است :

بر فلک حسن اگرچه زهره جبینی　　　زهره به رقص آید ار جبین بگشایی

باب سیوم در صفت ابرو :

ابرو را اهل عرب حاجب گویند و به طاق و محراب وعین و نعل و هلالش ، تشبیه کرده اند و بر دو قسم است: متصل و منفصل ، و بعضی به هم پیوسته و هم گسسته و از روی لطف پیوسته خوش است، چنانکه گفته اند:

پیوسته کسی خوش نبود در عالم　　　جز ابروی نازنین که پیوسته خوش است

و در عجم به سیزده صفت معروف است :

اول آنکه اهل نظر وی را ماه خوانند از آن رو که بر سپهر حسن،انگشت نماست و از رؤیت او بهجت عظیم مشاهده می رود و همه را دیده بدو نگران است و او خود را چنان که هسْت به همه روشن می‌نماید تا عاشق مستمند بی‌تکلّف گوید:

به همه کس بنمودم خم ابرو که تو داری　　　مه نو هر که ببیند به همه کس بنماید

و ادراک حقیقت او تعلق به دست نظر دارد، چرا که گاه از ابر زلف محجوب گردد، چنانکه طالب دیدار از عین قصور گوید:

یک شب از زلف سیه گوشهٔ ابرو بنما　　　گرچه از ابر مه یکشبه نتوان دیدن

---

۱ - یمینی :

دویم: آنکه اهل تفسیر به یک وجه که از اهل استدلال معنی قابَ قوسین کرده‌اند قوسش می‌خوانند و به پارسی کمانش می‌گویند، چنانکه رامی گوید:

در دور کمان ابروت پیوسته	جز روی تو آفتاب در قوس که دید

سیوم: شیخ سعدی (ره) ابروی خضاب کرده را از دورنگی به قوس قزح تشبیه کرده:

آن وسمه برآن کمان ابرو	چون قوس قزح برآفتاب است

چهارم: آنکه ابروی سبز رنگ را کمان زنگاری گویند:

ز ابروی زنگاری کمان چون پرده برداری عیان	تا قوس باشد در جهان دیگر نباشد مشتری

پنجم: آنکه چون او گوشه های کژی دارد و راست به کمان می نماید که معشوق در کین عشاق کشد:

سحریست کمان ابروانت	پیوسته کشیده تابناگوش

گوشه گیرکمان ابرو بند زلف است که دل بستهٔ اوست، شیخ عماد[1] فرماید:

دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن	گوشه گیر است که در بندکمان ابروست[2]

ششم: آنکه وی را طاق خوانند ازآن وجه که بر منظرهٔ دیده ارتفاع دارد، چنانکه ابن بنا[3] گوید:

ندیده دیدهٔ معمار عشق طاقی جفت	جز ابروی تو که جفت است طاق در عالم

هفتم: آنکه قبلهٔ عشاق است و گوشه نشینان وی را محراب خوانند و از توجه روی دل در او آرند، چنانکه شیخ عماد فرماید:

مذهب غمزهٔ خونریز تو دارد دل من	لا جرم گوشهٔ ابروی تواش محراب است

هشتم: آنکه این هلال ابرو را، نعلی تشبیه کرده اند هر چند نعل است بر سر عین است و در عراق این صفت گفته اند:

از خطّ سواد ابروانت به مثل	عاجز شده‌ابن مقله وابن هلال

نهم: آنکه اهل قلم وی را حلقهٔ نون خوانند و گفته اند:

خوش نویسان را نیاید در قلم	هیچ نونی خوشتر از ابروی تو

اگرچه چون کاف خطی ممدود است، چنانکه گفته اند:

خطی که بود بر ورق حسن تو دال	نون خم ابروی تو باشد کافی

دهم: شهسواران میدان فصاحت، چوگانش گفته اند، چنانکه چوگانی[4] گفته:

خال تو فراز خم ابروی کجت	گویی است که آن در خم چوگان باشد

---

۱ - شیخ عماد: نام او علی و لقبش عمادالدین و تخلّصش عماد و شهرتش عماد فقیه است. وی از شعرا و عرفای کرمان و معاصر خواجه حافظ شیرازی بود (متوفی ۷۷۲ یا ۷۷۳ هـ ق) در کرمان.

۲ - در اصل: ابرویست.	۳ - ابن بنا:

۴ - چوگانی:

یازدهم: چون نیکبختان داغ قبول او بر ناصیهٔ حال دارند به داغش نسبت کرده‌اند:

نیکبخت آن بود که پیوسته　　داغ ابروش بر جبین دارد

دوازدهم: آنکه چون از روی سرفرا گوش محبوب دارد در دیوان حسن و دلبری و جمال راه حجاب بدو ارزانی داشته اند:

لالای سر زلف تو زان دربان است　　کابروی تو حاجب است پیشانی وار

سیزدهم: آنکه طغرای منشور حسن و جمالش گویند و در ابطال خط منظور حکیم ظهیر الدین گوید:

طغرای ابروی تو به امضای نیکوی　　برهان قاطع است که آن خط هنرور است

باب چهارم - صفت چشم:

چشم را اهل عرب، باصره ومقله و مسطح و ناظره وعین، خوانند و آن به چهار نوع است: شهلایی و کشیده و خواب آلود و میگون، و غمزه لازم هر چهار است. و چشم شهلا را عبهری گویند و به جام نرگس نسبت کرده اند و چنانکه:

در خرابات مغان گویی که مستان غافلند　　از شراب شوق جام نرگس شهلای تو

و چشم کشیده چشم ترک است که از تنگی بر خطوط اجفان متصل است و بعینه به کاف مسطح می ماند، چنانکه قایل گوید:

زچشمش یک نظر کافی بود لیکن چومی‌بینم　　کجا این دل که من دارم قبول آن نظر افتد

و چشم خواب آلود و سرگران را مخمور خوانند هر چند بی می مدام مست است و معربد که از عین مردم آزاری سربه خواب فرو نمی آرد:

می‌نماید که سرعربده دارد چشمت　　مست خوابش نبرد تا نکند آزاری

و چشم میگون آن بود که رنگ شراب و روی مخمر بودّ و از شوخی در یک طرفة العین هزار شور بر انگیزد و او را فتّان گویند. میسر کرمانی[1] گوید:

روشن‌است‌این‌اهل‌معنی‌راکه دردیوان حسن　　چشم شور انگیزشوخت شاه بیت‌مثنویست

و اهل نظر چشم منظور را به پنجاه صفت نصب العین کرده اند از آنجمله سیزده متعارف است، چنانکه: عبهری، برجیس، سقیم، علیل، تمری، خمری، مخمور، ساخر، معربد، فتنه، فتان، زجاجی، جزع. و مردمک دیده را به عروس حبشی تشبیه کرده اند که در حجلهٔ جزع یمانی در خواب است، چنانکه سلطان الشعرا خاقانی گوید:

به دو مخمور عروس حبشی　　خفته در پردهٔ جزع یمنت

و به سی و سه صفت در عجم متداول است، چنانکه: نرگس، بادام، خواب آلود، گوشه نشین، مردم آزار، خانه سیاه، خطا، ترک، فتنه، جادو، فریب، جادوانه، جادووش، چاه بابل، خونریز، خونخوار، مردم دار، مرد افکن، تیر انداز، کماندار، آهو، آهو فریب، آهوانه، شیر شکار، شیر گیر، نیم مست، به

---

۱ - میسر کرمانی:

جامی مست ، مستانه مست ، خراب ، پیمانه ، ناتوان . چنانکه شیخ فخر الدین عراقی[۱] فرماید :

خرابیها کندچشمش که نتوان گفت در عالم چه شاید کردبامستی که خود را ناتوان سازد

ظهیر الدین فاریابی چشم رابه آفتاب تشبیه کرده به اعتبار آنکه روشن است. چشم را عین می گویند و چشمهٔ آفتاب راعین و دراین مخترع است :

چشم شوخش که آفتاب وش است خط سبزش که آسمان آسا است

در جفا و ستم چنان شده اند کآنچه ایشان کنند عین وفا است

باب پنجم - صفت مژه :

مژگان را اهل عرب هدب گویند و پلک چشم را اجفان. هر چند خیل مژگان چشم ترک قلب شکن سپاهی نامعدود است. اما چون در عین اعیان به دوازده صفت متعارف است. گروهی سنان خوانند، تمسک این بیت :

مژگانت گذر همی کند از جوشن مانند سنان گیو در جنگ پشن

و طایفه‌یی خنجرش خوانند:

ای خنجر مژگان تو خون جهانی ریخته وی نرگس خنجر کشت باخون دل آمیخته

سلمان[۲] گوید

چشمت به خنجر مژه عالم خراب کرد کس خنجر کشیده به مستی چرا دهد

و جمعی موی مژگان سر تیز را به تیغ نسبت کرده‌اند، چنانکه مولانااماتی[۳] فرماید:

تا داد چشم منت ترا روزگار تیغ بی او نکرد بر سر موسی گذار تیغ

و گروهی مژگان را به پلک تیز نسبت کرده اند چرا که در خانهٔ کمان ابرو پیوسته در کمین عشّاق است و موی شکافی شعار اوست، چنانکه شاعر گوید :

مژگان تو در کمان ابرو تیرش همه بر نشانه آید

و گروهی نوک مژگان را به تیر ناوک نسبت کرده که از مجری دیده خون دلها می‌ریزد:

ناوک مژگان او خون دلم بس که ریخت کرد جهان سر به سر در نظر ماسیاه

و بیشتر وی را به نیشتر نسبت کرده اند، چنانچه خاقانی می فرماید:

نوک‌مژگان چنان زدی بر دل که سرنیش بر جگر بشکست

و بعضی از آن رو که در سواد حلقهٔ صفدری از هر طرف پیوسته و دو رویه طلایه کشیده است صفدر

---

۱ - شیخ فخرالدین عراقی : از شاعران و عارفان نام آور قرن هفتم هجری قمری است ، در مولتان به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رسید (مدفون در دمشق).

۲ - سلمان : سلمان ساوجی خواجه جمال الدین بن خواجه علاء الدین محمد شاعر معروف (ولادت در ساوه دههٔ اول قرن ۸ هـ ق، وفات ۷۷۸ هـ ق / ۱۳۷۶م).

۳ - مولانا امانی : .

قلب شکنش خوانند، و چنان که عاشق و صف الحال از زبان معشوق گوید :

خیل مژگانم که صف آراسته در روی هم ریزش خون می‌شود آن دم که برهم می‌زنم

وقومی نوک مژگان را از روی سرتیزی به الماس ریزه تشبیه کرده اند و در وصف اشک ریزی امیر معزی گوید :

فرو زده به دو بادام صد هزار الماس برون شده سر الماسها ز دُرّ خوشاب

و جماعتی از شعرای قدیم، مژگان را هندوان آیینه دار گفته اند و این تشبیهات خلاف تشبیهات اول است هر آینه غریب نماید:

سنبل رخسار تو زنگی آتش پرست نرگس مستان تو هندوی آیینه دار

و سخنگویان باریک نظر، مژگان را به پای عنکبوت نسبت کرده اند که از پردهٔ عنکبوت دیده از هر طرف راه عشاق می زنند:

از پردهٔ عنکبوتی نرگس تو در دل زده عنکبوت مژگان تو چنگ

و طایفه‌یی به سیاه مورچه نسبت کرده اند که بر گرد بادام حلقه زند چنانکه سحر آفرین[۱] گوید :

موران‌به‌هوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را

سخن امراء الکلام حجت است چنانکه «کلام الملوک ملوک الکلام»، واگرچه فصیحی عرب مژگان را به طعن و رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند فاما در رسالهٔ شیخ حسن اهوازی[۲] در صفت حسن آمده است که چون بر صفحهٔ جمال، نون خط ابروی خوبان می‌کشیدند:

موی ز سر خامهٔ تقدیر افتاد بر دیده نشست ونام او مژگان شد

امیر خسرو دهلوی[۳] (ره) جهت حفظ خیال ومنع خواب به خاربست تشبیه کرده گفته است :

به گرد دیدهٔ خود خاربست از مژه کردم که نی خیال تو بیرون رود نه خواب درآید

باب ششم – در صفت روی :

روی را به لغت در عرب به هشت اسم مسمّا است، چنانکه : محیا، غره ، طلعت، منظر، عارض، عذار ، خد ، وجه. بر سه وجه موصوف است : اول آدم وی را اسمر خوانند و در لفظ آدم ایهامی هست، چنانکه سلمان فرماید:

دانهٔ خال چو بر عارض گندم گون دید آدم آمد زپی دانه و در دام افتاد

ثانی را وَرْد گویند و به وَردی معروف است ، و اهل عجم گلرنگ گویند، چنانکه بهشتی آملی[۴] گوید :

رخسارهٔ گلرنگ تو ای سرو روان وَردی است که از باغ بهشت آوردند

---

۱ – سحر آفرین :
۲ – شیخ حسن اهوازی:

۳ – امیر خسرو دهلوی : شاعر فارسی گوی قرن هفتم ه ق (۶۵۱ – ۷۲۵ ه ق) مدفون در دهلی پسر سیف الدین محمود از مردم ترکستان است. خمسهٔ امیر خسرو و دیوان غزلیات او چاپ شده است.

۴ – بهشتی آملی :

و ثالث را بیضا گویند و به ابیض البشر مشهور است و به پارسی سفید پوست گویند، چنانکه شاه اسپرنگی گوید :

تابرگ گل نسرین‌شد روی سفید از تو — از خرّمی و شادی در پوست نمی‌گنجد

و زبان پارسی به هشت نام آورده است :

اول آنکه اهل دیده، دیدارش خوانند چنانکه مولانا همام الدین تبریزی(۱) گوید :

اگـر دیـدار بـنمایی و جنت رابیارایی — برای هیمهٔ دوزخ کشند از روضه طوبی را

دویم آنکه اهل خراسان چهره اش خوانند چنانکه حکیم ظهیر الدین فاریابی گوید :

شمعی‌است چهرهٔتوکه‌هرشب زنورخویش — پـروانـهٔ عـطا هـمه بـر آسـمان دهـد

سیوم آنکه اهل بخارا رخساره اش گویند، چنانکه پور رودکی(۲) گوید :

رخسارهٔ او پردهٔ عشاق درید — یاآنکه نهفته داشت اندر پرده

چهارم آن که عشاق مشتاق، رخسار می خوانند و غر شروانی(۳) گوید

گشاده گویی گریبان چو صبح بر سینه — کشیده داغ صبوحی زنیل بر رخسار

پنجم آنکه شاهان عرصهٔ میدان عشق، رخش گویند:

هر که رخش دید از کنار مسند آن — در شطرنج اوفتاده مات برآمد

ششم آنکه پارسی گویان گونه اش خوانند:

شد بار دگر دیدن رویش روزی — وزبخت نداشتم بدین گونه امید

هفتم به زبان پهلوی دیمه خوانند:

دیمه آسا روی دلم جویانکین — و آتش آشوبه دل مدایان

هشتم آنکه سایر خلق رویش خوانند:

روی بنماتا که ایمان آورند — بت‌پرستان زمین سومنات(۴)

و روی نازنینان رابه چهل و پنج صَفت زیبا آراسته اند و در عرب به وجه تشبیه مِن وجه به ده صفت متعارف است، چنانکه : شمس ، قمر، بدر، یدبیضا ، مرآت، شمع ،نار، ورد، کافور. واهل عجم از حقیقت او یازده صفت بر مجاز اطلاق کرده و در لسان عرب به عبارت آورده اند، چنانکه : کعبه ، قبله، دین، مصحف ، صحیفه ، صفحه، ورق، صبح، طلیعهٔ نور ، ید بیضا ، بقم . و روی را به نوزده نوع تشبیه کرده‌اند وبه خود مخصوص گردانیده . دَرِ بهشت ، آفتاب ، ماه ، جام جهان نمای ، آیینه ، دست موسی ، آتش ، آب ، شیر ، بهار، گلزار ، گلستان، گل ، لاله ، یاسمن ، نسرین ، نسترن، گلنار، ارغوان، نیمروز ،

---

۱ - همام تبریزی :

۲ - پور رودکی : در نسخهٔ «ج» : پور رو ولی » آمده .

۳ - غر شروانی : در نسخهٔ «ج» : غرشرو آلی» آمده.

۴ - سومنات (صاحب ماه) یکی از بزرگترین بت خانه های هندوستان که سلطان محمود آن را خراب کرد و بت آن را شکست (فرهنگ فارسی معین)

ختن ، نگارخانهٔ چین. چنانکه گفته اند :

خیال روی تو در چشم من چو جلوه کند ‌ ‌ ‌ نگارخانهٔ چین در نظر پدیدآید

و از عدد چهل و پنج، شش میان این صفت مترادف و متداول است، چنانکه شمس و آفتاب و قمر و ماه و ید بیضا و دست موسی و نار و آتش و مرآت ، و آیینه و ورد وگل . و شعرای روشناس هیچ وجه صفت بینی نکرده اند، جز این دو بیت که چون ا زنون تا میم در وجه تشبیه است ، رباعی :

مابین دو عین یار از حلقهٔ میم ‌ ‌ ‌ بینی الفی کشیده بر صفحهٔ سیم

نی نی غلطم که از کمال معجز ‌ ‌ ‌ انگشت نبی است کرده مه را به دونیم

باب هفتم - صفت خط:

خط پیش ارباب حسن لفظی است مشترک میان اهل قلم، و حسن و خط از غایت لطف در عبارت نمی‌آید فاما از روی قیاس بر دو قسم است :

قسم اول آنچه بر گرد لب بر می آید و روی به سبزی دارد. اهل عرب او را نبات می‌خوانند و حکیم ظهیر الدین گفته :

در خط شوم ز سبزهٔ روی تو هر زمان ‌ ‌ ‌ تا لب چرا برآن لب شکرفشان نهاد

و اوستادان رنگین سخن، خط سبز را فستقی [1] می‌خوانند:

از پستهٔ فستقیت معلوم شد ‌ ‌ ‌ کامروز خطت روی به سبزی دارد

و شعرای خراسان دایرهٔ خط سبز را به واسطه دور و لون به آسمان تشبیه کرده‌اند، و امیر معزی فرماید :

خط سبزت از آن رو آسمانی گشت تا عاشق ‌ ‌ ‌ به جان منّت پذیر آید خطاب آسمانی را

و ارباب معنی مهر گیاهش خوانند و این دلیل روشن است :

رخ تو چشمهٔ مهراست و گرد چشمهٔ مهر ‌ ‌ ‌ دمید سبزهٔ خطت مگر که مهر گیاست

و از یک رویش بزرگان به آیینهٔ زنگار گرفته تشبیه کرده اند:

آیینهٔ روی دوست زنگار گرفت ‌ ‌ ‌ کز بس که درو سوختگان آه زدند

و اهل روخش ، ریحان گویند :

خطّت ز غبار روی در ریحان کرد ‌ ‌ ‌ یاقوت لبت سرّ ترقی دارد

و باوجود آنکه به حکم قلم اصطناع نسخ، نسخهٔ حسن می کند، و حکیم ظهیر الدین گفته :

معزول کی شود رخت از نیکویی خط ‌ ‌ ‌ زیرا بر او چو مُلک ملاحت مقرر است

و چنین که از سواد او تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوتی محقّق می گردد، چنانکه ادیب کاتبی [2] می فرماید :

خط غبار لبت نسخ گشت می ترسم ‌ ‌ ‌ که ناگهان شود آن نسخ ثلث توقیعات

---

۱ - فُستُقی : منسوب به « فستق » ، پسته یی ، رنگی است سبز به زردی مایل شبیه به رنگ مغز پسته (فرهنگ معین).

۲ - ادیب کاتبی :

و حرفگیران لوح عشق، شکل دال خط را به لام نسبت کرده اند و عماد حروفی[۱] فرماید:

خطی تو که درشان رخت نازل شد   لام است که بر آیت حسنت دال است

وی را به چهارده صفت در قلم در آورده اند، چنانکه : ریحان ، سبزه، مهرگیاه ، پروزه ، زمرد، مینا، زنگاری، زنگار، فستقی ، طوطی، خضر، لام، دال، دایره . و شعرای خراسان دایرهٔ دور خط را برهاله نسبت کرده اند، و ادیب صابر[۲] فرماید:

در دور خط تو هاله انداخت سپهر   تا دایرهٔ خط تو بر ماه کشید

و قسم دویم : آنچه سرفراگوش محبوب آورد اثر سیاهی از غبار خیل زنگبار است که رو به خطهٔ خطا دارد. سرخیل حبش سیاهی پیدا شد، و این نوع امرؤالقیس به عود سوخته نسبت کرده است در پارسی ترجمه گرفته اند :

عود را بوی خطت بر سر مجمر آورد   لاله را تاب رخت در دل آتش افکند

و ابوفراس به مشکش نسبت کرده اند و حقیقت این تشبیه از این بیت استدلال توان کرد:

بندهٔ آن خط مشکینم که گویی مورچه   پای مشک آلود بر برگ گل نسرین نهاد

و آنچه صحیفهٔ عذار را دو رویه گرفته است و امتیاز موی بنا گوش از وی نمی‌توان کرد، آن است که عارف به تجاهل گوید، چنانکه شاعر گوید :

گرد مشک است که بر گرد قمر بیخته   یا بنفشه است که بر دامن گل ریخته

و متنبیّ[۳] -که از شعرای عرب است - به عنبر تشبیه کرده، حکیم ظهیرالدین فاریابی فرماید :

آمــــد خـــــط سیاه بـــه بـــالای آن رخت   و این نیز منصبی است که لالاش عنبر است

و نوع خط پانزده نوع موصوف است، چنانکه : سنبل ، مشک ، عنبر، عود، سمندر، پر غراب ، دود ، تاریکی ، ابر، انگشت ، قیر، نیل ، هاله ، مورچه ، بنفشه، شب ، چنانکه سلطان الشعرا انوری[۴] گوید :

ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب   وز شب طپانچه ها زده بر روی آفتاب

و از این سی و سه تشبیه که ذکر رفت، هفده به اصطلاح اهل عجم است و سیزده به عبارت اهل عرب، چنان که : نبات ، ریحان ، خضر، عود، بنفسج، مشک ، عنبر ، نیل ، قیر ،هاله ، لام ، وال، پر غراب . و یحیی برمکی[۵] خط محبوب را به لباس آل عباسی نسبت کرده و این معنی به غایت غریب است، و در

---

۱ - عماد حروفی :

۲ - ادیب صابر : شهاب الدین شرف الادبا ابن اسمعیل ترمذی ، شاعر مشهور ایرانی نیمهٔ اول قرن ششم ه‍ ق ، مقتول بین ۵۳۸ و ۵۴۲ ه‍ ق (فرهنگ فارسی معین).

۳ - متنبی : ابو الطیب متنبی ، احمد بن حسین بن حسن بن عبد الصمد الجعفی الکندی الکوفی شاعر مشهور عرب (۳۰۳ - ۳۵۴ ه‍ ق)

۴ - انوری : اوحد الدین محمد بن محمد حجة الحق (متوفی ۵۸۳ ه‍ ق).

۵ - یحیی برمکی : یحیی بن خالد برمکی از بزرگان دانشمند ایرانی در زمان خلافت هارون الرشید

پارسی دراین باب به از این یک بیت نیامده :

سلطان رخت لباس عباسی را　　　پوشیده مگر سر خلافت دارد

و خط از روی حقیقت، طغرای منشور دوران نشو و نما است، مادام که محبوب به محاسن اوصاف حسن خط آراسته نکرده نا تمام بود، چرا که گفته اند:

اهل معنی را اگر صورت نبستی خط تو　　　صورتی بودی زخت از روی منعی ناتمام

فامّا او را که غبار در دیده بود از مطالع غبار چه تمتّع :

چشم کوته نظران بر ورق روی نگار　　　خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا

باب هشتم - صفت خال :

که موصوف است به زینت جمال وزینت جمیل، نام از عرب یافت تاروشناس عجم گشت ، و خال نیست از آنکه نقطهٔ سودای خال معشوق را با سویدای دل عاشق نسبتی باشد، از آن رو که هر دو در آتش اند:

تا تو بر برگ سمن نقطهٔ سودا زده ای　　　در سویدای دلم آتش سودا زده ای

و ازاین جهت خال راباسپندنسبت می‌کنند که پیوسته بر آتش رخسار بریان است :

دل را بسوخت دانهٔ خال تو زینهار　　　زین بیشتر بر آتش سودا منه سپند

و از سیاهی به کفر دل فرعون[1] تشبیه کرده اند:

رخ و خالت ید بیضا و دل فرعون اند　　　رقم کفر چرا بر یدبیضا[2] زده‌ای

و اکثر قدمای عرب خال را به حجر الاسود تشبیه کرده اند ، و شعرای عجم حقیقت این معنی را از قدمای عرب سلب کرده اند و در عبارت آورده ، گفته اند:

خالت حجر الاسود و ما اهل صفاییم　　　بی سعی کجا بوسه رسد اهل صفا را

و ستاره شناسان فلک نیک اختری به حدیث محمد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - که «کل منجم کذابٌ » [3] به کوکب مُنْخَسَفْ نسبت کرده اند :

مابین دو ابروی تو آن نقطهٔ خال　　　چون کوکب مُنْخسف میان دو هلال

کمال اسمعیل[4] خال دلبند را به هاروت [5] نسبت کرده :

(ولادت ۱۱۵ ه‍ ق و وفات بعد ازسال ۱۷۰ ه‍ ق) (فرهنگ معین)

۱ - فرعون : معمولاً پادشاه مصر در عهد موسی «ع» را بدین عنوان خوانند واو «منفلی» دوم پسر رامسس سیزدهم بود (فرهنگ معین).

۲ - تلمیح به آیهٔ ۱۲ سورة النمل و آیهٔ ۳۲ سورة القصص (و أدخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء)　　　۳ - حدیث نبوی «ص»:

۴ - کمال اسماعیل ابن جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی ملقب به خلاّق المعانی شاعر قصیده سرای ایرانی (متوفی ۶۳۵ ه‍ ق).　　　۵ - هاروت :

زلف تو بر بُنا گوش ثعبان و دست موسی | خال تو بر زنخدان، هاروت و چاه بابل

و کمال الدین خواجه[۱] در وصف خال مقبلی که آرامگاه بر لب چشمهٔ زندگانی دهان دارد، می گوید:

چه نیکبخت سیاه است خال هندویت | که نیک پی به لب آب زندگانی کرد

و خسرو دهلوی خال سیاه را به حبشی نسبت کرده :

روشن شده از رخت که خال حبشیت | در مملکت ختن غریب افتاده است

وشعرای بخارا خال را به انگورک دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا شمس الدین تبریزی[۲] گوید :

انگورک چشم ماست خالت یارب | کزعین سواد مردم دیده فتاد

و در صفت خال اهل لطف، لطیفتر از این رباعی نگفته اند، رباعی :

آن خال که بنده بر رخت می بیند | زاغی است که جز بر گل ترننشیند

نی نی غلطم که در گلستان رخت | زنگی بچهٔ برهنه گل می‌چیند

و دانهٔ خال را به نقطهٔ خط کاتب که بی‌اختیار افتاده باشد عظیم تشبیه است چنانکه قایل گوید :

دانهٔ خال تو بر طرف خط ابرویت | هست چون نقطه‌یی از عنبرتر بر سر نون

وهوا داران ثابت قدم به مگس تشبیه کرده اند:

آن خال که هست نقطهٔ تنگ شکر | بر تنگ نشسته مگسی شیرین است

و اثیر الدین آخسیکتی خال رابه به دانه تشبیه کرده است وگفته :

بهدانه‌یی است خالت افتاده بر زنخدان | باید که گوش داری ز آسیب روزگارش

و نقطهٔ خالی را در مرکز حُسن، بیست و پنج وجه قرار داده اند و از عدد بیست و پنج در عرب موصوف است. بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل، چنانکه: حجرالاسود. کوکب منخسف، هاروت ، مقبل، طفل ، حبشی،عنبر ، مشک . در عرب می گویند :

ای برسمن از مشک به عمدا زده خالی | مسکین دلم از خال تو افتاد به حالی

و هفده دیگر به عجم مخصوص است، چنانکه : هندو،زنگی ، سیاه دل ، خون سوخته ، عنبر آگین ، مشک آگین ، عنبروش ، غالیه رنگ ، دانه ،زاغ، مگس ، دل فرعون ، مهر نگین ، انگورک دیده ، بهدانه . و خستگان عشق دانند که نقطهٔ خال حسن خط صحیفهٔ جمال است. از این روی نازنینان به دفع چشم بد بر صفحهٔ رخسار از عنبر تر خالی عملی می نهند. عارف بر وجه تجاهل استفسار می‌کند و می گوید:

نقطه از خامهٔ نقاش ازل افتاده است | بر گلستان رخت یا تو بعمدازده‌ای

در حقیقت خال به مجرّد عشق مجاز معلوم نمی گردد، و این راز را ارباب قلوب دانند که صدرنشینان بارگاه قبول اسرار عشق اند :

اسرار تو عشاق تو دانند کماهی | کآن نقطه نه خالی است که سرّی است الٓهی

---

۱ - کمال الدین خواجه :

۲ - مولانا شمس الدین تبریزی : شمس تبریزی ، محمدبن علی بن ملک داد ملقب به شمس الدین عارف معروف (۵۸۱ - ۶۴۵ ه ق). وی پیر و مراد وهمدل و هم نشین جلال الدین محمد بلخی رومی است (فرهنگ فارسی معین)

باب نهم - صفت لب:

لب را اهل عرب شفه گویند و شعرای عجم دور حلقهٔ لب را به حُقه نسبت کرده‌اند، چرا که مفرح جانهای غمزدگان در او یافته اند چنانکه حکیم ظهیر الدین گوید:

چو مار مهره خواستم از حُقهٔ لبش — درپیچ رفت زلفش وزمهره مار داد

و بازش به طوطی نسبت کرده اند، چنانکه گفته اند:

طاوس جان به جلوه درآید ز خرمی — گر طوطی لبت به حدیثی زبان دهد

و شیرین تر آنکه خستگان فراق، شکر خوانند، چرا که بهی بیماران عشق از اوست و در رنگ ناردانه مشبه است:

وقت است اگر لب تو به عهد هنروری — بیمار عشق را شکر و ناردان دهد

و سخن گویان خراسان لب را به شیر نسبت کرده‌اند هر چندکه لفظ اوبشیر نیست. حکیم انوری فرماید:

خط تو بر لب تو چو در شیر پای مور — زلف تو بررخ تو چو بر مه پر غراب

و بعضی معشوق شکر گفتار را شکرستان گفته اند:

طوطیان شکرستان ترا — چه توان گفت‌که شهبازان اند

و جوهر شناسان حلقهٔ ارباب لطف، لب را به لعل تشبیه کرده اند از آنکه ملیح است و آبدار:

ملاحتی است لب لعل آبدارت را — که در حدیث نیاید چو در حدیث آید

و خوبتر آنکه به یاقوتش نسبت کرده اند:

گفتند بزرگ است لب او گفتم — یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد

و اهل سمرقند لب باریک را به تار قرمز تشبیه کرده اند. در مبدع‌الدقایق[1] گوید:

لبت از عین باریکی نماید — به چشم‌سوزنی چون تار قرمز

و ارباب دولت نگینش می‌خوانند واین بیت شهرتی دارد:

نگین خاتم دولت گرم به دست آید — به نیم جو نخرم خاتم سلیمانی

و فصحای عرب به رطب نسبت کرده اند و در پارسی لطیف تر از این نیست و نباشد که در حُسن طلب گوید:

یاری کز و وظیفهٔ نوروز خواستم — گفت از لبت رطب دهم از غمزه خار داد

و لب اطفال نوباوه را به خرما تشبیه کرده اند که هر دو شیرین اند، چنانکه تاج حلوایی[2] گوید:

عید آمد و زود برگ عیدم بفرست — خرمای لبت که بوی شیر آید ازو

و عشاق شور بختش به نمکدان نسبت کرده اند. چرا که نمکی دارد، چنانکه ملیح الکلام خواجه جمال

---

۱ - مبدع الدقایق:

۲ - تاج حلوایی: شاید « تاج الحلوانی » باشد، علی بن محمد مشهور به تاج الحلوانی مؤلف «دقایق الشعرا» به زبان فارسی بر شیوهٔ حدایق السحر از رشید الدین وطواط.

الدین سلمان[۱] فرماید :

ترا به گرد لبت تا پدید شد سبزی / به سبزه و نمکت شد هزار جان مهمان

***

دَر دُرجِ دُر عقیق لبت نقد جان نهم / جنس عزیز یافت به جای نهان نهم[۲]

قفلی ز لعل بر در آن دُرج زد لبت / خالی ز عنبر آمد و مهرش بر آن نهم

وازآن رو که عیسی دَم است روح الله اش می‌خوانند :

لعل حیات بخشت روح الله است و کرده / در دور چشم مستت احیای بُت پرستی

و لب تشنگان خضر، آب حیاتش خوانند بلک حیات از او است، اما حیوان چه داند قدر آب حیوان و دراین باب همو گوید :

نشان آب حیوان کز دهان خضر می‌جستم / دهانت می‌دهد اینک به زیر لب نشان مارا

و مستان جام عشق، راحش می‌خوانند:

لعل تو راح است و خون در دیدهٔ ما زو مدام / چشم تومست‌است و دل در سینهٔ ما زو خراب

و باریک بینان جان شیرین به لب آورده اند تالب را از روی دقت، بیست و نه صفت ادراک کرده اند و دراین عدد شانزده به اهل عرب مخصوص است، پانزده مستعمل، چنانچه : حوض کوثر ، راح ، روح ، یاقوت ، مرجان ، زبرجد ، عقیق ، شهد، رطب، عناب، و پنج دیگر غیر مستعمل، چنانچه : حلقه ، حقه ، قند، نبات،نُقل. و سیزده تشبیه دیگر به عجم منسوب است چنانکه : نگین ، آب حیات ، شیرینی ، جام ، خون ، ناردانه، نمکدان ، شکر ، شکرین ، شکرستان ، طوطی ، و اهل عجم در استعمال عبارات عرب مخیر اند، بلک در سبب و سلب[۳] دست تصرف دارند، و این معنی از مطالع دواوین استادان عرب محقّق گردد که هر حرفی ظرفی است، و هر نقطه‌ای نکته‌ای، و از حسن مطلع جریر ظهیر فاریابی ، این معنی استنباط کرده است :

چرا هوای لبت خون‌من به جوش آورد / اگر نشاندن خون از خواصّ عناب است

باب دهم – صفت دندان :

دندان را به لغت عرب سه نام مترادف نهاده‌اند : ضرس ، ثغر، سن و به سه صفت موصوف است :

اول لوز اهل عجم شکوفه گویند.

دوم حَب و پارسی گویانش کویله [۴] خوانند. سیوم بَرَد یعنی تگرگ و اکثر اهل عجم دندان را به تگرگ تشبیه کرده اند، چرا که نسبت آن صفت خوب تر است و گفته اند :

---

۱ – در اصل « خواجه حماد الدین سلمان » همان خواجه جمال الدین سلمان ساوجی است.

۲ – در اصل «نهام » ظاهراً «نهم » است ، قیاساً تصحیح شد.

۳ – در اصل :« سبب وسلب » و در حاشیه « در شهب و سیل» آمده است.

۴ – در حاشیه :کریمه .

ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد　　وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد

وسلطان الشعراخاقانی دندان را به سرشک نسبت کرده است و لب را به خون و در قسمیات فرموده اند :

به سرشک تو و خون جگرم　　بسته بیرون و درون دهنت

و اهل خراسان دندان را از آبداری به قطرات شبنم تشبیه کرده اند :

دندانت به قطره های شبنم ماند　　کاندر دهن غنچهٔ خندان افتد

و مجنون بنی عامری[۱] دُر دندان را به عقد ثریا نسبت کرده‌است وترجمهٔ آن کمال‌الدین اسمعیل کرده :

دو رشته دُرِ دندان چون از لبت بتابد　　گویا مگر ثریا در ماه کرده منزل

و اهل عجم ثریا را پروین خوانند و به لؤلؤ متعارف است ، چنانکه در لب به دندان گرفتن، اثیر الدین اومانی [۲]گوید :

بوسه خواهم ز تو و لعل به لؤلؤبگزی　　خوش جواب است چه‌گویم که شکرمی‌خایی

و در میان هر سه صفت مولانا رکن الدین مکرانی[۳] گوید :

لؤلؤدندان که شد لالای اوپروین زجای　　از دیدهٔ اهل نظر، درّ خوشاب انداخته

و شعرای سابق دندان را به جهت قیمت، به دُر نسبت کرده اند، و در باب شکستن دندان محبوب گفته‌اند :

در حُقهٔ لعل لب گوهر شکنت　　دُرّی که هزار گوهر ارزید شکست

و عاشق به عذر بر یکدیگر افتادن دندان معشوق گوید :

در دُرج عقیقین توآن چندین دُرّ　　بریکدیگر از تنگی جا افتاده است

و جوهر شناسان رشتهٔ نظم عقد دندان را از آن جهت که یک سلک اند به گوهر تشبیه کرده اند و به خلاف زعم ایشان علی فخر ترمذی[۴] می فرماید:

می‌گفت به دندان لبم عقد گهر　　من همچو توام خوشاب و پاکیزه و تر

خندان خندان به زیر لب گفت خموش　　بر بسته دیگر باشد و خود رشته دگر

در صفت و جمع و تفریق، در صفت خط و لب ودندان ابن حسام[۵] گوید :

تا تبسم نکنی عقل نداند هرگز　　که تو در آب طرب لؤلؤ لالا داری

و نیک اختران از روشنی به ستاره اش نسبت کرده اند:

بخند اگرچه ز خندیدنت همی دانم　　که آفتاب روزم ستاره بنماید

و اهل نجوم کوکب ثانیش گفته‌اند و اوستادان قدیم دندان را به مهره نسبت کرده‌اند، چرا که در حقهٔ لب

---

۱ - مجنون بنی عامری: قیس بن ملوح عامری که به « لیلی» دختر عموی خود عاشق بود (وفات میان سالهای ۶۵ و ۶۸ ه ق)

۲ - اثیر الدین اومانی :

۳ - رکن الدین مکرانی :

۴ - علی فخر ترمذی :

۵ - ابن حسام : جمال الدین بن حسام خوافی سرخسی هروی (وفات ۷۳۷ ه ق) او سفری به هندوستان رفته و به ایران بازگشته و در دربار آل کرت اعتباری داشته است.

جا دارد و تمسک بیت جز این است.

پروین چه عجب اگر پراکنده شود　　　از حقه و مهرهٔ لب و دندانت

و هر چند که گوهر پاک دندان به حقیقت عُظم عظیم دارد و در محل خود بی‌مثل است، فاما از روی مجاز،عقود منتظم اورا به شانزده وجه تشبیه کرده‌اند. هفت صفت به لغت عرب، چنانکه : تور ، حبیب ، برد، ثریا ، دُر، نیاب ، لؤلؤ، سین و هشت به عبارت اهل عجم، چنانکه : تگرگ ، شبنم ، گوهر ، مروارید ، پروین ، ستاره ، مهره ، سرشک . و اهل عرب به هیچ باب دندان براین کلمات پارسی نمی نهند و شعرای عجم دندان طمع در الفاظ ایشان فرو برده اند و در تصرّف تشبیهات مخیر اند. از این معنی شیخ سعدی گوید :

گر این مقله دگر بار در جهان آید　　　چنانکه دعوی معجزکندبه سحرمبین
به آب زر نتواند کشید چون تو الف　　　به سیم حل ننویسد میان ثغر تو سین

باب یازدهم - در صفت دهان:

دهان را به زبان تازی فَم خوانند و دایرهٔ او را سخن گویان افضل الاشکال گرفته اند چرا که مستدیراست و جوهر فرد حقیقت او قابل تقسیم نیست و از این جهت نقطهٔ موهومش گویند:

آن نقطهٔ موهوم که می گویی نیست　　　خود نیست و اگر هست دهان تو بود

و چون از نازکی نقش او در خیال نمی آید، هیچش خوانند :

درحدیث آی تا کند دهنت　　　عالمی را به هیچ مهمانی

و به زبان حال دعوی «لن ترانی»[1] می کند تا عاشقان صادق سنگدل را تنگدل دارد، چنانکه افضل الاقران جمال الدین سلمان گوید :

جوهر فرد دهانش طالب دیدار او　　　بر زبان جان جواب «لن ترانی» می‌دهد

و اهل کتاب به رمز عدمش گفته اند، و سید جلال عضد[2] گوید:

خلقی زغم دهان تنگش　　　بر رهگذر عدم نشسته

و از آن جهت که اسم بی مسما است. نرّادان نرد عشق نقش زایدِ زیادش می‌خوانند :

در هستی و نیستی دهانش　　　چون‌نقش زیادت زیاداست

اگر گویم که نیست، جای سخن است و اگر گویم هست، معدوم موجود چگونه بود و در نفی واثبات او امانی فرماید :

دهان تنگ آن دلبر وجود است و عدم باهم
که هست ونیست در وصفش کجا و کو و کیف وکم

---

۱ - قرآن : سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۴۳ .

۲ - سید جلال عضد از شاعران است که در یزد به وزارت آل مظفر اشتغال داشت دیوان او گویند چهار هزار بیت است (لغت نامه دهخدا)

اگر گویم که موجود است بر تقدیر ایجادش

مرا گویند برهان کو نیارم زد ز برهان دم

و اگر گویم که معدوم است بازم عقل می‌گوید

که هرگز کی[1] زند معدوم کار عالمی بر هم

و به اصطلاح اهل معتزله [2] اهل فضل حالش می خوانند، چنانکه مولانا کمال اسمعیل گوید :

در دایرهٔ روی بت مه تمثال هست آن دهنش زنازکی نقطه مثال

موجود نه معدوم نه گویای سخن ای معتزله بگو چه حال است این حال

در بیان واقع شدن اسد به باب محبوب گفته اند:

حاصل آن است که وقتی که سخن می‌گوید ورنه مفهوم نگشتی که دهانی دارد

و اسکندر خراسان[3] به شیرینی و کوچکی دهان و تعریف خط می فرماید:

چون چشم نوش دهنت پیدا نیست آن سبزه ندانم ز کجا می خورد آب

و هواداران او از کوچک دلی به ذره نسبت کرده اند، از آن رو خزاین آفتاب حسن و جمال است، چنانکه گفته اند :

گرتابش خورشید جمالش نبدی آن ذرّه به هیچ گونه پیدا نشدی

و چون منبع جواهر سخن است درج گوهرش گفته و شکل وهمی او را به حسب تصور در چهارده صفت باز نموده اند و از این جمله هفت لغت عرب متداول است، چنانکه : دُرج ، پسته ، جوهر فرد، نقطهٔ موهوم ، خاتم ، عدم ، حال ، میم. و هفت تشبیه دیگر به زبان فارسی گویان است، چنانکه : چشمه، نوش ، تنگ شکر ، پسته ، غنچه ، نقش زیاد، ذرّه ، سرموی . و کمال الدین اسمعیل می‌فرماید :

دهنت یک سر مویی است به هنگام سخن اثر بوی شکافی ز تو در وی پیدا است

باب دوازدهم - صفت زنخدان :

اهل عرب زنخدان را ذقن می گویند و به دَستنبو مشهور است ، و این بیت به هر دو صفت موصوف است، چنانکه قایل گوید :

سیب زنخش که هست چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو

و اثیر الدین اوماتی در وصف زنخدان گفته است:

سیب زنخش که در دلم نار فکند زین سوخته یابد پس ازین روی بهی

و شعرای خراسان زنخدان معشوق نوخط را به بهی نسبت کرده اند، از آن رو که گردآلود است :

---

۱ - در اصل : «کی زند » و در حاشیه « می زند».

۲ - معتزله : فرقهٔ معتبری بودند در اسلام در اواخر عصر بنی امیه ظهور کردند و مؤسس این فرقه واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری متوفی ۱۱۰ ه ق بودکه با کمک عمرو بن عبید این فرقه را پدید آورد. (فرهنگ معین).

۳ - اسکندر خراسان :

خط تو غبار است و زنخدان تو بـه　　　　به بـاشد اگـر گـرد زنـخ پـاک کـنی

و اهل لغت طوق زنخدان را غبغب گویند، چنانکه قایل گوید:

دست از ترنج غبغب او می‌کنی جدا　　　　آری طمع ز سیب زنخدان بریده ای

و ملوک الکلام زنخ را گوی سیمین گفته اند و سلطان محمود سبکتکین[۱] در عذر خواهی زنخ گرفتن محبوب فصّاد[۲] گوید :

زنـخت گـر گـرفتم از سر لطـف　　　　خـون‌ِ مـن ریـختی و عـذرم هـست

زان که هنگام رگ زدن رسـمی است　　　　گـوی سـیمین گـرفتن انـدر دست

و لب تشنگان بادیهٔ عشق زنخدان را به چاه نسبت کرده اند چرا که آبدار است :

بسا سکندر لب تشنه در جهان که نیافت　　　　نشـان آب حـیات از چـه زنـخدانش

از آن رو که چاه زنخدان در دل بردن سحر می کند، به چاه بابل نسبت کرده اند چنان که به مباهات عشاق در روی معشوق گوید، چنانکه گفته اند :

چشم هاروت اربدیدی همچو ماروت‌ای پسر[۳]

سـرنگون دادی بـران چـاه زنـخدان بـوسه‌یی

در روی روزگار به دوازده صفت روشناس است، چهار مترادف اند، چنانکه : تفاح ، سیب ، شمامه، دستنبو، و هشت متعارف، چنانکه:به، ترنج ، گوی سیمین ، چاه گوی ، چاه بابل ، آب معلّق ، جان عزیز ، چنانکه گفته اند:

دست هـمه بـا چـاه زنـخدان بـرسد　　　　جان بر کف دست داشتن آسان نیست

و در وصف دلدار نار پستان به ازاین رباعی نگفته اند:

سیب زنخش که هست روح ثـانی　　　　بـر دست گـرفتم از سـر نـادانـی

دلدار به من گفت به تهدید که تو　　　　جان بر کف دست می نهی نادانی

باب سیزدهم - صفت گردن :

گردن را اهل عرب ، هادین و رقبه و جید و عنق، گویند و به گردن غزال نسبت کرده اند و در عجم به گردن متعارف است. و نامداران ملک جمال گردن رادر کشور خوبی سروری داده اند :

گر ز پا چون قد او بالا بر آیـی تـابه دوش　　　　ملک خوبی را، نیابی سروری چون گردنش

و اوستادان ماوراءالنهر به درخت کافور نسبت کرده اند، چنانکه قایل گوید:

آن زلف چو مار تشنه در تاب تموز　　　　پیچیده درآن درخت کافورش بـین

و بعضی شمع کافورش گفته اند، چنانکه سعدی گوید :

---

۱ - سلطان محمود سبکتکین : سلطان محمود غزنوی ، ابوالقاسم ، ملقب بـه یـمین الدوله (۳۸۷ - ۴۲۱ ه‍ ق) مدت ۳۳ سال د رغزنه سلطنت کرد و عمرش ۵۱ سال بود (فرهنگ معین).

۲ - در اصل « قصار»

۳ - در اصل « ای پسر» و در حاشیه «ای صنم ».

اختران‌راقرص خورشیداست‌زرین چهره‌اش   روشنان را شمع کافوری است سیمین گردنش

و طایفه‌ای گردن را به ما شورهٔ عاج نسبت کرده اند از آنکه تار زلف بروی می‌پیچد :

ماشورهٔ گردن سپید است چو عاج   مگذار[1] که تار زلف بروی پیچد

و عاج لفظ عرب است و اهل عجم پیل اسپیدش خوانند و وی را به پنج صفت گردن افرازی داده اند، چنانکه : درخت کافور ، و شمع کافوری ،و ماشورهٔ عاج ، شاخ شکوفه ، شوشهٔ سیم.

باب چهاردهم – در صفت بر :

بر را در عرب صدر می گویند، در عجم سینه می خوانند وسعید الدین اصیل[2] می‌فرماید ، مصرع:

سینه را زان صدر می‌گویند کو صاحب دل است

و حیدر بلخی[3] می‌فرماید :

بگذشت ز من دوش و بری بر من زد   المنة لله که بری خوردم ازو

و صرافان نقد خوبی، بر نازنینان را به سیم نسبت کرده اند :

بری چو سیمش از آسیب پیرهن مجروح   لب لطیفش از آمد شد نَفَس افگار

و باغبانان چمن لطف نسرینش خوانند:

بر نسرین ببر ای باد صبا مژده که باز   تُرک نسرین بَر من میل گلستان دارد

و نقشبندان کشور حسن،این را به حریر نسبت کرده‌اند چنانکه، امیر خاقانی فرماید در تسمیات آورده :

به حریرتن و دیبای رخت   به ترنج بر و سیمین ذقنت

وقدما پستان را به نار نسبت کرده اند، و این آن است که دارای جهان سخن فردوسی گفته :

رخانش چو گلنار ولب ناودان   زسیمین برش رُسته دو ناردان

و درست روان راه عشق محبوب، سرو بالا را، گل اندام می خوانند، چنانکه شاعر گوید :

با چنین شکل وشمایل که تو داری باشد   همه کس را به تو ای سرو گل اندام طمع

و سینه را از سپیدی به شکم سنجاب نسبت کرده اند و پوشیده نیست ارباب معنی را که بَر را به عدد هفت اندام ، هفت تشبیه کرده اند ، وپوشیده نیست. و گروهیش سیمین می‌خوانند وبعضی عاج وقومی سنجاب و جمعی صنوبر، و برخی خزینه و جماعتی گل و طایفه‌یی نسرین. اما مولانای همام الدین وجود معشوق سیمبر رابه برگ سمن برگزیده اند و گفته‌اند:

چون باز پیراهن کشی، کز گل بسی نازکتری   پیراهنی باید ترا، از لاله و برگ سمن

---

۱ – در اصل :« مگزار»   ۲ – سعید الدین اصیل :

۳ – حیدر بلخی :

باب پانزدهم - صفت ساعد :

ساعد لفظ عرب است که دست آویز اهل عجم گشته و زبردستان عشق، ساعد زور مندان حسن را سیمین گفته اند، چنانکه شیخ سعدی فرماید :

پنجه با ساعد سیمین چونیندازی به — تا توانی بـه مـعربد نکـنی بـازی را

و مزاج شناسان نبض گیر، ساعد نازنینان را به تختهٔ عاج نسبت کرده اند. در قَصد خون گرفتن محبوب گفته :

زان نیش که بوسه داد بـر سـاعد او — از تختهٔ عاج شاخ مرجان بـرجَست

وازاین دست که خون عشاق، هر زمان به رنگ دیگر می‌ریزد ، نگارین گفته اند، چـنانکه سـید جـلال عضد[1] گوید :

تو تیغ می زن و بگذار تا من مسکـین — نـظاره مـی‌کنم آن ساعد نگـارین را

و از غایت لطف نازکی به بلورش نسبت کرده اند:

بلورین‌ساعد و جـام بـلورین — بنام ایزد بـود نُـورٌ عـلی نـور

و شعرای قدیم ساعد را پیلسته[2] گفته اند،ودر صفت خواب کردن معشوق بر سر دست گفته :

چو بر روی ساعد نهد سر به خواب — سـمن را ز پـیلسته سـازد سـتون

و چون در وصف اوصاف او را کم دست می دهد، بر شش صفت اختیار کرده‌اند، چنانکه گاهش سیمین گویند و گاهی نگارین، وزمانی تختهٔ عاج و دمی بلور و لحظه‌یی یشم، و به کتابت حمایلش می خوانند چرا که آرزوی مستمندان است وتعویذ کردن جان ، و این معنی از این بیت مستفاد می‌شود:

گـفتم هـوس سـاعد دسـتش نکـنم — اکنون که به گردنم در آمد چه کنم !؟

شیدار[3] است .

حکیم شیدا[4] راست :

شمع کافور هـر دو سـاعد او — گرد فانوس آستین پـیداست

باب شانزدهم - صفت انگشت :

انگشت را اهل عرب در لغت اصبع و انگشتان را اصابع و سر انگشتان را انمله و بُنان گویند، و هریکی به اسمی مخصوص است و وی را شیرین سخنان عرب به بند نیشکر تشبیه کرده اند از آن جهت که گره گره است و انگشت نمایان شعرای عجم، انگشت را از سفیدی و نرمی به دُم قاقم نسبت کرده اند و حکیم ظهیر الدین گوید :

آن دلاویــز دارد از نـرمی — سـر انگشت چـون دُم قـاقَم

---

۱ - سید جلال عضد : در اصل « سید جلال عصر».

۲ - در اصل :« بیل اسبه ، پیل استه » و در حاشیه «پیلسته ».

۳ - شیدا :

۴ - شیدا :

و چون بر سر عشاق به خون ریزی دست برآورد نگارینش گفته اند و آغایی تبریزی[1] گوید:

نگار کرد به خون دلم نگار انگشت   ز خون دل بنهادیم برنگار انگشت

پنج انگشت نگار کردهٔ نگار را به پنجهٔ مرجان تشبیه کرده اند، چنانکه رکن الدین صابر[2] گوید :

به گاه رنگ حنّا برد از هر دست پنداری   سرانگشت بلورین تو رنگ از پنجهٔ مرجان

و در منع کردن نگار سر پنجهٔ نگار، حصاری [3]گفته است :

چرا باید که انگشتان به رنگ تیره آرایی   که نتوان فرق او کردن ز رنگ پنجهٔ مرجان

و سخنگویان خراسان سرانگشت را به فندق نسبت کرده اند:

روزی ز پسته اش شکری خواستم به چشم   فندق فراز نرگس نامهربان نهاد

و انگشت به پنج صفت در عقد اهل حساب آمده است، چنانکه : بند نیشکر ، دم قاقم ، قلم عاج، پنجهٔ مرجان ، ماشورهٔ سیم . چنانکه در وصف آستین زدن ترک تیر اندازگفتم :

ز پیلسته[4] دیبای چین بر شکست   به ما شورهٔ سیم بگرفت دست

باب هفدهم – صفت قد:

اهل عرب به اعتبار «قد قامت الصلوة» قد را ، قامت می گویند. وحید العصر، شیخ اوحدی گوید :

بر در مسجد گذاری کن که پیش قامتت   در سجود آیند آنهایی که قامت می کنند

و در عجم قد را بالا می گویند:

قد و بالای ترا دود دل ما مرساد   دود را گرچه همه میل به بالا باشد

و بالانشینان بارگاه عشق، قد معشوق را بر سر و سهی بالایی داده اند ازین جهت بالاش گویند، وزیر دستان شب هجران بلای جانش خوانند :

بلاست آنکه تو نامش نهاده‌ای بالا   حدیث راست همین است زیر وبالا نیست

و هواداران بلند همّت عمر درازش گفته اند :

هوای قد بلند تو می‌کند دل من   تو دست کوته من بین و آرزوی دراز

و حرفیگران لوح عشق، الفش خوانند، چرا که درمیان جان جای دارد:

قد تو درمیانهٔ جان راست چون الف   آرام کرد و راستی آرام جان ماست

و اهل کمال از غایت استکمال آورده اند که از نباتی پرسیدند که :«توچه کنی؟» گفت :«من تنم از خاک بر کشیدن ، و با قد خوبان او را برابری دادند ونیّ علم گشت ». و اهل دریا کنارش نَشک[5] گویند:

قد تو چنانکه بر لب دریا نشک   طوبی برد از قامت سرو تو رشک

---

۱ – آغایی تبریزی :   ۲ – رکن الدین صابر.

۳ – حصاری :   ۴ – پیلسته : دندان فیل ، عاج (فرهنگ معین).

۵ – نشک : درخت ناژ ، درخت ناژو ، صنوبر و کاج (لغت نامه).

و عجب تر آنکه کوته نظران از طبع چوبین خشک، قد دلبران را سرو می‌خوانند:

آه از ایــن شــاعران نـادیده — ســخن خــویش نـاپسندیده

ســـرورا قــد یــار مــی‌گویند — سرو چوبی است نـاتراشـیده

لا جرم هدف تیر ملامت شده اند، وبه عذر بی ادبی مولانا همام می‌فرماید :

سرو را روزی به بالای تو نسـبت کـرده ام — شرمساری می برم عمری است از بالای تو

و در رَجْح[1] قامت محبوب و انکسار سرو این معنی آماج است که شیخ عماد می‌فرماید:

ترا به سرو نخوانـم چـرا کـه سـرو سـراپـای — همه‌تن است و تو از پای تابه سر همه جـانی

و در رعایت جانبین بر این بیت مزیدی نیست :

سرو می‌زد لاف آزادی ولی قدری نداشت — کـــار ســـرو از بـــندگی بــالا گــرفت

و به اصطلاح اهل عرب، نهال قامت محبوب را به اشجار مختلفه تشبیه کرده اند، چنانکه : طوبی ، بان ، ساج ، نخل ، صنوبر ، عرعر . و اهل لغت برآنند که سرو و عرعر یکی است و در عرب عرعر خوانند، سرو، اما در این خلافی نیست. و از شعرای عجم، شیخ سعدی - رحمة الله علیه - در ملمعات[2] قد را به بان نسبت کرده اند و این اختلاف از لطیفه‌ای خالی نیست :

یــاقضیب البــان مـا هـذا للـوقوف — گر خلاف سرو می‌خواهی، بِچَم[3]

و اهل عرب در استعمال این تشبیهات مخیراند. اما آنچه به خود مخصوص کـرده‌انـد ، و در عـبارت آورده‌اند هفت است، چنانکه : سرو، نارون ، شمشاد، گلبن ، تیر ، نی ، الف . و از عدد سیزده صفت مذکور تشبیه ورای این نیست که شکل مخروطی صنوبر را به قامت دلدار نسبت داده اند، به اعتبار آن که از حقیقت او بری ظاهر می‌شود، و به حقیقت دلی دارد، چنانکه افضل القران فی زمـان خـواجـه سلمان[4] گوید :

شکل صنوبری که دلش نـام کـرده‌انـد — سلمان به یاد قد تو در بر گـرفته است

هر چند دراین باب سخن بالا دراز کشید، اما مصرع :

نگذرم از راستی کز راستی نتوان گذشت

الحق اعتدال بالای آن حور بهشتی را آن همه بالای طوبی تا که نگفتم منزلت بهشت نیافت و ساج تا خود را بدو نسبت نکرد، در عرب نام بر نیاورد. و نخل سایهٔ او را گردن ننهاد، سرافراز نشد و بان تا دم در هوای او نزد، مشکبوی نگشت. عرعر تا در راه او بر خاک ننشست، سربلندی نیافت. نیشکر باوجود شیرینی، اگر کمر خدمتش نبستی، ابد الدهر پای در گل ماندی. تا سرو با بندگیش لاف آزادی زد، بـر خاک نشست. و تا نارون با او همرهی جست، دست روزگارش به خاک مذلت فرو برد، و تیر با هـمهٔ

---

۱ - گ : ترجیح.

۲ - ملمعات : در اصطلاح شعراء صنعتی که یک مصراع عربی و یک مصراع فارسی یا بیتی عربی و بیتی فارسی باشد (لغت نامه)

۳ - گ : بخم.

۴ - گ : افضل الشعراء فی الزمانه

رفتار، افتادهٔ او است. و صنوبر با همهٔ مقدار دلدادهٔ او است. و گلبن با همهٔ زیب و جمال خاک راه او است. الحق همه خار و خاشاک این راه اند. فرق است از خاک بستان تا پیکر روان ، و در آن تشبیه لطیف خواجه سلمان فرماید:

مصوّری ازل روح صورتی می‌خواست   مثال قد ترا برکشید وآمد راست

باب هژدهم – صفت میان :

میان را اهل لغت خاصره خوانند و به پارسی میان گویند، از آن جهت که واسطهٔ کمر است درمیان پیکر وجود، و به تازی اهیف باریک میان را گویند، وهیف و باریکی میان فرق است، از باریکی میان تا باریک میان و باریک بینان، میان باریک را به موی تشبیه کرده اند. شیخ سعدی فرماید :

میانش را و مویش را دو صد ره گر بپیمایی   میانش کمتر از مویی و مویش تا میان باشد

و دراین تشبیه، مبالغه بیش است چرا که باریکی میان را بیشتر از موی گرفته اند و ظاهر تر از این می گویند، چنانکه شاعر گوید:

طرفه آن است که وقتی کمری می بندد   ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد

و در تأکید نفی و اثبات این بیت دقتی دارد:

بر مواگر میانت وقتی کمز نبستی   از نیستی نبودی فرقی میان هستی

الحق اگر کمر نبودی، آن راز را که گشودی، آنها به یقین به مو شنیدی به گمان بروی تامی بستند، کمز معروف میان گشت ، و تام دلیل فی الجمله به پنج صفت درمیان زبان آوران لطیف موصوف است

اول : آنکه اهل لطفش اندیشهٔ باریک می‌خوانند و حکیم ظهیرالدین فرماید :

اندیشه که کم شود از لطف در ضمیر   گردون به راز باکمرت درمیان نهاد

دویم : از آن جهت که وجودش متصور نمی شود، هیچش می خوانند:

هیچ ندید آنکه او هیچ ندید از میان   هیچ نگفت هر که او هیچ نگفت از دهان

سیوم: آنکه سودا زدگان خیال پرست، مویش گفته اند، چنانکه در قسم نامهٔ سحر آفرین(۱) گوید:

بدان بی نشان مو که باریک بینان   به صد فکر کردند نام میانت

چهارم : آنکه اهل راز ، رازش می گویند:

مویی است درمیان وجود و عدم نهان   رازی که باوجود کمر درمیان نشست

پنجم : آنکه نکته گیران از دقت او، معنی باریک دریافتند، و خواجه کمال الدین اسمعیل می فرماید:

شبی ز معنی باریک نکته‌یی می رفت   کمر حدیث میان تو درمیان آورد

کسی نشان میانت نداد جز کمرت   زهی کمر که نشانی ز بی نشان آورد

باب نوزدهم – صفت ساق :

ساق لفظی است عربی، و در عجم به همین عبارت مستعمل است. هر چند به صورت دو

۱ – سحر آفرین :

می نماید، به معنی یکی است. و در قدیم العهد به قامتین درخت تشبیه کرده اند، به اعتبار آن که تن بدو قایم است. وساق بر دو قسم است : سرخ و سفید ، و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول[۱] به عنابش تشبیه کرده :

ساق تو مرا زپا در آورد ز دست　　هرگز ندهم ستون عنابی را

و مولانا سیف الدین اعرج[۲] به بقمش تشبیه کرده گفته اند :

هر کرا بر ران و ساقت یک نظر افتاد، گفت　　عاج را پیوند افتاده است با شاخ بقم

و این تشبیهات در این وقت مستعمل نیست.« اما لیس علی الا عجمی حرج و لا علی الاعرج حرج[۳]».
و در عجم، سفید مطلوب است به بلورش تشبیه کرده‌اند، چنانکه در وصف ساق ، فرخی[۴] فرماید :

بلورین ساق و ساعد ترک سرمست　　ستاده بر سرما باده در دست

و متأخران عجم به سیمش تشبیه کرده، مدامی[۵] فرماید:

ساقی ز رهم برد به ساق چون سیم　　و آن کیست که اوبه سیم از ره نرود

و این نوع خاص پسند عام فریب است. اکنون ساق بر دو قسم قرار گرفت به پایان آمد این دفتر. حضرت ملا جامی[۶] فرمایند:

ز ساق او سخن رانم که چون است　　بنای حسن را سیمین ستون است

حکایت همچنان باقی

اما صورت و پیکر و شکل و شمایل، شامل سراپای وجود است. چون متصرّفان ابدان در آیینهٔ اعتدال کمال حسن، از تناسب مشاهده کردند. هر آینه کمال نوعروس نظم از تناسب الفاظ معنی آرای بود، تا منظور نظر اولو الابصار گردد. و بسیار از اینجا در غلط اند که به تقلید جواهر این معانی در سلک بیان آورده اند و حق بر مرکز خود قرار نداده و خود رابر ارباب نظم ترجیح نهاده و غافل از آنکه هر جالب را به لعل تشبیه کنند، باید که دهان را به دُرج گوهر تشبیه دهند، چنانکه حکیم ظهیر گوید :

بگشای لب به پرسش من گرچه گفته اند　　کآن قفل لعل باعث آن دُرج گوهرانست

و هر جا که روی را به بهشت تشبیه کنند، باید که لب رابه کوثر نسبت دهند، چنانکه گفته اند:

---

۱ - فرید احول :

۲ - مولانا سیف الدین اعرج (در اصل : اوج) از اهل اسفرنگ ماوراء النهر بود از شاعران دورهٔ خوارزمشاهی و در ۶۷۲ هق فوت کرده است.

۳ - ضرب المثل است.

۴ - فرخی : فرخی سیستانی ، ابوالحسن علی بن جولوغ شاعر ایرانی (متوفی ۴۲۹ هق) دیوان اشعار او بارها چاپ شده است (فرهنگ معین).　۵- مدامی :

۶ - ملا جامی : نور الدین عبدالرحمن جامی ابن نظام الدین احمد بن محمد شاعر ونویسندهٔ معروف ایرانی (۸۱۷ - ۸۹۸ هق).

آمـد قیامتی بـه سـرم تـابدیدم آنکـه[1] رویت دَرِ بهشت و لبت حوض کوثر است

مثال دیگر در جمع و تفریق به تصدیق این معنی فرماید:

گر چه نه جای کافر و جـادو بـود بـهشت وین وجه نـزد اهـل حـقیقت مـصوّر است

آن زلف و غمزه چهرهٔ همچون بهشت تـو آرامگـــاه جـــادو و مأوای کـافر است

و لازم است که هر جا که لب را به شکر تشبیه کنند باید که خط را به نبات نسبت کنند، و سحر آفرین گوید:

آب حیات آن دم از حیات برآمـد کـز شکـر آن پسـر نـبات بـرآمـد

و هر جا که روی را به بقم تشبیه دهند باید که خط رابه نیل نسبت کنند، چنانکه سحر آفرین گوید :

بر بقمش هر که دید نیل کشیده از دو جهان بین او فرات برآمد

و هر جاکه زلف را به چوگان تشبیه کنند باید، که زنخ را به گوی نسبت کنند که خواجه عماد گفته است :

دل در هــوای زلف و زنــخدان او فـتاد چون کودکی که در پی چوگان و گـو رود

و هر جاکه زلف را به شب تشبیه کنند، باید که روی را بـه مـاه نسبت کـنند، چـنانکه شـرف الدیـن شفروه[2] گوید :

شبی همچو زلفت به ماهی که یافت مهی همچو رویت به سالی که دیـد

و اگر صفت را تصریح نکرده گویند درآن مبالغه بیش بود

تا با توحدیث زلف و رویت گفتم جاوید شبی باید و خوش مهتابی

و اگر در مصرعی چشم را نرگس گویند باید که در مصراع دیگر، زلف را سنبل خوانند، و نشاید که این یک را چشم خوانند و این یک را سنبل، یا آن یک را نرگس واین یک را زلف. باید که هر دو را نرگس وسنبل گویند یا چشم و زلف خوانند، چنانکه مولانا طبیبی[3] فرماید :

سنبل صفتت به بادم می دهد نرگس مستت به خوابم می دهد

و افضل المتأخرین مولانا رکن الدین بکترانی[4] فرماید: کعبه را نشانه از آفتاب رخسار گرفته است ، و بتخانه را از چین زلف تابدار، چنانکه می فرماید:

هر طرف از مهر رویت کـعبهٔ [جانانه‌یی] هر شکن از چین زلف کافرت بتخانه یی

و از اقسام تشبیهات، این تشبیه ابلغ است، بر این قیاس هرکجاکه روی را به صبح تشبیه کنند، باید زلف رابه شام تشبیه‌کنند. و هرگاه که گویند که به صبح از عکس رویت پرتوی است باید که گویند شام از تار گیسوی تو شمه یی است تا دراین سه صفت امتیاز پدید آید، چنانکه شاعر گوید :

---

۱ - در اصل «آنکه» ظاهراً «آنک» بهتر است.

۲ - شرف الدین شفروه یا شفره‌ویی از شاعران اواخر قرن ششم ه ق بود و در ایام سلطنت مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی می زیسته و عمری دراز یافت. دیوان او حـاوی ۸۰۰۰ بـیت وکـتاب اطباق الذهب از آثار اوست (فرهنگ معین).

۳ - مولانا طبیبی: ۴ - مولانا رکن الدین بکترانی :

پرتوی از تاب رخسار تو صبح   شمه‌یی از عکس گیسوی تو شام

هر جا که روی را به لاله تشبیه کنند زلف را به سنبل نسبت دهند. چشم را به بادام نسبت دهند. لب را شکر باید گفت، چنانکه در تقسیم، مولانا رکن الدین(۱) گوید :

نشانهٔ رخ و زلف تو لاله و سنبل   نمونهٔ لب و چشم تو شکر و بادام

وهر جا که روی را به خورشید نسبت کنند، باید که زلف رابه سایه تشبیه کنند :

پرتو روی تو خورشید و تو در سایهٔ زلف   راست چون‌کوکبهٔ‌صبح طلوع سحری‌است

و این بدایع و دقایق شعرای سابق است ، و اولی آن بود که هر جا که روی را نسبت به آفتاب کنند، باید که به دلیل روشن اثبات کنند، چنانکه شیخ سعدی فرماید :

به آفتاب نماند مگر به یک معنی   که در تأمل او خیره می شود ابصار

و پادشاه جهان دانش، فردوسی(۲) از راه تناسب، ابرو را به کمان تشبیه کرده و گیسو را به کمند، واین بیت مشهور است :

به ابرو کمان و به گیسو کمند   به بالا به کردار سرو بلند

و اگر قد را به سرو تشبیه کنند، روی را به ماه، جایز است ، واین صفت را اغراب خوانند به اعتبار آنکه از غرابت است، چنانکه شاعر گوید :

من ماه ندیده ام کُله دار   من سرو ندیده ام قبا پوش

و دراین صفت مجد همگر(۳) گوید :

راستی را جز رخ و قدت که دید   ماه تابان بر سرسرو سهی

و اگر دو حقیقت مختلف را صفت کند، باید که هر دو تا باهم وجهی نسبت بود، چنانکه اما می‌فرماید:

سِحر در بادام و معجز در شکر   آب حیوان در لب و جان در دهن

و از روی مراعات [نظیر] بادام را باشکر همان نسبت است که سِحر را با معجز. و رعایت این اقسام عین فرض است بلک فرض عین. اکنون تمسک این بیت کافی است و این شرط قواعد اصل است و به جان سخن تعلق دارد. و اگر متقدّمان متعرض دقایق این حقایق شدند، بعضی از متأخران به واسطهٔ عدم استعداد ، خلاف این گویند. خلاف این باشد طریق العقل واحد، عجب در این گونه که از غایت پندار، هنر را عیب پندارند و بدان خورسند، که عوام شان معتقد کردند و از آنگاه خواص بینند یشند و انکار کنند. مصرع :

آدمی را بتر از علّت نادانی نیست

---

۱ – مولانا رکن الدین بکترانی:

۲ – فردوسی : شاعر حماسه سرای بزرگ ایرانی (۳۲۹ یا ۳۳۰ – ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه‍ ق) حکیم ابوالقاسم فردوسی. شاهنامه را در ۳۵ سالگی آغاز کرد و در ۷۰ یا ۷۱ سالگی عمر خود، پس از ۳۵ سال آن را تمام کرد. (فرهنگ معین)

۳ – در اصل « محم همگر» است و ظاهراً « مجد همگر» باشد.

سفاهت را شعار کرده و از حقیقت اشعار بی خبرند اگر به خطایی رسند، ندانند و اگر به سهوی رسند نخوانند. لا جرم به تعریض از زبان سخن گویان متحیّر شوند :

شعر در نفس خویش هم بد نیست   نـالهٔ مـن ز حسـن تـرکان است

و عجیتر اینکه باوجود این ذهن و ذکا بنده را امّی خوانند و خود را از خواص می‌دانند. لطف ایشان عام است :

آن کس که ز شهر آشنایی است   داند که متاع ما کجایی است

هرگاه که طفلی را از ایام نشو دهند تا عهد صبا به گونه گون ترتیب به تحصیل ترغیب کنند و به زخم چوب معلّم تهدید، تا زبان تعلیم و تلقین فرماید.اگر در حال عنفوان شباب، به جهت مداومت آن قسم فضل در خود تصوّر کند، آن نه از استعداد تام بود. چرا که اگر در حالت شیب از هر کسی که سؤال رود، جواب گوید :

آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت   اِلاّ حـدیث دوست کـه تکرار مـی‌کنم

و از غایت جهل، معتقد وسپیدی سیاهی و منکر فیض الّهی و لطف نامتناهی، و غافل از آنکه استکمال کمال تعلق به استعداد قابل دارد، چنان که شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمة فرماید :

باران که در لطافت طـبعش خـلاف نـیست   در باغ لاله روید و در شوره، خـار و خس

و مستعد سخن آفرین به مطالع سخن دیگران چه مباهات کند :

نـــبود در کـــتابها دل و دزد   و ز دل صد کتاب بتوان کـرد

فیلسوفان نامی آورده‌اند که بعد از معجزات و کرامات، شعر نوعی از خرق عادت است مخصوص هر کسی قابل آن سعادت نیست، وحکیم‌انوری فرماید:

شاعری دانـی کـدامـین[1] قـوم کـردند آنکـه بـود
ابـــتداشـــان امـــرؤ القـــیس،انـتهاشان بـوفراس
وین که این خادم همی پردازد اکنون ساحری است
ســـامری کـــو تـــا بـــبیند گـــو شـــمال لا مســـاس

بنا براین معنی کرامات، شقّی بود از معجزات، و شعر نوعی از سحر. و دراین حق جل و علا در ثنای نبی - صلی الله علیه وآله وسلم - می‌فرماید. آیهٔ « و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له »[2]، بدان دلیل نشاید که نبی ساحر باشد. ثانیاً آنکه اگر عدم موجب بعض بودی، بایستی که اشرف موجودات به کتابت اکتفا ننمودی :

در مقامی کـه شیر مـردانـند   به خط وخال التفاتی نـیست

اگر اهل توحید می گویند که بر ولی نقش لوح محفوظ پوشیده نبود، نقش خط چگونه پوشیده بود نظر بر سرّ نبوت بود که مخفی ماند و از قوّه به فعل و از علم به عمل نپیوست. دلیل دیگر، متأخران عرب

۱ - در اصل: «کُدامی» .   ۲ - قرآن سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۶۹ .

آورده اند که عهد پیغمبر - علیه السلام - مکه را ام القری[۱] می گفتند و نبی - علیه افضل الصلوة - به این عبارت می‌گفتند: مولودش در مکهٔ مبارک بوده، اکنون چه شرف و رای این که بنده را به سگان آن شرف البقاع نسبت کنند. عقلا دانند که طعن طاعن وتعرض معارض رسمی قدیم وعادتی معهود :

کار فلک این است که بیرون آرد　　　در معرض هر محمدی بوجهلی

هرچند نتیجهٔ نظر حق لطف طبع نتیجهٔ نظر حق است ، مصرع :

تا در حق هر بنده نظر چون آید

اما کسب را مدخلی تامّ است وسعی را اعتبار عُظیم، به تدریج و ثبات و انتظام و ترتیب گردد:

مـــه نـــور بـــدرو بـــاران دُر　　　خون مشک وحجر و گوهر

و بر مستعدان پوشیده نیست که عمری در عمل صرف می باید کرد تا به حقیقت آن رسند و نامی برآرند:

همه عمر تلخی کشیده است سعدی　　　که نامش بر آیـد بـه شـیرین زبـانی

و اگر تربیت استاد باجور پدر متضمن نشدی، حکیم ظهیر ظاهر نسبت نفرمودی:

تمتّعی که من از فضل در جهان دیـدم　　　همان جفای پدر بود و سیلی اوستاد

روزی از اوستاد خود حسن بن محمود کاشی[۲] تغمد الله بالغفران - سؤال کردم که :«دو مصراع را لت[۳] می گویند وخانه را بیت می گویند. آن دو را بایکدیگر چه نسبت؟» به جواب فرمود که :«اهل لغت، مصراع یک پای در دو تختی را گویند و مصراعین هر دو را. «شیخ سعدی». دراین باب نصیحت به خواجه علاءالدین صاحب دیوان[۴] می فرماید:

دری سخن به دو مصرع چنان لطـیف بـبندم　　　که خواجه شایداگرزانکه وردخودکند این را ،

به جور بـخش کـه دنـیا بـه هـیچ کـار نـیاید　　　چرا که یک نـفس نـفرستند روز بـازپسین را

و خانه بر چهار رکن قایم است، چنانکه لفظ و معنی و صفت و خیال و بیت معمور آن است که بدین ارکانِ اربعه مستحکم باشد و حَصین بود. و اگر دو رکن صدر خلل واقع شود، موجب انهدام دو رکن عَجُز گردد، و در عَجُز رخنه پدید آید. در صدر هیچ تفاوتی نکند، بدان دلیل لفظ و معنی ، انوری بـر صنعت و خیال کمال غالب است، اولی آنکه به صنعت نپردازد و خیال نیارد:

---

۱ - امی القری :تلمیح القری به آیهٔ ۹۲ سورهٔ ۶ الانعام «و'لتنذرام القری ومن حولها»

۲ - حسن بن محمود کاشی : استاد شرف الدین رامی بوده (متوفی ۷۱۰ هـ ق) (حقایق الحقایق چاپ تهران ، ص ۱۶ مقدمه)

۳ - د راص « ست » و ظاهراً باید « لت » یا « لخت » باید باشد.

۴ - خواجه علاء الدین صاحبدیوان : عطا ملک جوینی ملقب به علاء الدین بن بهاء الدین محمد (۶۲۳ - ۶۸۱ هـ ق) از رجال و مورخان بزرگ اوایل دورهٔ مغول است (لغت نامه حرف ع). انتشار شعر گفتن بذو مورد تأمل است چون که در جایی از او شعر نقل نشده است.

سخن چو آلت لفظ است و پاکی معنی — که لفظ و معنی استاد صنعت است خیال

لفظ قشر است که معنی لب از اوست — بدین سخن باید که مغز بود نه پوست

و صنعت بر حروف مرتبه است اگر متعرض شوند و اگر نه، نخست لفظ در عبارت آید، و خیال گلگونهٔ رخسار عروس معنی است ، و قوت متخیله، مشاطهٔ عروس صاحب جمال را به زیور مشاطه چه احتیاج؟ مصرع :

حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست

به خیال کمال توان رسید، و فصحای عرب فرموده اند :«الکلام الفصیح و هو مایدخل اذن بلا اذن». وهر سخن که مفتح بود، وقریب الفهم، همه را حلقه در گوش کند، و تصرف درترکیب از قدرت است، و به غیر در ترتیب از صنعت. چرا که هر نظام که دانه‌ای چند از راه تناسب به ترتیب در بلک سلک کشند قیمتی دیگر یابد. وهرگاه که ناظم تناسب ترکیب وعبارت از راه ترتیب رعایت نکند ، سخن بی قیمت بود و چون از بیست و نه حرف خالی نیست، بایستی که معانی همه بر یک عنوان بودی ، و صنایع بر یک قاعده. و تمیز نیک از بد، از میان برخاستی. حالی آنکه خلاف این است .

پس معلوم شد که تفضیل شعرای نامی بر ابنای جنس از بادهوا نیست. هر چند که سخن گوی نفس بد باشد:

باد رنگین است شعر وخاک رنگین است زر — خاک رنگین می‌فروش و باد رنگین برستان

و از یک وجه دیگر سخن رابه آیینه تشبیه کرده اند، وصفای آیینه از روشنی است، براین تقدیر باید که سخن روشن گویند تا صفایی یابد چنانکه ظهیر الدین گوید :

بضاعت سخن خویش بینم از خواری — چنانک آیینهٔ جان میان رشتهٔ رنگ

و طایفه‌ای لطافت سخن را به آب تشبیه کرده اند و لطافت آب از روانی است. پس باید که سخن را روان گویندکه تا لطیف بود، شیخ سعدی فرموده‌اند:

شعرم چو آب در همه عالم روان شده است — از پارس می‌رود به خراسان سفینه‌ای

وگروهی سخن را به عروس تشبیه کرده اند و بکارت عروس از پاکدامنی است. پس باید که سخن را پاک گویند تا بکرش خوانند، چنانکه شاعر گوید:

عروس حجلهٔ طبعم هزار دل ببرد — اگر بر افکند از رخ هزار ناز گوشهٔ معجر

و بعضی سخن را به گوهر نسبت کرده اند،چراکه سخن در گوش جان جای دارد:

سخن درگوش آویزد چوگوهر — اگر پیوند گیرد با جوی زر

و خواجه عماد کرمانی در این معنی فرماید:

گرچه سخنم دُرّ خوشاب است و لیکن — بی زر به خیال است که در گوش توان کرد

اگر سخن به حقیقت گوهر گردد تا از ممدوح دریا دل زر نیاید، چگونه بر سرآید و در حلقهٔ گوش جای گیرد:

گهر در گوش بسیاری نماند لیکن بعد من — بسی در گوشها ماند سخنهای دلاویزم

هر چند پیش از این فصلی در باب صنایع معانی دربیان آمده بود، اما به حکم «کل جدید لذیذ» سخن بر این نسخه قرار گرفت و ختامهٔ مسک، امید به حضرت عزت چنان است که شرف قبول بندگی حضرت

پادشاه عالم اسلام یابد و مقبول جهانیان گردد، و مرید شهرت این سخندان شود :

گرچه تعریف من نکرد کسی — که مرا چیست پایهٔ مقدار
سخنم خود معرّف هنر است — چون نسیمی که آید از گلزار

باوجود آنکه بعد از مطالعهٔ حدایق السحر، شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف طبع تصرفات نازک کرده‌اند؛ فاما به حکم «من تشبه بقوم فهو منهم» این خوشه چین خودرا در سلک بازار جوهر بیان نظم کشید و آنچه مدت مدید به جهت مسافرت اطراف مجالست اشراف استماع کرده و اکتساب نموده بود، به هیچ ظن طبق پوش بر گرفته بر عرض نهاده و متوقع که چون به شرف مطالعهٔ ابنای جنس مشرف گردد و بی هیچ تردد و منصف و حق شناس گردند. میزان طبع اهل نظم، اقتضای راستی کند، و سخنگوی صاحب کمال باید که راست و نیک کردار بود، تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید می فرماید: «آیة الیه یصدع الکلم الطیب والعمل الصالح»[1] به رقعهٔ صفای زلال سخن از منبع دل است، هرگاه که مجاری تشبیه شود و آب جاری را نگردد، ضمیر آیینه صورت معنی است. تا آیینه روشن نبود، معنی چگونه صورت بندد؟ «الکلام صفت الشکل باوصاف جمیله» موصوف نگردد. از تجلی جمال نوعروس عالم غیب روی نما به گشایش پیوسته باید که شاعر را طلب حسن غالب به حسن طلب تا سخن او سلسله جنبان حلقهٔ عشاق گردد. و چون شمع روشن است که به واسطهٔ صفای ظاهر و به صفحهٔ باطن سخن ارباب قلوب در دل سوختگان آتش عشق گرم تر می گردد:

فرقی است میان سوز کز جان خیزد — باآنکه به ریسمانش بر خود بندی

***

تمت. تمام شد روز چهارشنبه وقت نماز پیشین به تاریخ چهارم شهر شوال مبارک در موضع کوهات سرحد بنگش. پایان به دستخط خاک راه دلداران شوخ چالاک و سوختهٔ هجران دلبران نا پروای بی باک، افتادهٔ کوی بی وصالی و بی یاوری فیض محمد قریشی صدیقی پشاوری در عین تردد خاطر ناهموار بر صفحهٔ روزگار جهنه یادگار در نگار آورد، و موجب اصل آنچه صحیح و سقیم بود، بعضی مقام را از قوت ذهن رکیک به صحت در آورده نقل کرد. امید از ناظران انصاف گزین آن که هر جای را به درک سامی خود نقصان دار بینند به تصحیح در آرند و اگر نسخهٔ مکرره به دست آید مقابله فرمایند، و گر نهٔ خاموشی را بلند آوازه کرده مرا وخود را معذور دارند .

*****

۱ – قرآن : سورهٔ (   ) آیهٔ

اندیشه
و
اندیشه مندان (۱)

دکتر رضا مصطفوی سبزواری [1]

سیمای سمرقند در ادب پارسی

للناس فی اخر اهم جنه
وجنه الدنیا سمرقند
«بستی» [2]

چکیده:
آیینهٔ تابناک ادب فارسی از سمرقند تصویرهایی دقیق و روشن دارد. شهری که دست کم دو هزار و پانصد سال پیش نامش در مآخذ یونانی به عنوان پایتخت سُغد آمده. اسکندر مقدونی در ۳۲۹ قبل از میلاد آنجا را فتح کرد و امیرتیمور در ۷۷۱ هـ ق آن را پایتخت خود قرار داد. سمرقند در ادب پارسی نمونهٔ اعلای آبادی و عظمت است، چونان شکوهی که هر شهری در بزرگی و آبادانی بدآنجا تشبیه می‌گردید. سمرقند علاوه بر معنویت و موقعیت فرهنگی خود ویژگیهایی نیز در زمینهٔ تمدّن و شهریگری داشت.

******
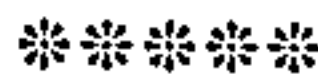
ادبیات هر قوم و ملتی آیینه ای تمام نماست از وقایع و سرگذشتها، کامها، ناکامیها، پیروزیها، شکستها، پندگیریها، محبتها، دشمنی‌ها، مردمی‌ها، نامردمیها، هنرها و اندیشه ها و افتخارات یک ملّت و نیز وابستگیها و دلبستگی‌ها و پیوستگی های آنان به سرزمینها یا قهرمانان و اندیشمندان و دیگر پیوندهای آن ملت در درازای تاریخ. بنابر این یکی از منابع و مآخذ بسیار قوی و غنی و گاه منحصر به فرد پژوهش و تحقیق در مسائل اجتماعی و فرهنگی و دینی مربوط به هر ملّت ادبیات آن ملت است که هم پشتوانه ای استوار و سندی پایدار در این خصوص محسوب می گردد.

---

۱ - رایزن فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و استاد دانشگاه.

۲ - ر.ک. معجم البلدان، یاقوت حموی ج ۵، چ سال ۱۹۰۶م، مصر، ص ۱۲۴.

آیینهٔ تابناک ادب فارسی از سمرقند ، قهرمان بلند آوازهٔ ماورا النهر و خراسان قدیم نیز تصویرهایی دقیق و روشن دارد. شهری که دست کم از حدود دو هزار و پانصد سال پیش نامش در مآخذ یونانی به عنوان پایتخت سغد آمده و دیرینگی و شکوهش و نیز دارایی هایش چندان فریبندگی و جاذبه داشت که بزرگترین فاتحان تاریخ و جهانگشایان جهان را به سوی خود کشاند. اسکندر مقدونی در سال ۳۲۹ قبل از میلاد آنجا را فتح کرد و امیر تیمور به سال ۷۷۱ هـ ق آن را پایتخت خود قرار داد. روزگاری محل تلاقی فرهنگهای غربی و چینی بود و در نیمهٔ اول قرن دوم هجری یعنی ۷۵۱ میلادی کارخانهٔ کاغذ سازی داشت. مسلمانان چندین مسجد زیبا در آن بنا کردند و رصدخانهٔ بزرگش که در سال ۸۲۴ هـ ق وسیلهٔ اُلغ بیگ تأسیس گردید به صورت بزرگترین مرکز تحقیقات نجومی عالم در آمد .(۱)

آیینهٔ ادبیات ایران سمرقند را به سبب سرسبزی و خُرّمی و باغها و مزارع و ناز و نعمتهای فراوانش یکی از «چهار بهشت » روی زمین می نمایاند که این «چهار بهشت » یا «جنات اربعه » عبارت بوده اند از ، غوطه دمشق ، شعب بوان در فارس ، ابله در بصره، سغد سمرقند (۲)

مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی شاعر و عارف بلند آوازهٔ ایران که به شهادت خود در فیه مافیه روزگاری را در سمرقند مقیم بوده (۳) وقتی به مناسبتی در داستان مشهور کنیزک به نام این شهر باستانی و دلکش می رسد، از آن به «قند» تعبیر می کند که (۴)

---

۱ - ر.ک. دائره المعارف فارسی به سرپرستی غلام حسین مصاحب ، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین سال ۱۳۴۵ ج یک صفحه ۱۳۳۶ ش.

۲ - ر.ک : شرح مثنوی شریف ، تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ ش ، ج یک صفحه ۱۰۳.

۳ - ر.ک. فیهٔ ما فیه از گفتار مولانا جلال الدین محمد بلخی ، مؤسسهٔ امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲ ش صفحه های ۱۷۳ و ۳۳۳

۴ - مثنوی مولوی چ پرفسور نیکلسون بیت ۱۶۷.

نبض او بر حال خود بُد بی گزند	تا بپرسید از سمرقند چو قند [1]

نه فقط نام سمرقند که حتی محله های آن شهر نیز چنان اشتهاری یافته بود که مثلاً کوی «غاتفر» و محلهٔ «سرپل» را همه می شناختند. مولوی در مثنوی از همین کوی «غاتفر» و نیز از محله سر پُل که نزدیک بازار سمرقند بوده [2] یاد می‌کند، همانجایی که مقدسی در احسن التقاسیم [3] آن را آباد ترین محل می داند. در همان داستان یاد شده مولوی، پرسش ازکنیزک و پاسخ آن چنین است.

گفت کوی او کدامست و گذر	او سر پل گفت و کوی غاتفر [4]

سمرقند از جهت سیاسی و موقعیت عدالت خواهی و پایگاه دادگستری و دادگری برای مردم، شکوه «ایوان مداین» را به یاد می آورد، خراسانیان قصه به خاقان سمرقند برمی‌داشتند و عرض حال و حسب حال خود را در عالم خیال بدان عدالتخانه می‌فرستادند که:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامهٔ اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان	نامه ای مقطع آن درد دل و سوزجگر [5]

حتی مسلمانان نیز داد خواهی ناشی از ستم و ویرانگریهای غزان و خرابی مساجدشان را به دارالملک سمرقند عرضه می داشتند که:

مسجد جامع هر شهر ستورا نشان را	پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در
بر مسلمانان زانگونه کنند استخفاف	که مسلمان نکند صد یک از آن با کافر
هست در روم و ختا امن مسلمانان را	نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در
خلق را زین غم فریاد رس ای شاه نژاد	ملک را زین ستم آزاد کن ای پاک گهر [6]

---

۱ – ظاهراً استعمال نام سمرقند همراه با قند پیش از مولوی نیز سابقه دارد. خاقانی در وصف کافی الدین می گوید:

نی مصریش قند می زاید	تا سمرقند قند او سمر است

۲ – ر.ک.معجم البلدان ذیل سمرقند.

۳ – احسن التقاسیم چ لیدن ص ۲۷۹.

۴ – مثنوی مولوی چ نیکلسون بیت ۱۷۰.

۵ – دیوان انوری از انتشارات مطبوعاتی پیروز، به کوشش سعید نفیسی ۱۳۳۷ ش، ص ۱۰۵.

۶ – مآخذ پیشین، ص ۱۰۶.

سمرقند در ادب پارسی نمونهٔ اعلای آبادی و عظمت است چونان شکوهی که هر شهری در بزرگی و آبادانی بدانجا تشبیه می‌گردید. اگر می‌خواستند جایی را شکوهمند و بزرگ جلوه دهند، آن را « سمرقند دیگر » می‌خواندند. خاقانی حتی وطن خود شروان را که البته برایش گرامی بود، به سمرقند مانند می کند:

خاک‌درت جیحون هنرشروان سمرقند دگر　　خاک شماخی از خطر آب‌بخارا ریخته (۱)

و یا

از آن گشت شروان سمرقند اعظم　　که گردون ترا خواند خاقان اکبر(۲)

«ملک قناعت » را در فراخی البته باید به بزرگترین ملک جهان تشبیه کرد. در نظر شاعر شروان آن وسیع ترین « ملک سمرقند» است که با همه بزرگی در برابر ملک قناعت کوچک می نماید.

ملک قناعت مراست پیش چنین تخت و تاج　　ملک سمرقند چیست و افسر خاقان او (۳)

خراسان حرم است ولی سمرقند «فلک»

خراسان گر حرم بود و مهین کعبه ملکشاهش

سمرقند ارفاک بود و مهین اختر قدرخانش

قدرخان مرد چون روزی نگرید خود سمرقندش

ملک شه رفت چون روزی نموید خود خراسانش (۴)

سمرقند در عظمت و شکوه از همه ملک خراسان اهمیت بیشتری دارد. انوری دریک رباعی می گوید :

رای تو به هیچ روی خرسند نشد　　تا بر همه خسروان خداوند نشد

رایات تو از رای فلک نپسندید　　تا ملک خراسان چو سمرقند نشد (۵)

سمرقند شهری ثروتمند است و جای مال ومنال و خزانهٔ اموال

---

۱ - خاقانی ، دیوان به تصحیح دکتر سجادی از انتشارات زوار سال ۱۳۳۸ ش ، ص ۳۸۲.

۲ - ماخذ پیشین ، ص ۸۸۲.

۳ - ماخذ پیشین ، ص ۳۶۶.

۴ - ماخذ پیشین ، ص ۲۱۴.

۵ - انوری ، دیوان چ سعید نفیسی ، ص : ۶۰ مصرع سوم در چاپ مدرس رضوی چنین است : «رایات تو از پای فلک بنشیند». ر.ک ص ۹۷۷ آن چاپ.

کیخسرو هدی که غلمانش را خراج | طغاج خان به تبت و یغما بر افکند
حمل خزانه اش به سمرقند برنهد | نزل ستانه اش به بخارا بر افکند[1]

و یا:

در سمرقند و در بخارا هست | قدری مال و اندکی اسباب
دخل آن درمیان خرج فراخ | دیو آزرم را بود چو شهاب[2]

یعقوبی می نویسد:

از خصال مردم سمرقند آن بود که بسیار به دشواری بیگانکان را به خود می‌پذیرفتند و در دلیری شهره بودند و در جنگ بسیار صبور.[3]

اصطخری می گوید:

مردم سمرقند به نیکویی و رزانت معروف بودند و در مروّت و تکلّف زیاده روی می کردند و از این حیث فزونی بر دیگر مردم خراسان داشتند تا جایی که اجحاف به اموال ایشان می رفت.[4]

سمرقند علاوه بر معنویت و موقعیت فرهنگی خود ویژگیهایی در زمینهٔ تمدن و شهریگری داشت. شواهد زیر نشان می دهد که تشکیلات و نقشهٔ سازمان شهری بسیار منظمی داشته و در زمانهای بسیار قدیم به اصطلاح امروز دارای آب لوله کشی با لوله های فلزی آنهم از نوع سفید آن بوده و محصولات قنب یعنی کنف یا شاهدانه و نیز کاغذش شهرت جهانی داشته است و شکی نیست که شهرت و مرغوبیت کاغذ[5] سمرقند آنهم در روزگارانی که بسیاری از کشورهای صاحب نام امروز جهان یا هنوز کشف نشده بود و یا دوران ظلمت قرون وسطایی را می گذراند، خود استوار ترین دلیل بر رواج فرهنگ و دانش و کتاب ونوشتن در آن دیار تواند بود.

صاحب نزهة القلوب می نویسد: «سمرقند ...... خوشترین و نزه ترین بلاد جهان است. آن را عرصه ای بود که شهر و قلعه و بعضی دیه ها در آنجا بود وآن عرصه دیوار داشته دورش پنجاه هزار گام وبعضی از آن دیوار هنوز برجاست»[6] و صاحب حدودالعالم قدیمترین کتاب جغرافیای موجود

---

۱ - دیوان خاقانی چ دکتر سجادی، ص ۱۳۷.

۲ - دیوان انوری به کوشش استاد سعید نفیسی، مطبوعاتی پیروز سال ۱۳۳۷ ش، صفحه ۱۷.

۳ - تاریخ یعقوبی، ص ۲۹۳ به نقل استاد سعید نفیسی، رک.احوال و اشعار رودکی ج یک، ص۱۲۲.

۴ - اصطخری، ص ۳۱۸ به نقل احوال و اشعار رودکی، ج یک ص ۱۲۱.

۵ - صاحب برهان قاطع ذیل سمرقند می نویسد: «کاغذ خوب از آنجا آورند».

۶ - ر.ک، نزهة القلوب تألیف حمد الله مستوفی (فوت ۷۵۰ ه‍ ق، صفحه ۶ - ۲۴۵.

می‌نویسد: « سمرقند شهر بزرگ است به ماوراء النهر ،آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان همه جهانست و او را شهرستان قهندز است و ربض است و از بالای بام بازارشان یک جوی آب روان است از ارزیز و آب از کوه بیاورده اند و از وی کاغذ خیزد که به همه جهان ببرند و رشته قنب خیزد و رود بخارا بر در شهر سمرقند بگذرد»[۱]

وضعیت و نقشه قدیمی شهر سمرقند و وجود دروازه های بسیار زیاد شهر نیز حکایت از یک سازمان مفصل شهری وشبکه وسیع حمل ونقل و دارای ارتباط های زیاد با دیگر نقاط جهان و رفت و آمدهای فراوان آن شهر دارد. مقدسی [۲] می گوید:درمیان سمرقند ، شهرستان آن است که چهار دروازه دارد: دروازهٔ چین ، دروازهٔ نوبهار، دروازهٔ بخارا و دروازهٔ کش.[۳] و ربض آن هشت دروازه دارد. دروازهٔ قداود [۴] و دروازهٔ اسبسک [۵] و دروازهٔ سوخشین [۶] و دروازهٔ افشینک یا افشینه و دروازهٔ کوهک و دروازهٔ ورسنین [۷] و دروازهٔ ریودد[۸] و دروازهٔ فرخشبد . بناهای آن از گل و چوبست وآبادترین جای آن راس الطاق باشد و مسجد جامع نزدیک کهن دژست و بزرگترین بازارها درربض باشد وبر شهر خندقیست و آب بر آن اندر آید در صحرایی از سراب بالای خندق.

*****
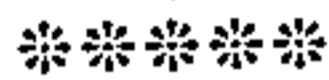
۱ - ر.ک، حدود العالم من المشرق الی المغرب تألیف سال ۳۷۲ ه‍ ق از مولّفی ناشناخته ، از انتشارات دانشگاه تهران به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، ۱۳۴ صفحه ۸-۱۰۷

۲ - ر.ک : احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم از المقدسی جغرافی دان قرن چهارم ه‍ ق ، ص ۲۷۸ به نقل استاد سعید نفیسی در احوال واشعار رودکی ، ص ۱۲۷.

۳ - نام شهری در ماوراء النهر نزدیک نخشب گفته اند مقنع مدت چند ماه از چاه سیام در ناحیه کش ماهی بیرون می آورد که مدتی در افق می ماند و پرتو می افشاند.

۴ - Qadavad

۵ - Esbask

۶ - Suxacin

۷ - Varsanin

۸ - Rivdad

دکتر احمد حسین احمد قریشی قلعداری [1]

ترجمهٔ مختصر
از آثار نادر دورهٔ تیموریان
اثر حاجیه جانان بانو دختر عبدالرحیم خانخانان

چکیده :
در دورهٔ تیموریان شبه قاره ، علم دوستی و دانش پروری به حدّی مورد توجّه بوده که نه فقط شاهزادگان را با علم ودانش می‌آراستند بلکه دختران و بانوان خانوادهٔ سلطنتی را به بهترین نحو پرورش و تربیت می کردند . حاجی جانان بانو دختر عبدالرحیم خان خانان و نوهٔ بیرم خان خانان، درمیان چنین بانوان سرشناس بود، وی با شاهزاده دانیال فرزند اکبر شاه عروسی کرده بود . جانان بانو از علم ودانش بهرهٔ وافر داشت . او تفسیر کلام الله مجید هم نوشته بود که تاکنون ناشناخته بود. ترجمهٔ مختصر دیباچهٔ تفسیر اوست . دستنویس ترجمهٔ مختصر با خط خود جانان بانو در کتابخانهٔ خانوادگی نگارنده موجود است. او شاید ارادهٔ نگاشتن تفسیر کامل داشته اما نتوانسته به تکمیل رساند، و مورّخان همین اثر را تفسیر او گفته اند.

*****

این امر نشانگر دانش پروری و علم دوستی شاهان تیموری است که آنها برای ادارهٔ امور سلطنت نه فقط شاهزادگان خود را باعلم و دانش می آراستند ، بلکه دختران و بانوان خود را هم ازین فیض محروم نمی داشتند. در دربارهای ایشان و در کاخ های ایشان حتی در حرم سراها هم مجالس علم و ادب برپا می‌کردند. از حیث علمی ، دوش بدوش شاهزادگان ، بانوانی هم به نظر می‌آیند

---

۱ - استاد بازنشستهٔ فارسی، پژوهشگر ساکن گجرات - پاکستان.

که خود علم وادب بر ذوات ایشان مفتخر است.

درمیان چنین بانوان یک نام نمایان « حاجی جانان بانو» است. حاجی جانان بانو دختر عبدالرحیم خان خانان و نوهٔ بیرم خان خان خانان بود. بیرم خان یکی از بنیان گذاران سلطنت تیموری در شبه قاره شمرده می شود. بیرم خان، شهنشاه اکبر را در آن وقت دستگیری کرد که اوضاع سلطنت او در خطر بود و او بسیار نگران و مشوش بود.شهنشاه اکبر، بعد از فوت بیرم خان به طور حقشناسی پسر او عبدالرحیم را زیر تربیت خاص خودش مستقیماً زیر نظر خود پرورش کرد و تعلیم داد. وقتی که عبدالرحیم به سنّ رُشد رسید، او را به خطاب «خان مرزا» سرفراز ساخت. چندی بعد او سالار سپاه گشت و به لقب « خان خانان » ملقّب شد.

از حیث علمی رتبهٔ خان خانان بسیار بلند بود و او در زبان های متعدّدی مهارت داشت. فارسی زبان اصلی و مادری اش بود. در نظم و نثر در معاصران خود دارای امتیاز بود و در مقابل هم عصران خود مثل نظیری، عرفی، شکیبی، و انیسی غزل ها و شعرهایی می گفت. در زبان عربی لیاقت تامّه داشت. زبان ترکی زبان خانوادگی او بود. گفته اند که او زبان های اروپایی را هم فراگرفته بود. برای ذوق علمی خود کتاب خانه ای بی نظیر و بی مثل ساخته بود، و به سبب سخاوت خود هم معروف بود.

عبدالرحیم خان خانان پنج تا پسر داشت. اسامی ایشان مرزا ایرج ، مرزا داراب ، مرزا رحمان ، مرزا امر الله و میان فهیم بود. اسامی دخترانش جانان بیگم ، شاه بیگم و ماه بانو بیگم بود . نام دختری دیگر به نام خیر النساء هم برده می‌شود. پسران عبدالرحیم خان خانان در زندگانی او فوت کردند و از دختران او غیر از جانان بانو بیگم احوال دختران دیگری به دست نیست. جانان بانو بیگم دختر صاحب جمال و صاحب کمال بود واز علم و دانش بهرهٔ وافر داشت. به لحاظ علم و ادب کسی از مردان و زنان همسر او نبود. عروسی او با شاهزاده دانیال پسر شهنشاه اکبر سرانجام شده بود. جانان بانو به زیارت حرمین شریفین مشرف بود و تفسیر کلام الله مجید را هم نوشته بود. او شاعر خوش قریحه و

خوش کلام هم بود. دکتر سید حسین جعفر حلیم سال فوت او ۱۰۷۰ هـ[۱] نوشته است.

در کتب تاریخ و تذکره ها در ضمن احوال جانان بانو بیگم نوشته اند که او تفسیر کلام الله مجید نگاشته بود. اما این تصنیف او تاکنون ناشناخته بود. ما به طور شخصی تحقیق کرده ایم که هیچ نسخه ای از این تفسیر در هیچ کتاب خانه‌ی معروف در دنیا وجود ندارد. خوش بختانه مخطوطه ای از جانان بانو بیگم ، براین موضوع یعنی تفسیر کلام الله مجید به نام « ترجمهٔ مختصر» در کتاب خانهٔ خانوادگی ما موجود است. و این مخطوطه به دست و خط خودش نوشته شده است. ترقیمه ملاحظه بفرمایید :

«تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً و عَدْلاً تَمَّت بِالْخَيْرِ كتبه و مولفه این «ترجمهٔ مختصر» حاجی جانان بانو بنت خان خانان بن بیرم خان خانخانان امیدوار است که به درگاه حق تعالیٰ قبول شود.»

باوصف پژوهش پیگیر وجود هیچ نسخهٔ دیگری از کتاب « ترجمهٔ مختصر» درکتاب خانه ای دیگر محقّق نشده است.

به نظر ما این « ترجمهٔ مختصر» همان کتاب است که مؤرخان او را به نام تفسیر او یاد کرده اند با اینکه این ترجمهٔ مختصر دیباچهٔ تفسیر او است که او را باتفاصیل گران مایه مرتب کرده است. اما خود تفسیر کامل ناپیدا است. شاید ارادهٔ تفسیر کامل بوده باشد اما به عللی نتوانسته به تکمیل برساند و مورخان همین کتاب را تفسیر او گفته اند.

این «ترجمهٔ مختصر» مشتمل بر ۵۷ اوراق است و نوشتهٔ در دستخط خود جانان بانو بیگم است. اندازهٔ بیرونی صفحات ۱۷ × ۲۷ س م و اندازهٔ درونی صفحات ۱۳ × ۲۱ س م. است. الفاظ و تحاریر بسیار روشن است. عبارات عربی با شنگرف به خط فارسی نوشته است. رسم الخط بسیار خوش نما است، و نمونهٔ نستعلیق دورهٔ مغولان است. عنوانات موضوعات هم بابسیار خوبی

---

۱ - شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۹۹۳م.

باشنگرف نوشته است. ازین امر واضح می شود که جانان بانو بیگم باوصف داشتن علم وفضل ، خطاط بلند پایه ای هم بوده .

صفحهٔ اول منقّش و مرصّع است. بر سر ورق « مهری» دارد اما خوانده نمی‌شود ، مندرجات کتاب به شرح زیر است:

کتاب مشتمل بر پنج فصل است و در هر فصل پنج تا عنوان است اما در فصل پنجم هفت تا عنوان است. این طور ۲۷ عنوان در پنج فصل است. این فصول و عنوانات تبحر علمی او را نشان می دهد.

فصول و عناوین به طور ذیل است : .

فصل اول : پنج عنوان :

۱ - فضایل قرآن مجید ، ۲ - در حقیقت ایمان ، ۳ - اسامی قرآن مجید، ۴ - حدوث و قدوم کلام الهی ، ۵ - کیفیت سامع قرآن مجید.

فصل دوم : پنج عنوان :

۱ - دربیان علوم جامعیت قرآن ، ۲ - تفسیر و تأویل که مفسران را از دانستن آن چاره نیست، ۳ - دربیان علوم دینی، ۴ - دربیان علوم بی پایان و فائده آنان، ۵ - دربیان اعجاز قرآن .

فصل سوم : پنج عنوان :

۱ - دربیان حقایق اولیاء و لبابیه ، ۲ - دربیان وحی و اقسام انزال و تنزیل ، ۳ - دربیان سورة و آیة ، ۴ - دربیان کلمه و حروف ، ۵ - در بیان هجا و حرکات.

فصل چهارم : پنج عنوان :

دربیان بسم الله الرحمن الرحیم

۱ - بای بسم الله ، ۲ - دربیان اسم ، ۳ - دربیان اسم ذات و صفات ، ۴ - دربیان اسم الرحمان ، ۵ - دربیان اسم الرحیم .

فصل پنجم : هفت عنوان :

دربیان سورهٔ فاتحه
۱ - دربیان الحمد لله رب العالمین ، ۲ - دربیان الرحمن الرحیم ، ۳ - دربیان مالك یوم الدین ، ۴ - دربیان ایاک نعبد و ایاک نستعین ، ۵ - دربیان اهدنا الصراط المستقیم ، ۶ - در بیان صراط الذین انعمت علیهم ، ۷ - دربیان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین .
برای تفسیر این موارد بالا خاجی جانان بانو از کتب بسیاری استفاده کرده است و خودش برخی اسامی آن کتب تفسیر را بیان می کند:
۱ - تفسیر امام جعفر صادق «ع»، ۲ - تفسیر جواهر تفسیر، ۳ - تفسیر حسینی ، ۴ - تفسیر زاهدی، ۵ - تفسیر بحر الحقایق ، ۶ - تفسیر بیضاوی ، ۷ - تفسیر بحر مواج، ۸ - تفسیر امام محمد غزالی ، ۹ - تفسیر رحیمی از عبدالرحیم خان خانان (والد بزگوار مولفه)

از ملاحظهٔ تفصیل این کتب این امر منکشف می شود که جانان بانو بیگم چه قدر علم و آگاهی داشت و چه منابع علمی عالی قدری را مطالعه و از آن استفاده کرده بود. در ابتداء کتاب خود می نویسد:
«که هر یکی راه نمایان معانی قرآنی که غواصان حقانی و بحر های مفهومات رحمانی اند استماع آن بر خود لازم داشت. الحمد لله که ازین تفسیرها بهره یافت و از خواندن و شنیدن تفسیر با شوق بی نهایت داشت و بلکه این فقیر علم عربی نخوانده و از لغات عربی عاری و از عبارات مغلقه فهمیدن دشواری بود اما بی اختیار شوق بنابر ضرورت این ترجمهٔ مجموعهٔ فرقانی را به موافق تفسیرهای مذکوره عبارت سلیس نزدیک بر فهم ناقص خود این امیدوار رحمت آفریدگار که تحت اللفظ کلام پروردگار باشأن نزول مختصر ثبت نموده. بعضی فقرات محقّقانه در این تفسیر که بر تفسیر دیگر حواله می کنند از آن سبب آن معنی عارفانه را هم درج نمود که تا این ترجمهٔ مجموعهٔ مختصر که هم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت باشد.»

از این کتاب نایاب «ترجمهٔ مختصر» علاوه از مضامین تفسیر، حقایق تاریخی بسیار مهم و ارزشمند به نظر ما می رسند که تفصیل آنان در کتب تاریخ مرقوم نیست. یکی این که در بعضی کتب تاریخی جانان بانو بیگم را همشیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و دختر بیرم خان نوشته اند: و این سخن نادرست است. درست این است که جانان بانو دختر عبدالرحیم خان خانان بود. به طوریکه از این کتاب اشارت به دست می آید و در ترقیمهٔ کتاب جانان بانو خودش نیز مرقوم کرده است.

دوم اینکه جانان بانو در این کتاب خود «تفسیر رحیمی» را ذکر کرده است که تألیف پدر او عبدالرحیم خان خانان است و در کتاب خود از این تفسیر اقتباس‌هایی درج کرده است. این اطلاع فقط از ترجمهٔ مختصر به دست می‌آید ورنه در احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان دربارهٔ کتب متعدّدی نوشته اند. اما ذکر تفسیر او را نمی یابیم. به اعتبار این شواهد علمی «ترجمهٔ مختصر» در دنیای علم دستاویز بسیار مهم است و ارزش اهمیت این کتاب بعد از دیدار و مطالعهٔ این معلوم می گردد. در این روزها «کامپیوتر» ایجاد محیّر العقل است. به کمک کامپیوتر ممکن شده است که الفاظ و حروف و نقاط و اعراب قرآن مجید را شمار کرده اند. اما جانان بانو چهار صد سال پیشتر این کار ناممکن را ممکن ساخته و در کتاب خود این اعداد و شمار را نشان می دهد:

«در قرآن مجید ۱۴ سجده، ده هزار وقف، دوازده هزار مد، یازده هزار تشدید، هجده هزار همزه، پانزده هزار جزم، چهار صد و چهل رکوع است» علاوه براین در این کتاب عقاید معرفت الهی و شریعت و طریقت را با بسیار خوبی و توازن بیان کرده است.

از تفاصیل بالا این امر واضح می شود که نه فقط از روی اعتبار تاریخی بلکه از روی اعتبار علمی هم این کتاب سند و دستاویز نایابی است تا به حال این کتاب از زیور طبع آراسته نشده است.

*****

دکتر محمد بقایی (ماکان) [1]
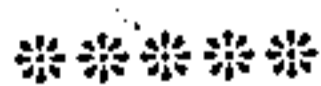
اقبال و غرب اندیشی [2]

چکیده:
یکی از مضامین محوری اندیشهٔ اقبال تقابل و تعامل شرق وغرب است که پیوسته ذهن او را به خود مشغول داشت. سخن اقبال به اقوام شرق این است که آنان به لحاظ فکری چیزی از فرنگان کم ندارند. بنابر این معضل را خودمان آفریده ایم و بهانه به دست غرب داده ایم. به گفتهٔ اقبال این مسأله سازان فرزند زمان خویش نیستند، با خویشتن در تضادند. یکی از هدفهای اقبال تحریض اقوام شرق به ابتکار و خلاّقیت بوده است؛ یعنی عامل اصلی تفوّق غرب. از راه حلّهای مهم اقبال برای مقابله با هجوم فرهنگی غرب، به کار بستن فلسفهٔ خودی است که حاصل غرب اندیشی اوست. اگر شرق می‌خواهد بهشت گمشدهٔ خویش را بازیابد، باید بذر عشق را در خاک قلبش برویاند.

*****

وقتی به دنیای غرب می‌اندیشیم به رغم آنکه ذهنمان متوجه محدوده‌هایی جغرافیایی می‌شود ولی بیشتر به فرهنگ و تمدنی نظر داریم که از اروپا و آمریکا برخاسته و جهان را در خود گرفته است. بنابر این دنیای غرب مبین مکانی مشخص نیست، بلکه بیانگر شیوهٔ تفکری است که ممکن است در بخشی از شرق جغرافیایی هم حاکم باشد. امروزه غرب بیشتر یک مفهوم ایدئولوژیک است تا جغرافیایی. دنیای غرب در جغرافیای سیاسی معاصر

---

۱ - اقبالشناس شهیر ایرانی.

۲ - خطابهٔ ایراد شده به مناسبت سالروز تولد اقبال، نهم نوامبر ۲۰۰۲م دانشگاه تهران.

محدوده‌ای را نشان می دهد که شامل نیمکره شمالی ، اروپای غربی، ژاپن، ایالات متحده امریکا و بسیاری کشورهای شرقی می شود. به این ترتیب غرب را باید مفهومی دانست که گسترش و حتی رشد مهار نشدنی فرهنگ و تمدن و اخلاق و اطوار و رفتارش به همه جهان نظر دارد.

یکی از مضامین محوری اندیشهٔ اقبال تقابل و تعامل شرق و غرب است که پیوسته ذهن او را به خود مشغول می‌داشت. به این جهت برخی به او و امثال او که در مورد غرب اندیشه گماشته و می‌گمارند، به دلیل مطالعهٔ عمیقی که در فرهنگ و تمدن آن دارند، عنوان «غرب شناس » می دهند، حال آنکه نه تنها اقبال بلکه هیچکس را نمی توان در جهان ، غرب شناس معرفی کرد، زیرا اصولاً غرب‌شناسی به مفهومی که برای شرق شناسی به کار می رود ، نادرست است. غربیان از قرنها پیش شرق را از زوایای مختلف مورد توجه قرار دادند که بر بنیاد آن پدیده‌ای به نام شرق شناسی به وجود آمد و در نهایت موجب نفوذ سیاسی غرب در شرق ، بخصوص شرق اسلامی ، شد. به همین سبب بسیاری از کسان شرق شناسی را به دیدهٔ تردید می نگرند.

ولی آیا آنچه به نام غرب شناسی مصطلح شده با همین معیار قابل بررسی است؟ آیا می توان اصطلاح اخیر را به همان مفهومی به کار برد که هدف شرق شناسی بوده است ؟ آیا می توان غرب شناسی را به موازات شرق شناسی به کار گرفت ؟ سؤالاتی از این دست که در نیم قرن اخیر مورد نقد و بررسی اندیشمندان کشورمان ، بخصوص نوگرایان ، قرار گرفته موجب اظهار نظرهای متفاوتی شده است. اصطلاح شرق شناسی در حوزه زبان شناسی شرقی پدید آمد و از اصطلاحاتی است که به منظور خاصی در قرن نوزدهم به همراه بسیاری اصطلاحات جدید دیگر نظیر هیلنزم و پان اسلامیسم وضع گردید که رسانندهٔ مفهومی خاص است. Orientalogy یعنی : شناخت شرق فرهنگی در همه ابعاد آن ، که تقریباً از حدود صد و پنجاه سال پیش از سوی غربیان آغاز شد. شرق‌شناسی غربیان را نباید تنها شامل سرزمینهای شرقی نظیر ایران و هند دانست ، بلکه تحقیقات و کاوشهای آنان در ترکیه و یونان هم که به وسیله سلیمان آلمانی برای تطبیق صحنه های موصوف در ایلیاد و اودیسه با اماکن و

آثار تاریخی، صورت گرفته و به اثبات رسیده، باید در چار چوب تلاشهای انجام یافته در این طریق قرار داد. اما غرب شناسی اصطلاحی صرفاً ساختگی است که مصداق خارجی درستی ندارد و به همین دلیل معنای درستی هم از آن به ذهن نمی نشیند. غرب شناسی در واقع همان جهان شناسی است، زیرا اگر نیک نظر کنیم غرب را از اواسط قرن نوزدهم باید مرادف جهان به کار برد. از این زمان به بعد غرب چنان دنیا را در خود فرو برده که اکنون بی هیچ تعصبی باید گفت: جهان نمی تواند بی رخصت غرب دم بر آورد.

البته چنین سخنی را فهم ظاهری بر نمی تابد و باتعصب تمام بی آنکه متکی به دستاوردی فکری باشد، غرب را بافریادهای بلند و بارگهای برآماسیده به مدد امکاناتی که تمدن غرب به وی داده نفی می کند و صدای خود را به گوش جهان، یعنی به گوش غرب می رساند! ولی حقیقت این است که «شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت» و «آن کس که گفت قصه او، هم ز او شنید».

آیا هیچ اندیشیده ایم که شرق را می توان از جهان حذف کرد و باز هم جهانی داشت؟ ولی اگر غرب را از جهان حذف کنید دیگر جهانی نمی ماند. البته ساده اندیشی است اگر بپنداریم مقصود از جهان در و دشت و بیابان و اتومبیلهای سرهم بندی شده است که در قیاس با تکنولوژی حیرت آور امروزی همان لولهنگ سازی عصر سلطان صاحبقران است. بنابر این اگر تمدن و دانش شرق مورد بحث ازگیتی حذف شود، اتفاق چندان مهمی برای جهان نمی‌افتد، حال آنکه حذف دانش و دستاوردهای عقلی غرب یعنی بازگشت به قرون وسطی و حتی پیش از آن.

فراموش نکنیم که فی المثل در شرق اسلامی مسلمانان کعبه شان، همهٔ مساجدشان و عبادتگاهایشان با نوری، منور می شود که غرب به آنان هدیه کرده است. مراسم زیارت عاشورا، دعای کمیل و شبهای احیا زیر همین نور اهدایی برگزار می شود. ذوالفقار شیر خدا و اسب سپید امام منتظر، به مدد چراغهای نئون، در اعیاد مذهبی متحرک می شوند تا یاد آور پیروزی شرق بر حق و شکست غرب کافرکیش در آخرالزّمان باشند. از همین روست که اقبال فریاد بر می‌آورد:

ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست　　　تجلّی دگری در خور تقاضا نیست

متأسفانه اکنون شرق چشم به غرب دارد. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم محاط در این تمدن هستیم. شرق جزئی از یک کل به نام غرب شده است. بنابر این چه گونه می‌توان جزء بود وبه رمز و رازهای کل پی برد. از همین روست که اکنون شرق آگاهی درستی از اسرار به مهر غرب ندارد، حال آنکه آنان به مدد فنّاوری خود در اتاق خوابهای شرقیان هم سرک می‌کشند. به همین دلایلی حتی یک نفر شرقی را نمی‌توان به عنوان «غرب‌شناس» نام برد. غرب شناسان واقعی خود غربی اند. بنابر این بهتر آن است که به جای غرب‌شناسی گفته شود غرب اندیشی، بخصوص که یکی از مفاهیم اندیشیدن، بیمناک بودن است.

گر من از سرزنش مدعیّان اندیشم　　　شیوهٔ مستی ورندی نرود از پیشم

تمدن غرب شرق را در محاصره خود گرفته ، این فرهنگ و تمدن در پنهانی ترین زوایای کلبه های روستایی شرق هم نفوذ کرده ، و شرقی چه بخواهد و چه نخواهد در این فرهنگ و تمدن احاطه شده است. از فلسفه که بعد از دکارت معتکف شبستان ذهن شد بگیرید تافنّاوری های ملوس حیرت آور قرن بیستم به بعد. شرق در این فرهنگ و تمدن محاط است، ومحاط را چاره‌یی جز تأثیر پذیری از محیط نیست. مهم این نیست که بر بام خانه ها علم شیطان باشد یا نباشد، مهم این است که آن علم در ذهنها نباشد، در قلبها کاشته نشده باشد. دویست سال است که کاروان شرق راهی را طی می کند که با فنون غربی فراهم آمده و شرق هیچ با خود نمی اندیشد که تاکی باید کاسهٔ دریوزگی بر در غرب درازکند. از همین روست که اقبال می گوید :

رزق خویش از نعمت دیگر مجو　　　موج آب از چشمه خاور مجو

وای بر منّت پذیر خوان غیر　　　گردنش خم گشتهٔ احسان غیر

ای خنک آن تشنه کاندر آفتاب　　　می نخواهد از خضر یک جام آب

سخن اقبال به اقوام شرق این است که آنان به لحاظ فکری چیزی از فرنگان کم ندارند. معضل شرق خود ساخته است، این شرایط خقارت آمیز را غرب پدید نیاورده ، بلکه عامل اصلی این وضعیت خود شرقیان هستند:

ز دست خود به ستوه آمدیم وای افسوس　　　مجال نیست که از دست یار گریه کنیم

آن زمان که غرب با همه نیرو، چهار اسبه به سوی پیشرفت می تاخت ، شرق کشکول به دست بر کمیتی لنگ ، حق حق و هو هوگویان به انزوایی واپس می‌رفت که پیدا بود آینده‌ای تاریک برایش فراهم خواهد آورد، که آورده است به گفتهٔ نصرت رحمانی :

به روز گریه بسی خنده کرده ایم که حال | به جای خنده در این شام تار گریه کنیم
دگر غزل به شبان سیاه می رویند | سزاست گر همه دیوانه وار گریه کنیم

توجه بی حد به امور ما بعد الطبیعی ، نادیده گرفتن واقعیتهای زندگی ، رواج شدید خرافات ، مکتوم ماندن حقیقت دین، رواج اندیشه « این نیز بگذرد » و «الخیر فی ماوقع » که حاصل آن بی تفاوتی و لا ابالیگری اجتماعی و سیاسی بود، سبب شد تا شرق به حضیض ذلت وزبونی درافتد و پس از پانصد سال یکباره چشم بازکند و درنگرد که هیولایی به نام تمدن غرب بر او حکم می‌راند. به عقیدهٔ اقبال زمینهٔ این حاکمیت را در دنیای اسلام افکار صوفیانهٔ وحدت وجودی و زمینه های وابسته به آن نظیر جبری گری به وجود آوردند. برداشتهای نادرست از تعالیم دینی، آیات قرآنی و احادیث وروایات به وجود آوردند. کسانی به وجود آوردند که برای حفظ دبدبه و شوکت خود با تحریف تعالیم دین خلق را از اندیشیدن و تحرّک باز می داشتند...

زمن بگو صوفی و ملا سلامی | که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تأویلشان در حیرت انداخت | خدا و جبرئیل و مصطفی«ص» را

همین انتقاد را ایرج هم دارد :

چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او | دود به باطن و تفسیر ناصواب کند

شخصیتهایی نظیر سید جمال از نخستین کسانی هستند که شرق و غرب را در ترازوی زمان سنجیدند و از این سنجش که حال و روز اسفبار شرق بر آنان عیان شد، فریاد و زاریشان از زمین به آسمان پرکشید.

او در «مقالات جمالیه » در انتقاد از عدم تحرّک و وجود تحجر و جزمیت درمیان روحانیان زمانه اش که باواقعیتهای پیرامون خود بیگانه اند می‌گوید : آنان «صدری و شمس البازغه می خوانند و از روی فخر خود را حکیم می‌نامند و باوجود این دست چپ خود را از دست راست نمی شناسند و نمی پرسند که ما

کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید... عجیب تر آن است که یک چراغ لمپا در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه می‌کنند ویکبار در این معنی فکر نمی کنند که چرا اگر شیشه او را برداریم دود بسیار از آن حاصل می شود و چون شیشه را بگذاریم ، هیچ دودی از آن پیدا نمی شود. ای خاک بر سر این گونه حکیم و این گونه حکمت . حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم ، ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کورها در یک راهی برود که هیچ نداند پایان آن کجاست ... علم فقه مسلمانان حاوی است بر جمیع حقوق ... حال آنکه ما فقهای خود را می بینیم که نه تنها بعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجزند، بلکه بلاهت را فخر خود می شمارند . علم اصول عبارت است از : فلسفهٔ شریعت یعنی Philosophy of Law ... علمای ما در این زمانه مانند فتیله بسیار باریکی هستند که بر سر او شعله بسیار خردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی می دهد و نه دیگران را نور می‌بخشد...»

بی گمان اگر سید امروز بود همین ایرادات را متوجه کسانی می ساخت که به واقعیتهای زندگی بی توجه اند. همین بی توجهی شرق به پیرامون خود بود که موجب تاخت و تاز و سلطه غرب در همه زمینه ها شد. غرب این ناآگاهی‌ها را دامن زد تا کاسهٔ دریوزگی به دست شرق دهد. غرب پی در پی آفرید و شرق کاری جز گفتن جَلَّ الخالق نداشت.

آن علم که در مدرسه آموخته بودیم　　در میکده افسوس به جامی نخریدند

شرق بی آنکه به مدد فرهنگ پیشین خود شگفتی بیافریند چشم به دست غرب دوخت . غرب آفریده های خود را در اختیار او نهاد ولی رمز و رازهایش را برای خود نگاه داشت. این سلطه چندان کارگر افتاد که اکنون باید گفت فرهنگ و تمدن غرب چیزی جدا از دنیای شرق نیست. حکایت گوشت وناخن است. از مثل افلاتون وتأثیرش در عرفان اسلامی بگیرید تا پژوی پرشیا. ما هنرمان فقط در تعویض اسم است ، ایران ناسیونال می شود ایران خود رو و تکنولوژی می شود فنّاوری تا دانسته آید که ظرفیت معنایی فناوری ، اصلاً تکنولوژی نیست. تیراژ، شمارگان می شود ، زیرا در هیچ کجای دنیا تیراژ کتاب به هزار جلد وپانصد جلد تقلیل نیافته . تظاهر به جدا نشاندادن سلطهٔ فرهنگی و

مدنی غرب بر شرق ، خود فریبی است. چاره واقعی این معضل به عقیدهٔ اقبال در این است که شرق در زمان خود زندگی کند و باخویشتن در تضاد نباشد. حقیقت این است که امروزه شرق نانِ قرن بیست ویکم را می خورد ولی حلیم قرن هشتم هجری را هم می زند. این شیوهٔ تفکّر ، به گفتهٔ اقبال ، در همهٔ زمینه‌ها از دین گرفته تا فلسفه و تعلیم و تربیت و دیگر جنبه های زندگی شرق قابل ردیابی است. فی المثل محقق صاحب نامی اخیراً کتابی در سنجش عقل و عشق نوشته و بعد در تعریف اصطلاح « خیال » اینهمه روانشناسان بزرگ نظیر یونگ و لانگ راکه نظرات دقیق و علمی در مورد رؤیا و خیال ارائه دادند نادیده گرفته و از برج آسمان قرن بیست ویکم نقب به سردابه‌ی قرن یازدهم می زند تا تعریف خیال را برای خواننده امروزی در گوهر مراد عبدالرزاق لاهیجی بیابد ! که بعد هم از تعریف ارائه شده معلوم می شود که عبدالرزاق اصلاً تعریف درست خیال را نمی دانسته .

نزدیک به یک قرن است که فزیک نوین ثابت کرده که جوهر آن چیزی نیست که ملا صدراها می اندیشیدند و حرکت آن نیست که امثال وی تصور می‌کردند، ولی بازهم ذهن جوانمان با فرضیه هایی که فقط به کار تاریخ علم می‌آید فرسوده می شود . چرا به جای فلسفه هایی از آن دست فلسفه خودی اقبال راکه آدم ساز و عالم ساز است و با واقعیات زندگی سروکار دارد و در واقع اگزیستانسیالیسم الهی است جانشین حرکت جوهری نمی سازند؟

از هجوم فرهنگی غرب در هراسم ، ولی زمینهٔ کاشتن علم شیطان در ذهن و قلب جوانان فراهم آورده می شود ، و بعد دلها خوش است به اینکه آن علمها از بامها جمع می‌شود.باقلبها و ذهنها چه باید کرد؟ آنها را هم می‌شود جمع کرد؟ ما در زمانی زندگی می کنیم که دیگر آدمیان یعنی غربیان به مدد عقل خود شیر به ابرها بسته اند و هر زمان که بخواهند از آن آب می گیرند، ولی شرقیان ، مقصود مسلمانان ، همچنان در قرون اولیه هجری زندگی می کنند و برای ریزش باران یک راه بیشتر نمی شناسند وآن هم استغاثه است. گویی آیهٔ تسخیر رانخوانده اند:

آیـهٔ تسـخیر انـدر شأن کـیست؟ | این سپهر نیلگون حیران کیست؟
راز دان عـلّم الاسـماء کـه بـود | مست آن ساقی و آن صهبا کـه بـود
این جهان صید است و صیادیم ما؟ | یـا اسـیر رفـته از یـادیم مـا؟
زار نـالیدم ، صـدایـی بـرنخاست | همنفس ، فرزند آدم را کجاست؟

جاوید نامه بیت پنج به بعد

اقبال از مسلمانان بسیار نالیده است . او خطاب به آنان می گوید« ادعونی استجب لکم » زمانی کارساز است که تلاش عقلانی به منظور تسخیر نیروهای طبیعی نتیجه نداده باشد. شرق فرزند زمان خویش نیست ، باخود در تضاد است. غرب یازده میلیون کیلومتر از منظومه شمسی خارج می شود و از آنجا تصویر مخابره می کند و در شرق با استناد به احادیثی نظیر « لایدخل الملائکه بیتاً فیه کلب او تصاویر» هنوز بحث بر سر حلال و حرام بودن تصویر است که اصلاً بدون آن حتی یک روز چرخ جهان نمی گردد. در شرق بحث بر سر این است که آیا میکلانژ و را مبراند و بوتیچلی و کمال الملک و بهزاد در پلیدی همپایهٔ سگ اند یا نه ؟ زیرا در جایی که آثار اینان باشد فرشتگان که نماد قداستند حضور نمی یابند. با اشاره به همین حدیث است که شبستری در گلشن راز می‌گوید « ملک خواهی سگ از خود دور انداز» و در جای دیگری از همین مثنوی به وضوح می گوید:

درون خانه یی چون هست صورت | فـرشته نـاید انـدر وی ضـرورت

تعلیم داده اند که نباید بازنان ، حتی زنان با تقوا ، مشورت کرد، زیرا « هن ناقصات العقل و الدین » ، « هنّ نواقص الایمان ، نواقص الخطوط ، نـواقـص العقول» و شاوروا هنّ وخالفواهنّ » از این روست که مولوی می گوید :

فرمود مصطفی«ص»که ز زن مشورت مگیر | این نفس توزن است ،اگرچه که زاهداست

به شرقیان باید گفت « شد آن زمانه که بـر مسیح مصلوب خـویش بـه مـویه می‌نشستید».

چنانکه شاملو گفته:

که اکنون هر زن مریمی است
و هر مریم را عیسائی بر صلیب است
بی تاج خار و چلیپا و جُلجُتا
بی پیلات و قاضیان و دیوان عدالت
و نان و شوربائی به تساوی
که برابری، میراث گرانبهای تبار انسان است

از مجموعه درخت و خنجر و خاطره، ص ۱۳۰.

در جامعهٔ ما جبری گری را در بطن دین جای داده اند. همان شیخ محمود بااشاره به حدیثی می گوید:

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است — نبی«ص» فرمود کو مانندگبر است

حال آنکه اقبال در گلشن راز جدید حدیث نبوی «ص» را بدین گونه بازتاب می‌دهد، زیرا به فردا و فرداهایی می اندیشد.

چنین فرمودهٔ سلطان بدر است — که ایمان درمیان جبر و قدر است

مثالهایی از این دست فراوان است . قاضی‌نور الله شوشتری به هنگام مرگ افتخارش به این بود که در آثارش بر چهار صید فقیه سنّی مذهب مرحوم قبای تشیّع پوشانده . از همین روست که اقبال طالب بازنگری در احادیث و خواهان باز فهمی اندیشهٔ دینی است . از همین روست که در کتاب بازسازی اندیشه دینی دراسلام می گوید بی جهت نبود که ابوحنیفه فقط هفده حدیث را ، آن هم به اکراه ، قبول داشت !

بنابر این می‌بینید که معضل را خودمان‌آفریده‌ایم وبهانه به دست غرب داده‌ایم. این مسأله سازان به گفتهٔ اقبال فرزند زمان خویش نیستند باخویشتن در تضادند، زندگی را دوره می کنند، شب را و روز را ، هنوز را این ، یعنی زندگی تعلیقی، قرآن در کنار دارند و ذلیل اند.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی — که جام جم نکند سود وقت بی بصری

واقبال نزدیک به همین مضمون می گوید :

نظر ز صحبت روشندلان بیفزاید — ز درد بی بصری توتیاچه می جویی

روشنفکران شرقی ، بخصوص اصلاحگران دینی از صد و پنجاه سال پیش با تأمل در فرهنگ و تمدن غرب دریافتند که پیشرفت غرب درست از زمانی آغاز شد که نگرشی تازه در دین آغاز گردید و منطق ارسطویی از اعتبار افتاد. جزمیت در دین سدی سدید در برابر نو اندیشی بوده است و منطق ارسطویی حرفهایی افسون کننده که جلوی بررسی های تجربی را می گرفت . غرب دقیقاً از زمانی گام در طریق پیشرفت نهاد که خود را از این معضلات رها ساخت، ولی شرق همچنان با این مسائل دست به گریبان است. بنابر این هدفی که اندیشه ورزان شرقی از غرب اندیشی داشتند یافتن راه چاره برای فائق آمدن بر سلطهٔ فرهنگی وسیاسی غرب بود که می توان الگوهای آن را در آراء متفکّرانی نظیر شاه ولی الله دهلوی ، سید جمال ، عبدالوهاب نجدی ، عبده ، اقبال و تاحدی در شریعتی یافت.

به عقیدهٔ اقبال ، مشرق زمین ، بخصوص قسمت اسلامی آن که اکنون چشم خود راگشوده ، تنها در صورتی می تواند در زندگی خود تحوّل ایجاد کند که نخست در اعماق ضمیر خویش انقلابی پدید آورد. یکی از مهمترین راههای نجات شرق ارتقاء سطح فرهنگ جمعی است ؛ تا این انقلاب در خرد جمعی کشورهای مسلمان که قرآن کریم آن را توصیه کرده پدید نیاید هر تلاشی برای مقابله با سلطهٔ غرب و همسانی با او بی‌نتیجه خواهد بود. حقیقت این است که شرقیان اندیشهٔ خود را راکد گذاشته اند وفقط چشم به مائده‌های آسمانی والطاف الهی دارند، به ظاهر می گویند از تو حرکت از خدا برکت ، ولی به واقع چنین نیستند.

میزان مطالعه و آگاهی درکشورهای اسلامی چندان اندک است که باید آن را برابر با هیچ شمرد. از همین رو انسان شرقی قدرت تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی را ندارد و موجودی عاطفی و شوریده حال است که به سهولت در چنبرهٔ زلف هر سیاست خوش آب و رنگی گرفتار می آید. امیر معزّی می گوید :

گرنداری باورم ، بشنو که خلقان کرده اند　　　نام او شوریده زلف ونام ما شوریده حال

انسان شرقی مسلمان از ابداع و ابتکار و آفرینش فاصله بسیار دارد. یکی از هدفهای اقبال تحریض اقوام شرق به ابتکار و خلاقیت بوده است؛ یعنی عامل اصلی تفوق غرب. او می دانست که تقلید برده وار مردم شرق از غرب که ناشی از جهل است، سبب شده تا آنان از پیشرفت و خلاقیت بازمانند. در جاوید نامه رابطهٔ شرق و غرب را مورد بررسی قرار می دهد و می نالید که چرا شرق از فرهنگ و اعمال غرب کورکورانه و از روی ناآگاهی تقلید می کند و بدان دلخوش است. رابطهٔ شرق و غرب به دلیل عدم موازنه ای که در میزان آگاهی این دو قطب بوده است از مسیر درست منحرف گردید، به گونه‌ای که آن یک در فرو دست قرارگرفت و این یک حاکمیت و اقتدار یافت و شرق به تقلید از جنبه های ظاهری و بی اهمیت فرهنگ و تمدن غرب پرداخت . به این ترتیب شرق نه تنها گوهر فردیت خود را از کف داد، بلکه از تماس با فرهنگ غرب نیز بهره‌ای نبرد. از همین رو در جاوید نامه پیشرفت غرب را حاصل آگاهی ، مطالعه و اندیشهٔ غربیان می داند و اقوام شرق را به طعنه مورد خطاب قرار می دهد :

قوّت مغرب نه از چنگ و رباب — نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز سحر ساحران لاله روست — نی ز عریان ساق و نی از قطع موست
محکمی او را نه از لا دینی است — نی فروغش از خط لاتینی است
قوّت افرنگ از علم وفن است — از همین آتش چراغش روشن است

یکی دیگر از راه حلّهای مهم اقبال برای مقابله با هجوم فرهنگی غرب ، به کار بستن فلسفهٔ خودی است که حاصل غرب اندیشی اوست. چنانکه گفتیم اقبال مطالعه‌ای عمیق در فرهنگ غرب داشته است .بافلسفه وتاریخ و ادب و ادیان غرب آشنایی کامل داشته ، از همین رو مظاهر فرهنگی آن را از نزدیک مورد بررسی قرار داد و بعد به تجزیه و تحلیل ارزشهایی برآمده از آنها پرداخت و آگاهانه در جای جای آثارش یاد آور شد که شرقیان نباید بدون توجه به ارزشهای حقیقی فرهنگ غرب، فریفتهٔ ظواهرش شوند. او از جوانانی که چشم به این ظواهر دارند و اعماق را نمی نگرند به تندی انتقاد می کند :

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ　　مغز می باید نه ملبوس فرنگ

قابل توجه است که اقبال آن بخش از فرهنگ و تمدن غرب را که برایش قابل قبول بوده در پوشش فرهنگ و تمدن شرقی - اسلامی مطرح نمود و حتی روی آوردن به آنها را به منظور بهره‌وری نفی نمی‌کرد. خود او هم می گوید« من ، هم غرب زده هستم و هم شرق زده ، منتها در شرق زدگی زیاده روی می کنم ». فلسفهٔ خودی او آمیزه‌ای است از فلسفهٔ غرب ، تعالیم اسلامی و هندوئیزم .

طریق دیگر برای مقابله باتهاجم فرهنگی غرب طریق عشق است که مذهب زنده دلان است. به عقیدهٔ اقبال مهمترین طریق برای تجدید عظمت شرق « طریق عشق » است . او به واقع معتقد است :

هر چه داری اگر به عشق دهی　　کافرم گر جوی زیان بینی

مسلمانان جان به تن ندارند، چون دیگر عاشق نیستند :

هرآن‌کسی‌که‌دراین‌حلقه‌نیست زنده به عشق　　بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

عشق از نظر اقبال دارای دو جنبه ی الهی و اجتماعی است و آمیزه‌ای از اشراق ، محبت ، جاودانگی ، قدرت ، آرزو، تحرک ، خلاقیت ، طلب ، تپیدن و نرسیدن است.

تپیدن و نرسیدن چه عالمی دارد　　خوشا کسی که به دنبال محمل است هنوز

به عقیدهٔ اقبال مسلمانان نخستین دارای چنین عشقی بودند. او در بسیاری از سروده هایش از جمله در مثنوی پس چه باید کرد و نیز در ارمغان حجاز در حسرت چنین عشقی می سوزد و ناله ها سر می دهد که چرا شعلهٔ این عشق در مسلمانان فرو مرده. او بازگشت مسلمانان را به اقتدار و شوکت پیشین فقط در پرورش چنان عشقی می داند . چنین عشقی خیبرگشاست و شق القمر می‌آفریند :

عشق با نان جوین خیبر گشاد　　عشق در اندام مه چاکی نهاد

چون خودی را از خدا طالب شود　　جمله عالم مرکب ، او راکب شود

بنابراین اگر شرق اسلامی می‌خواهد بهشت گمشدهٔ خویش را باز یابد، باید بار دیگر بذر آن عشق را در خاک قلبش برویاند. به امید پرورش چنین عشقی است که در آغاز مثنوی معروف چه باید کرد می گوید:

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق   که در حرم خطری از بغاوت خرداست

او به کرات در جای جای آثارش ، صراحتاً بیان داشته که دلیل عقب ماندگی شرق اسلامی عدم عشق واقعی است ، قلب مسلمانان خالی از محبوب ازلی و ابدی شده است :

شبی پیش خدا بگریستم زار   مسلمانان چرا زارند و خوارند

ندا آمد، نمی دانی که این قوم   دلی دارند و محبوبی ندارند

دلهای مادی وخالی از عشق به کار زباله دانی می آیند.

ده بود آن نه دل که در او   گاو و خر باشد وضیاع و عقار

بنابر این شرق برای به آغوش کشیدن شاهد مقصود هیچ چاره‌ای برایش نمانده جز آنکه دوباره عاشق شود:« عاشق شو ، ارنه روزی کار جهان سرآید».

عشق است که در جانت صد شعله برانگیزد   از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی

تا ، تب و تاب عشقی جان سوز در وجود انسان شرقی نیفتد، نمی تواند از لجّه این دریای مهیب جان به در برد:

« – اینک دریای ابرهاست ...

اگر عشق نیست

هرگز هیچ آدمیزاده را

تاب سفری این چنین

نیست !»   (شاملو)

برای ماندن باید دوباره عاشق شد. هر شرقی باید در حلقهٔ عشق ، مجنون دیگری شود ، وگرنه جایی در دایرهٔ امروز و فردا نخواهد داشت :

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن   شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

نقطهٔ عشق نمودم به تو، هان سهو مکن   ور، نه چون بنگری ، از دایره بیرون باشی

اقبال عقل را منبع رحمت ، و عشق را عاملی می داند که به زندگی معنا و عمق می‌بخشد، بنابر این او نه غرب صرفاً عقلانی را می پسندد ونه شرق صرفاً معنوی را به نظر وی شرق و غرب نتوانستند میان این دو ارزش مکمل یکدیگر ، یعنی علم و عشق وحدت ایجاد کنند.

هر کدام یکی از این دو را برگزید و لاجرم گرفتار مصائب گونه گون شد. غرب روح خود را در تلاش برای تسخیر جهان ماده از کف داد، و شرق به پرورش مکتب فکری دروغینی پرداخت که حاصل آن دوری گزیدن از مردم وبی تفاوتی نسبت به ضعف و اسارت سیاسی و فکری آنان بود. به این ترتیب نیروهای معنوی و منابع فعال روح انسان در حصر قرار گرفتند و زندگی در هر دو جامعه به انحطاط گرایید.

شرق حق را دید و عالم را ندید　　　غرب در عالم خزید، از حق رمید

سخن اقبال این است که اگر آدمی همه توجه خود را به معنویت وعالم بالا معطوف دارد و از عالم واقع غافل بماند و یا به عکس، فقط متوجه تسخیر آفاق شود و انفس را رها کند نتیجه اشان به یکسان زیانباراست. بنابر این « نه شرقی ونه غربی» او یعنی « هم شرقی، هم غربی» او می گوید اگر عقل و عشق از هم جدا افتند اساس زندگی لطمه می بیند، برای آنکه بتوان هر دو را داشت باید جامعه‌ای مرکب از این دو پدید آورد:

از محبت چون خودی محکم شود　　　قوتش فرمانده عالم شود

در جامعه آرمانی اقبال عقل محترم است ولی در خدمت عشق است، زیرا فقط از این طرق است که می توان اطمینان یافت بشر از نیروی عقل در راه اهداف انسانی استفاده خواهد کرد. اقبال طالب انسان اندیشمندی است که سوزی پنهان در قلب خود داشته باشد.

هر آن کو سوز پنهانی ندارد　　　تنی دارد، ولی جانی ندارد
اگر جانی به تن داری، طلب کن　　　تب و تابی که پایانی ندارد

*****

دکتر کلثوم ابوالبشر[1]

فردوسی و ویژگیهای شاهنامهٔ او

چکیده:
سال تولّد وتاریخ درگذشت ابوالقاسم فردوسی به ترتیب در حدود ۳۳۰ ه‍ ق و ۴۱۶ ه‍ ق می باشد. دورهٔ پُر عظمت غزنویان با روزگار شهرت فردوسی مقارن است. او نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و نا تمام گذاشته بودند از نو آغاز کرده به پایان رسانید. به گفتهٔ محمد علی فروغی ادبشناس برجستهٔ سدهٔ گذشته «شاهنامهٔ فردوسی هم از حیث کمیّت و هم از جهت کیفیّت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است». اشعار شاهنامه در غایت متانت و زیبایی است. پاکی زبان و عفّت لسان از خصایص شعر اوست.

*****

در تاریخ ایران طی دورهٔ ساسانی، غلبهٔ سیاسی به واسطهٔ انتشار دین اسلام به غلبهٔ معنوی منجر شد و نفوذ اعراب مسلمان به اعماق روح ایرانی نیز راه یافت، ولی باز در دورهٔ استیلای عرب، ایران مغلوب در معنیٰ مقاومت کرد و در برابر نفوذ اعراب ایستادگی نمود و آموزشهای آنان را بر وفق طبع و ذوق خود پذیرفت، و به نوبه تمدن و افکار خود را در اعراب هم اشاعه داد و زبان و ادبیات خود را حفظ کرد. دورهٔ حکومت سامانیان را می توان نخستین دورهٔ ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد، زیرا در این عصر شمارهٔ سخن سرایان ایران

---

۱ - استاد گروه آموزشی فارسی و اردو، دانشگاه داکا - داکا، بنگلادش

زیاد شد که بسیاری از آنها در ترویج علوم و ادبیات می کوشیدند.

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی آخرین شاعر بزرگ دورهٔ سامانی بود. شهرت این شاعر به واسطهٔ شاهنامهٔ اوست که به امر نوح بن منصور، هشتمین امیر سامانی به نظم آن پرداخت او در این کار پیشرو ابوالقاسم فردوسی است، ولی قسمتی از شاهنامه به نظم کشیده بود که در سنین جوانی به دست غلامی کشته شد. در شمارهٔ اشعار شاهنامهٔ دقیقی طوسی روایات مختلفی است ولی آنچه بعد از مرگ او به طور موثق بر جای مانده یک هزار بیت است ، زیرا فردوسی آنها را در شاهنامهٔ خود آورده و تصریح کرده که تمام سروده های دقیقی همین است . دقیقی طوسی در این هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زرتشت سخن گفته و به اندازه ای زرتشت را ستوده است که نشان می دهد علاقه و احترام خاصی نسبت به آیین ایران باستان داشته است.

دورهٔ غزنوی را می توان «عهد فردوسی » خواند. دورهٔ پرعظمت غزنویان با روزگار شهرت فردوسی مقارن بوده است و اگرچه آن دوره شاعران و علمای نامی داشته است که در علوم و ادبیات ، استادان عصر خود بوده اند ، ولی جای دارد که به ملاحظهٔ ادبیات ملی ، شخصیت فردوسی را محور این عهد قرار دهیم، زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی، شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و ناتمام گذاشته بودند، از نو آغاز کرده به پایان رسانید و بدین وسیله داستان باستان را به خاطره ها آورد و تاریخ روزگار گذشته را نیز زنده کرد، چنانکه خودگوید:

بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده ام	که تخم سخن را پراکنده ام
هر آن کس که دارد هُش و رای ودین	پس از مرگ بر من کند آفرین

فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان های ملی و از جهت دمیدن نَفَس تازه به زبان فارسی بدون شک بزرگترین شاعر ایران است و کسی دیگر در این هنر به پایهٔ او نمی رسد، چنانکه تاریخ ایران قدیم و زبان فارسی به واسطهٔ حملهٔ اعراب، نزدیک بود از میان برود. فردوسی که مردی میهن پرست بود به

فکر زنده نگهداشتن افتاد چون شاعر با ذوق و خوش قریحه بود می‌خواست افتخارات باستانی ایرانی را احیا بکند و تاریخ کشور خودرا به شعر درآورد تا تاریخ ایران و زبان فارسی زنده بماند. گفته شده است که پایهٔ فردوسی به انوری و سعدی برابر است :

در شعر سه تن پیمبر انند — هر چند که لانبی بعدی

ابیات و قصیده و غزل را — فردوسی و انوری وسعدی

ولی انوری برتری فردوسی را پذیرفته و او را استاد خود دانسته است؛ چنانکه در این شعر گفته :

آفرین بر روان فردوسی — آن همایون نژاد فرخنده

آن نه استاد بود و ما شاگرد — آن خداوند بود و ما بنده

دریغا شخصی بدین بزرگی و مقام ، سال تولد ، شرح حال و تاریخ درگذشت دقیق او بسیار مورد تردید است. در نزد بعضی از دانشمندان سال تولّدش در حدود ۳۳۰ هجری قمری و سال وفاتش در حدود ۴۱۶ ه‍ ق می‌باشد. فردوسی نیز در شاهنامه نوشته است :

چون سال اندر آمد به هفتاد ویک — همی زیر شعر اندر آمد فلک

سی و پنج سال از سرای سپنج — بسی رنج بردم به امّید گنج

اتمام تألیف و سرودن شاهنامه در سال ۴۰۰ ه‍ ق انجام گرفت و آن وقت سن فردوسی ۷۱ سال بود، از این لحاظ تولّد در حدود ۳۳۰ هجری می باشد. وی در حدود ۳۰ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرده بود، زادگاه فردوسی قریهٔ باژ از ناحیهٔ طایران در بلوک طوس بود. آغاز زندگانی وی در همان جا بود. بعضی اشعار شاهنامه واخبار دیگران فردوسی در عنفوان جوانی از دهقانان طوس بوده وزندگانی آسان و مرفهی داشته است. باغ و املاک داشت و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفایی نصیب او بوده و در آن حال شعر می‌سروده است. ابیاتی که در داستان بیژن و منیژه آورده است در همین باغ گفته شده است.

فرمانداران طوس مانندابو منصور احمد محمد بن عبدالرزاق و حسین قتیب و دوستان او و مانند علی دیلم وغیره او را در نوشتن شاهنامه تشویق کردند. ما می‌دانیم که شاهنامه نویسی ، یعنی وصف زندگی وکارهای مهم فرمانروایان و

پهلوانان ایران از روزگار کهن در ایران معمول بوده است.سپس مقصود فردوسی در هیچ حال در تدوین شاهنامه کسب جایزه وصله ومنفعت مالی نبود بلکه او با مایه و سرمایه خود بر این کار برخاسته چنانکه در سخن از مرگ دقیقی طوسی گوید : ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم ،پس تا عمر باقی است و دارایی من از دست نرفته بهتر است هرچه زودتر به نظم کتاب بپردازم :

مگر خود درنگم نباشد بسی — بباید سپردن به دیگر کسی

دو دیگر که گنجم وفادار نیست — همان رنج را کس خریدار نیست

ولی در سنین میان سالگی و کهولت ناداری و فقر به شاعر بزرگ روی آورد. چون در روزگار پیری فقیر و بی پول شد ، یکی از دوستان مهربان به او چنین پیشنهاد کرد:

به شهرم یکی مهربان دوست بود — تو گویی که ماهی به یک پوست بود

مرا گفت کاین نامهٔ شاهوار — اگر گفته آید به شاهی سپار

سپس فردوسی مائل گردید که شاهنامه را به دربار سلطان محمود غزنوی تقدیم بکند و جایزه و صله بگیرد ولی بدخواهان در جلوی سلطان از وی بدگویی نمودند، لذا فردوسی از صله محروم بماند:

حسد برد بدگویی در کار من — تبه شد بر شاه بازار من

در نتیجهٔ این فردوسی با یأس و ناامیدی به طوس برگشت و ابیاتی در هجو سلطان محمود ساخت. نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله گوید : چون سلطان محمود از مسافرت هند بر می گشت به مناسبت بیتی که وزیرش خواجه حسن میمندی از فردوسی خواند و گفت :

اگر جز به کام من آید جواب — من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود غزنوی شاعر بزرگ را به خاطر آورد و از بی‌التفاتی که در حق او نشان داد، پشیمان شد و فرمان داد شصت هزار دینار برای او بفرستند. ولی موقعی که جایزهٔ سلطان از دروازهٔ رودبار شهر طابران وارد می شد ، جنازهٔ فردوسی را به دروازهٔ رزان می بردند . تذکرهٔ نویسان تاریخ وفات وی ۴۱۱ / ۴۱۶ هجری نوشته اند به قول عروضی سمرقندی از فردوسی تنها یک دختر باقیمانده بود. از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین جوانی

سی وهفت سالگی از جهان رخت بربست و داغ فراق بر دل پدر نهاد.

شاهنامه :

تعداد اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بوده. فردوسی در آغاز شاهنامه در حمد خدای تعالی و نعت پیامبر «ص» و مدح یاران او و وصف خرد و دانش ابیاتی سروده است، هم از حیث لفظ وهم از جهت معنی نغز و لطیف است. بعداً ذکری از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه و داستان اصلی آغاز می شود و به ذکر کیومرث که از نخستین شاهان داستانی است، می پردازد. تا انجام شاهنامه از پنجاه پادشاه داستانی و تاریخی نام می برد و از روزگار پادشاهی و احوال رزم و بزم پهلوانان و وزیران سخن می گوید و باشکست آخرین پادشاه ایـران یـعنی یزدگرد سوم و با دست یافتن تازیان به ایران به پایان می رسد.

شاهنامه مرکب از پنجاه فصل است که هر فصل مـخصوص پـادشاهی است شاهنامه سرگذشت پادشاهان و بزرگان قدیم ایران و ستایش پروردگار و ستودن کارهای خوب پادشاهان و بزرگان ویاد آوری فداکاریها و میهن دوستی ایرانیان است. فردوسی در ضمن این سرگذشت همیشه مردم را به خداشناسی و میهن‌پرستی و راست گویی و شجاعت فراخوانده است. یکی از دانشمندان ایران مرحوم محمدعلی فروغی نوشته است :

«شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیّت وهم از جهت کیفیّت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی‌زدم و تا اینکه سـخنانم گـزافـه ننماید احتراز نداشتم می‌گفتم شاهنامه معظّم ترین یادگار ادبی نوع بشر است... نخستین منّت بزرگی که فردوسی بر ما دارد احیا و ابقای تاریخ ملّی مـاست . هرچند جمع آوری این تاریخ را فردوسی نکرده و عمل او تنها این بوده است که کتابی راکه پیش از او فراهم آمده بود، به نظم آورده است لیکن همین فقره کافی است که او را زنده کنندهٔ آثار گذشتهٔ ایرانیان به شمار آورد».

امتیازات شاهنامه

این حقیقت است اگر فردوسی شاهنامه را نظم نکرده بود احتمال می‌رفت که همهٔ روایات باستانی ایران در سیل حوادث عظیم پی در پی که بر مملکت ایران آمده است ازبین برده و آن دفتر را شسته بود. چنانکه بسیاری از کتابهای فارسی و عربی از میان رفته ویادگارهای بسیاری از نیاکان ایران هم مفقود شده است.

فردوسی قباله و سند نجابت ملت ایران را تنظیم فرمود . می دانیم که بهترین روش جامعه درمیان اقوام و ملل اشتراک در حفظ یادگارهای گذشته است ولواینکه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد. ایرانیان همیشه معتقد بوده اند که پادشاهی عظیم الشأن مانند جمشید و فریدون و کیقباد و مردان نامی مانند کاوه و قارن و گیو و گودرز و رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که حافظ جان و مال و ناموس اجدادشان بودند . این روایات باستانی تأثیرات قلبی در نفوس مردم ایران گذاشته بود . روایات باستانی ایران به افسانه بیشتر نزدیک است تا به تاریخ ولی داستانهای شاهنامه وبیان فردوسی همهٔ صفات لازمه را به درجهٔ کمال دارا می باشد. مثلاً آیا ممکن است کسی داستان ایرج پسر فریدون را بخواند و مهر و محبت این جوان را مظهر کامل ایرانی و اصل و بیخ ایرانیت نشناخته باشد؟ و کدام سنگدل است که سرگذشت سیاوش و کیخسرو را بشنود و رفتار خسرو را مخصوصاً پس از فراغت از خونخواهی پدر ببیند و از روی محبت اشک نریزد؟

یک منّت دیگر فردوسی بر ایرانیان احیا وابقای زبان فارسی است. سخن موزون و خوش آهنگ که در نزد همهٔ ملل مرغوب و مطلوب است، در شاهنامه وجود دارد. کلامش مثل آهن محکم است ومانند آب روان است. اگر بخواهیم از سخن فردوسی برای صنایع لفظی شاهد و مثال بیاوریم بیش از پنجاه و پنج هزار بیت مسلّم در شاهنامه موجود است .

ویژگیهای شاهنامه و اندیشهٔ فردوسی

در شاهنامه شعرسُست و زکیک وجود ندارد و از اول شاهنامه تا آخر

یکدست و یکنواخت است. نقل وقایع و مطالب و شرح وصفها را بانهایت ایجاز و اختصار اما صریح و روشن می کند . اطالهٔ کلام و تکرار در شاهنامه بسیار است. اماگناهش به گردن فردوسی نیست. او مقید بوده است که ازکتابی که نظم آن را به عهده گرفته بود ، آنچه هست نقل کند وچیزی فروگزارده نشود.

تمام اشعار و قطعات شاهنامه در غایت متانت و زیبایی است وگاهی فردوسی از گنجینهٔ طبع و ذخیرهٔ خاطر خود به واسطهٔ تأثیرات خاص چیزی ابراز می‌نماید. شاهنامه از جهات شعری و صنعتی کاملاً آراسته و پیراسته است. از خصایص فردوسی پاکی زبان و عفت لسان اوست. در تمام شاهنامه یک لفظ یا یک عبارت مستهجن دیده نمی‌شود و پیداست که فردوسی بر خلاف غالب شعرای ایران از آلوده کردن خود به هزلیات و قبایح احتراز داشته است و هر جا که در داستانسرایی مطلب شرم آمیزی می‌بایست نقل کند بهترین و لطیف ترین عبارات را برای آن یافته است چنانکه در داستان عشق بازی زال با رودابه آنجا که عاشق و معشوق به دیدار یکدیگر رسیده‌اند، می فرماید :

همی بود بوس و کنار و نبید — مگر شیر کو گور را نشکرید

فردوسی مردی است به غایت اخلاقی ، بانظر بلند و قلب رقیق و حِس لطیف و ذوق سلیم وطبع حکیم و خواننده را متوجه می سازد که کار بد نتیجهٔ بد می‌دهد و راه کج انسان را به مقصد نمی رساند ، می فرماید :

مکن بد که بینی به فرجام بد — ز بد گردد اندر جهان نام بد

فردوسی در شاهنامه پند و اندرزهایی در هر مورد چه از جانب خود چه از قول دیگران راجع به خدا ترسی و داد جویی و عدالت گستری به سلاطین و بزرگان می‌دهد. این قبیل اشعار هم در شاهنامه دیده می شود:

چه گفت آن سخنگوی باترس وهوش — چو خسرو شدی بندگی را بکوش

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس — به دلش اندر آید ز هر سو هراس

اگـر داد دادن بـود کـار تـو — بیفزاید ای شاه مقدار تو

چو خسرو به بیداد کارد درخت — بگردد ازو پادشاهی و بخت

درمیان شاعران بزرگ ایران هیچ کس به اندازهٔ فردوسی معتقد به عقل و دانستن نبوده و تشویق به کسب علم و هنر ننموده است. آغاز سخنش به این

مصرع است:
«به نام خداوند جان و خرد» بعد از فراغت از توحید به ستایش خرد و عقل می‌پردازد و می گوید :

خرد افسر شهر یاران بود | خرد زیور نامداران بود
کسی که خرد را ندارد ز پیش | دلش گردداز کردهٔ خویش ریش
توانا بود هرکه دانا بود | به دانش دل پیر بُرنا بود

وُجای دیگر می فرماید :

هنرمند با مردم بی هنر | به فرجام هم خاک دارد به سر
ولیکن از آموختن چاره نیست | که گوید که دانا و نادان یکی ست ؟

و از این قبیل هزار ها بیت در شاهنامه است و از هرگونه حقایق ومعارف و احساسات لطیف و نکات دقیق در شاهنامه فراوان است ؛ مثلاً مذمت دروغ، اهمیت حفظ قول و وفای عهد ، مشاوره با دانایان ، بردباری و متانت ، احتیاط و حزم و متانت ، احتراز ازننگ و عیب ، لزوم میانه روی وَ اعتدال ، و رحمت آوردن بر اسیر وبندهٔ عاجز ، عیب غرور وخود خواهی وغیره ، خلاصه طبع حکیمانهٔ فردوسی چنان پُر مایه و حساس بوده که در هر مورد بی‌اختیار تراوش می کند چون می خواهد از کسی دعا کند اگر مرده است می گوید :

که بیدار دل پهلوان شاد باد | روانش پرستندهٔ داد باد

این مبالغه نیست که در شاعران ایران هیچکس وصف و حکایت جنگ و پهلوانی و شجاعت را بخوبی فردوسی نکرده است، بهترین مثال از این داستان زال و رودابه است . وصف جمال از این بهتر کسی ننوشته است،که می فرماید:

پس پردهٔ او یکی دختر است | که رویش ز خورشید روشنتر است
ز سر تا به پایش به کردار عاج | به رخ چون بهار و به بالا چو ساج
دو چشمش بسان دو نرگس به باغ | مژه تیرگی برده از پر زاغ
اگر ماه جویی همه روی اوست | وگر مشک بویی همه موی اوست

نمونه هایی زیبا از وصف طبیعی هم در شاهنامه وجود دارد . چنانکه فردوسی می‌فرماید :

که مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بر و بومش آباد باد
هوا خوشگوار وزمین پُر نگار / نه سرد و نه گرم و همیشه بهار
دی و بهمن و آذر و فرودین / همیشه پُر از لاله بینی زمین

یکی از خصایص و امتیازاتِ فردوسی وصف طلوع وغروب است مثلاً :

چون شب پرنیان سیه کرد چاک / منوّر شد از پردهٔ هور خاک

تعداد «ابیات اسلامی » شاهنامه ، همچنانکه می دانیم ، اندک است ، ولی کمیّت این ابیات ، اهمیت آنها را به هیچ وجه نمی کاهد. در واقع ، این ابیات معدود تشخّص همان روحی است که به شاهنامه حیات بخشیده است . فردوسی قلب خود راکه قلب ایران است مالا مال از ایمان به دین پیغمبر اسلام «ص» وگوش خودراکه گوش ایران است پُر ازکلام الهی که از زبان نبی اکرم «ص» بیرون آمده است می داند :« تو گویی دو گوشم بر آواز اوست »کدام مسلمانی است که این مصرع بخواند و بفهمد و از دل و جان به فردوسی ارادت نورزد؟ این ابیات و نظایر آن ، حالت معنوی فردوسی را در تجربهٔ او بازگو می کند. فردوسی فرهنگ ایران پیش از اسلام رابه صورتی زنده کرد که با روح آموزشهای اسلام سنخیت داشت.

یک نکتهٔ لطیف را هم نباید از نظر دور داشت و توجه باید کرد که فردوسی شخصاً نمونه و فرد کامل ایرانی و جامع کلیهٔ خصائل ایرانی است . درمیان رجال ایرانی جز شیخ سعدی کسی نیست که از این حیث قابل مقایسه با فردوسی باشد.

به هر حال از مهمترین ویژگی های فردوسی این است که وی کاملاً ایرانپرست است و هیچ خود خواهی و تنگ چشمی و دشمنی نسبت به بیگانگان ندارد. هیچ وقت از سیاه روزگاری کسی اگر چه وی دشمن باشد شادی نمی‌کند. هیچ قوم و طائفه را تحقیر و توهین نمی نماید و نسبت به هیچکس و هیچ جماعت بغض وکینه نشان نمی دهد.

از آنچه بر وجه اختصار گفته شد، خوانندهٔ گرامی به اهمیت وفواید شاهنامه می تواند پی ببرد. شاهنامه سند ملیّت ایرانی است ؛ زیرا در زمانی که زبان و ادبیات فارسی در مقابل نفوذ زبان و ادبیات تازی عقب می رفت و تاریخ

و داستان ملّی ایران متروک شده و رو به فراموشی می گذاشت فردوسی به وسیلهٔ شاهنامه در هر دو از نو جان دمید و زندگی جاویدان بخشید.

منابع و مآخذ:

۱ - تاریخ ادبیات ایران : از دکتر صادق رضا زاده شفق ، تهران، مرداد ۱۳۵۲ ش .

۲ - تاریخ ادبیات : تألیف وزارت آموزش و پروش ایران ، تهران،۱۳۴۹ ش .

۳ - تاریخ ادبیات ایران : از دکتر سلیم نیساری تهران .

۴ - نمونه هایی از نثر فصیح فارسی معاصر : برگزیدهٔ دکتر جلال متینی تهران، شهریور۱۳۴۷ش .

۵ - شاهنامه: به کوشش فتح علی ، تهران .

۶ - فرهنگ شاهنامه : از دکتر صادق رضا زاده شفق

۷ - شعرالعجم : از مولانا شبلی نعمانی (جلد اول) ، لاهور.

۸ - مطالعهٔ ادبیات ایران : از اشرف لطیفی ، ۱۹۶۶م ، لاهور

۹ - ادب نامهٔ ایران : از مقبول بیگ بدخشانی ، لاهور

۱۰ - فصلنامهٔ دانش اسلام آباد، شمارهٔ ۱۱.

۱۱ - مجله نشر دانش تهران ، آذر و دی ، ۱۳۶۶ ه ش .

۱۲ - شاهنامهٔ فردوسی ، (حصهٔ اول) مترجم منیر الدین یوسف ، بنگلا اکادمی ، داکا، ۱۹۷۷م.

۱۳ - شاهنامهٔ فردوسی ، (حصهٔ دوم) مترجم منیر الدین یوسف،بنگلا اکادمی، داکا،۱۹۷۹م.

۱۴ - شاهنامهٔ فردوسی (حصهٔ اول) مترجم مجمل حق کلکته، ۱۳۳۶ (سال بنگالی) .

*****

دکتر شهلا سلیم نوری [۱]

مشابهت در عروج و زوال خانواده های برامکه و نظام الملک و جوینی و خدمات ادبی و فرهنگی آنان

چکیده :
در قرن دوم، پنجم و هفتم هجری قمری خانواده های ایرانی دیده می شوند که فرمانروایان متوجّه لیاقت ایشان شده آنان را در دربار به مرتبهٔ ریاست و وزارت رسانیدند. از یازده خانوادهٔ معروف ایرانی ، آل برمک (۱۳۲ ـ ۱۹۲ هـ ق) ، خانوادهٔ نظام الملک (۴۱۰ـ۴۸۵ هـ ق) خاندان جوینی (۶۱۷ ـ ۶۸۸ هـ ق) ، برجسته تر بوده اند. چهار نسل از برامکه ، جعفر، پسرش خالد، فرزندش یحیی و باز پسرش فضل و سایر افراد خانواده در خدمت خلفای بنی امیه و بنی عباس مصدر خدماتی شایسته بوده اند. نظام الملک صاحب سیرالملوک به مدت سی سال به سمت وزارت سلجوقیان فایز بود و پس از وی فرزندان وی از جمله مؤید الملک دارای سمتهای مهم در دربار سلاطین بوده اند. شمس الدین محمد جوینی ، فرزند و نوه هایش نیز در دستگاه خوارزمشاهیان منشأ امور دولتی بوده اند. امّا در ضمن مماثلت در زوال این خانواده ها ، علی بن عیسی بن ماهان و فضل بن ربیع در افول برمکیان ، ملکشاه در زوال نظام الملک و مجد الملک در نافرجامی خانوادهٔ جوینی مؤثر بود. خدمات فرهنگی و ادبی این ۳ خانوادهٔ ایرانی در حین داشتن مناصب دولتی و رسمی چشمگیر بوده است که بر شمرده شده است .

*****

هر ولایتی را علمی خاص است ، رومیان را علم طب است ، یونانیان را علم حکمت .... و هند را تنجیم و حساب ، پارسیان را علوم آداب نفس و فرهنگ واین ، علم اخلاق است ....(۱)

اگر این بیان بیهقی را در نظر داشته مطالعه بکنیم معلوم می شود که ایران، سرزمینی است که سابقهٔ خیلی قدیم و تاریخی دارد، سرزمین پُر بهار و پُر از

---

۱ ـ استادیار گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه کراچی، کراچی.

مردمان علم دوست و نوابغ روزگار است. سعادت و خوشبختی ایران زمین است که هیچوقت از دانشمندان، هنرمندان، شعرا و ادبا خالی نشده است و در آینده هم نخواهد شد.

البته این چیز جداگانه است که در بعضی موارد، ما شخص واحد را هنرمند و باهوش مشاهده می کنیم و به جای دیگر نه تنها آن شخص بلکه تمام افراد خانواده یا فرزندانش نیز به این هوش و ذکاوت برخوردار می باشند. این چنین اشخاص و افراد خانواده ها بر تاریخ ایران اثر دیرپا گذاشته اند و آنچنان نفوذ یافته‌اند که نمی توان از آنها صرفنظر کرد.

در قرن دوم، پنجم و هفتم هجری تعداد این نوع خانواده ها زیاد دیده می‌شود که شاهان متوجه لیاقت ایشان شده آنان را در دربار به مرتبهٔ عالی رسانیدند و ریاست و وزارت خود را در دست ایشان سپردند یا بر یکی از ولایت‌های خود مأمور کردند. همین چیز باعث شد که تخم ادب و فرهنگ و معاشرت ایرانی در قلب غیرایرانیان کاشته شود و بعد از گذشت زمان آن نهال ضعیف مبدّل به درخت تناور شود. معروفترین خانواده های ایرانی ازینقرارند:

۱ - آل برهان
۲ - آل برمک
۳ - خاندان جوینی
۴ - آل خجند
۵ - خاندان سادات
۶ - آل صاعد
۷ - خاندان ساعد هروی
۸ - آل عمران
۹ - خاندان منیعی
۱۰ - خاندان نظام الملک
۱۱ - خاندان نقبای (۲)

سهم این خانواده ها در نگهداشت ادب و فرهنگ ایرانی خیلی زیاد است و نمی توانیم خدمات آنها را در یک مقالهٔ مختصر بگنجانیم. بنابر این ما فقط ذکر سه خانواده می‌کنیم و نگاه اجمالی بر تاریخ و خدمات ایشان می‌اندازیم که چطور آنان چیره دستی و کاردانی خود را به دیگران نشان دادند و با تمام قدرت، استعدادهای خود را در بهتر کردن تمام جنبه های زندگی و برای ترویج زبان و فرهنگ ایرانی صرف کردند. در نتیجهٔ خدمات آنها فرمانروایان و مقرّبانشان به سوی فرهنگ نوین مایل شدند و در امور زیادی روش ایرانی را اختیار کردند.

راجع به خانواده های مورد نظر به اختصار خواهیم نوشت . البته راجع به انجام اندوهگین و خدمات گرانمایهٔ ایشان مفصلاً خواهیم پرداخت.
اسم خانواده های مورد بحث در ذیل است:
۱ - خانوادهٔ برامکه از سال ۱۳۲ هجری قمری تا ۱۹۲ هجری قمری (۳)
۲ - خانوادهٔ نظام الملک از سال ۴۱۰ هجری قمری تا ۴۸۵ هجری قمری (۴)
۳ - خانوادهٔ جوینی از سال ۶۱۷ هجری قمری تا ۶۸۸ هجری قمری (۵)
ولی این چیز را در نظر باید داشت که سالهای ریاست خانواده ها را از آن زمان شمرده ایم که اولین شخص آن خانواده به خدمت فرمانروای وقت رسید.

۱ - خانوادهٔ برامکه :

در نظر اغلب نویسندگان این خانواده را برمک به این سبب می نامند که «برمك» کلمه ای بود که رئیس روحانی معبد خانه را به آن ملقّب کردند (۶) رأی دیگر آن است که جدّ این خانواده جعفر همیشه پیش خود سم (زهر) نگه می‌داشت تا که به وقت سختی آنرا برمکد. به این سبب به اسم برمك معروف شد(۷) .

همین جعفر که به اسم برمك هم معروف است، در اوایل حال مجوسی بود و در شهر«بلخ» ریاست معبد «نوبهار» و حکومت بلخ را در دست داشت(۸). در زمان «بنی امیه » به خدمت عبدالملك بن مروان درآمد و به سبب فضل و کمال خود مرتبهٔ بلند یافت و در زمان هشام بن عبدالملك مسلمان گشت (۹). پسرش خالد بن برمك در ابتدای حال در سپاه ابومسلم خراسانی بود . ولی بعد از زوال بنی امیه به خدمت « ابوالعباس سفاح » بنیان گذار « سلطنت عباسیه» آمد (۱۰)

نویسندهٔ کتاب « حبیب السیر» در این باره که کدام شخص از آل برمك از همه اول به منصب وزارت فایز گردید دو رأی ارزانی داده. اولین رأی از«تاریخ گزیده » نقل کرده که «برمك» اولین نفر بود که به وزارت رسید و دومین رأی از «یافعی » آورده که خالد بن برمك اولین کسی بود که به مرتبهٔ وزارت فایز گردید(۱۱).

البته عموم مردم بـه وزارت خـالد بـرمک مـتفق انـد. سـال وزارت وی مصادف با تاریخ تأسیس «بنی عباسیه» یعنی ۱۳۲ هجری قمری گفته می شود و سال وفاتش ۱۶۳ یا ۱۶۶ هجری قمری است.

یحیی بن خالد برمک (تولد ۱۱۵ هجری قمری) را مهدی بن مـنصور، مربی هارون الرشید مقررکرد. اما هارون الرشید بعد از اینکه به پادشاهی رسید، یحیی بن خالد را بر وزارت خود مأمورکرد (۱۲)

یحیی چهار فرزند به نام فضل ، جعفر، موسی، و محمد داشت. از میان چهار فرزند فضل بن یحیی (تولد: ۱۴۷ ، ف : ۱۹۳ هجری قمری) و جعفر بن یحیی (تولد ۱۴۹ ، ف : ۱۸۷ هجری قمری) معروفیت بیشتر دارند.

فضل برمکی برادر همشیری هارون بود . وقتیکه هارون الرشید یـحیی برمکی را وزیر خود مقررکرد به سبب انسیت که بافضل داشت او را بر منصب نایب وزیر نشاند. بعد از مدتی هارون الرشید ولایتهای جبال ، طبرستان ، دماوند و کومش را بـه وی تـفویض نـمود وبـعداً حکـومت خـراسـان وآذربـائیجان و ارمنستان نیز به دست او سپرد (۱۳)

جعفر برمکی برادرکوچک فـضل بـرمکی درخشـنده تـرین سـتارهٔ ایـن خانواده است. در علم و فضل ،کاردانی ، دانشمندی و علم پروری کم نظیر بود. در زمان وزارت ، فضل برمکی ، ندیم خاص هارون الرشید بود.

هارون الرشید محبت خاصی با جعفر داشت و هـمیشه او را «بـرادرم » مخاطب می کرد. همین اُنسیت و مودت هارون الرشید باعث شد که جعفر در یک زمان دو منصب در دست داشته باشد. یعنی در زمانی کـه او بـه مـنصب وزارت فایز بود در همان زمان استاد و اتالیق مأمون الرشید نیز بود . او درکارهای دولت چنان قدرت یافت که هیچکس نمی توانست از فرمانهای او سرپیچی کند یا آن را رد کند.

جعفر برمك نیز در جود و سخا مانند پدر و برادر معروف است. گوهر او متواضع و در انشا و کتابت مرتبهٔ عالی دارد. جعفر هم با اعضای دیگر خانوادهٔ خود دچار حسادت دیگران شد و عاقبت در سال ۱۸۷ هجری قمری اوضاع و احوال این خانوادهٔ نابغه برگشت و به فرمان هارون الرشید به قتل رسید و از بقیهٔ افراد خانواده بعضی محبوس وبعضی به قتل رسیدند.

۴ ـ خانوادهٔ نظام الملک :

سید الوزرا ، قوام الدین و رضی امیر المومنین ، معروف به نظام الملک است. جد نظام الملک ، اسحاق در ناحیه بیهق مردی دهقان بود (۱۴) . او پسری به اسم ابوالحسن بن علی داشت که بعد از وفاتش در زمان « ابوالفضل سوری بن المعتز» که از جانب سلطان محمود غزنوی حاکم خراسان بود به خراسان وارد شد و در خدمت او مشغول به کار شد و در اواخر به مقام ادارهٔ امور مالی و حکومتی طوس نامزد شد (۱۵). در همین زمان صاحب فرزند نابغه شد. ابو علی حسن بن ابی الحسن علی بن اسحاق بن عباسی طوسی (۱۶)، در قریه «نوغان » طوس در سال ۴۰۸ یا ۴۱۰ هجری قمری به دنیا آمد. در همین شهر قرآن فراگرفت و در طوس ونیشاپور و مرو حدیث و فقه آموخت (۱۷). در شهر بلخ به دبیری ابو علی شاذان در آمد. بعد از استیلای سلجوقیان ابوعلی شاذان به وزارت و نظام الملک دبیر جغری بیک مقرر گشت (۱۸). « الپ ارسلان » پسر «جغری بیک » بعد از وفات پدر در سال ۴۵۱ هجری قمری به حکومت خراسان رسید و نظام الملک را وزیر ایالت خراسان مقرر کرد و چون الپ ارسلان بعداز عم خود در سال ۴۵۵ هجری قمری به سلطنت سلجوقیان رسید نظام الملک به وزارت سلطنت سلجوقیان فایز شد.

نظام الملک مرد دانا ، با لیاقت ، دانشمند و دانش پرور ، بانهایت کاردانی سرفراز بود. خدمات وی خیلی زیاد است . « مدارس نظامیه » مرهون همین شخص نامور است. او صوفیان و فقها را اهمیت خاص می داد. کتاب « سیر الملوک » معروف به « سیاستنامه » معروفترین تألیف وی است. او تا زمان «ملک شاه » حدود سی سال به منصب وزارت فایز بود. این مرد دانا و خردمند به سبب حسادت یکی از امرا از منصب وزارت معزول شد. و در همین سال یعنی در سال ۴۸۵ هجری قمری به ضربهٔ کارد یکی از مریدان حسن بن صباح همراه بعضی از اعضای خانوادهٔ خودکشته شد (۱۹)

می گویند او صاحب دوازده فرزند بود و همه آنها در علم و دانش و هنر مهارت داشتند و در امور اداری مملکت نیز مانند پدر معروف اند. به همین سبب در کارهای دولت اشتغال داشتند معروف ترین آنها «مؤید الملک» است که در سال ۴۹۴ (۲۰) هجری قمری کشته شد . پسر دیگر که از دربار «برکیاروق و سنجر» منسلک بود و در سنه ۵۰۰ هجری (۲۱) به قتل رسید.

۳ـ خانوادهٔ جوینی :

شمس‌الدین محمد بن محمد بن علی از اولاد « فضل بن ربیع » است . شمس الدین ، مستوفی ، دیوان سلطان محمد خوارزم بود ، وی اولین کسی از خانوادهٔ خود بود که با دربار خوارزمشاه وابسته شد. و چون خوارزمشاه در سال ۶۱۷ هجری قمری از بلخ به طرف نیشابور گریخت وی نیز همراه سلطان رفت. و در زمان جلال الدین خوارزمشاه همان شغل را در دست داشت. وی در سال ۶۲۷ یا ۶۲۶ هجری قمری درگذشت (۲۲)

محمد پسر شمس الدین محمد که وی در زمان مغولان به ملازمت آنان گمارده شد اسم اصلی وی محمد بن محمد جوینی ملقب به بهاء الدین شخصی خیلی معروف است. وی تقریباً تمام عمر خود را در دربار شاهان مغول به سر برد. در سال ۶۳۰ هجری قمری صاحبدیوانی خراسانی و مازندران به بهاء الدین تفویض شد و تا سال ۶۵۱ هجری قمری سمت های مختلف دولتی را در دست داشت و در سال ۶۵۱ هجری قمری چون سنش به شصت سال رسید خواست از اعمال دیوانی کناره گیری کند اما هیچکس به این کار رضایت نداد و او در کارهای دولتی مشغول شد اما در همین سال در شهر اصفهان چشم حیات خود را بربست. (۲۳)

محمد بن محمد جوینی ملقب به شمس الدین پسر بهاء الدین را هلاکو در سال ۶۶۱ هجری قمری وزیر خود مقرر کرد. این شخص کریم و علم دوست و دانشمند به مرتبه ای رسید که جز پادشاه ، هیچکس بر او فوقیت نداشت و در نتیجهٔ قدرت و مهارت ، مقرب سلطنت شد و ناموری و ثروتمندی وی حدی نداشت . نه تنها شمس الدین بلکه برادرش عطا ملک جوینی ملقب به علاء الدین بن بهاء الدین ، در سال ۶۲۳ (۲۴) هجری قمری متولد شد ودر سال ۶۵۴ هجری قمری به هلاکو خان معرفی شد. به سبب کاردانی ، لیاقت و دانایی خود حکومت عراق و بغداد یافت. طولی نکشید که همین استعدادهایشان باعث حسادت دیگران شد. اولین شکار از این دو برادر عطا ملک جوینی بود. در نتیجه عطا ملک در حبس افتاد ولی با وساطت شاهزادگان از حبس نجات یافت ولی بعد از این همه رسوایی ، نتوانست مدت دراز زندگی کند . در سال ۶۸۱ هجری قمری در دشت مغان چشم از جهان بربست و جسدش را «تبریز» بردند و

در« چرنداب (۲۵)» به خاک سپردند. بعد از وفات عطا ملک توجه توطئه چینان به طرف شمس الدین صاحبدیوان مبذول شد، در سال ۶۸۳ هجری قمری به اتهام اینکه پدر شاه ارغون خان را مسموم کرده است نه تنها او بلکه چهار پسر او نیز به قتل رسیدند.

شمس الدین صاحبدیوان ، و برادرش عطا ملک هر دو صاحب علم وفضل بودند و هر دو در نظم و نثر مهارت داشتند. کتاب معروف عطا ملک «تاریخ جهانگشای جوینی » است.

شمس الدین صاحبدیوان نیز از بزرگترین وزیران و کاتبان ایران به شمار می‌رود و به دانش پروری معروف است.

یاد این خانوادهٔ علم دوست در قلب ایرانیان چنان جایگزین است که چند نفر از نویسندگان و شعرا مثلاً سعدی شیرازی ، نصیر الدین طوسی ، صفی الدین ارموی و خواجه همام الدین تبریزی وغیره به نام آنها و افراد خانوادهٔ آنان کتابها و قصایدی نوشته‌اند. (۲۶)

در انجام غم انگیز این خانواده ها مشابهت ومماثلت خاص دیده می‌شود، از همهٔ اول هر سه آنها ایرانی نژاد بودند و باعقل و دانش ، فضل و هوشمندی خود به مناصب عالی مملکت رسیدند و در دربار نفوذ خاصی پیدا کرده از مقرب ترین امرای دربار شدند ، به همین علت شاهان برای تعلیم و آموزش شاهزادگان ، اینان را مربی مقرر می کردند. گاه گاهی در غیاب شاهان در ایالتی به منصب جانشینی فائز می شدند و امور دولت را به طریق احسن نگهداری می کردند.

همین فهم و فراست و اهمیت آنان در چشم دشمنان و حسودان و امرای دیگر دربار مانند خار می خلید و آنها مایل بودند به هر قیمت آنها را از منصب براندازند. چنانچه میان این حسودان کسانی فعال‌تر بودند که پروردهٔ این خانواده‌ها بودند ، مثلاً « علی بن عیسی بن ماهان » و « فضل بن ربیع »که هر دو در زوال برمکیان دست داشتند.

زوال نظام الملک طوسی به توسط ملکشاه بود در حالیکه نظام الملک در جاه و جلال مملکت سلجوقیان سهمی بزرگ داشت و احسانهای او بر این خانواده زیاد بود.

خانوادهٔ جوینی به سبب دشمنی مجد الملك به انجام اندوهگین دچار شد . باوجود اینکه تمام لیاقت و منصب او مرهون شمس الدین جوینی بود.

علت دیگر زوال این خانواده ها این بود که آنها در علم و ثروتمندی و جود و سخا و جاه و حشمت از شاهان هم برتری جسته بودند. دربار آنان مجلل‌تر از دربار شاهان بود ، شاعران و نویسندگان زیاد با دربار آنان وابسته بودند. و هیچ کس از در ایشان دست خالی نمی رفت ، این جود و سخاو علم دوستی نه تنها برای حاسدان بلکه برای شاهان نیز باعث خُرسندی نبود.

به علاوه افراد این سه خانواده اعتماد خاصی بر شاهان داشتند و هیچوقت راجع به آنها سوء ظن از خود نشان نمی دادند و باور نمی کردند که به وقت انصاف ، شاهان از تمام خدمات آنها یکسره صرفنظر خواهند کرد یا این شاهان در قلب خودشان تخم بُغض را پرورانده اند . همین عاقبت نااندیشی آنان باعث زوال شد؛ زیرا که در اواخر دورهٔ وزارت خود آنان بعضی ازکارها راکه به گمان آنها درست بوده ، انجام دادند و چند وقایع پشت سر هم اتفاق افتاد و همین چیز باعث شد که دشمنان و حسودان فرصت برانگیختن شاهان را پیدا کنند وشاهان نیزکه در قلب خود از طرف ایشان بُغض داشتند و به سبب این تصمیم یاکارها اختلاف نظرکه درمیان اینها به وجود آمد باعث شد که بر علیه اینها فرمان صادرکنند و به موجب فرمان شاهان هر سه خانواده به انجام دردناک روبرو شدند و زندگی بعضی از آنان در محکومی پایان یافت و یا به قتل رسیدند. خانوادهٔ برامکه و جوینی از آنهایی هستند که تمام افراد خانواده به قتل رسیدند.

خدمات ادبی و فرهنگی :

در زمان فتوحات اسلامی ، اعراب مرکز دولت ساسانی راکه کانون اصلی فرهنگ و ادب ایران بود منقرض ساختند. در نتیجهٔ آن فرهنگ و ادب ایران به سرعت از میان رفت در اثر این ، زبان فارسی نه تنها از میدان سیاست بلکه از میدان علم و ادب هم دور شد (۲۷). باوجود این همه ضعف و سستی در زبان و فرهنگ ،کمی بعد این علم و فرهنگ ایرانی از سرنو جان گرفت. عوامل زیاد در استمرار فرهنگ و زبان کارفرما بودند (۲۸). مهمترین آنها افرادی بودند ک در پرورش دولت نوخاستهٔ اسلام دست داشتند ، تعداد این نوع افراد خیلی زیاد

است. اغلب اینها با خانواده های مخصوص ایرانی تعلق داشتند.

چنانکه ذکر شد خانواده های برامکه و نظام الملک و جوینی از درباره شاهانی منسلک بودند که از نژاد عرب وترک و مغول (یعنی ایلخانیان) تعلق داشتند. بنابر این آداب و رسوم و طرز زندگی و روش معاشرت آنان با فرهنگ ایران تفاوت زیاد داشت. نه تنها این بلکه چیره دستان راجع به فرهنگ و زبان و مذهب خود حامل تعصب خاصی بودند ، به علاوه به جز عربها، ترک (سلجوقیان) و مغول در اوایل تسلط خود از حسّ اصول معاشرت و درک ادب وشعر بی بهره بودند؛ زیرا که آنان چادر نشینان بیابان بودند. صاحب « چهار مقاله» راجع به سلجوقیان می گوید :

> «چون سلجوقیان آمدند ، و ایشان مردمان بیابان نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی خبر ، بیشتر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملك منطمس گشت (۲۹).»

مغولان و ایلخانیان نیز مردمان وحشی و غیر متمدن روزگار خود بودند و از هیچ نوع علم و هنر آگاهی نداشتند. در چنین جایی که فرد مقابل نه همزبان باشد و نه در تمدن برابر باشد، مقرب شاهان شدن و بعداً نفوذ یافتن وسپس به منصب عالی متمکن گشتن مهارت و کاردانی می خواست. خوشبختانه تمام افراد این خانواده ها صاحب علم و فضل و در ذوق ادب و شعر مهارت داشتند . همین اشخاص صاحب نفوذ باعث ترویج زبان و ادب فارسی شدند . هنرمندان، علما و أدبای ایرانی به توسط اینها در دربار راه یافته مورد تشویق شاهان قرار گرفتند .

در «مجمل التواریخ » نویسنده راجع به علم دوستی ومنصب عالی برامکه این طور می نویسد :

> « و جهان جمله به دست و قلم فرمان برامکه اندر بود ، و کار مملکت به نظام همی داشتند به تیغ و قلم ..... و ذکر بزرگ همتی و سخا و جود ایشان معروف و مشهورست و این کارها که در این باب به دست ایشان برآمد و آن توفیق که ایشان را میسر گشت در حق خواهندگان از هر جنس و هیچ کس را حاجت نیامد در آن

عصر که از امیر المومنین چیزی خواهد از بس که بدادندی مردم را و شعرای عالم روی به درگاه ایشان نهادند و بر درگاه فضل بن یحیی یبرون آن دیگران ، چنان خواندم که هزار و صد شاعر بودند به مرسوم و مشاهرهٔ که حاجت نیامدشان که جای دیگر مدح برند» (۳۰)

چون خانوادهٔ برمك وایرانیان دیگر از ابتدا همراه خانوادهٔ عباسیان در امور مملکت شریک بودند بنابر این تحت تأثیر افکار ایرانیان قرار گرفتند. در زمان قدیم میان عربها لقب خاصی برای شاهان مخصوص نبود ، البته عباسیان به تقلید شاهان ساسانی برای خود القاب و عناوین اختیار کردند. نه تنها ادبا و شعرای ایرانی بلکه آواز خوانان ایرانی نیز در دربار شاهان عباسی راه یافتند. میان آنها زریاب خیلی معروف ا ست که اسم اصلی وی « ابوالحسن علی بن نافع » بود. در آن زمان قالی بافی و پارچه‌های ایرانی در بازار بغداد خیلی مشتری پیداکرده بود. وقتی که پایتخت عباسیان به شهر بغداد انتقال یافت و چون بغداد در سرزمین با سوابق ایرانی بنا شده بود به این علت تعداد ساکنان آن اغلب ایرانی بودند. محیط و طرز معاشرت آنان بین مردمان غیر ایرانی زنده و معمول شد. مهمترین رسم که دیگران از آن تقلید کردند عید و جشنهای ایران زمین بود.

همچنان خدمات خانوادهٔ نظام الملک طوسی را که خودش شاعر ونثر نگار ماهر بود نمی توان فراموش کرد . زیرا که شاهان سلجوقی کاملاً به رنگ ایرانیان در آمده بودند. خیام را نیز نظام الملک به خدمت ملکشاه معرفی کرد. نظام الملک علاقهٔ شدیدی به علما و فقها داشت. به همین سبب خانقاه های زیاد بنا کرد به علاوه مدارس به اسم « نظامیه » در شهرهای بغداد، نیشابور ، اصفهان ، بصره ، بلخ ، مرو، هرات ، آمل و موصل تأسیس کرد که در ترویج علوم ایرانی سهم بزرگ دارند. کتاب معروف او «سیاستنامه » است . مکتوبات وی نیز معروف است. (۳۱)

خانوادهٔ جوینی در زنده کردن فرهنگ ایرانی و اسلام سهم خاص دارد زیرا که ایلخانیان از نژاد چنگیز ، وحشی و غیر متمدن ترین مردم بودند و فرهنگ و زبان آنها را به هیچ وجه نمی توان با فرهنگ و تمدن ایران مقایسه کرد. هوش و ذکاوت و علم پروری و علم دوستی ایرانیان،ایلخانیان را کم کم

به طرف فرهنگ و تمدن آورد. در نتیجهٔ مساعی افراد خانواده ، بعضی از شاهان ایلخانی در مدت خیلی کوتاه با زبان فارسی آشنا شدند و برای حل معامله های مملکت بر اینها اعتماد می کردند برای همین علاء الدین جوینی را در منطقهٔ دور افتاده قراقروم پایتخت مغولستان فرستادند (۳۲). و در جای دیگر توانستند باکمک های آنان شورش ها را فرونشانند.

این خانواده ها نه فقط در معاملات فرهنگی بلکه در معاملات دولتی نیز معامله فهم و کارشناس بودند. فکر و رأی آنان با صواب بود و با مشورت ایشان حکمرانان در ایران و در ولایتهای خود استحکام پیداکرده ، دشمنان دیرین خود را نیست و نابود کردند و یا بر آنها غلبه یافتند. این چیز باعث وسعت سلطنت ، فراوانی ثروت ، رونق دولت و خوشحالی مردم شد.

پادشاهان عباسیه ، مغول و سلجوقی تحت تأثیر فطنت و هوشمندی این افراد بودند و بدون مشورت ایشان هیچ کار انجام نمی‌دادند و نه تصمیم می‌گرفتند. همین چیز باعث تغییر در فرهنگ و زبان چیره دستان شد و طرز نشست و برخاست ، لباس ، آراستن دربار ، صف کشیدن امرا روبروی شاهان ، نقاشی ، روش زندگی و زبان غرض هر چیز آنان باگذشت زمان ایرانی شد و آن زبان و فرهنگ که به دست عناصر غیر ایرانی دگرگون و زیر و رو شده بود دوباره زنده شد و دیگران را مغلوب کرد و دوباره قدرت یافته سرگرم عمل شد.

در آخر می توان گفت که خانواده های مذکوره سبب مهم زنده ماندن زبان و ادب و فرهنگ ایران بودند. اگر سرزمین ایران خالی از اینچنین خانواده های فوق العاده بود آن وقت نگهداشت از زبان و ادب و فرهنگ ایرانی ، درمیان غیر ایرانیان امکان پذیر نبود.

پی نوشتها :

۱ - دهخدا ، علی اکبر ، امثال وحکم ص : ۱۵۳۷ ، ج : ۳

۲ - صفا،ذبیح‌الله،تاریخ ادبیات ایران (فارسی) تهران،۱۳۳۷ هجری شمسی، ض:۱۶۷،ج:۱

۳ - دهخدا ، علی اکبر ، لغت نامه ، فارسی ، تهران ص : ۹۶۱

۴ - (ا) همان ص : ۵۹۷ - ۵۹۸

(ii) تاریخ ادبیات ایران ، ص: ۳۴۱
۵ - لغت نامه ص : ۴۱
۶ - (i) لغت نامه ص : ۹۶۱
(ii) معین ، محمد ، فرهنگ معین (فارسی) امیر کبیر ، تهران ، ص : ۲۳۲۹ ج : ۶
۷ - الحسینی ، غیاث الدین بن همام الدین ، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر (فارسی) مطبع خیام ، تهران ۱۳۳۳ هجری شمسی ص : ۲۳۲ - ۲۳۳ جزو سوم از مجلد ، ۲
۸ - لغت نامه ص : ۱۵۶
۹ - به تصحیح بهار ، ملک الشعرا، مجمل التواریخ (فارسی) مطبع خاور ، تهران ، ۱۳۱۸ هجری شمسی ص : ۳۲۵
۱۰ - لغت نامه ص : ۱۵۶
۱۱ - حبیب السیر ص : ۲۳۳
۱۲ - فرهنگ معین ص : ۲۳۲۹ ج : ۶
۱۳ - فرهنگ معین ص : ۲۵۹ ج : ۵
۱۴ - (i) تاریخ ادبیات ایران ص : ۳۴۱ ج : ۱
(ii)بدخشانی ، مقبول بیگ ، ادب نامۂ ایران (اردو) لاهور ص : ۲۰۳
۱۵ - (i) تاریخ ادبیات ایران (اردو) لاهور ص : ۲۰۳
(ii) سیاستنامه ، مقدمه
(iii) لغت نامه ص : ۵۹۷
۱۶ - فرهنگ معین ص : ۲۱۳۰ ج : ۶
۱۷ - (i) تاریخ ادبیات ص : ۳۴۱
(ii) لغت نامه ص : ۵۹۶
(iii) فرهنگ معین ص : ۲۱۳۰ ج : ۶
۱۸ - فرهنگ معین ص : ۲۱۳۰ ج : ۶
۱۹ - (i) تاریخ ادبیات ص : ۲۴۳ ج : ۱
(ii) فرهنگ معین ص : ۲۱۳۰ ج : ۶
(iii) ادب نامه ایران ص : ۲۰۶
(iv)لغت نامه دهخدا ص : ۵۹۸
(v) مقدمۂ سیاستنامه

۲۰ - تاریخ حبیب السیر ص : ۵۰۴

۲۱ - فرهنگ معین ص : ۱۳۱۳

۲۲ - (i) آتشکدهٔ آذر ص : ۲۸۴.

(ii) فرهنگ معین ص : ۹۶۸ ج : ۶

۲۳ - (i) همان ص : ۱۱۸۳

(ii) لغت نامه دهخدا ص : ۴۱

۲۴ - (i) لغت نامه ص : ۱۱۸۳

(ii) لغت نامه ص : ۳۱۳

۲۵ - آتشکدهٔ آذر ص : ۲۸۷ (پاورقی)

۲۶ - لغت نامه ص : ۴۳

۲۷ - محمدی ، محمد ، استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی ، فارسی ص : ۱۱ - ۱۲

۲۸ - همان ص : ۸ - ۹

۲۹ - سمرقندی ، نظامی عروضی ، چهار مقاله به اهتمام محمد قزوینی ، فارسی، تهران ۱۳۴۵ هجری شمسی مقاله اول ص : ۲۹.

۳۰ - به تصحیح بهار ، ملك الشعرا به همت محمد رمضانی ، مجمل التواریخ ، فارسی ص : ۳۴۳

۳۱ - (i) لغت نامه ص : ۵۹ ج : ن

(ii) فرهنگ معین ص : ۲۱۳۱ ج : ۶

۳۲ - همان ص : ۱۱۸۳ ج : ۵

منابع و مآخذ :

۱ - آتشکدهٔ آذر ، لطفعلی بیك بن آقا خان بیگدلی شاملو (فارسی) به تصحیح حسن سادات ناصری ، چاپ سوم ، موسسهٔ امیر کبیر ، تهران، ۱۳۳۶ هجری شمسی.

۲ - ادب نامهٔ ایران ، مقبول بیگ بدخشانی (اردو) لاهور ، پاکستان .

۳ - استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی ، محمد محمدی ، فارسی ۱۳۵۰ هجری شمسی.

۴ - اسلامی انسائیکلو پیدیا (اردو) چاپ شاهکار ، کراچی ، ۱۹۸۴ میلادی.

۵ – امثال و حکم از علی اکبر دهخدا (فارسی) سپهر ، تهران ، چاپ پنجم ، ج : سوم ، ۱۳۶۱ هجری شمسی .

۶ – تاریخ ادبیات ایران از دکتر ذبیح الله صفا (فارسی) مطبع ققنوس ، تهران ج : اول ، چاپ یازدهم ، ۱۳۷۳ هجری شمسی.

۷ – تاریخ اسلام از شاه معین الدین ندوی (اردو) غضنفر اکادمی ، کراچی ج : ۱۹۷۵ میلادی.

۸ – تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر ، تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (فارسی) ، مطبع خیام ، تهران ، ۱۳۳۳ هجری شمسی.

۹ – چهار مقاله از نظامی عروضی سمرقندی ، به اهتمام محمد قزوینی (فارسی) ، تهران ، مقالهٔ اول ، ۱۳۴۵ هجری شمسی.

۱۰ – سیاستنامه،ازنظام الملك طوسی،به تصحیح دکتر جعفر شعار، فارسی،تهران۱۳۴۸ه ش

۱۱ – فرهنگ معین از دکتر محمد معین ، (فارسی) انتشارات امیر کبیر ج : ۵ – ۶ ، تهران ، ۱۳۶۶ ه ش.

۱۲ – لغت‌نامهٔ دهخدا، از علی‌اکبردهخدا، زیرنظر دکتر محمد معین، تهران، ۵۸-۱۳۳۴ ه ش

۱۳ – مجمل التواریخ به تصحیح ملك الشعرا بهار ، به همت محمد رمضانی ، چاپخانه خاور ، تهران ، ۱۳۱۸ ه ش.

۱۴ – مقام ایران در تاریخ اسلامی ، از مارگولیوث ، مترجم رشید یاسمی ، تهران ،۱۳۲۱ ه ش.

*****

دکتر نجم الرشید [1]

نگاهی به موسیقی شعر حافظ شیرازی

چکیده :
موسیقی و آهنگ در شعر حافظ شیرازی به فراوانی وجود دارد. اگر در مجموعه‌ای از کلمات ، واژه ها طوری درکنار یکدیگر قرار گرفته باشند که گوش از شنیدن آنها نظم و تناسبی خاص را درک کند ، آن نظم و تناسب را وزن و آن کلام را موزون می‌گویند . همین وزن موسیقی بیرونی شعر را تشکیل می دهد . دیوان حافظ مانند دیوان بعضی از شاعران دیگر سبک عراقی تنوّع وزن ندارد. ۴۹۵ غزل حافظ طبق چاپ قزوینی در ۲۲ وزن سروده شده است. حافظ در شعر خود از عناصر مختلف موسیقی داخلی به گونه های مختلف استفاده کرده است. در هر زبانی چند مصوت وجود دارد که به کمک آنها صداهای زبان ادا می شود . در زبان فارسی شش مصوت وجود دارد ۳ کوتاه و ۳ بلند . حافظ شیرازی به وسیلهٔ تکرار صامت و مصوت ، کلمات هماهنگ و انواع جناس، موسیقی شعر خود رابسیار فزونی بخشیده است . موسیقی معنوی مجموع تناسب ها، تقارن ها ، تضاد ها، تشابه های موجود در بین کلمات و مفاهیم شعر است. پارادوکس هم در شعر حافظ شیرازی فراوان است و این در حقیقت ادامهٔ ویژگی عرفانی فارسی است .

*****

موسیقی یا آهنگ شعر ، شامل هر نوع وزن یا آهنگی است که در شعر به کار می‌رود .تعریفی که دکتر شفیعی کدکنی ، شاعر ، نویسنده، منتقد و استاد معروف زبان فارسی ، از شعر داده است، هم شکل و هم ماهیت و جوهر شعر را در بر می‌گیرد. به نظر او « شعر گره خوردگی عاطفه و تخیّل است که در زبانی

---

۱ - گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب ، لاهور.

آهنگین شکل گرفته است »[۱] بر اساس این تعریف می توان گفت که در شعر پنج عنصر که سازندهٔ ماده و شکل شعر هستند، شناخته می شود :
الف - عاطفه و معنی ، ب - تخیّل ، ج - زبان ، د - آهنگ یا موسیقی ه - شکل

دکتر شفیعی کدکنی که به عنوان موسیقی شعر کتابی بسیار مفیدی به نگارش درآورده است، برای شعر سنتی فارسی ، چهار نوع موسیقی را برشمرده است ،[۲] که بدین گونه اند :

موسیقی بیرونی : یعنی وزن عروضی.
موسیقی کناری : قافیه ، ردیف و تکرار کلمات
موسیقی داخلی : تکرار صامت و مصوت و آوردن کلمات هماهنگ و تجنیس.
موسیقی معنوی : پارادوکس ، حس آمیزی ، تضاد ، ابهام و مراعاة النظیر.

موسیقی وآهنگ در شعر حافظ شیرازی،سخنگوی باکمال زبان فارسی، به فراوانی وجود دارد. وی با استفاده از عناصر گوناگون موسیقی بیرونی ، موسیقی کناری ، موسیقی داخلی و موسیقی معنوی شعر خود را بسیار فزونی بخشیده است. ما با در نظر داشتن انواع و عناصر مذکور موسیقی شعر فارسی به بررسی آهنگ شعر حافظ شیرازی می پردازیم :

اگر در مجموعه ای از کلمات ، واژه ها طوری در کنار یک دیگر قرار گرفته باشند که گوش از شنیدن آنها نظم و تناسبی خاص را درک کند ، آن نظم و تناسب را وزن و آن کلام را موزون می نامند. همین وزن موسیقی بیرونی شعر را تشکیل می دهد [۳].

دیوان حافظ ، مانند دیوان بعضی از شاعران دیگر سبک عراقی چون مولوی و خواجوی کرمانی تنوع وزن ندارد. ۴۹۵ غزل حافظ ، طبق چاپ قزوینی ، در ۲۲ وزن سروده شده است. ۱۳۶ غزل وی در بحر رمل مثمن مجنون محذوف « فاعلاتن (فعلاتن) فعلاتن فعلاتن فعلن » و ۱۱۸ غزل آن در بحر مجتث مثمن مجنون محذوف یعنی « مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن » و ۷۴ غزل آن در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف یا مقصور یعنی « مفعول

---

۱ - گزیدهٔ غزلیات شمس تبریزی ، پانزده

۲ - موسیقی شعر فارسی ، ۵۱ - ۵۳ ؛ گزیدهٔ غزلیات شمس تبریزی ، بیست و سه

۳ - شفیعی کدکنی ، موسیقی شعر فارسی ، ۹؛ میمنت میر صادقی ، واژه نامهٔ هنر شاعری ، ۲۹۶.

فاعلات مفاعیل فاعلن » سروده شده است و این سه بحر ۶۲ در صد اوزان غزلهای حافظ را تشکیل می دهد [۱] در دیوان حافظ از اوزان سنگین و مهجور خبری نیست. همچنین وزنهای تند و ضربی و دوری در شعر او اندک است.

همچنین حافظ از اختیارات شاعری که باعث سکته در وزن می شود ، استفاده نکرده و اگر ادعا کنیم که دیوان اشعار او از این دیدگاه ، روانترین مجموعهٔ شعر فارسی است ، سخنی بگزاف نگفته ایم . تنها اختیاری که حافظ از آن بیشتر استفاده کرده ، آوردن یک هجای بلند در برابر دو هجای کوتاه است . آشنایان به شعر فارسی می دانند که این تغییر هیچ گونه سکته ای در شعر ایجاد نمی‌کند.

اگرچه موسیقی کناری شعر را قافیه ، ردیف و تکرار کلمات تشکیل می‌دهد [۲] اما ما اینجا به تکرار کلمات و ردیف های شعر حافظ اشاره می کنیم . حافظ از نظر تکامل موسیقی شعر خویش ، به ردیف نیز توجهی خاص دارد. بیشتر غزلهای او ردیف دارد. اما از ردیف های طولانی و متکلّفانه ، مانند ردیف‌های خاقانی وسنایی یا ردیف های شاعران هم عصر او یا پس از او ، در شعرش اثری نیست. ردیف های شعرش مانند سایر جنبه های کلامش متعادل و خوش آهنگ است . اگرچه ردیف های اسمی نیز در شعر اوکم نیست، اما بیشتر از ردیف های فعلی استفاده کرده است. تکرار کلمات در شعر حافظ نسبت به شعر مولوی به فراوانی وجود ندارد.

موسیقی داخلی ، مجموعهٔ هماهنگی هایی است که از طریق وحدت یا تضاد صامت ها و مصوت های کلمات یک شعر پدید می آید وکلمات هماهنگ و انواع جناس ها یکی از جلوه های آن است [۳] حافظ در شعر خود از عناصر مختلف موسیقی داخلی به گونه های مختلف استفاده کرده است . در هر زبانی چند مصوت (به صدا در آورنده) وجود دارد که به کمک آنها صداهای زبان ادا می‌شود. در زبان فارسی شش مصوت وجود دارد :

---

۱ – غلام رضایی ، سبک شناسی شعر فارسی ، ۳۳۱ – ۳۲۲.

۲ – شفیعی کدکنی ، گزیدهٔ غزلیات شمس تبریزی ، بیست و سه .

۳ – میمنت میر صادقی ، واژه نامهٔ هنر شاعری ، ۳۲۸.

الف - مصوت های کوتاه : a = ـَ، e = ـِ، o = ـُ
ب - مصوت های بلند ā = آ، i =ای، u = اوُ
به بقیهٔ اصوات زبان ، صامت می گویند ک بدینگونه اند :
ب ، پ ، ت ، ج ، چ ، ح ، خ ، د ، ذ ، ر ، ز ، ژ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ، ع ، غ ، ف ، ق ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی
صامت ها همواره به کمک مصوت ها به صدا در می آیند (تلفّظ می شوند) ، چنانکه حروف الفبا این وضع را دارند :
ل le . ب be ج je ن ne

حافظ شیرازی به وسیلهٔ تکرار صامت و مصوت ، کلمات هماهنگ و انواع جناس موسیقی شعر خود رابسیار فزونی بخشیده است . یکی از ساده‌ترین شکلهای تکرار صامت آوردن واژه هایی است که صامت آغازین آنها مشترک است. مانند : شط شراب ، شیخ و شاب ، پیر پیمانه کش ، خیل خیال ، صحبت صنم ، مه ما ، ناز ونعمت ، خلوتی خوش ، درخت دوستی ، چار چیز ، شر و شور، ترکی وتازی، خوش خرام، دل دردمند، دست دراز، جام جهان بین ، صوفی صومعه ، در و دیوار ، خال و خط ، آوردن دو واژه که صامت آخر واژهٔ اول با صامت آغازین واژهٔ دوم مشترک است،مانند: خم می ، جام می ، دختر رز، جام مرصّع ، دل لعل ، آوردن واژه هایی که صامت آغازین واژهٔ اول و صامت پایانی واژهٔ دوم ، مشترک است ، مانند : خورشید رخ ، شراب بیغش ، رنج بی شمار ، آوردن واژه هایی که صامت میانی آنها مشترک است ، مانند : چشمهٔ عشق ، آتش اشک ، نشان عشق ، آوردن واژه هایی که صامت پایانی آنها مشترک است ، مانند : خون عاشقان ،آوردن واژه هایی هم وزن که صامتها و مصوتهایی در آنها مشترک باشد ، مانند : صنم و صمد ، رفیق وشفیق ، ساقی و باقی ، که گروهی از آنها در زمرهٔ جناس قرار می گیرند.

تکرار چند گانهٔ صامت یا مصوت در هر بیت :

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق — گرت مدام میسر شود زهی توفیق [1]

در این بیت ، صامت «ق » چهار بار و «ف» سه بار و مصوت بلند « ای » پنج بار و صامت «م » چهار بار تکرار شده است. علاوه ازین ، واژه های رفیق و

---

۱ - دیوان حافظ شیرازی ، ۲۰۲ .

شفیق هم وزن است و میان « رفیق و توفیق » نیز هماهنگی است و جناس هم وجود دارد.

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را (۱)

در این بیت صامت « ش » در مصراع اول چهار بار، صامت « ن » در بیت نه بار، و مصوت « آ » نه بار تکرار شده است. علاوه بر این در مصراع اول، تقابل مصوتهای بلند « آ» و « ای » و «او» قابل توجه است.

خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد   که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز (۲)

در این بیت صامت «خ» شش بار و مصوت « آ» هفت بار تکرار شده است. علاوه بر آن جناس میان دو واژهٔ «خال وخاک » و هماهنگی در دو واژه «عبیر و آمیز » در بیت موسیقی خاصی ایجاد کرده است .

در ابیات زیر نیز این گونه هماهنگی های صوتی قابل تشخیص است :

بـرو مـعالجهٔ خـودکن ای نـصیحت گـو   شراب و شاهد وشیرین کرا زیانی داد؟(۳)

***

رشـتهٔ تـسبیح اگـر بگسست مـعذورم بـدار   دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود (۴)

***

صوفی بیا که آینه صافی است جام را   تابنگری صفای مـی لعـل فـام را (۵)

***

صـبا بـه لطـف بگـو آن غـزال رعـنا را   که سر به کوه وبیابان تو داده ای ما را(۶)

***

موسیقی معنوی ، مجموع تناسب ها ، تقارن ها ، تضادها و تشابه های موجود در بین کلمات و مفاهیم شعر است. این ارتباط های پنهان می تواند در کوچک ترین جزء یک شعر ، یعنی مصراع و بیت یا در ترکیب کلی اثر شعری وجود داشته باشد (۷).

---

۱ - همان ، ۳.   ۲ - همان ، ۱۸۰.
۳ - همان ، ص ۷۷.   ۴ - همان ، ص ۱۴۰.
۵ - همان ، ص ۶.   ۶ - همان ، ص ۴.
۷ - میمنت میر صادقی ، واژه نامهٔ هنر شاعری ، ۲۶۰.

پارادوکس در اصطلاح کلامی است که در ظاهر حاوی مفهومی متناقض است به طوری که در وهلهٔ اول پوچ و بی معنی به نظر می‌آید ، امـا در پشت معنی پوچ ظاهری آن، حقیقتی نهفته است و همان تناقض ظاهری مفهوم جمله باعث توجه شنونده یا خواننده و کشف مفهوم زیبایی پنهان در آن می شود.(۱) پارادوکس در شعر حافظ شیرازی فراوان است و این در حقیقت ادامهٔ ویـژگی عرفانی فارسی است :

در خلاف آمـد عـادت بـطلب کـام کـه مـن کسب جمعیت از ان زلف پریشان کردم (۲)

***

جمع کـن بـه احسـانی حـافظ پـریشان را ای شبکنج گیسویت مجمع پریشانی (۳)

***

مــژگان تـو تـا تـیغ جـهانگیر بـر آورد بس کشتهٔ دل زنده که بریکدگر افتاد(۴)

***

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع بسی پادشاهی کنم در گدایی (۵)

***

هوشیار حضور و مست غـرور بحر توحید و غرقهٔ گـنهیم (۶)

***

آشنایان ره عشـق د رایـن بـحر عـمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده (۷)

***

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بندهٔ عشقم واز هر دو جهان آزادم (۸)

***

شهرهٔ شهر مشو تا نـنهم سـر در کـوه شور شیرین منما تا نکنی فرهادم (۹)

***

---

۱ - میمنت میر صادقی ، واژه نامهٔ هنر شاعری ، ۴۶ ؛ چناری ، متناقض نمایی در شعر فارسی، ۱۲ - ۱۳.

۲ - دیوان حافظ ، ۳۱۷.

۳ - همان ، ص ۳۳۶

۴ - همان ، ص ۷۵.

۵ - همان ، ۳۵۱.

۶ - همان ، ص ۲۶۳.

۷ - همان ، ص ۲۹۳.

۸ - همان ، ص ۲۱۶.

۹ - همان ، ص ۲۱۵.

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان‌می‌نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود [۱]

***

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل کشت ما را و دم عیسی مریم بااوست [۲]

حافظ معمولاً واژه ها را به گونه ای انتخاب می کند که گاه در بیت چند بار به ایهام بر می‌خوریم سپس میان بعضی از واژه ها تناسب یا تضاد برقرار می‌شود وبدین ترتیب گروهی از واژه های بیت با یکدیگر ارتباطی لفظی ومعنوی می‌یابند. به مثالهای زیر توجه کنید :

بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین [۳]

دل و جان تناسب دارد . همچنین ناز وکرشمه متناسب است. میان ناز و نیاز تضاد است وهم جناس و میان نازنینان نیز جناس است. افزون براین ، صامت «ن » ده بار تکرار شده است.

به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است [۴]

واژهٔ «کام » ایهام دارد. زیرا ذهن خواننده هم معنی « مراد و آرزو» را از آن تداعی می کند و هم معنی دهان را - میان کام و لب وگوش تناسب است.

بیا وکشتی ما در شط شراب انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز [۵]

واژه «کشتی » ایهام دارد. زیرا خواننده از این واژه با توجه به کلمهٔ «شط» به معنی « سفینه » متوجه می شود و با توجه به واژهٔ « شراب » نوعی جام در ذهن تداعی می شود که به شکل کشتی ساخته می شده است و « شیخ و شاب » با هم متضاد است.

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت

اشاره است به قانون و شفا که دوکتاب است از بوعلی سینا [۶] ، نخستین آنها در علم طب و دیگر در علوم اوایل و هر دو واژه ایهام دارد و میان واژه های «طبیب» و «رنج» تناسب است.

---

۱ - همان ، ص ۱۴۴.
۲ - همان ، ص ۴۱.
۳ - همان ، ۲۷۹.
۴ - همان ، ص ۲۵.
۵ - همان ، ص ۱۷۸.
۶ - همان ، ۵۷.

حسامیزی (Synaesthesia) ، نسبت دادن محسوسات یکی از حواس پنجگانه است به حسی دیگر ، برای مثال وقتی ترکیب سکوت سنگین را به کار می‌بریم ، دو حس شنوایی و لامسه را باهم آمیخته ایم ، یعنی سکوت را به جای اینکه باگوش حِس کنیم ، با دست لمس کرده ایم و آن را سنگین یافته ایم . در آثار اغلب شاعران جهان از قدیم ترین ایام و همچنین در بسیاری از تعبیرات و ترکیبات موجود در زبان های مختلف ، حسامیزی به کار رفته است. تعبیراتی مانندِ موسیقی شیرین ، صدای خشن ، نگاه سرد ، حاصل حسامیزی است. در آثار شاعران فارسی زبان ، حسآمیزی از دیر باز کار برد داشته است. یکی از مشخّصات شیوهٔ شاعران پیرو سبک هندی کار برد حسامیزی است. حافظ شیرازی نیز در اشعار خود به حسآمیزی توجه داشته و شعر خود را با آن مشخّص کرده است. به عنوان مثال :

کامم از تلخی غم چون زهر گشت　　　بانگ نوش شاد خواران یاد باد[۱]

***

بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم　　　شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد [۲]

مآخذ :

۱ - چناری ، امیر ، متناقض نمایی در شعر فارسی ، تهران ، ۱۳۷۷ ش.
۲ - حافظ شیرازی ، دیوان حافظ ، به کوشش محمد قزوینی وقاسم غنی ، تهران ، بی تا .
۳ - شفیعی کدکنی ، محمد رضا ، گزیدهٔ غزلیات شمس تبریزی ،تهران ، ۱۳۷۷ ش.
۴ - همو ، موسیقی شعر ، تهران ، ۱۳۷۳ ش.
۵ - غلام رضایی ، محمد ، سبک شناسی شعر فارسی ، تهران ، ۱۳۷۷ ش.
۶ - میمنت میر صادقی ، واژه نامهٔ هنر شاعری ، تهران ، ۱۳۷۶ش.

*****

۱ - همان ، ص ۷۱.　　　۲ - همان ، ص ۱۱۷.

علی کمیل قزلباش

احوال و آثار شیخ اشراق
و رسالهٔ عقل سرخ او

چکیده:
شیخ شهاب الدین یحییٰ سهروردی معروف به شیخ اشراق، شیخ مقتول ، و شیخ شهید، در سال ۵۴۵ ، ۵۴۹ یا ۵۵۰ ه در سهرورد واقع در حوالی زنجان زاده شد. او در مراغه از محضر مجدالدین جیلی و در اصفهان از درس ظهیر الدین قاری اکتساب فیض نمود. در سن سی و شش سالگی به فتوای علمایی متعصّب و به دستور صلاح الدین ایوّبی و فرزند حاکم محلی او ملک ظاهر مقتول شد. افکار و آثار گونه گون وی با نقل نظرات سید حسین نصر، هنری کورین، دکتر پورنامداریان ، سید حسن عرب ، مهدی امین رضوی و سایر سهروردی شناسان و بااقتباس از ابیات مثنوی مولاناکه دارای محتوای افکار مشابهی است، شخصیت ، اندیشه ها و رسالهٔ عقل سرخ او مورد بحث قرار گرفته است.

*****

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

«حافظ»

تولد :

شخصیتی که اگر به سن و سالش نگاه کنیم شاید فکر کرد که هنوز اندر خم یک کوچه است، ولی چه می توان گفت که آن پیر فرزانهٔ روزگار ، حکیم و صوفی و فیلسوف ، برای خودش بنیان گذار مکتبی شد ،که امروز از نور آن مکتب ، افکار عالم دارد منور می شود. وی راکه شیخ اشراق نامیده اند، به شیخ مقتول و به عنوان بیشتر دوست داشتنی شیخ شهید، نیز معروف است. و شهید بودنش نیز یکی از ویژگیهایی است . چرا که :

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان ، زشت رو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مهراس	مردار بود هر آنکه او را نکشند

سهروردی را، که ما اینجا صحبت از وی درمیان داریم (که غیر از صوفیان همنامش عمرو ابو نجیب سهروردی است) در روستایی نزدیک زنجان ، سهرورد، شمال ایران دیده به این جهان ظلمت (از نظر شیخ) گشود.

اسم کامل وی شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک ابوالفتح سهروردی بود. در مورد تاریخ تولدش اختلافی است ، ولی زندگی نامه نویس سرشناس وی ، شهرزوری می گوید - سهروردی در سال ۵۴۵ هـ / ۱۱۶۶م یا ۵۵۰ هـ / ۱۱۷۱ زاده شده [۱] و در نظر سهروردی شناس معروف دیگر ، سید حسین نصر تاریخ تولد شیخ ۵۴۹ هـ / ۱۱۷۰ م است [۲]

تحصیلات و اسفار :

سهروردی در عنفوان شباب پی نور الانوار پا را از زادگاهش برداشت و سفرهایی را دنبال کرد که باعث تغیر بزرگی در افکار و زندگی ایشان شد. وی در مراغه (آذربایجان) در محضر مجد الدین جیلی (استاد امام فخر رازی) تحصیل حکمت کرد و از آنجا رو به اصفهان کرد و نزد ظهیر الدین قاری فلسفه را آموخت و به مطالعه بصایر عمر بن صلان الصاوی مبادرت کرد[۳] و توانست که در اصفهان سنت ابن سینایی ، در حال حیات ، را باز یابد، آنگاه سهروردی چند سالی را در جنوب شرقی اناتولی گذراند وچند تن از امیران سلجوقی روم ، او را به گرمی پذیرا شدند.[۴]

طی گذار از آسیای صغیر و سوریه ، سهروردی در یکی از سفرهایش از دمشق به حلب ، با ملک ظاهر پسر صلاح الدین ایوبی ، دیدار کرد، یعقوب بن عبدالله حموی تاریخ این سفر را ۵۷۹ هـ / ۱۲۰۰ م ذکر کرده است، شهر زوری ، معاصر و زندگی نامه نویس سهروردی می نویسد :

«ملک شیخ را دوست می‌داشت و او ملک را ؛ علمای سوریه گرد شیخ

۱ - سهروردی ومکتب اشراق ، ص ۲۰.
۲ - سهروردی و مکتب اشراق ، ص ۲۰.
۳ - شهرزوری ، نزهة الارواح ، ص ۱۲۲.
۴ - تاریخ فلسفه اسلامی ، ص ۲۸ ، کوربن .

در آمدند و سخنانش را شنیدند. او در ضمن مباحثی اندیشه های حکما و درستی آن اندیشه ها را روشن و نظر مخالفان را تضعیف کرد.»[1]

و از اینجا راهی بازگشت که شیخ اشراق را زودتر به نورالانوار بتوانندبرسانند.

وفات:

سبب وفات شیخ اشراق از نظر شهرزوری ، مخالفت با حکمای وقت بود، ولی می‌توانیم این نکته را روشن‌تر بسازیم و برگردیم به طرف دکتر طاهری که می گوید :

«گفته اند : فقهای شهر حلب دربارهٔ برخی از مسایل فقهی و عقیدتی با سهروردی به مناقشه نشستند و سهروردی ، که هم در مسایل فقهی و هم در مباحث عقیدتی با مهارت لازم و تسلط کافی برخوردار بود، فقهای حلب را مجاب نمود. فقها ، سهروردی را بار دیگر به مباحثه فرا خواندند و این بار جلسه مباحثه را (احتمالاً به منظور جلب مردم ، عوام و تحریک احساسات ایشان) به مسجد شهر منتقل ساختند. در این جلسه فقها ، سهروردی را مخاطب ساخته و از او پرسیدند: - آیا خداوند قادر است ، بعد از حضرت محمد «ص» پیغمبری دیگری را بیافریند؟ سهروردی در پاسخ آنان گفت : « قدرت خداوند مطلق است ؛ و آنچه مطلق حد نمی پذیرد : فقها پاسخ وی را با انکار خاتمیت تفسیر کرده و آن را سند کفر وی ساختند.»[2]

و سهروردی شناس بزرگ هانری کوربن می گوید :

«در محاکمهٔ سهروردی ، موضوع مورد اتهام و محکومیت او این بود که او گفته است خداوند قادر است در هر زمانی ، حتی اکنون ، پیامبری را خلق کند. اگرچه مراد از پیامبری دیگر، نه پیامبر واضع شریعت ، بلکه نبوّت باطنیه بود. اما این نظریه دست کم نشانی تشیّع باطنی در خود داشت . بدین‌سان ، سهروردی با اثر خود که حاصل عمر او بود و با مرگ خود، به عنوان شهید راه حکمت نبوّی فاجعهٔ غربت غربی، را تا پایان آن به تجربه دریافت .[3]

---

۱ - سهروردی و مکتب اشراق ، ص ۲۱، رضوی.

۲ - زبان و ادب (مجلد) ، ص ۱۸۳.   ۳ - تاریخ فلسفه اسلامی ، ص ۳۰۵.

اینجا به یک دلیل دیگر نیز می شود بحث کرد، که سهروردی قربانی سیاست روز شد و این موضوع به جای خود بحث طلب است ، که بحث ما را شاید طولانی خواهد ساخت.

خلاصه حکمت سهروردی به نظر فقهای وقت درست نبود ، سرانجام آنان از ملک ظاهر (پسر صلاح الدین ایوبی) خواستند تاسهروردی را به اتهام داشتن اعتقاد به اندیشه های ضد دینی به هلاکت برساند، وقتی ملک ظاهر امتناع کرد. فقها عریضه را امضاء کردند و پیش صلاح الدین فرستادند ، و او به پسرش دستور داد که سهروردی را به قتل برساند، ملک ظاهر از سر بی‌میلی فرمان پدر اجراء در آورد و سهروردی روز جمعه به سال ۵۸۷ ه / ۱۲۰۸ م (و از نظر کوربن ۲۹ ژوئیه ۱۱۹۱ م) به عالم بالا رفت و گفت :

گز پیشتر از مرگ طبیعی مردی (۱) — **بر خور که بهشت جاودانی بردی**
ور ز انک در این شغل قدم نفشردی — **خاکت بر سر که خویشتن آزردی (۲)**

روایات مختلفی در باب نحوه قتل سهروردی وجود دارد شهرزوری می‌گوید:

« او را به زندان افکندند و خوردن و نوشیدن را از او دریغ داشتند تا مرد ، گروهی گویند او آنقدر روزه داشت تابه اصل خویش پیوست ، بعضی بر این عقیده‌اند ، که او را خفه کردند. و باز جمعی دیگر معتقداند، او رابا شمشیر کشتند. کسانی هم هستند که می گویند که او را از دیوار قلعه فرو انداخت وسپس بسوختند. (۳)

سهروردی که امروز نور افکار او بر عالم فلسفه و عرفان دارد گسترده‌تر می‌شود، فقط سی و شش سال (سی و هشت سال قمری) عمر کرد. دکتر طاهری می‌نویسد :

«... شیخ اشراق از جهت کیفیت تألیفات و کثرت آنها با توجه به مدت کوتاه عمر خود از نوادر روزگار به شمار می رود ... و بارز ترین نکتهٔ زندگی وی اصل شهادت او در راه هدف و عقیده است و این نیز افتخار اندکی نیست.(۴)

---

۱ - موتوا قبل ان تموتو(حدیث نبوی «ص»)　　۲ - سهروردی ، مجموعه مصنفات ۳: ۳۹۵.

۳ - سهروردی و مکتب اشراق ، ص۲۲ ، رضوی.

۴ - زبان و ادب (مجله) ص۱۹۶ دانشگاه علامه طباطبایی.

افکار:

باگرد آوری اشاراتی که سهروردی و مفسران بالا فصل او آورده اند می‌توان گفت که مفهوم اشراق (اسم مصدر به معنای درخشش و نور آفتابی در حال طلوع) به سه وجه ظاهر می‌شود :

الف : به معنای خرد یا حکمَت الهی که اشراق سر چشمه و اساس آن است.

ب : ... اصول عقایدی است مبتنی بر وقوف فیلسوف بر جلوه های نخستین انوار معقول و تراوش مطالع آن انوار در نفوس وقتی نفوس از کالبدهارها می‌گردد».

ج : حکمت الهی اشراقیون (یا مشرقیون) یعنی حکمت الهی ایران باستان است [1]

مربوط به افکار سهروردی نمی شود بر یکی از فلسفه یا عرفان تکیه کرد بلکه وی در زندگی‌اش این نکته را به اثبات رسانده است که بهترین راه ، راهی است که هم بر عقل تکیه داشته باشد و هم بر عرفان ، این احیاگر « جاویدان خرد » فلسفه عقل گرایانه مشائیون ، حکم عملی متصوفه و ذوق اشراقیون را ترکیب کرد.

سهروردی وقتی دستی به این کار زد فکر امام غزالی که مخالف فلسفه بود ، نفوذ زیادی پید اکرده بود ، و فلسفه را به"علم تعطیل نامیده بود ، مثل این که خاقانی شیروانی گفته است :

علم تعطیل مشنوید از غیر　　　　سرّ توحید را خلل منهید

سهروردی فاصله‌ی بین عرفان و فلسفه نمی بیند، و نظام فلسفی او بر استدلال وکشف و شهود هر دو مبنی است ، از این لحاظ وی چهرهٔ نمایانی از حکیمان متأله نامیده می شود ، سهروردی فقط صوفی بود و نه این که مکتب فکری اش عرفانی محض بود ، بلکه وی مانند متفکران دیگر از قبیل ابن سینا ، بر موضوعات مختلف مانند ، مابعد الطبیعه ، معرفت و هستی شناسی و منطق وغیره اظهار نظر داشته بود. نقش عقل گرایانه در نظر سهروردی نقش محدودی بود و وی متفق با مولانا بود،که :

---

۱ - تاریخ فلسفه اسلامی ، ص۲۹۳ ، کوربن .

پـــای اســـتدلالیان چـــوبین بـــود پای چوبین سخت بی‌تمکین بـود

و معتقد بود به شوق رسیدن به حقیقت مطلق عقل بالاتر از استدلال می رود و وی از راه ذوق عقلانی به حقیقت مطلق احاطه می‌کند ، و از افکار وی روشن است که برای درک حقیقت از یک روش استفاده نمی کند بلکه از امکاناتی که در ابعاد نظری و عملی حکمت وجود داشت ، بهرهٔ کامل می‌گرفت ،واز همه جا مثل یونان و چین و هند و .... ، مایه می گرفت و همچنین در تصوف عملی نیز بخشی بسیار مهم از فلسفه سهروردی دیده می شود و به همین دلیل سهروردی بیشتر به ارسطو نه ، بلکه به افلاطون تکیه می‌کند ، چرا که افلاطون نـظریات معنوی و عرفانی دارد.

سهروردی بابودن یک فلسفی، صوفی با عمل نیز بود. دکتر رضـا نـژاد می‌نویسد :

« این نابغهٔ «تند هوش علاوه بر این که در هر هفته بیش از پنج درم وجه خوراکش نمی شد ، در طبقهٔ حکماء و سیرهٔ اولیاء در زهد و مناعت مبتکر عالم طبع بوده ، کمترین توجه به جزو کل دنیا نداشت و به ملبس و مطعم اهمیتی نداده ، گوش از شرف و ریاست دنیاوی انباشته و پاره ای از اوقات ، ردای بلند و قرمز فامی در بر می کرد و خرقه ای خربنده وار می پوشید وگاهی نیز به لباس صوفیه درآمده ، بیشتر عبادتش در کم خواری و شب بیداری و اندیشیدن در عوالم الهی بوده است.» (۱)

تاجّدی که بحث بـر «حـکـمـت مشـرقی» ابن سـینا و «فـلسفهٔ اشـراق » سهروردی است. نکته های بسیار در کتابها و مقالات سهروردی شناسان به نظر می‌رسد ، ولی این جا ما از نظر کوربن استفاده می کنیم ؛ او می نویسد :

«دلیل سهروردی ، در توضیح اینکه ابن سینا را توان آن نـبود تـا طـرح «حکمت مشرقی » را به انجام رساند ، این است که او از «اصـل مشـرقی» کـه به عنوان «مشرقی» اصالت می بخشد ، آگاهی نداشت. ابن سینا این اصل را که نزد حـکـمای خـسـروانـی ظـاهر شـده بـود و آن هـمان حکـمت الهـی است ، نمی‌شناخت. شیخ ما می‌نویسد در ایران باستان ، امتی بودند که به حق رهنمایی

---

۱ - منتخبی از مقالات فارسی دربارهٔ شیخ اشراق سهروردی ، ص۱۸۹ سید حسن عرب.

می‌کردند وقایل به حق بودند. اینان حکمای فاضلی بودند که نباید آنان را با مجوسان اشتباه کرد. من حکمت شریفه نوریه آنان را که ذوق افلاطونی و اسلاف او نیز به آن گواهی دارد، درکتاب حکمت الاشراق زنده کردم وکسی در این امر به من پیشی نگرفته است. (۱)

می‌ترسم بحث ما طول خواهد کشید وشیخ اشراق ما را به همین طور به طرف «نوزی» که وی می داند چه است، خواهد کشید. کوتاه بر سخن دکتر رضوی می‌کنیم که سهروردی می گوید.

«تاکسی چهل روز روزه نگرفته باشد کتاب مهم او «حکمة الاشراق» را نخواهد فهمید. (۲)

کورین معتقد است که : نیّت سهروردی به عمد، احیای حکمت ایران باستان بود، چهره‌های نام آوری که بر این آیین اشراف دارند.عبارتند از هرمس، افلاطون و زرتشت. (۳)

ولی اینجا باید توجه به این نکته نیز داشته باشیم که تهمت عصبیت ملی بر سهروردی نرسیدن به فلسفه اشراق است.

سهروردی در بحث نشان آور شده است که حکمت از هرمس آغاز شد واز راه مصر به ایران رسید و به شاخهٔ حکمت ایرانی یکی شد. استفادهٔ سهروردی از نمادهای زرتشتی، و نمادهای"سنت های دیگر بدین منظور بودکه یکی بودن این سنتها را به بنیاد واحد نشان دهد. سهروردی می‌توانست فلسفهٔ اشراق را تا دایرهٔ اسلام محدود کند یا در سنت زرتشتی کوتاه کند ولی تصمیم گرفتنش بر مطرح کردن سنتهای دیگر، نشان دادن فرا تاریخی و جهانی بودن حکمت اشراقی بود. و از اینجا می‌توانیم موضوع را روشنتر کنیم که وی بیشتر رسالاتش را به زبان عربی نوشته است.

آثار:

«تألیفات سهروردی متنوع و برخوردار از تحرک و پویایی است و اغلب از

۱ - تاریخ فلسفهٔ اسلامی، ص ۲۹۰، کورین. ۲ - سهروردی و مکتب اشراق، ص ۱۱، رضوی.

۳ - تاریخ فلسفهٔ اسلامی، ص ۲۸۹، کورین.

توضیح و تفسیر مبحثی صرفاً فلسفی به سراغ داستان یا روایتی عمیقاً عرفانی می‌رود، آثار وی به سبکهای متفاوتی نوشته شده است یعنی مشایی، عرفانی و اُشراقی، گرچه در چند دهۀ اخیر، بسیاری از کارهای سهروردی به همّت سید حسین نصر و هانری کوربن به مردم معرفی شده، شماری از آثار وی هنوز منتشر نشده، مانده است . از جمله آثار منتشر نشدۀ سهروردی، می توان به تألیفات وی در بارۀ علوم طبیعی، ریاضیات و منطق اشاره کرد که قسمتهای از دو اثر مهم مطارحات و مقاومات است، و نیز کتاب تلویحات، به علاوه، تمام متون عربی الواح عماری، لمحات، واردات و تقدیسات، در دسترس نیست. (۱)

و ما اینجا از آثار سهروردی که دکتر رضوی معّرفی کرده است یک فهرستی می‌آوریم تا ذکر آثار این مرد دانا ناگفته نماند.

تلویحات :

این کتاب در جهت فلسفۀ اشراق نخستین که به سنت مشایی به رشتۀ تحریر در آورده است.

مقاومات :

در سنت مشایین و به سبک تلویحات نوشته شده است که شرح روشنتر اشراقی است.

حکمة الاشراق :

دراین کتاب عناصر مختلف مکتب اشراقی ترکیب شده است.

هیاکل النّور :

یکی از معروف ترین رسالات فارسی سهروردی که بعضی بنابراین رساله، وی را زیر نفوذ اسماعیلیه قرار می دهند.

پرتونامه :

در این اثر موضوعاتی از قبیل زمان، مکان، حرکت و مسایل عمدۀ فلسفی را بیان نموده است .

---

۱ - سهروردی و مکتب اشراق، ص۲۸، رضوی.

مشارع و مطارحات:
یکی از طولانی‌ترین نوشته های سهروردی که آمیزهٔ مباحث استدلالی (یونانی) و اشراقی است.
واردات و تقدیسات:
نوشته هایی‌است که از لحاظ صورت و محتویٰ به سبب عبادی و مذهبیشان از دیگر مصنّفات او مختلف است.
رسالة فی حالة الطفولیة:
اینجا سهروردی از دیدار خود اسرار الهی را در سخنانی با شیخی بیان کرده که با او آشکار می کند.
رسالة فی الحقیقة العشق:
از عمیق ترین آراء فلسفی سهروردی ویکی از نمونه های اعلای ادب فارسی است.
روزی با جماعت صوفیان:
اثر داستانی که جماعتی از صوفیان از پایگاه معنوی مشایخ خود و آرای آنان دربارهٔ آفرینش سخن می گویند.
آواز پرِ جبریل:
یکی از آثارکلاسیک ادب فارسی است مشتمل بر عناصر بنیادی معرفت شناسی از دیدگاه الٰهی سهروردی.
الواح عمادی:
این اثر به سبک و سیاق اشراقیون نوشته شده است.
رسالة الطیر:
نوشتهٔ ابن سینا است که سهروردی او را به زبان فارسی برگردانده و تجدید نگارش کرده است.
عقل سرخ:
یک داستان تمثیلی جالب و پر محتوا است که در آن درکمترین صفحات وسیع ترین موضوع را بیان نموده است.

ما اینجا سعی می کنیم تا از این اثر شیخ اشراق بیشتر سخن بگوییم، ولی پیشا پیش باید به این حرف اقرارکنم که رسیدن به مطالب عقل سرخ به این سادگی برای یک دانشجوی کم علم مثل بنده کار آسان نیست.

عقل سرخ

یکی از رساله های تمثیلی فارسی سهروردی است که از لحاظ کمیت مبنی بر ۱۷ صفحه است ولی سهروردی پیغامی راکه از این راه بیان نموده است در فلسفه اشراقی جایگاه مهمی دارد، تاریخ تحریر این رساله ۶۵۹ هجری است که با مرگ مؤلّف هفتاد و دو سال فاصله دارد و به خط محمد علی بن علی دامغانی جاجرمی می باشد.

این رساله با صفت و حمد خداوند تعالیٰ وصلواة بر رسول خدا محمد «ص» و اصحاب و علما آغاز می‌گردد. سهروردی داستان را از زبان یکی از پرندگان که « باز » است بیان می کند . او می گوید که آفریدگار مرا به شکل بازی آفرید و مثل من بازان دیگر نیز آنجا بودند. از او پرسیده می شود که به این حال چگونه رسیدی، او پاسخ می دهد که روزی صیادان قضا وقدر یعنی فرشتگان ، دام تقدیر باز گسترانید و با دانۀ ارادت مرا تعبیه کرد و اسیر گردانید ، اینجا می‌شود گفت که منظور از دانۀ ارادت همان ارادۀ اختیاری است که به انسان بخشیده شده است، نکتۀ دیگری که بنظر می‌رسد دانۀ گندم است که آدم زااز بهشت بیرون ساخت .باز که قهرمان این داستان است و از او مراد سالک است . باز، یکی از بهترین پرندگان است . او پرندۀ بلند پرواز است و مردار خور نیست و ترسان نیست و نه درگرسنگی محتاجی دیگران را قبول می‌کند. همین طور بهترین از مخلوقات یعنی اشرف المخلوقات (انسان) نامیده شده است. این باز ممثل با نفس یا روح انسانی است. آن باز از ولایت اصلی به ولایت دیگر برده می‌شود ، که در مقابل ولایت اصلی ، ولایت عالم سفلی یا عالم کون وفساداست ، اینجا به نظر می رسد که منظور ازولایت همان عالم بالا است وبازان دیگر همان ارواح بودند که به وعدۀ الست بستگی داشتند و دنیایی بود که از این دنیای آب وگل بالاتر وبا ارزش‌تر بود. به قول مولانا رومی :

پیش از آن کاین نفس کل در آب و گل معمار شد

در خرابات حقایق عیش ما معمور بود

آنجا هر دو چشم باز را می بندند ، که اشاره به چشم باطنی است و چهار بند مخالف یعنی ، سودا، صفرا، بلغم وخون است و او اسیر وگرفتار قفس بدن می شود. و در این صورت ده موکّل را برای محافظت او مأمور می کنند، که

مشتمل بر پنج حِس ظاهری و پنج حِس باطنی است ، مثل حواس ظاهری ، شامه، ذایقه، لامسه ، باصره، و سامعه ، و باطنی ، حس مشترک، خیال ، وهم ، متخیّله ومفکره است ، که او را به دنیای مادّی مشغول می کنند ، و آشیان خویش و از آن ولایت هر چه که معلوم بود فراموش می کند ، یعنی از مقصد اصلی تخلیق و عالم حقیقی کلاً غافل می شود و بعد از مدتی چشمهای او را قدری باز می کنند و او چیز هایی را می بیند که پیش از او ندیده بود. و یواش یواش به حقیقت آشنا می شود، تا متوجه می‌شود که آن چهار بند باعث اسارت اواست، و می خواهد که از بند آنها آزاد گردد و کمی د رهوا پرواز کند. تا بعد از مدّتی آن موکلان را از خود غافل می‌یابد، یعنی به اراده اش پیروز می شود و آخر به ریاضت و عبادت به حدی می رسد که غافل از دلبستگی های مادّی و دنیای فانی می شود ، و از آن قفس فرار می کند؛ یعنی او به مرگ اختیاری قدرت می‌یابد که در نظر سهروردی محکوم شدن قوای ظاهر و باطن است. و او به جانب صحرا می رود ،که رمزی است از عالم علوی ، و جاهایی که از « صحرای خرد » و «صحرای پیچون » مذکور است.

رفته تا صحرای پیچون جانشان روحشان آسوده و ابدانشان

«مولوی»

در آن صحرا این باز یا سالک شخصی را می بیند که محاسن ورنگ و روی او سرخ است ، باز او را جوان می پندارد و « جوان » مخاطب می کند. ولی او در پاسخ می گوید:

« این خطاب به خطاست ، من اولین فرزند آفرینشم تو مرا جوان همی خوانی »(۱)

این جوان همان عقل سرخ است که در فلسفهٔ اشراق نخستین فرزند آفرینش است که جبریل ، روح القدس و روح محمدی و احتمالاً نور اسفهبدی (زرتشتی) است.

وقتی سالک می پرسد که محاسن او چرا سفید نشده است، او پاسخ می‌دهد که محاسنم سفید گشته است من پیر نورانی‌ام ولی کسانی که ترا اسیر

۱ - عقل سرخ، ص ۳.

گردانده بودند مرا در چاه سیاه ،عالم امکان ،(چاه قیروان سهروردی) که از نظر شیخ عالم ظلمت است ، اسیرکرده بودند . برای این رنگم سرخ گشته است چرا که بین نور وظلمت سرخی است.

پیر می گوید من از پس کوه قاف می‌آیم ،که مقام من آنجا است و آشیان تو نیز آنجا بود که تو فراموش کردی .

استاد پورنامداریان نوشته است :

«یاقوت ، جغرافیا دان معروف بصراحت می نویسد که کوه قاف را سابقاً البرز خوانده اند ، از آنچه طبری و دیگران درباره کوه قاف گفته اند، در می یابیم که این کوه که عالم ما را درمیان گرفته است به تمامی از زمرد ساخته شده و رنگ آسمان نتیجهٔ تابش آن است» [۱].

اینجا اشاره به یازده افلاک است ، که علاوه بر هفت افلاک (سیارات سبعه) که مشتمل بر فلک اطلس وفلک ثوابت در فوق آنها و فلک زمهریرو فلک اثیر ، در زیر آنها است.

پیر می‌گوید که او سیاح است و همواره درگرد جهان می‌گردد و عجایب را می بیند و هفت چیز عجایب را بیان می کند که اول «کوه قاف » دوم « گوهر شب افروز » سوم « درخت طوبیٰ » چهارم « دوازده کارگاه » پنجم « زره داودی » ششم «تیغ بلارک » و هفتم « چشمه زندگانی » است ، و توضیح می دهد که قاف یازده کوه است ، وقتی تو از بند رها می‌شوی و آنجا می روی . چرا که تو را از آنجا آورده اند ، و هر هستی به شکل اول خود بر می گردد. مولانا همین مطالب را بیان می کند و می گوید :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

ما از آنجا و از اینجا نیستیم — ما ز بی جاییم بی جا می‌رویم

و بعد پیر می گوید که آنجا چطور می شود رفت ، اول دو کوه است ، یکی گرم سیر و دیگر سرد سیر ، و هوای آنجا در هیچ فصل تغییر نمی کند و رسیدن به آنجا یا گذشتن از آن کوه ها را پیر به کمال سالک وابسته می کند و آن کمال یا خاصیت را واضح نمی کند و می گوید ،که درمیان سخن باید خودت فهم کنی و

۱ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی ، ص ۲۹۲ ، دکتر پورنامداریان .

بعد سالک از پیر امکانات سفرهای آن کوه ها را می پرسد ، جواب وی مبنی بر توان سالک است ، او می گوید :

«بعضی خود پیوسته در این دوکوه اسیر مانند و بعضی به کوه سیم رسند وآنجا قرار گیرند، بعض به چهارم و پنجم ، و این چنین تا یازدهم ، و هر مرغ که زیرک تر باشد پیشتر بود.» (۱)

اینجا موضوع روشن است که پیر کار را بر عهده سالک می گذارد؛ یعنی هر چه بیشتر ریاضت و مراقبت شود ، پرواز بلند تر خواهد شد. و بعد از این سالک گوهر شب افروز را می خواهد که درک کند، پیر در پاسخ می گوید که گوهر شب افروز نیز در کوه قاف و کوه سوم است و شب تاریک را روشن می‌سازد، منظورش از گوهر شب افروز ماه است که خودش نور ندارد بلکه از درخت طوبی یعنی از خورشید نور می‌گیرد ، و در عقل سرخ ماه و خورشید و خصوصاً خورشید جایگاه مهمی دارد. بعد پیر بیشتر توضیح می دهد و می‌گوید که درخت طوبی درخت عظیمی است و مردم بهشتی او را می بینند و از «قول سهروردی و طبری در آسمان چهارم قرار داد.» (۲)

و پیر می گوید که هرچه میوه ها در جهان موجود است از آن درخت است ، اگر آن درخت نمی بود ، هرگز این میوه ها ، خوشبوها و نبات (رویدگی و سبزه) نمی بود. و بر سر آن درخت طوبی سیّ مرغی آشیانه دارد. وقتی او پرش را بر زمین باز می گرداند از اثر او میوه ها و نبات بر درختها و زمین پیدا می‌شود. اینجا منظور از هر سیمرغ همان نور خورشید است که از او زندگی دوام می یابد، و سیمرغ اینجا نماد گرفته شده از دین زرتشتی است که آشیان داشتن بر درخت کاملاً یاد آور یسپوبیش (Vispo - Bish) ، و مرغ سَین (Meregho Saena) از یشهای اوستا ، یا هزو نیسپ تخمک وسین مزو (سیمرغ) در بُندهشن دیگر آثار پهلوی است.... و در شاهنامه چنانکه می دانیم.آشیان سیمرغ برالبرز کوه است ، کوه قاف را نیز همان کوه البرز شمرده‌اند: (۳) نیز می توان گفت که سیمرغ اینجا

---

۱ - عقل سرخ ، ص ۶.

۲ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی ، ص ۲۹۳ ، دکتر پورنامداریان.

۳ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی ، ص ۱۶۰ ، دکتر پورنامداریان.

نماد انسان کامل است که عقل او به عالم بالا برکشیده شده وجودش محل تابش انور الٰهی گردد (۱).

و بعد از این سالک یا باز آزاد شدهٔ از قفس ، با ذکر سیمرغ متوجّه به نهادهای شاهنامه می‌شود و از پیر راجع به سیمرغ ، رستم و زال و اسفندیار سوال می کند. پیر می گوید : بلی درست است ، زال مادر زاد سفید موی بود ، پدرش زال را به صحرا انداخت، چون زمستان بود ، گمان نمی کردند که او زنده خواهد ماند ولی سیمرغ وی را زیر پر نگهداشته بود، و آهو به اوشیر می داد. اینجا آهو و سیمرغ ، نماد های چه نوعی است. برای پاسخ این سوال بر می‌گردیم در محضر استاد پورنامداریان :

«... بر اساس نشانه و هماهنگی نسبتاً درمیان زوجهای ماه وخورشید، طوبی و گوهر شب افروز، که می توان آن را درمیان زوجهای دیگر در ساختهای مختلف هستی بسط داد. سیمرغ و آهو را بترتیب به عقل و نفس تعبیر کردیم . بر اساس همین تشابه نسبتها می توان زوج سیمرغ و آهو را به نور الانوار و عقل اول ، و عقل اول و عقل دهم نیز تاویل کرد(۲)

پیر مو سفید این ماجرا را از زبان سیمرغ توضیح می دهد و گوید « سیمرغ گفت زال در نظر طوبی بدنیا آمد ما نگذاشتیم که هلاک شود، آهو بره را بدست صیاد باز دادیم و شفقت زال در دل او نهادیم...

بعد از این پیر ماجرای کشته شدن اسفندیار از دست رستم را بیان می‌کند. باز از او می پرسد. آیا در جهان همان یک سیمرغ بوده است؟

پیر می گوید که اگر سیمرغ در هر زمان نباشد، از درخت طوبیٰ بر زمین نه آید این چیزهایی که هستند، هیچ کدامی نباشد. ما اینجا باید برای شناختن سیمرغ بیشتر سعی کنیم .

«سیمرغ نماد انسان کامل است که عقل او به عالم بالا بر کشیده شده و وجودش تابش انوار الهیٰ گردد (۳).

---

۱ - سهروردی و مکتب اشراقی ، ص ۱۲۰ ، دکتر رضوی.

۲ - رمز و داستانهای رمزی ، ص۱۷، دکتر پورنامداریان.

۳ - سهروردی و مکتب اشراق ، ص ۱۲۰ ، رضوی.

«... سیمرغ که بر درخت طوبی آشیان دارد، درعین آنکه رمز نخستین نور اشراق شده است ، رمز عقل اول ، و هر یک از عقول ، از جمله عقل فلک ، شمس و عقل فعال و نیز رمز مجموع عقول محسوب می شود.[1]

چون روشن است که درخت طوبی خورشید است ، و هر روز نور خورشید بر روی زمین می افتد و زندگی را دوام می دهد. سیمرغی که بر روی زمین می‌آید همان نور خورشید است.

بعد از آن پیر دوازده کارگاه را تشریح می کند. که وقتی خدا خواست دنیا را خلق کند اول ولایت ما (آسمان) را آبادان کرد ، و بعد دوازده کارگاه را و در هر کارگاهی چند شاگرد نشاند. اینجا منظور از دوازده کارگاه دوازده برج است. شاگردان ستارگان هستند، که از نظر علما این ستاره ها در فلک دهم قرار دارند. و بعد از آن می گوید که زیر آن دوازده کارگاه نه کارگاه دیگر پیدا گشت که مقصود از آن هفت فلک سیاره ها و دو فلک اثیر و زمهریر است. و استادان هفت گانه که در آن نه کارگاه به مراتب معمور شده اند ، سیاره ها است یعنی استاد اول را که سهروردی در کارگاه اول می نشاند زحل است، استاد دوم مشتری و سوم مریخ و چهارم مهمترین از همه، خورشید است ، پنجم و ششم زهره و عطارد و هفتم ماه است. و سهروردی تعریف می کند که به همه اینها خلعت هم بخشیده می‌شود ، و مراد از خلعت نور است. استاد چهارم ، خورشید را لباس زیباتر (روشنتر) بخشیده می شود ، و استاد هفتم را هیچ خلعتی داده نمی شود. وقتی ماه شکایت از یک کارگاه بخشیدن و نه بخشیدن خلعت می کند ، به او گفته می‌شود که زیر کارگاه او در کارگاه دیگر بنام زمهریر واثیر (هوای سرد و گرم یا آتش و هوا) نیز وجود دارند، و به او استاد چهارم یعنی خورشید خلعت می‌دهد (ماه از خورشید نور می گیرد). و زیر همه این کارگاه یک مزرعه‌ی نیز وجود دارد که همین زمین می باشد. و در این کارگاه ها بافندگی دیبا (حیات نباتی) تصویر می‌گیرد. و زره داودی ، نیز د راین کارگاه بافته می شود ، زره را معلوم است که چرا به حضرت داود علیه السلام منسوب کرده اند که صفت ساختن زره را

---

۱ – رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی ، ص۱۶۳ ، دکتر پورنامداریان.

حضرت داود «ع» داشت. ولی در این تمثیل منظور از زره داودی ، بدن انسان است و ساختن او را نیز به کارگاه تقسیم کرده است، و انسان گرفتار این زره می‌شود . بقول دکتر پورنامداریان:

«زره داودی چنانکه می بینیم بندهایی است که به وسیله آن باز را که در رساله عقل سرخ رمز «روح» یا « نفس ناطقه » انسانی است. در این عالم اسیر کرده اند ، آنچه روح را در این جهان اسیر کرده است و بند بر آن نهاده است. تن یا جسم انسان است. .. جسم انسان مانند حیوانات و نباتات از ترکیب چهار ارکان یا عناصر اربعه به وجود می آید... در دوازده برج ماده اصلی به کار عنصر آتش و هوا و آب و خاک ، ساخته می شود ، در هر سه برج یک عنصر، این بدان سبب است که اینجا سهروردی از عقیده اخوان الصفا و آنچه در احکام نجوم معتبر است پیروی کرده است .»[1]

وقتی سالک راه رهایی از این زره را می جوید ، پیر اشاره به تیغ بلارک می‌کند. که به تیغ بلارک شکستن آن زره داودی ممکن است .

«گفتم تیغ بلارک کجا است ،گفت در ولایت ما جلادی (فرشته مرگ) است و آن تیغ در دست وی است .»[2]

یعنی وقتی اجل می آید ، ملک الموت به تیغ بلارک زره تن را از روح بر می‌کند. و مقصد این تمثیل اینجا به هدف می رسد که چطور می شود از ضرر آن نیز هم در امان باشی و از زره داودی هم به آسانی‌رهایی بیابی. اینجا پیر سفید موبه «چشمه زندگانی » اشاره می کند که از او آب بر سر بریز تا این زره برتن تو بریزد و از زخم تیغ ایمن باشی .» [3]

و پیر می گوید که آن آب زندگانی یا چشمه زندگانی در ظلمات است. باید برای رسیدن به او خضر وار راه توکل را بگیری و « تو خودت در ظلماتی ، اما تو نمی دانی .»[4]

---

۱ - رمز و داستانهای در ادب فارسی ، ص ۳۲۴ ، دکتر پورنامداریان .

۲ - عقل سرخ ، ص ۱۵. ۳ - عقل سرخ ، ص ۱۵.

۴ - عقل سرخ :ص ۱۶.

"وقتی که چشم زندگانی را سالک بیابد و در آن غسل کند از تیغ بلارک ایمن می‌شود و بعد شعر حکیم سنایی را سهروردی آورده است که :

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی　　که از شمشیر بو یحیی نشان ندهد کسی احیا

به تیغ عشق کشته شدن قبل از شمشیر ابویحیی (فرشته اجل) اشاره به حدیث رسول «ص» است که می فرمایند « تموتو قبل ان تموتوا».

شیخ اشراق معتقد است که همهٔ چیزها تاریک اند و اگر نور نباشداجسام ما در تاریکی می باشد. وی اعتقاد به جهان نور دارد، و ما از جهان تاریکی به جهان نور مراجعت می کنیم، در اصطلاح سهروردی « چاه سیاه » همان « چاه قیروان » او یا « مغرب» که در مقابل اش «مشرق » یا « یمن » است، یعنی جهان نور وفرشتگان واشراق نور. و «مغرب» جهان تاریکی و سایه اجسام عادی است و محل غروب و افول روشنی است.

هدف اصلی عقل سرخ در همین چشمهٔ زندگانی پوشیده است و رسیدن به آن چشمه رها شدن از ظلمت است. به قول مولانا:

ساقیا این معجبان آب و گل را مست کن　　تا بداند هر یکی کو از چه دولت دور بود

جان فدای ساقیی کز راه جان در می رسد　　تا بر اندازد نقاب از هرچه آن مستور بود (۱)

و آن چشم یکسره باعث پاکی از هر نوع پلیدی ها وگرفتاری های مادی می‌باشد، دکتر منوچهر مرتضوی معتقد است :

«در مبحث چشمهٔ زندگانی ، که باهمهٔ کوتاهی یکی از مشخص ترین و اساسی ترین بیانیه های حکمت و عرفان سهروردی است، راز بزرگ حکمت اشراق درباره «طریق رستگاری» به طرز بسیار مبهم وقابل تأویل مطرح شده»(۲)

در آخر این داستان ، باز (سالک / روح) را دوستش ، باکسی که این همه ماجرا را بیان می کند، او را یک باز صیاد صید شده می خواند و از او خواهش می کند که او را در فتراکش جا دهد که او یک صیدی خوبی خواهد بود.

۱ - گزیده غزلیات شمس ، دکتر شفیعی کدکنی.

۲ - منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی ، ص ۱۷ ، عرب.

کتاب نامه

۱ - عقل سرخ ، شیخ شهاب الدین سهروردی ، انتشارات مولی ، چاپ چهارم ۱۳۷۲.
۲ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی ، تحلیلی از داستانهای عرفانی ، فلسفی ابن سینا و سهروردی، دکتر تقی پورنامداریان ، چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۴
۳ - سهروردی و مکتب اشراق (از مجموعه تصوف و عرفان) مهدی امین رضوی - چاپ نشر مرکز تهران ، ترجمه ! دکتر مجد الدین کیوانی ، ۱۳۷۷.
۴ - منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی ، به اهتمام سید حسن عرب ، چاپ انتشارات شفیعی ، تهران ، ۱۳۲۸.
۵ - تاریخ فلسفهٔ اسلامی (متن کامل) هانری کوربن - ترجمه از : جواد طباطبایی انتشارات کویر - انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران - چاپ اول ۱۳۷۳.
۶ -زبان و ادب ، مجله دانشکده ادبیات فارسی وزبانهای خارجی ، دانشگاه علامه طباطبایی ، تهران ، شماره ۳ - سال دوم ، بهار ۱۳۷۷.
۷ -گزیدهٔ غزلیات شمس ، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی ، چاپ پنجم ، ۱۳۸۱
۸ - مثنوی معنوی ، به کوشش قوام الدین خرمشاهی ، انتشارات دوستان ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۰.
۹ - دیوان حافظ شیرازی ، انتشارات هنرور ، چاپ سوم ۱۳۷۸.

*****
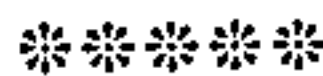
اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)

ویژهٔ

مقالات سمینار علمی

«میراث مشترک فرهنگی»

به مناسبت سی امین سالگرد فعالیت علمی

پژوهشی و انتشاراتی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۳۰ دیماه ۱۳۸۰ش / ۲۰ ژانویه ۲۰۰۲م

اشاره :

گزارش سمینار علمی میراث مشترک فرهنگی را که به مناسبت بزرگداشت ۳۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با شرکت استادان ، دانشگاهیان ، محقّقان و پژوهشگرانِ ایران و سرتاسر پاکستان در اسلام آباد تشکیل گردیده بود ، در شمارهٔ ۶۱-۶۰ فصلنامهٔ دانش (بهار و تابستان ۱۳۷۹) صص ۲۵۰ - ۲۴۵ ملاحظه فرموده بودید. مقالات قرائت شده در سمینار علمی مزبور به تدریج منتشر می‌شود. مقالهٔ «سهم کتابخانهٔ گنج بخش در گسترش سنّتهای پیامبراکرم (ص)» از آقای دکتر رضا مصطفوی در شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامه درج شده است .

عبدالرحيم حسن نژاد[1]

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان پشتیبان روابط دو کشور

چکیده :
در سر آغاز مقال اهمیّت تحقیق و جایگاه آن در دانش بشری مورد اشاره قرار گرفته، آنگاه نقش و سهم و اهمیت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عنوان یک مرکز مهم تحقیقی و پژوهشی از حیث پشتیبانی روابط دو کشور در محورهای زیر تبیین گردیده :
الف ـ دلائل تأسیس مرکز تحقیقات در اندیشهٔ مسؤولان و پیشنهاد دهندگان آن.
ب ـ اقدامات و خدمات مرکز در طول عمر سی ساله .
ج ـ توقّعات و انتظارات محقّقان و دانشمندان از دولتمردان دو کشور.
د ـ نتایج و دستاورد سیاسی و فرهنگی ناشی از فعالیتهای تحقیقی و پژوهشی مرکز تحقیقات در جهت تبیین و تشریح پیوندهای عمیق فرهنگی دو ملّت برای سیاستمداران و برنامه ریزان عرصهٔ روابط دو کشور.
در ضمن بحث در اطراف چهار موضوع و محور فوق امکانات استفادهٔ بسیط از گنجینهٔ کم نظیر دهها هزار نسخ نایاب خطّی و کتابهای چاپی کتابخانهٔ گنج بخش ، انتشارات مرکز ، فصلنامهٔ دانش (مجلّهٔ تحقیقی علمی و فرهنگی وادبی مرکز) ، تهیهٔ لوح فشرده (سی.دی) و میکروفیلم از نسخ خطی و ارسال آن به مراکز علمی ایران و جهان ، به مثابه گامهایی شمرده شده است که علایق مودّت و برادری میان ملّتین ایران و پاکستان را در آینده تحکیم و توسعهٔ بیشتری می بخشد.

*****
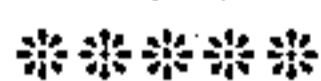
انسان دارای قوهٔ تمیز و برخوردار از ادراک ذهنی، تلاش می کند تا بر دانش و معلومات خود و نسل خود بیفزاید، زیرا به استناد آیه قرآن کریم وی

---

۱ ـ کارشناس حوزه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تهران و کارشناس فرهنگی سابق رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد.

اشرف مخلوقات است [۱]

انسان جویندۀ حقیقت با استفاده از تجارب علمی و تحقیقی اسلاف خود سعی در پی بردن به اسرار و رموز اشیا و مجهولات جهان هستی دارد. زیرا او می خواهد از پی حل مجهولات به درک حقایق خالق هستی برسد و از این رهگذر ذهن کنجکاو غیر سکون خود را آرامش بخشد.

او برای رسیدن به آگاهی از روشها و ابزارهای متناسب بهره می گیرد تا بتواند به حقیقت اشیا آن گونه که هست - برسد.

اگر بخواهیم تجارب و دانش بشری را بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که انسانها شناخت خود را به دو روش سینه به سینه و یا مجموعه‌ای از نوشته ها ومخطوطات به نسل بعد از خود منتقل ساختند.

انسان عصر حاضر با استفاده از دانش وتکنولوژی برترکه بی شک حاصل کوشش و تلاش گذشتگان وی می باشد گامها را از زمین برداشت و بسوی کرات سفر کرده است و در آن سوی جو نهان از چشمان بشر در پی کشف راز و رمز حقیقت آفرینش با ابزار تحقیق و پژوهش ره می سپارد.

تحقیق و پژوهش در تمامی عرصه های اجتماعی، فرهنگی ، تجاری ، سیاسی، اقتصادی، نظامی ضرورت خود رانشان می دهد و تمامی نگاهها را به خود اختصاص داده است. در هزارۀ سوم مرزهای فرهنگی توسط امواج صوتی و تصویری به راحتی در هم می ریزد و هیچ مانعی نمی توانـد سـد آن گـردد، متأسفانه قدرتهای برتر جهان از این دستاوردهای خوب بشری در امر رسانه و در سایر علوم در جهت ایجاد سلطه بهره می گیرند و سعی در تخریب اخـلاق و آداب و رسوم ریشه دار بشر دارند. لذا باید تلاش کرد که نتیجۀ تحقیقات بشری در جهت اعتلای مادی و معنوی او به کار آید.

حال که نقش تحقیق وپژوهش در دانش بشری اندکی مشخّص شد نظری به مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان در محورهای عمده زیر می پردازیم تا اهمیّت و جایگاه آن به عنوان یک مرکز مهم تحقیقی و پژوهشیِ پشتیبان روابط دو کشور تبیین گردد:

الف - دلائل تأسیس مرکز تحقیقات در اندیشۀ مسؤولان و پیشنهاد دهندگان آن.

ب - اقدامات و خدمات مرکز در طول عمر سی ساله آن.

---

۱ - قرآن کریم سوره مبارکه الاسرا آیه ۷۰.

ج - توقعات و انتظارات محققان و دانشمندان از دولتمردان دو کشور.
د - نتایج و دستاوردهای سیاسی و فرهنگی ناشی از فعالیتهای تحقیقی و پژوهشی مرکز تحقیقات در جهت تبیین و تشریح پیوندهای عمیق فرهنگی دو ملت برای سیاستمداران و برنامه ریزان عرصهٔ روابط دوکشور.
الف - دلائل تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بر اساس اسناد موجود و بررسیهای به عمل آمده در آغاز هنگامی که پیشنهاد تأسیس مرکز تحقیقات مطرح شد طرح تأسیس تحت عنوان فرهنگستان فارسی [1] (Persian Academies) با مقدمه ای بسیار زیبا و عالمانه که اشاراتی در زمینه های ذیل داشت، طرح گردید.

۱ / سابقهٔ روابط تاریخی دو ملت از آغاز تاریخ :

بنابر کاوشهای علمی سابقه روابط برادرانهٔ ایران و پاکستان دورهٔ پیش از تاریخ می‌رسد : آثار تمدنهای هراپا(Harappa) در پاکستان و سیالک در ایران حاکی از این همبستگی دو ملّت در آغاز تاریخ است.

۲ / در زمینه هم نژادی و هم فرهنگی به استناد تاریخ اینگونه بیان می کند.

باورود اقوام آریایی به این دو سرزمین یعنی (هراپا و سیالک) همبستگی بیش از پیش استوار گردید و از دورهٔ هخامنشی به بعد آمیزش به اندازه ای بوده است که از لحاظ نژادی و فرهنگی ملّت یگانه ای را پدید آورده اند.

۳ / به لحاظ وحدت روحی و معنوی اینگونه بیان می کند.

ظهور دین مبین اسلام یگانگی دو ملّت را جلایی بخشید که از آن زمان تا امروز مردم این سامان به لحاظ روحی و معنوی یکی شده اند و پس از آن تمدنی بوجود آورده اند که آنرا حقیقتاً کمال فرهنگ و هنر اسلامی باید نامید.

سپس در فرازی دیگر و با بیان آثار و دستاوردهای ارزشمند متأثر از سه مقوله فوق الذکر اینگونه بیان مطلب می کند.

جلوه های گوناگون این تمدّن اسلامی آداب ورسوم و خوراک و پوشاک و گفتار و رفتار مردم ایران و پاکستان نمایان است وگنجینه های گرانبهای آن در کتابهای دینی ، عرفانی ، ادبی ، فلسفی، تاریخی، جغرافیایی ، اقتصادی و کشورداری نهفته است. و آثار زیبای آن بر در و دیوار وگنبد و منار و منبر و صحن درخشان است، وسیلهٔ نمایاندن این تمدن عظیم بر کاغذ و سنگ فقط بوسیلهٔ

۱ - سند شماره۴ گزارشهای فارسی به تاریخ ۱۳۴۹/۳/۲۶.

زبان شیرین و رسای فارسی بوده است.

در این سند تاریخی و باارزش قرارگرفته در برگ تاریخ روابط دوکشور در آخرین بخش از سخن دلائل و ضرورت تأسیس فرهنگستان فارسی راکه بعداً بخاطر اهمیت بخشیدن به عرصهٔ روابط دوکشور ایران و پاکستان تحت عنوان نام امروزی آن یعنی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نام گرفت ، اینگونه بیان می کند:

پس از انقراض سلسلهٔ تیموریان مسلمانان دچار وقفه ای شده اند و فارسی که بیش از هشت قرن متوالی زبان ملّی و رسمی مسلمانان شبه قاره بود در دوران تسلّط بیگانگان رو به نقصان نهاد، بیگانگان ضرر دیگری هم رساندند . و آن قطع روابط فرهنگی بین مردم ایران و مسلمانان شبه قاره بود. و در نتیجه، فرهنگ و هنر اسلامی از پیشرفت افتاد و به حالت رکود در آمد(۱).

ولی خدا را شکر می کند که آن دوره سپری شده است ومسلمانان شبه‌قاره کشور مستقل و آزادی بنام پاکستان را بنا نهادند. و اکنون که ایران و پاکستان هر روز به همبستگی و همکاری خود در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌افزایند، ضرورت توجه ویژه به میراث مشترک معطوف می گردد تا فرهنگ و هنر درخشان پاکستان جلوه خود را باز یابد و همانگونه که درگذشته مسلمانان ایران و شبه قاره در این شاهکار یار و همکار یکدیگر بودند. اکنون نیز مردم ایران و پاکستان آنرا با مشترکات پیش برند(۲).

این عبارات دقیق و عمیق گویا و رسا در حد اعلی است هر صاحبنظر دیگری که بخواهد در این زمینه اظهار نظر کند، نمی‌تواند بجز این واقعیت تاریخی سخن دیگری بگوید. پس به این نتیجه می‌رسیم که دلائل تأسیس مرکز تحقیقات عبارت است:

شفاف سازی و تقویت مشترکات فرهنگی دوکشور ، بیان روابط تاریخی و همبستگی و ُهمگرائی فرهنگی دو ملت در ازمنهٔ مختلف ، تقویت هویت اسلامی وایجاد اتّحاد بین ملتین ایران و پاکستان .

ب / خدمات علمی مرکز در طول عمر سیٰ ساله.

امروزکمتر مرکز و مؤسسه خاورشناسی و ایران شناسی را می توان یافت که با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آشنا نباشد. انتشارات این مرکز مانند

۱ - ص ۲ ماخذ پیشین.
۲ - سند پیش همان صفحه.

فهرست های نسخ خطی در شمار کتب مرجع واساسی برای شناخت گسترده و سیطره فرهنگ وتمدن ایرانی و اسلامی در کتابخانه ها و پژوهشکده ها و دانشگاههای معتبر جهان قرار دارد. نام با مسمای کتابخانۀ گنج بخش در فهرست اعلام بسیاری از پژوهش های ایرانشناسی وخاورشناسی بعنوان گنجینۀ نسخ خطی منحصر به فرد می آید این جانب فقط به سه محور از فعالیتهای متعدد مرکز در زمینه های علمی و فرهنگی بطور اختصار اشاره ای می نمایم.

۱ / جمع آوری نسخ خطی
۲ / ارائه خدمات کتابخانه و علمی
۳ / انتشار کتب

الف / جمع آوری نسخ خطی

این فعالیت بسیار مهم و ارزشمند در ابتداء تأسیس مرکز مورد توجه بوده است. زیرا غارتگران میراث فرهنگی مسلمانان همواره درکمین بوده و هستند تا آثار و سرمایه های علمی و فرهنگی مسلمانان را به غارت ببرند و در موزه ها و یا گنجینه های گوناگون به نمایش بگذارند. مدیران و مسؤولان مرکز با خرید نسخ خطّی از خروج این گنجینه های عظیم از منطقه و این کشور جلوگیری بعمل آوردند و امروز این مرکز صاحب بیش از ۲۰ هزار نسخه خطّی می باشد که از این لحاظ این خدمت بزرگ و هوشیارانه مرکز قابل تقدیر است، این مجموعۀ عظیم فرهنگی بی شک مورد استفاده محقّقان و اندیشمندان وپژوهشگران قرار می‌گیرد.

ب / کتابخانۀ گنج بخش که بر گرفته از لقب عارف مشهور علی هجویری می‌باشد، مخزن گرانبها و نقطۀ اتکاء عمدۀ محقّقان این منطقه و سایر کشورها می‌باشد. کتابخانه باارائه خدمات در سه بخش آثار خطّی ، آثار چاپی و سنگی، میکروفیلمها و CD های مورد نیاز اندیشمندان و پژوهشگران در سایر نقاط به ارائه مهمترین و مؤثرترین خدمت در راه استفاده از گنجینه های عظیم این مجموعه می پردازد.

ج / انتشارات

مجموعهٔ انتشارات مرکز از ابتداء تأسیس تاکنون به رقمی بالغ بر ۱۷۴ (۱) عنوان کتاب در موضوعات ادبیات، تاریخ ، تذکره ، عرفان و تصوف ، علوم قرآنی ، فلسفه ، فقه ، کتاب شناسی و فهرست نگاری واژه نامه ها می‌باشد که اکثراً به زبان فارسی و بعضاً اردو و عربی منتشر شده است بنظر می رسد با احتساب مجلات بعضی از عناوین هر سال مرکز تحقیقات مبادرت به چاپ ۳ الی ۴ عنوان کتاب البته این جدا از انتشار مجلّهٔ وزین «دانش» است که از سال ۱۳۷۵ ش با شمارهٔ ۴۴ در مرکز تحقیقات فعالیت خود را آغاز کرد.

امید است که با مهیا شدن امکانات در خور مرکز تحقیقات شاهد انتشارات بیشتر مرکز در آینده ای نه چندان دور باشیم زیرا اگر بخواهیم تمامی نسخه های موجود در این مرکز تصحیح و چاپ گردند باید با سرعت بیشتری به امور چاپ و نشر پرداخت تا بیشتر ارزش وعمق دوکشور آشکار گردد.

د / توقعات و انتظارات محقّقین و دانشمندان از دولتمردان دو کشور

پس از روشن شدن فعالیتهای ارزشمند و مهم مرکز در طول سی سال خدمات گرانبهاء به نظر می‌رسد که شایستهٔ توجهات اساسی دولتمردان دو کشور ایران و پاکستان قرار گیرد.

اگر بررسی دقیق و روشنی از وضعیت مرکز تحقیقات داشته باشیم پی به کاستیهایی که این مجموعهٔ عظیم فرهنگی در ابعاد فضای فیزیکی و کمبود تجهیزاتی می‌بریم، که دراین بین کمبود فضای فیزیکی بیشتر رخ می نمایاند زیرا هرچه زمان می‌گذرد حجم فعالیتها و خزاین مرکز فزونی می یابند گرچه اقداماتی از ابتداء تاکنون صورت گرفته است ولی هنوز مرکز تحقیقات سی ساله خانه به دوش است و سری بی بالین دارد.

یقین دارم که با حلّ معضل فضای فیزیکی مرکز برنامه های تجهیزاتی آن برای تحقیق و انتشار آثار ارزشمند وگرانبهای تاریخی و فرهنگی و ادبی با سرعت بیشتری به ثمر خواهد رسید.

امید است که دولتمردان و مسؤولان دست اندرکار پاکستان جهت

---

۱ - فهرست مندرج در پایان کتاب ۱۷۴، در اوائل ۲۰۰۳ م شمارش انتشارات به ۱۷۸ عنوان کتاب رسیده است. «دانش».

ایجاد این بنای فرهنگی که گنجینهٔ عظیم هویت و فرهنگ دو ملت در آن باید حفظ گردد و برای آیندگان میراث گرانبهایی هم خواهد بود اهتمام ورزند.

د / تبیین تأثیر فعالیتهای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در عرصهٔ روابط دو کشور

اگر عرصهٔ روابط کشورها را با دقت بررسی کنیم در آن سه محور مشخّص می گردد. که در دومحور اساسی یعنی فرهنگ و اقتصاد تعیین کننده روابط، ومحور سوم یعنی سیاست تنظیم کنندهٔ سطح روابط می‌باشد.

از محور اقتصاد بخاطر خروج از گفتار در این مقال صرف نظر میگردد، ولی در محور فرهنگ و نقش آن اشاراتی کوتاه خواهد شد تا جایگاه مرکز تحقیقات فارسی که سمبل یک نهاد فرهنگی موفق مشترک است بیشتر روشن گردد.

اگر بخواهیم تعریف کوتاه و مجزی از فرهنگ داشته باشیم می‌توانیم بگوییم:

فرهنگ ریشه دار ترین و پایدارترین وثابت ترین صورت جوامع بشری است . ارزش تمدّنها به فرهنگ است که زیر ساخت آن تمدن را تشکیل می دهد. و اصالت هر جامعه ای به اصالت فرهنگ آن جامعه مرتبط است [(۱)].

ازاین تعریف بیان شده به این نکات اساسی پی می بریم که فرهنگ ریشه‌دار ست زیرا که نشأت گرفته از روح بشر است پایدار و ثابت است زیرا که آرمانهاو ایده ها را در خود جای داده است . زیر ساخت تمدن است زیراکه در جهت رشد و بالندگی مادّی و معنوی ، بشر را رهنمود می باشد. اصالت دارد زیراکه رفتار و کردار آن را در بر دارد.

باتوجّه به این توضیح وتوضیحات ذکر شده در بخش دلائل تأسیس مرکز تحقیقات فارسی به این واقعیت روشن و غیر قابل انکار می رسیم که با این همه اشتراکات ریشه دار، پایدار ، واصالت دارکه صدق گفتار آن را گنجینه های بی‌مانند کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات که با رساترین شکل خود آن را تائید می نماید، می‌توان گفت فرهنگ با همه متعلّقات و نمادهای آن که مرکز تحقیقات در صدر آن قرار دارد سبب تقویت روابط دو کشور در عالی ترین شکل

---

۱ ـ ص پ از کتاب اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان.

می‌گردد که امید است سیاستمداران و تنظیم کنندگان عرصهٔ روابط سیاسی دو کشور با نگاهی مثبت به جایگاه فرهنگ و نمادهای فرهنگ در استمرار و ارتقای روابط دو کشور بکوشند و از این پشتوانهٔ عظیم فرهنگی نهایت استفاده را داشته باشند.

این جانب در خاتمه باارائه دو بیتی از نصرالله مردانی شاعر فرهیختهٔ ایرانی سخنانم راپایان می بخشم.

پیوند دیرینه دارند، ایران و پاکستان   قلبی چو آیینه دارند ایران و پاکستان
تاهست‌اسلام وتاریخ وایران‌هردو جاویدند   خورشید در سینه دارند، ایران و پاکستان

منابع وماخذ

۱ - قرآن کریم چاپ انتشارات سروش تهران
۲ - سند شماره ۴ از جمله گزارشهای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به تاریخ ۱۳۴۹/۳/۲۶ .
۳ - مجموعه گزارش‌های کارشناسی فرهنگی، عبدالرحیم حسن نژاد .
۴ - فهرست اسامی انتشارات مرکز در پایان کتاب شماره ۱۷۴ مرکز تحقیقات آمده است.
۵ - اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، سال ۱۳۷۵.
۶ - وصف پاکستان در شعر فارسی، دکتر محمد حسین تسبیحی، ناشر انجمن فارسی پاکستان، اسلام آباد آذر ماه ۱۳۷۶ .

*****

دکتر صغری بانو شگفته (۱)

نقش مرکز تحقیقات فارسی در گسترش زبان و ادبیات فارسی

چکیده :
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از بدو تأسیس نقش بسیار مؤثری در ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در سراسر منطقه به طور اعم و در پاکستان به طور اخص داشته است. از مدیر بنیانگذار مرکز تا مدیریت کنونی همکاریهای آموزشی، علمی و پژوهشی در حین تصدّی ریاست گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین به مدّت بالغ بر ربع قرن داشته ام. بنابر این به رای‌العین می توانم بگویم که مرکز تحقیقات همکاریهای گونه گونی در تقویت وگسترش امکانات آموزشی و پژوهشی در سطح دانشگاه‌ها در پاکستان انجام داده است. از خدمات کتابخانهٔ گنج بخش، انتشارات مرکز، همکاریهای آموزشی مدیران وقت و کتابدار مرکز و فصلنامهٔ مرکز و همچنین لابراتور زبان فارسی و نرم افزار رایانه اهدایی مرکز استفاده های شایانی در دانشگاه ملّی زبانهای نوین داشته ایم. از مقامات مربوطهٔ ایران عزیز که در تأسیس و کارآیی روز افزون مرکز تحقیقات نقشی سازنده داشته اند به ویژه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی صمیمانه سپاسگزاریم.

*****

برای اینجانب مایهٔ بسیار عزّ وشرف هست که در این محضر علمی که به مناسبت سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات تشکیل گردیده است عرایض خودم را تقدیم بدارم. ازینکه رؤسا و اولیای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بنده را دعوت نموده اند، از صمیم قلب سپاسگزارم و خدمت جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی تبریکات صمیمانه ام را تقدیم می‌دارم، و از بارگاه خداوند احد و صمد و لم یزل و لایزال توفیقات بیشتر ایشان را مسألت

---

۱ - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی زبان فارسی، دانشگاه ملّی زبانهای نوین- اسلام‌آباد.

دارم.

حضار محترم ! چنانکه مستحضر هستید مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۷۰ میلادی در راولپنڈی آغاز فعالیت نمود. بندهٔ افتخار دارم که قبل از تأسیس این مرکز بااولین مدیر مرکز جناب استاد علی اکبر جعفری و خانوادهٔ محترم ایشان حتّی در تهران، سالها شناسایی و همکاریهای علمی و ادبی داشته ام.

برای حضّار محترمی که در حین تصدّی مدیریت مرکز، باآقای جعفری دیداری نداشته اند، باید متذکّر گردم ،که مشارالیه یک زبانشناس برجستهٔ عصر حاضر می‌باشند که علاوه بر زبانهای متداول فارسی، انگلیسی، عربی، اردو، سندی ، پنجابی، بلوچی ، سرائیکی ، مکرانی حتی بازبانهای باستانی ، اوستا و پهلوی آشنایی داشته اند. بدون شک این یکی از خوشبختی های مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده است که همچنین شخصیّت چند بُعدی ، بنیانگذار چنین مؤسسهٔ علمی که در آینده می بایستی رسالت حفظ و حراست و توسعه و گسترش میراث مشترک علمی وادبی کشورهای ایران وپاکستان را به عهده داشته، بادید وسیع خود طرح ریزی نماید و یکی ازکارهای نمایان و عمده ای که همزمان با تأسیس مرکز در راولپنڈي و اسلام آباد انجام گرفت ، تأسیس موسسهٔ ملی زبانهای نوین بوده که بخش زبان و ادبیات فارسی اولین گروه آموزشی بود که در آنجا دائر گردیده. در ماههای اول مدیریت گروه را خود آقای استاد علی اکبر جعفری به عهده داشتند و سپس برای مدت یک سال و چند ماه استاد محترم شاد روان آقای دکتر غلام سرور عهده‌دار این امر بوده اند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سالهای اولیهٔ گروه فارسی مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین، خدمات استادان ایرانی و پاکستانی نظیر آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ، آقای دکتر سید سبط حسن رضوی مرحوم، خانم اقدس رضوانی، جناب آقای دکتر سید علیرضا نقوی را در اختیار گروه فارسی می‌گذاشت و در نتیجه در ظرف دو سال، غیر از دوره های گواهینامه ، دیپلم، دورهٔ مترجمی، دورهٔ کارشناسی ارشد فارسی نیز در مؤسسه ملّی زبانهای نوین دایر شد. در همین اثناء در آوریل ۱۹۷۴ بنا به دعوت مؤسسه ملی، بنده که سالها امر تدریس را در دههٔ شصت و اوائل هفتاد در دانشکده سینت جوزف کراچی و دانشگاه کراچی به عهده داشتم، به موسسه ملی زبانهای نوین پیوستم و تا یک ربع قرن

سمت استادی و ریاست گروه آموزشی فارسی را که آنگاه وابسته به دانشگاه قائداعظم می بودو هم اکنون به سطح دانشگاه فعالیت می نماید، انجام وظیفه نموده ام. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزنی محترم فرهنگی جمهوری ایران در پیشرفت امور آموزش و تدریس زبان فارسی در موسسهٔ ملّی زبانهای نوین پشتیبانیها و حمایتهای صمیمانه ای می کرده اند که شمه ای از آنرا می خواهم بازگو کنم .

همکاریهای گوناگون که مرکز تحقیقات از بدو تأسیس با گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین داشته یکی خدمات آموزشی است که اغلب مدیران وقت با همه مسئولیتهای پژوهشی و انتشاراتی ، قسمتی از وقت ذی قیمت خود را برای تدریس در دوره های کارشناسی ارشد ، اختصاص می‌داده‌اند، شاگردان مؤسسه ملّی زبانهای نوین چنانکه اغلب حضّار محترم ممکن است استحضار داشته باشند که علاوه بر غیر نظامیان تعدادی از افسران و درجه داران ارتش پاکستان را تشکیل می دهند و باخوشحالی فراوان این امر را بازگو می کنم که یکی از فوق لیسانسیه های زبان فارسی دورهٔ اول کارشناسی ارشد مؤسسه به درجهٔ سرلشکری Maj. General ترفیع رتبه پیدا کرده ، هم اکنون مشغول خدمت می باشد. مدیران محترم وقت استاد علی اکبر جعفری، دکتر مهدی غروی، آقای علی اکبر ثبوت ، آقای دکتر رضا شعبانی ، آقای دکتر احمد تمیم داری ، آقای دکتر مهدی توسلی، آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی و سایر آقایان محترم که مدیریت یا سرپرستی مرکز تحقیقات فارسی را به عهده داشته‌اند، شخصاً در ترویج و آموزش زبان فارسی به دانشجویان علاقه‌مند موسسهٔ ملّی زبانهای نوین شریک و سهیم بوده اند. دانش آموختگان مؤسسه هم اکنون در دهها دانشکده ها و کالج های دخترانه و پسرانه مشغول امر تدریس می‌باشند.

این امر مسلّم است که در غنی ساختن گروه زبان فارسی مؤسسه ملّی زبانهای نوین ، کمکهای مرکز بر چند گونه بوده که مهم ترین آن فراهم ساختن تسهیلات لابراتور زبان در دههٔ قبل بوده است. همچنین امکانات رایانه و نرم افزار هم به عنایت مرکز تحقیقات نصیب بخش فارسی گردیده بود. برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه زبانهای نوین وکتابخانهٔ اختصاصی بخش نیز کتابهای ارزنده چاپ ایران بویژه فرهنگها، دائرة المعارفها و کتب علمی و همچنین

انتشارات مرکز شامل کتاب و فصلنامهٔ دانش مرتباًبه ما فراهم می گردید. مضافاً براین روزنامه ها و مجلّه های چاپ ایران هم برای استفادهٔ استادان و دانشجویان گروه آموزشی ارسال می‌گردید. با فراهمی همچنین امکانات موسسه ملّی زبانهای نوین توانسته است که بالغ بریک هزار و پانصد نفر جوانان این سرزمین را از دورهٔ گواهینامه، دیپلم، مترجمی گرفته تا دوره کارشناسی ارشد طوری تربیت کند که آنها در زبان فارسی نوشتاری و گفتاری براحتی می توانند مطلب بنویسند یا با اعتماد کامل ترجمه و اظهار نظر کنند. خدمات استادان پاکستانی و ایرانی که از طرف مرکز تحقیقات به مؤسسه های ملّی زبانهای نوین فراهم گردید از استاد دکتر غلام سرور، خانم اقدس رضوانی، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ، آقای علی پیرنیا و سایر آقایان و خانمها بوده اند که از این گروه برخی برای مدتهای کوتاهی انجام وظیفه کردند، اما آقای علی پیرنیا به صورت تمام وقت برای یک دهه و آقای دکتر تسبیحی به طور جزء وقتی در حدود سه دهه هست که باگروه آموزشی فارسی ادامه همکاری می‌نمایند.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همچنین با ابتکار مسابقه های سخنرانی فارسی میان دانشجویان گروه های فارسی دانشگاههای پاکستان ، گامی دیگر در تشویق دانشجویان جهت فراگیری و تسلّط فارسی گفتاری برداشته است. خوشبختانه محل برگزاری این مسابقه درگروه فارسی مؤسسه بوده است. و همین برنامه ها به صورت سالیانه هم اکنون نیز ادامه دارد. پشتیبانی مرکز در ترتیب و تشکیل جلسات در بخش فارسی موسّسه همواره دلگرم کننده بوده است.

انتشارات مرکز تحقیقات در غنای کتابخانه های پاکستان ، منطقه و حتّیٰ مراکز عالی علمی ایرانشناسی ، اسلام شناسی و زبان و ادبیات فارسی سهم شایانی دارند. مرکز تحقیقات هزاران نسخه از کتابهای ارزندهٔ ادبی، پژوهشی ، علمی و عرفانی خود را نه فقط به کتابخانه های معتبر پاکستان، ایران و سایر کشورها اهداء نموده بلکه به شخصیتهای علمی و استادان فارسی، نویسندگان و سخنوران برجسته در منطقه به صورت اهدایی ارسال داشته است. تا آنجا که بنده اطلاع دارم هیچ سازمان علمی دیگر که در ترویج و نشر و اشاعه میراث فرهنگی و ادبی مشغول است چنین خدمت گسترده را انجام نداده است. یکی از رسالتهای معنوی مرکز تحقیقات گردآوری بالغ بر ۱۶ هزار نسخ خطی

کتابهایی است که مجموعه آن به ۲۴ هزار کتاب و رساله می‌رسد. حضّار محترم تصدیق خواهند کرد که در پاکستان حتّی دانشگاهها و کتابخانه های عمدهٔ عمومی نسخ خطی به چنین تعداد شایان توجّهی از بدو تأسیس که شاید به یک قرن بالغ هم گردد، گرد آوری نکرده اند. جنبهٔ مهم کتابخانهٔ گنج بخش این است که اغلب نسخ خطّی موجود فهرستهایش در چهار مجلد چاپ و از سالها قبل مورد استفاده محافل علمی کشورهای منطقه و مراکز اسلام شناسی و ایرانشناسی سایر کشورها می‌باشد. در این رهگذر خدمات دانشمند گرامی آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در خور ستایش و تقدیر می‌باشد. همچنین انتشار فهرست مشترک نسخ خطی پاکستان گردآوردهٔ جناب آقای احمد منزوی در چهارده مجلد از کارنامه های کم نظیری است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عون و عنایت خداوند متعال انجام داده است. اینجانب از درگاه قادر مطلق تندرستی و سلامتی و طول عمر کلیهٔ دست اندرکاران مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی سال‌های اخیر بویژه آقایان احمد منزوی و دکتر محمد حسین تسبیحی را خواهانم. (آمین)

غیر از فهرستها مرکز تحقیقات دهها متن علمی و ادبی را برای اولین دفعه منتشر نموده است. همچنین مثنوی مولانا، آثار سعدی، دیوان حافظ و دهها اثر دیگر معتبر فارسی توسط مرکز تحقیقات تجدید چاپ گردیده است. از این که خوشبختانه اغلب انتشارات مرکز به کتابخانهٔ مؤسسه ملی زبانهای نوین و تعدادی نیز به شخص اینجانب اهدا و مورد مطالعه قرار گرفته اند، در سالهای اخیر هیچ یک از مؤسسه های علمی نتوانسته است چنین انتشارات ارزنده را در ظرف مدت کوتاه سی سال تحویل محافل علمی و پژوهشی بنماید. این موفقیتی است که بحق مدیران سابق و آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر ارجمند مرکز تحقیقات را باید تبریک وتهنیت گفت.

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز، نیز شایستهٔ آن است که از آن تذکر ویژه ای شود. این کتابخانه که از اوائل زیر نظر مدیران وقت و کتابداری دکتر محمد حسین تسبیحی دانشمند پاکستان شناس ایرانی، مراحل رشد و ارتقاء را پیموده، هم اکنون در جهان ایرانشناسی وزنه ای به شمار می رود. یکی از دانشجویان دورهٔ دکتری کانادایی که در پاکستان بنده امر راهنمایی وی را به عهده داشته ام، طی سه سال اخیر چندین مسافرت از کانادا به پاکستان کرد تا

اینکه از کتابخانه های پاکستان بویژه از کتابخانۀ گنج بخش استفاده کند. آقای دکتر تسبیحی بادلگرمی و صمیمیت ، چنین محقّقان خارجی و داخلی را می پذیرند که این هم یکی از ویژگیهای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آمده. اما هم اکنون بنده از حضار محترم که دارای کتابهایی به موضوعات مختلف بویژه بزبان و ادبیات فارسی و رشته های مربوط مثل تاریخ ، فلسفه، لغت، تذکره، و سایر آن می‌باشند، پیشنهاد می کنم اگر چنانچه صلاح بدانند کتابهای خود را به مرکز تحقیقات و کتابخانۀ گنج بخش اهدا نمایند. بنده طی سالهای اخیر کوشیده ام که کتابهایی و دوره های مجله های ادبی را به کتابخانۀ گنج بخش اهداکنم و ان شاء الله در آینده هم هر خدمتی که در این رهگذر از من برآید، حاضرم.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان رسالت بزرگ حفظ و حراست و گسترش زبان و ادبیات فارسی را که به عهده دارد، وظیفه کلیۀ مؤسسه های علمی، ادبی و فرهنگی در منطقه و همچنین محقّقان ، نویسندگان ، استادان و علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی است که همکاری صمیمانه در پیشبرد اهداف عالی مرکز بنمایند تا در دهۀ آینده موقعی که چهلمین و پنجاهمین سالگرد مرکز برگزار و کار آیی آن مورد بررسی قرار گیرد، مساعی اجتماعی همۀ ما دوستداران فارسی و مرکز تحقیقات پُر بار تر باشد. قبل از پایان عرایضم ، اینجانب خود را مؤظف می‌دانم که از مقامات ایرانی که سی ویک سال پیش نیاز بداشتن چنین مرکز تحقیقات را در پاکستان احساس و در تأسیس آن بذل سعی کردند و همچنین دست اندرکاران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و سایر سازمانهای ذی ربط قلباً سپاسگزاری می‌کنم که همۀ همّ خود را در تحکیم مبانی میراث مشترک فرهنگی منطقه به طور عموم و مناسبات علمی،ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان به طور خصوص به برکت وجود و فعالیت گسترده مرکز تحقیقات سهم بسزایی داشته و دارند.

در آخر از درگاه احدیث موفقیت بیش از پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را خواهانم. (و ماعلینا الا البلاغ المبین)

*****

دکتر ریحانه افسر[1]

اهمّیت زبان و ادبیات فارسی در پیوستگیهای کشورهای منطقه

چکیده :
بالغ بر شش میلیارد نفر جمعیّت جهان ، حدوداً به سه هزار زبان تکلّم می‌کنند. زبان فارسی از جمله ده زبانی است که از پشتوانهٔ ادبی و فرهنگی هزار ساله برخوردار است. زبان فارسی زبانی است که بیشتر مردم در ایران ، تاجیکستان و افغانستان ، و برخی در ترکمنستان ، ازبکستان و آذربایجان و قسمتی از مردم پاکستان، ترکستان ، قفقاز و بین النّهرین از آن استفادهٔ گفتاری و نوشتاری می کنند. نخستین عناصر ادبی فارسی کنونی از دورهٔ صفاری در قرن سوم هجری قمری سراغ داریم وطی قرنهای متمادی در سراسر منطقه و یا در قسمت عمدهٔ آن زبان ارتباط عمومی ، رسمی ، اداری ، علمی ، ادبی و فرهنگی بوده است . البتّه در گوشه و کنار منطقه زبانهای آسی، بلوچی ، پشتو ، کردی و دهها گویش مورد استفاده می‌باشد. سرزمین شبه قارهٔ پاکستان و هند و بنگلادش دارای پیشینهٔ بسیار غنی و برخوردار از میراث ادبیات وفرهنگ فارسی است. از دورهٔ غزنویان لاهور که نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان را پرورانده تا دورهٔ معاصر که خاصّهٔ اقبال است ، صدها نویسنده و سخنور در غنای این میراث مشترک سهیم بوده اند.

*****

ارتباط علمی ، ادبی و فرهنگی بین ایران و شبه قاره پاک وهند و کشورهای منطقه بسیار قدیم و طولانی است و نمی‌توان آن را در یک مقاله گنجانید، بنابر این ما دربارهٔ این موضوع مطلبی را به اختصار بیان می کنیم.

بهترین و پایدار ترین رابطه بین دو ملت رابطهٔ فرهنگی می باشد. زبان فارسی اساسی ترین و مهم ترین عنصر در میراث مشترک فرهنگی ایران و

---

۱ - مدیر گروه فارسی، دانشگاه کراچی ، کراچی

پاکستان و سایر کشور های منطقه می باشد.این زبان شیرین و شیوا زمینهٔ بسیار عمیق و پاینده ای برای پیشرفت علمی ، ادبی و هنری مردم پاکستان و کشورهای دیگر را فراهم آورده است. زبان فارسی نشان عظمت و شوکت و پایهٔ اساسی اتحاد و ارتباط اسلاف ما است.

می دانیم که زبان و ادبیات هر ملت بخش بزرگی از فرهنگ آن ملت محسوب می شود؛ چه ، فرهنگ هر کشور تقریباً از طریق القای الفاظ و کلماتی که فرهنگ در بطن آنها نهفته شده است، رواج می‌یابد.

می گویند که در حدود پانصد هزار سال است که انسان زبان باز کرده و گویا شده است و ده هزار سال از عمر خط نویسی و خط خوانی می گذرد. هم اکنون در حدود ۳ هزار زبان در جهان وجود دارد و بیش از شش میلیارد نفر جمعیت جهان به این زبانها باهم ارتباط برقرار می کنند.

زبان فارسی از جمله ده زبانی محسوب می شود که در بین این سه هزار زبان، از پشتوانهٔ ادبی و فرهنگی هزار ساله برخوردار است و در طول تاریخ تطوّر و تحوّل پیدا کرده و در برابر زبانهای مهاجم قد علم کرده و تسلیم نشده است.

زبان فارسی مانند رود خروشانی است که از هزاران سال پیش جاری بوده و در طول زمان سیر تکاملی خود را طی کرده و به صورت کنونی در آمده است واگر غیر از این می بود ، مانند زبانهای دیگر نمی‌توانست در برابر هجوم فرهنگی ملتهای مهاجم مقاومت کند و از بین می رفت. هارولد والتربیلی استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کیمبریج که یکی از کارشناسان پُرکار در زبان‌های ایرانی و هندی به ویژه زبان سکائی (ختنی) است،درمورداهمیت‌زبان فارسی می‌گوید:

«در میان زبان های ایرانی ، فارسی یگانه زبانی است که در قارهٔ آسیا به مقام و نفوذی دست یافته که هیچ یک از السنهٔ دیگر بدان نرسیده است »

در طول تاریخ زبان فارسی زبانی است که امروز بیشتر مردم ایران ، افغانستان، تاجیکستان ، و برخی از ترکمنستان ، ازبکستان ، آذربایجان و قسمتی از پاکستان و ترکستان و قفقاز و بین النهرین بدان زبان استفاده می‌کردند و امروز هم سخن می‌گویند و مطلب می‌نویسند و شعر می‌سرایند.

تاریخ زبان فرس قدیم ایران تا هفتصد سال پیش از میلاد مسیح روشن و در دست است و از آن پیش نیز از روی آگاهیهای علمی دیگر می‌دانیم که در سرزمین پهناور ایران –سرزمینی که از سوی خراسان (مشرق) به مرز تبّت و

ریگزار ترکستان چین و از جنوب شرقی به سرزمین پنجاب و از نیمروز (جنوب) به سند و خلیج پارس و بحر عمّان و از شمال به کشور سکاها و سامارتها (منطقهٔ جنوبی روسیه) تادانوب و یونان و از مغرب به کشور سوریه و دشت حجاز و یمن می‌پیوست. مردم به زبانی که ریشه واصل زبان امروز ماست، سخن می‌گفته‌اند.

زبان فارسی در دورهٔ اسلامی :

دورهٔ جدید از سال ۳۱ هجری شروع می شود و تاکنون ادامه دارد. از ۳۱ هجری تا سال ۲۵۴ هجری ایران جزئی از دولت اسلام بود و حاکمان نواحی مختلف آن را خلفاء تعیین می کردند.

در سال ۲۵۴ هجری یعقوب لیث صفار دولت مستقل ایران را در شهر زرنج سیستان تأسیس نمود و زبان «فارسی دری» رازبان رسمی ایران اعلام کرد. این رسمیّت تاکنون ادامه دارد.

در فاصلهٔ میان سقوط ساسانیان و تأسیس دولت صفاری زبان علمی زردشتیان، «فارسی میانهٔ زردشتی»، و زبان علمی مانویان «فارسی میانهٔ مانوی» و زبان علمی ایرانیان مسلمان «عربی» بود. رواج عربی در ایران سبب شد که لغات زیادی از عربی به فارسی وارد شود.

در سال ۲۶۱ هجری نصر بن احمد سامانی دولت سامانی را تأسیس نمود. در دولت سامانی، که مرکز آن بخارا بود، زبان «فارسی دری» زبان رسمی بود و پادشاهان سامانی به گسترش زبان فارسی علاقه مند بودند.

در سال ۳۵۱ه‌ ق. دولت غزنوی را البتگین در غزنه تأسیس کرد. سبکتگین، غلام و داماد البتگین، قلمرو دولت غزنوی را گسترش داد. محمود غزنوی، پسر سبکتگین، بخشی از پاکستان و هند کنونی را ضمیمهٔ حکومت خود کرد. در دولت غزنویان فارسی دری به پاکستان و هند راه پیدا کرد.

در سال ۹۳۲ هجری بابر که به پنج واسطهٔ نسبش به تیمورلنگ می‌رسید، بر لاهور مسلّط شد و «دولت مغولی هند» را تأسیس نمود که تا ۱۲۷۵ هجری دوام داشت و در این سال انگلستان آن را سرنگون کرد. زبان فارسی زبان رسمی دولت مغولی هند بود.

در سال ۱۹۴۷ میلادی هندوستان مستقل شد و از آن دو کشور به وجود

آمد. در بخش مسلمان نشین کشور پاکستان و در بخشی که غالب ساکنان را هندوها تشکیل می دهند، هند به وجود آمد. از دو بخش پاکستان، که یکی در غرب هند و دیگری در شرق آن بود، در سال ۱۹۷۱ میلادی بخش شرقی مستقل و بنگلادش نامیده شد.

رواج فارسی دری در هند سبب شد زبانی به وجود آید به نام زبان «اردو» که اکنون زبان رسمی پاکستان است.

در سال ۴۲۹ هجری جغری بیگ و برادرش، طغرل بیگ، دولت سلجوقی را تأسیس کردند. سلجوقیان بر منطقهٔ وسیعی از آسیای صغیر تسلط یافتند. این امر سبب شد که فارسی دری در آسیای صغیر رواج پیدا کند.

در سال ۶۹۹ هجری عثمان، دولت عثمانی را در آسیای صغیر تشکیل داد، فرزندان عثمان به تدریج بر بخش های مهمی از اروپا و آسیا و افریقا تسلّط یافتند. در دولت عثمانی، که تا سال ۱۳۴۲ هجری دوام داشت. زبان فارسی دری رایج بود. برخی از سلاطین عثمانی چون سلطان محمد فاتح و سلیم اول، به فارسی شعر سروده اند.

در دورهٔ غزنویان و سلجوقیان واژه های زیادی از ترکی به زبان فارسی دری راه یافت.

حدود سال ۴۷۰ هجری انوشتگین، دولت خوارزمشاهی را تأسیس کرد، این دولت را مغول در سال ۶۲۸ هجری برانداخت.

در دورهٔ تسلّط چنگیز خان و اعقاب او و تیمور لنگ و اعقاب او که از سال ۶۲۸ هجری تا ۹۰۷ هجری، سال تأسیس دولت صفوی، دوام داشت، تعدادی زیاد واژهٔ مغول وارد زبان فارسی دری شد.

در دورهٔ صفویان، که از سال ۹۰۷ هجری تا سال ۱۱۴۸ هجری دوام یافت، به شعر وادب زبان فارسی در ایران توجه زیادی نمی شد، در عوض در عثمانی و هند، خصوصاً در هند، بدان توجه می شد، در زمان صفویان و افشاریان و قاجاریان، زبان ترکی نیز در ایران گسترش یافت.

در زمان قاجاریان، که از ۱۱۹۳ هجری قمری تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری بر ایران حکومت کردند، ایرانیان بافرانسویان ودیگر اروپاییان ارتباط فرهنگی پیدا کردند. این امر سبب شد، واژه های زیادی از زبان های اروپایی، خصوصاً زبان فرانسوی، وارد زبان فارسی شود.

احمد شاه درّانی ، از سرداران نادر شاه افشار، افغانستان را در سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تأسیس کرد. افغانستان تا سال ۱۹۱۹ میلادی به علت دخالت های بریتانیا و روسیه ، که هر یک قصد تسلّط برآن را داشتند، دولت مستقلّی به شمار نمی آمد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی روسیه بر بخشی از آسیای میانه مسلّط شد و ترکستان روس را به وجود آورد . پس از انقلاب بلشویکی ، در سال ۱۹۲۹ میلادی ، فارسی زبانان به ترکستان روس، کشور جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را ، به عنوان یکی از ۱۵ جمهوری مؤسس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، تأسیس کردند.

رابطهٔ زبانی وفرهنگی میان ایران و فارسی زبانان آسیای میانه از زمان صفویان به علت دشمنی میان شیبانیان حاکم بر آسیای میانه و صفویان شیعه حاکم بر ایران کم شد و با تأسیس اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ به کلّی قطع گردید. امّا، امروزه ، بافرو پاشی اتحاد شوروی رابطهٔ فرهنگی میان ایرانیان و مردم آسیاي میانه به ویژه فارسی زبان ، از نو برقرار گردیده است.

زبان های ایرانی جدید :

در دورهٔ جدید که از ۲۴۵ هـ سال تأسیس دولت صفّاری ، آغاز می شود ، از زبان های متعددی اطلاع داریم که مهم ترین زبانهای دورهٔ جدید عبارت هستند از : زبان آسی ، زبان بلوچی ، زبان پشتو، زبانهای کردی و زبان فارسی.

زبان آسی :

زبان آسی در شمال قفقاز رایج است. زبان آسی به دو گویش تکلّم می‌شود. گویش دیگوری و گویش ایرونی . اکثریت آسها به گویش ایرونی ، که از گویش دیگوری تحوّل یافته است، سخن می گویند. زبان آسی به الفبای روسی نوشته می‌شود. از زبان روسی واژه‌های زیادی وارد زبان آسی شده است. زبان آسی تنها زبان ایرانی است، که فارسی تأثیری بر آن نگذاشته است. زبان آسی ، که باز ماندهٔ سکایی غربی است، بسیاری از قواعد ایرانی باستان را، مانند حالات اسم ، حفظ کرده است. نظام آوایی زبان آسی از زبانهای قفقازی تأثیر پذیرفته است.

بخشی از سرزمین آسها جزء جمهوری گرجستان و بخشی دیگر از آن جزء جمهوری روسیه است. آسها حدود پانصد هزار نفراند.

زبان بلوچی

بلوچی زبان بلوچهاست. بلوچها در ایران و پاکستان و افغانستان و ترکمنستان و امارات متّحدهٔ عربی و کویت و عمّان زندگی می کنند. اکثر جمعیت سه میلیون و نیم نفری بلوچها در بلوچستان پاکستان و ایران زندگی می‌کنند. جمعیت بلوچستان ایران حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر و جمعیت بلوچستان پاکستان حدود دو میلیون و نیم نفر است. بلوچی به الفبای فارسی نوشته می شود، با تغییراتی که در آن داده اند تا با بلوچی متناسب گردد، قدیم ترین نوشتهٔ بلوچی از سدهٔ ۱۸ میلادی است. در زبان بلوچی واژه‌های زیادی از فارسی و سندی وارد گردیده است.

زبان پشتو :

زبان پشتو (به فتح و ضم اوّل) یا پختو (به فتح اوّل) یا افغانی در شرق افغانستان و شمال پاکستان رایج است. پشتو دو گویش اصلی دارد، گویش جنوبی که « ش » و ژ» باستانی را حفظ کرده و گویش شمالی،که « ش »و « ژ» باستانی در آن بدل به « خ » و « غ» گردیده است. الفبایی که پشتو بدان نوشته می‌شود الفبای فارسی است که در آن تغییراتی داده شده تا بازبان پشتو متناسب گردد. از زبانهای هندی و فارسی و عربی و ترکی و مغولی واژه هایی به پشتو وارد شده است. قدیم ترین اثر مکتوب زبان پشتو از سدهٔ شانزدهم میلادی است، تا سال ۱۹۳۶م زبان فارسی دری زبان رسمی افغانستان بود، از آن سال پشتو زبان رسمی افغانستان گردید و فارسی دری به درجهٔ دوم اهمّیت تنزل کرد.

زبانهای کردی :

زبانهای کردی در ایران و ترکیه و عراق و سوریه و ارمنستان رایج هستند. در ایران و عراق ،کردی را به الفبای فارسی می‌نویسند، با تغییراتی که در آن داده شده تا باکردی متناسب گردد. در ارمنستان کردی را باالفبای روسی و در سوریه و ترکیه به الفبای لاتینی می‌نویسند. از زبانهای فارسی و عربی و ترکی و روسی

واژه هایی به زبانهای کردی راه یافته است.

زبان فارسی :

در سده های اول و دوم هجری زبان علمی ایرانیان مسلمان، عربی بوده است. ایرانیان غیرمسلمان چون گذشته، زبانهای فارسی میانه و پهلوی اشکانی و سغدی و خوارزمی را به کار می بردند. از سدهٔ سوم هجری ، با تأسیس دولت صفاریان ، ایرانیان مسلمان زبان فارسی را، که به « فارسی دری» (دری یعنی رسمی) معروف شده ، به تدریج جانشین دیگر زبان های ایرانی ، یعنی سغدی، خوارزمی وبلخی ،گردید و در منطقهٔ وسیعی از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم تا خلیج فارس رایج شد.

تسلّط استعمار بر کشورهای شرق سبب شد که از رواج فارسی کاسته شود. فارسی دری امروزه در افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان هم رایج است. در هر چهار کشور ایران و افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان از اوایل سدهٔ بیستم میلادی وضعی برای فارسی پیش آمده که فارسی رایج در هر یک از آن کشورها ، به راهی افتاده که به تدریج آن ها را از هم جدا کرده است. در فارسی رایج در تاجیکستان وازبکستان ، که به الفبای روسی نوشته می‌شود،واژه های زیادی از روسی وارد شد ویا از آن زبان ترجمهٔ تحت اللفظ شده است. در فارسی رایج در افغانستان واژه های زیادی از پشتو وارد گردیده است و در فارسی رایج در ایران لغات زیادی از فرانسه به عاریت گرفته شده و لغات جعلی زیادی هم ساخته شده است.

روابط فرهنگی ایران و شبه قاره پاکستان و هند

در دوران حکومتهای اسلامی در شبه قاره که از صدر اسلام آغاز گردید و تا انحلال پادشاهی گورکانیان ادامه داشت، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی آمیخته با افکار و شیوه های اسلامی در سرتاسر آن سرزمین گسترده شد. از برمه و بنگال گرفته تا رود سند و کشمیر تا کناره های اقیانوس هند حکومتهای مسلمانان به وجود آمد. بیشتر زمامداران از ایران و خراسان بودند. بنابراین زبان فارسی ، زبان رسمی و فرهنگی و سیاسی و دولتی و هنری و زبان اشراف و اعیان گردید. برخی از سلسله هایی که از ایران نبودند. بنابر مقتضای زمان و بالادستی زبان

فارسی ، آن را حفظ و نگهداری کردند و حتی پادشاهانی غیر مسلمان این سرزمین مانند مراته ها و سیک ها نیز زبان فارسی را به عنوان زبان درباری خود نگهداشته ودر ترویج آن کوشیدند.

چون زبان فارسی برای گرفتن مشاغل دولتی لازم بود ، هر کس که می‌خواست وارد دستگاههای اداری شود، دانستن آن بر او واجب می شد زیرا تمام دفاتر و دیوانهای رسل و رسائل به این زبان بودند. علاوه بر حکومتهای دهلی ، حکومتهای جنوب هند مانند بهمنی ، عادلشاهی، نظام شاهی ، پادشاهان بنگاله و جونپور وغیره زبان فارسی را محفوظ نگاهداشتند و در ترویج آن می‌کوشیدند.همراه با زبان فارسی فرهنگ ایرانی نیز به آن سرزمین رسید. طرز حکومت و درباداری القاب و امتیازها، جلوس بر تخت، آئین نوروز و دیگر مراسم و تشریفات و پوشیدن لباسها و حتی تهیهٔ غذاها و غیره همه و همه در پیروی از شاهان گذشته ایرانی انجام می شد. هر پادشاهی که بر تخت سلطنت جلوس می کرد. شاعران در قصاید و مدایح خود او را مانند پادشاه کیخسرو و کیقباد و دارا و اسکندر و در پهلوانی و جنگاوری مانند رستم وبهمن وافراسیاب می‌ستودند و بااین شیوه ها فرهنگ ایرانی در تمام سرزمین شبه قاره گسترده شد. در زمان سلطهٔ انگلیسی ها در شبه قاره تمام کوششها بر آن شد تا زبان فارسی،که نشانهٔ اتحاد مسلمانان شبه قاره با ایران و دیگر کشورهای منطقه بود و باعث هماهنگی و تفاهم میان شبه قاره وافغانستان وایران و آسیای میانه می‌شد، ازمیان برداشته شود و زبان انگلیسی جایگزین آن گردد. بنابر این ، دانشکده ها و دانشگاهها و مدارس علوم جدید به وجود آمد و زبان انگلیسی اجباری شد.

البته ناگفته نماند که باوجودتلاشهای بیگانگان جهت برچیدن زبان فارسی ،مسلمانان این توطئه استعماری را برانداختند و مدارسی ایجادکردند که زبان عربی و فارسی همراه باسایر علوم اسلامی درآنها تدریس می‌شد و این نهضت را در سرتاسر کشور ادامه دادند. در اوائل مسلمانان عموماً مدارس دولتی انگلیسی را تحریم می‌کردند و از فرزندان خود در آنها نام نویسی نمی‌کردند. با این پا فشاری و مقاومت از سوی مسلمانان شبه قاره جهت حفظ ونگهداری فرهنگ خود که همان دین اسلام و زبان فارسی و فرهنگ اسلامی باشد، دولت انگلیس نیز مجبور شد وجود زبان عربی و فارسی را در مدارس و

دانشکده ها به عنوان زبان دوم و گاهی به عنوان دروس اختیاری بپذیرد.

پس از استقلال پاکستان زبان فارسی از اول دورۀ راهنمایی در مدارس وتا سطح دکتری در دانشگاه ها تدریس می‌شود، به علاوه ، در مدارس سنتی و دینی هنوز پایگاه خود را حفظ کرده است.

در یک هزار سالی که زبان فارسی رسمی و دولتی و اداری و فرهنگی شبه‌قاره بود، طبعاً با زبانهای محلی پیوندهای نزدیک پیدا کرد چنانکه امروز در آن سر زمین هیچ زبانی نیست که از زبان فارسی واژه هایی دوام نگرفته باشد و این روابط زبانی تا دور ترین نقاط وجود دارد و نشانگر این است که زبان فارسی روزی زبان حکمران آن مناطق بوده است.

زبان فارسی در بندمرزهای کشور ایران محصور نبوده است، چه از زمان مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی که در شبه قاره هند به فارسی شعر سروده‌اند، تا به روزگاری بسیار نزدیک به زمان ، فارسی یا زبان رسمی و فرهنگی و همگانی آن سرزمین پهناور بود، یا همچون یک زبان فرهنگی در آنجا به کار می‌رفت و هنوز هم گویندگان ، نویسندگان و دوستداران فراوان دارد، آثار گوناگون فراوانی که به فارسی در آن سرزمین نوشته ، سروده یا ترجمه شده اند گواه و نمودار این نکته اند و به همین سبب است که اینک در صدها زبان و گویش که در شبه قاره هندو پاکستان و بنگلادش سخنگو دارند، نفوذ و تأثیر فارسی کم و بیش پیداست. اگر فارسی به هند و پاکستان راه نیافته بود زبان اردو هرگز پدید نمی‌آمد و از چنین گسترشی برخوردار نمی گردید.

فضلا و ادبای پاکستان افتخار شان این است که ادبیات فارسی می دانند، دیوانهای علاّمه اقبال را ملاحظه کنید و ببینید که چگونه کسی که زبانش اردوست ، دیوانهایش را به زبان فارسی سروده ، زیرا اولاً ، زبان فارسی برای بیان دقایق شعر و ادب رساتر است و ثانیاً، اقبال به گفتۀ خودش مرید پیر روم است، و پیر روم هم آثارش به زبان فارسی است و به همین سبب جذب شاعر به فراگیری این زبان وسپس سرود چکامه در قالب آن می شود، نه تنها اقبال ، مردم پاکستان با زبان فارسی مأنوس اند وبه آن دلبستگی و گاه شیفتگی دارند.

روی همرفته هرگاه بیشتر مطالعه کنیم می‌بینیم‌که زبان فارسی‌یک نوع زبانی گردیدکه‌به وسیله آن، پیغام های ادبی و فرهنگی و بیان های اسلامی و پند ونصیحتی را به مردمان می‌رسانید. چنانکه علامه اقبال همین شیوه را انتخاب

کرد و نظریهٔ اسلامی وملّی خود را در شش مجموعهٔ فارسی تحت عنوان‌های مختلف به زبان فارسی سرود و افکار خود را به مردم جهان رسانید.مثلاً:

خاور همه مانند غبار سر راهی است | یک نالهٔ خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذرهٔ این خاک گره خورده نگاهی است | از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
ازخواب‌گران، خواب‌گران،خواب گران خیز | از خواب گران خیز از خواب گران خیز

منابع :

۱ - سبک شناسی، محمد تقی بهار، جلد ۱، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰ ش.
۲ - تاریخ سیستان به تصحیح محمد تقی بهار به اهتمام محمد اصفهانی، ج ۲، چاپ پیک ایران، تهران، ۱۳۱۴ ش.
۳ - نامهٔ پارسی مقاله : ملاحظاتی در باب زبان با نگاهی به آموزش زبان، شعبان آزادی کناری
۴ - نامهٔ پارسی مقاله . زبان و ادب فارسی در جهان ،سال دوم شماره دوم ۱۳۷۶ش ، شعبان آزادی کناری تهران ، سال دوم شماره چهارم زمستان ۱۳۷۶، تهران
۵ - مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره. جلد اول ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۳۷۲.
۶ - مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره جلد دوم ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۳۷۲ ش.
۷ - تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، دکتر محمد صدیق خان شبلی،مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ش.
۸ - زبان فارسی ، زبان علم ، مجموعه سخنرانیهای دومین سمینار نگارش فارسی ۱۱ تا ۱۴ شهریور ۱۳۶۳ ، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، سال ۱۳۶۵، تهران.
۹ - تاریخ تحول نظم ونثر فارسی ، از دکتر ذبیح الله صفا ، چاپخانهٔ دانشگاه تهران ۱۳۳۳
۱۰ - تاریخ ادبیات ایران ، از دکتر رضا زاده شفق ، انتشارات آهنگ تهران ، ۱۳۶۹ .
۱۱ - زبان شناسی‌وزبان فارسی،پرویزناتل‌خانلری،انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران،تهران:۱۳۴۳.
۱۲ - تاریخ زبان فارسی ، از دکتر محسن ابوالقاسمی ، سازمان تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) تهران : ۱۳۷۴ .
۱۳ - زبان فارسی و سرگذشت آن ،دکتر محسن ابوالقاسمی، انتشارات هیرمند، تهران : ۱۳۷۵.
۱۴ - واژگان زبان فارسی دری، دکترمحسن ابوالقاسمی، موسسهٔ فرهنگی گلچین ادب، تهران، ۱۳۷۸.
۱۵ - تاریخ مختصر زبان فارسی دکتر محسن ابوالقاسمی ، کتابخانهٔ طهوری ، تهران: ۱۳۷۸ .
۱۶ - مجلهٔ دانش ویژه نامهٔ دکتر غلام سرور ،شماره ۷-۵ ، اسلام آباد ۱۳۶۵.
۱۷ - تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، دکتر آفتاب اصغر ، لاهور: ۱۳۶۴ ش.

*****

دکتر شمیم محمود زیدی[1]

زبان وادبیات فارسی وگفتگو میان تمدنها

چکیده:
تمدّن عبارت است از همکاری افراد یک جامعه در اموراجتماعی،اقتصادی، دینی و سیاسی و و به سبب برقراری این گونه روابط، به «گفتگو» احتیاج داریم. گفتگو بین افراد و جوامع و تبادل‌نظرها تنها وسیلهٔ شناخت مشترکات و از بین بردن بُعد متداول میان آنها می باشد. آشنایی به زبان های متداول در زندگی افراد و آگاهی به فلسفهٔ اجتماعی مفید است . زبان و ادبیات فارسی حامل میراث پُرشکوه است و مجموعهٔ افکار و اخلاق عالیه می باشد. دانشمندان وعارفان فارسی زبان دنیا را از نگاه بشر دوستی می‌نگریستند و مبنای ادبیات را بر اخوّت و محبّت نهاده اند . از حکیمانی نظیر ابن سینا ، شیخ اشراق ، خواجه نصیرالدین طوسی، فارابی، زکریا رازی، البیرونی و سخنورانی مانند فردوسی ، خیام، سعدی وحافظ و عارفانی مثل سنائی ، عطّار و مولوی همه در پیشرفت فکری مردم خدماتی ارزنده انجام داده اند . درک ویژگیهای تمدّنهای گوناگون و احترام متقابل جهت توسعهٔ چنین تفاهم ضروری است. رهنمودهای حکیمانهٔ متفکّران اسلامی که به زبان فارسی آثاری منثور و منظوم از خود باقی گذاشته‌اند ، در این رهگذر بسیار سودمند است .

*****

قبل ازین که راجع به موضوع اظهار نظر بکنم و نتیجه ای به دست بیاورم باید اول اصل موضوع وهدف ازین بحث در نظر بگیریم. این موضوع چهار جنبه دارد، البته بنده این طور فکر می کنم و آنها عبارت اند از :

۱ - تمدن ، ۲ - گفتگو ، ۳ - زبان ، ۴ - ادبیات فارسی

---

۱ - مدیر لوک ورثه - اسلام آباد

سپس باید ببینیم که تمدن چه هست ؟

چرا احتیاج به گفتگو میان تمدنها داریم ؟

آیا این گفتگو قبلاً هم وجود داشته و اگر پاسخ به سؤال ما در اثبات هست باید توجه داشته باشیم که پس چرا الان این بحث درگرفته؟ به هر وقت به این پی‌بردیم باید ببینیم «گفتگو» چه هست و به چه نوعی «گفتگو» باید انجام بگیرد. و در چه مرحله باید باشد و نحوهٔ این «گفتگو چه می تواند باشد؟ هر وقت به ارزش گفتگو و به نحوهٔ گفتگو پی‌بردیم اهمّیت زبان، من‌جمله زبان و ادبیات فارسی بر ما روشن خواهد شد و نقش زبان و ادبیات فارسی در این زمینه چه بوده و یا چه می‌تواند باشد و بالاخره هدف ما از این گفتگوها چه هست ؟

پس اول راجع به تمدّن ،در فرهنگ معین تمدّن را این طور تعریف کرده اند :

«همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی اقتصادی دینی و سیاسی وغیره ».

یا طبق تاریخ تمدن و فرهنگ :

«تمدن عبارت است از مجموعه دستاوردها و اندوخته های مادّی و معنوی بشری که این دستاوردها و اندوخته ها یا حاصل تلاش انسان است و یا به طور مستقیم در اثر تعالیم انبیاء حاصل شده است»

پس روشن شد که تمدّن مربوط به جامعه می باشد و حالا جامعه را هم از نقطهٔ نظرهای مختلف می‌توان تعریف کرد جان دیویی جامعه را « متشکل از افرادی می داند که باهم هستند یا باهم زندگی می کنند».

فرانسیس براؤن درکتاب جامعه شناسی جامعه را جریانی داند که ثبات و سکون نداشته و پیوسته در حال تغییر است و معتقد است که مفهوم جامعه را از لحاظ جامعه شناسی مشتمل بر نوع تماس یا ارتباطی است که میان افراد در محیطی که پیوسته در حالی تغیّر هست برقرار می گردد و ساده ترین شکل این اجتماع روابط متقابل بین دو شخص هست و پیچیده ترین شکل آن مشتمل بر روابط مستقیم یا غیر مستقیم معلوم یا نامعلوم هست که میان مردم دنیا وجود دارد».

پس ارتباط با دیگران و کارکردن با آنها و شرکت در امور اجتماعی مشکلات و مسائلی در مقابل افراد قرار می‌دهد، شاید بتوان گفت که زندگی پیوسته همراه بامسائل و مشکلات است. بنابرین افراد می‌توانند بهتر با دیگران همکاری کنند و از زندگانی لذّت ببرند تا صحیح تر بتوانند با مسائل روبرو شده و استعداد حل این مسائل را داشته باشند.

پس معلوم شد که بخاطر برقراری این گونه روابط احتیاج به «گفتگو» داریم. این «گفتگو» بالاخره چه هست ، در اصل مرکب است از گفت یعنی او گفت و تو شنیدی و گو یعنی حالا تو بگو و او باید بشنود. و در حقیقت گفتگو هم همین است. همه می دانند که بشر مجبور به حرف زدن هست چون این نیروی گویایی هست که او را از حیوان ممتاز وممیّز می گرداند هر فردی از افراد بشر احتیاج دارد که خود را بیان کند. منظور از بیان خود آن است که افراد میل دارند عقاید و افکار و نظریات خود را برای دیگران بیان نمایند. یکی از مبانی عمدهٔ زندگی اجتماعی ارتباط و انتقال افکار و عقاید و آداب و رسوم ایدِآلها و ارزشها و میدانهای عمومی و اخلاقی است. اگر افراد بشر قادر نبودند که از طریق مختلف به وسایل گوناگون افکار و عقاید خویشتن را مبادله نمایند، ادامهٔ حیات اجتماعی و پیشرفت آن مشکل به نظر می رسد . انتقال و ارتباط یا به عبارت دیگر فهماندن مقاصد خود به دیگران و فهمیدن افکار ونظریات دیگران از طریق مختلف صورت می گیرد. مثلاً از طریق نوشتن و مکاتبه و طریق مکالمه و سخن گفتن، باید در نظر داشته باشیم که در گفتگو ، حرف زدن و گوش دادن به یک اندازه مهم هستند، بدین جهت می شود افکار دیگران را فهمید. درست است که گفتن و شنیدن هم هنری است وگفتگو به هیچ وجه این نیست که افکار خود را بر دیگران تحمیل بکنیم.

در اصل گفتگو واکنش فرهنگ جامعه است چون فرهنگ در اصل پایدارترین و ریشه دار ترین و ثابت ترین وجه جوامع بشری هست، پس ارزش تمدن ها به فرهنگی مربوط است که زیر ساخت آن تمدن را تشکیل می دهد و اصالت هر جامعه ای بر اصالت فرهنگ آن جامعه مربوط است به قول استاد

محترم دکتر رضا مصطفوی سبزواری که می گویند :
«گفتگوی تمدنها در حقیقت گفتگوی فرهنگهاست و البته گفتگوی تمدنها به معنای تسلّط یافتن و تحمیل کردن فرهنگی بر دیگری نیست هم چنین به معنای تسلیم شدن در برابر فرهنگ دیگری نیز نیست بلکه دو جنبه دارد از سوی تبادل وتعامل آگاهانه و عالمانه فرهنگی و تمدنی را می پذیرد و از سوی دیگر تحمّل وتسلّط و تهاجم فرهنگی را نفی می کند».

من کاملاً با ایشان موافق هستم وقتی پیشرفت جامعه را بررسی می کنیم متوجه می شویم که جنبهٔ فرهنگی حیات انسان به قدری اهمّیت دارد که بعضی از دانشمندان، انسان را حیوان فرهنگی خوانده اند و خوشبختانه این حیوان ناطق هم هست پس برای آن زبان یک وسیله است که فرد مقاصد خود را به دیگران می‌فهماند و از مقاصد ونظریات دیگران مطّلع می شود . همه می دانند که بشر احتیاج دارد هر طوری که باشد مفهوم خود را برای طرف مقابل توضیح بدهد.بدون شک گفتگو هنگامی انجام می گیرد وقتی هر دو طرف با هم مساوی باشند و برای همدیگر مورد احترام هم باشند.

تاریخ شاهد هست که هر جامعه منبع قدرت و منشأ افکار و عقاید امور خاص می باشند، در جامعه ای می‌بینیم که علم و منطق هادی و رهنمای افراد در رفتار و عقاید و افکار آنهاست در حالیکه در جامعهٔ دیگر آداب و رسوم و سنّتهای گذشته حاکم بر اعمال و افکار می باشند. جامعه ای وجود دارد که آن عقاید دینی به طور مؤثر نفوذ دارند و در جامعهٔ دیگر هر یک از این عوامل در خود افکار و نظریات و عادات مردم تأثیر دارد ، پس توافق و تبادل افکار بین آنها کار سهل نیست پس گفتگو بین این جوامع و تبادل نظرها تنها وسیلهٔ شناخت مشترکات و از بین بردن بُعد متداول بین آنها می باشد، باید قبول داشته باشیم که هیچ فرهنگ و تمدن در تنهایی رشد نمی کند. تاریخ شاهد هست تنها فرهنگهایی که با هم گفتگو داشتندباقی ماندند وبقیه از بین رفتند . پس موضوع گفتگوی تمدّنها موضوع تازه نیست و از قرنها پیش وجود داشته، ما می‌بینیم که فرهنگ هر جامعه از اول در حال تغیّر است و این تغییر در کلّیهٔ شئون فرهنگی

جامعه رخ می‌دهد. وضع اجتماعی ما بکلّی عوض شده چیزی که در سدهٔ پیشین برای افراد و اقوام ارزش داشته امروز بکلّی از رونق افتاده . در عصر ما علوم و تکنولوژی در کلیهٔ شئون فرهنگی تحوّلاتی به وجود آورده‌اند. مبادلات فرهنگی و توسعهٔ روابط اقتصادی و سیاسی اقوام و ملل را به هم نزدیک ساخته. دیگر باید افراد را به نحوهٔ زندگانی اقوام و ملل آشنا ساخت، و افراد باید در سخن گفتن و نوشتن و گوش دادن ورزیده باشند ومهارت و زیرکی و درک امور هنری و ارزشهای آنها راکسب بکنند تا در مبارزه پیشرفت از ملل های دیگر عقب نیفتند.

هر وقت موضوع گفتگوی تمدّنهای امروزه درمیان باشد ما باید در نظر داشته باشیم که هر فردی از افراد بشر میل دارد بداند برای چه، کار معینی را انجام می‌دهد، پس داشتن هدف در زندگانی روزمره انسان رابه فعالیت وادار می‌کند. جهت کار ، اقدام و مسیر او راتعیین می‌کند وموفقّیت او را تا اندازه ای تضمین می نماید.

گویا گفتگوی تمدّنها بستگی دارد به مسالهٔ امنیّت و این مسأله برای هر یک از افراد بشر امری است حیاتی هر فرد احتیاج دارد که از هر جهت در امان باشد و احساس امنیّت خاطر کند. این امنیّت ممکن است در جنبهٔ اقتصادی یا علمی یا اجتماعی باشد. و این احتیاج دارد به گفتگو و وسیلهٔ مهم برای گفتگو، زبان است، زبان نه تنها یک پدیدهٔ اجتماعی است بلکه یک وسیلهٔ مهم برای ادامهٔ حیات اجتماعی می‌باشد.

رشد قوهٔ بیان عامل مهمی برای پرورش رشد اجتماعی است. آشنایی به زبان متداول در زندگی افراد انسانی و آشنا شدن به فلسفهٔ اجتماعی مفید است . یکی از خصایص زبانهاست که وجود فرهنگی آنها توسط افکار و ادبیات وشعر تشکیل می‌یابد و این وجود فرهنگی یک وسیلهٔ معتبر برای مواجه شدن با هرگونه بحران می باشد.

هرگاه موضوع تمدّن زیر نظر باشد ایران دارای موقعیت خاصی می شود از یک سو با اُروپا و از سوی دیگر دم در آسیا قرار دارد و نقطهٔ اتّصالی بین شرق و

غرب می‌باشد، بدین جهت زبان فارسی برای فارسی زبانان چه آنها ایرانی باشند و چه اقوامی که فارسی حرف می زنند، حامل میراث جاودان و پُرشکوه هست که مایهٔ افتخار آنهاست . ولی به همان اندازه برای کسانی که فارسی زبان نیستند، به خاطر محتوای مطالب ادبیات دارای ارزش بی‌مانندی می‌باشد. یکی از خصایص ادبیات فارسی دارا بودن مجموعهٔ افکار بدیع ومکارم اخلاق عالیه آن می باشد. تاریخ شاهد هست که قلب و نظر اهل ایران متوازن ، با محبت و دارای تحمل است. ما می بینیم از حیث تاریخ زبان فارسی دارای شناخت خاصّی می باشد و این شناخت او نه تنها در عالم اسلام بلکه در دنیای غرب هم وجود دارد. گلستان سعدی در قرن هفدهم به زبان فرانسه ترجمه شد و فرهنگ های متعدّدی به زبان فارسی و لاتینی و فارسی و فرانسه ترتیب یافتند. عدهٔ زیادی از مستشرقین به سبب علاقهٔ خود تحقیقات در زمینهٔ فرهنگ و تمدن و شعر و ادب فارسی آغاز نمودند. چون یقین داشتند آشنایی به زبان فارسی برای فهم میراث فرهنگی ایران چه در جنبه های فلسفی وعلّمی و دینی وچه در مسائل تاریخی کمک بزرگی می‌نماید. حقیقت آن است که ادبیات عرفانی ایران پرتو درخشندهٔ ملّت مسلمان و فرهنگ اسلامی است، این از لحاظ محتوا حاصل احساسات برابری و مساوات و وسیلهٔ بازیافت شخصی می باشد. در عین حال مطالعهٔ تمدن ایرانی و کمک این تمدن به توسعهٔ علم ودانش وعقاید دینی از راه تعالیم مطالعات اجتماعی آن صورت می گیرد. همه می‌دانند که زبان فارسی برای معرّفی فرهنگ اسلامی نقش مهمی را ایفاکرده است. تعداد زیادی منابع تصوف و عرفان در زبان فارسی وجود دارد و در این مورد می‌توان گفت که زبان فارسی از زبان عربی باارزش‌تر است.

دانشوران و عارفان ایرانی توسط شعر و نثر دنیا را از نگاه بشر دوستی می‌دیده اند و بنای ادبیات ایران روی محبت و اخوّت نهاده شده است. تاریخ شاهد هست که دانشورانی مانند ابن سینا و شیخ اشراق و خواجه نصیر الدین طوسی و ملا صدرا با فلسفهٔ اسلامی به مقام اعلی نایل آمدند و شرق وغرب هر دو را تحت تأثیر افکار خود قرار دادند. امروز لازم هست که افکار این دانشوران

از سر مورد ارزیابی قرار گیرد و با این گونه افراد میراث فرهنگی خود را غنی بسازیم. مطالعهٔ افکار دانشمندانی مانند فارابی و زکریا رازی و ابوریحان البیرونی و فردوسی و خیام و حافظ در پیشرفت فکری مردم سهم بسزایی داشته، همهٔ آنها برای اسلام و بشریّت خدمات ارزنده ای انجام داده اند، افکار سنائی و عطّار و مولانا رومی و دکتر اقبال زنده و جاوید هستند و برای هر عصر و زمان مورد قبول واقع شده اند.

ناگفته نماندکه توصیه های دانش اندوزی و دانش پژوهی در اسلام سبب شد تا مسلمانان بر دانشهای ملّت های دور دست جهان نفوذ بکنند. شرق تامدت زیادی مهد تمدّن بوده است و زادگاه علم و عرفان شناخته می شد حتی می شود گفت که تمدن امروزه غرب از آن سر چشمه گرفته. شرق دارای پیشینهٔ فرهنگ و تمدن هزار ها سال است و نقش تمدن دیرپای ایران و شبه قاره پاکستان و هند در زمینهٔ تمدّنهای سایر کشورهای جهان کم سابقه است. متأسفانه باگذشت زمان گفتگوی فرهنگی مبدّل به گفتگوی اقتصادی و جنگی شد و جای غزل و مثنوی را اسلحه گرفت. وکم کم کارخانه‌های اسلحه سازی غرب جای علوم و دانش وفرهنگ مشرق راگرفت و ملّت ها را به جان همدیگر انداخت، و ملّتها که از رباعیات عمر خیام و غزلیات حافظ و حکایات گلستان سعدی لذّت می بردند از آن دل کندند و دنبال جمع آوری اسلحه شدند.

ما یک سدهٔ پُر ازکشت وکشتار و جنگ و جدالهای جهانی را پشت سرگذاشته ایم و امروز احتیاج برای گفتگو بین تمدّنها بیشتر از پیش است زیراکه هرکسی خواهان امنیت است.

اکنون که غرب درصدد آن است که یک تمدّن جهانی تشکیل بدهد، باید درنظر داشته باشیم که این هنگامی می تواند امکان داشته باشد که هرکسی برای تمدّنهای دیگری احترام بگذارد او را با تحقیر نگاه نکند ومورد تمسخر قرار ندهد. نباید در صدد آن باشیم که دیگران ما را بشناسند بلکه باید قدم جلو بگذارند و سعی بکنند که دیگران را هم بشناسند. درست است که روابط افراد

جامعه چه از جنبهٔ معنوی و فکری و چه از لحاظ آداب زندگانی احتیاج به روابط صمیمانه دارد و بدین جهت احتیاج به گفتگو رو به افزایش می یابد. خوشبختانه دراین زمان که ارتباطات و سفر به کشورهای دور دست ومبادلات فرهنگی و علمی مهیّاست، با همکاری فعال مفکّران و دانشوران و کار دانان آموزش و پرورش، افهام و تفهیم ممکن شده، باید که مبادلات فرهنگی و توسعهٔ روابط اقتصادی و سیاسی از سکوی عموم مردم وافراد اکادمیک قرار گیرد و از سوی دیگر توسعه و پیشرفت وسایل ارتباطی مثل کتاب ، روزنامه و مجلّه و اختراع وسایل جدید کامپیوتری و رادیو و سینما و تلویزیون که نتیجهٔ مستقیم پیشرفت علوم وتکنولوژی است در افکار و عقاید و آداب و رسوم احساس و تمایلات و توسعهٔ جنبه های مشترک مردم یک جامعه تاثیر فراوان دارد. این وسایل ارتباطی نه تنها مردم یک کشور را بیش از گذشته به افکار و عقاید و آداب و رسوم و زبان و سایر امور اجتماعی کشور خود آشنا ساخته بلکه در توسعهٔ تفاهم بین المللی و آشنایی مردم یک جامعه بر فرهنگ اجتماعات دیگر نیز مؤثر بوده . برای اینکه فاصله ها از بین برود باید مشورت باهمدیگر و دید و بازدید را رواج داد. ما باید به هر وسیله سعی بکنیم پیام خود را به دیگران برسانیم سینما، تأتر، موسیقی ، نمایشگاههای مصوری و و صنایع دستی که به وسیلهٔ انعقاد فستیوال ها و مسابقهٔ بازی ها می توانیم این فاصله ها را از بین ببریم.

می‌گویند هیچ گفتگویی شیرین تر از گفتگوی عشّاق نیست. چون عاشق از ته دل با معشوق حرف می‌زند. عشق حقیقی را باید در عرفان وتمدّن اسلامی سراغ گرفت و این فرهنگ اسلامی است که جهانی شده و در سایهٔ همین تمدّن گرانبها و فرهنگ دینی وعلمی عالمان و شاعران و دانشوران رشد کرده اند.

حق آن است که حرفهایی که از دل برمی‌خیزد از طریق گوش شنوا باز در دلها می نشیند و ما می بینیم که هنرمندی مثل نصرت فتح علی خان در امریکا و ژاپون و عزیز میان در ایران و سایر کشورهای جهان و یا عابده پروین در پاریس و لندن باهمین اشعار عارفانه صوفیا شنوندگان را به وجد می آورند و وسیلهٔ

شناخت فرهنگ و ادبیات عرفانی فارسی زبان می‌شوند و یا قوّالان محلّی هر وقت در دهکده های دور افتاده اشعار جامی و سعدی و حافظ و حتی امیر خسرو و اقبال را می خوانند، و مردم واله وشیدای آنها می شوند در حالیکه آنها با زبانی غیر از زبان محلّی خودشان آشنایی زیادی ندارند.

ناگفته نماند بعضی وقت ها اهالی یک مملکت که از یک نژاد و دارای یک زبان و یک مذهب هستند باوجود این همه مشترکات فقط بخاطرمسائل اقتصادی درپی آزار هم دیگر می شوند و بدین علّت بدترین ضرری به فرهنگ و تمدن خود می رسانند پس معلوم شد که برای اتّحاد و اتفاق همدلی هم لازم هست.

اگر هدف از گفتگوی تمدّنها روابط صمیمانه ملّت هاست وتشکیل یک جامعهٔ جهانی و یک اقتصاد همه جانبه هنگامی امکان دارد که اقوام و ملل متمدّن با یکدیگر حسن تفاهم داشته باشند و هم فکری و هم گامی را ابراز بکنند. فرهنگ خود را حفظ کنیم و به خوبی های تمدّنهای دیگر توّجه داشته باشیم. من مقالهٔ خود را بااین بیانیهٔ حضرت‌آیت‌الله‌خامنه‌ای پایان می‌دهم:

« ما نمی گوییم که درهای خود را برای فرهنگ دیگران ببندیم و آنها را به سوی خود جلب نکنیم آری ما باید آنها را به سوی خود جلب بکنیم ولی مانند یک جسم زنده که عناصر لازم را در خود جذب می کند و نه مثل کالبد مرده و بیهوش که هر چه بخواهیم در آن می توانیم فرو ببریم».

نکته مهم آن است که ملت ها باید هم دیگر را بشناسند و در این مورد باید در نظر داشت که شناخت تمدّن باید تفاهم تمدّنها باشد و نباید به تصادم تمدّنها مبدّل گردد. هدف این گفتگو باید همزیستی فرهنگهای متنوّع را بوجود بیاورد چنانکه در سابق امکان داشته و در آینده هم امکان دارد.

فهرست منابع

۱ - فرهنگ معین

۲ - تاریخ تمدن و فرهنگ

۳ - تاریخ تمدن ،دکتر علی شریعتی ، تهران، ۱۳۵۹.

۴ - ماهنامه «محجوبه» تهران ، ج ۲۰ ش ۱ ژانویه ۲۰۰۱م

۵ - شرق و غرب در کلام اقبال ، دکتر شهین دخت مقدم صفیاری ، انتشارات آکادمی اقبال پاکستان لاهور ، ۱۹۹۹م

۶ - اقبال و گفتگوی تمدّنها (مقاله) دکتر رضا مصطفوی سبزواری فصلنامهٔ دانش - اسلام‌آباد، شمارهٔ مشترک ۶۰-۶۱ بهار وتابستان ۱۳۷۹ صص ۱۱۵ تا ۱۲۸.

7 - Islam, Dialogue and Civil Society, Mohammad Khatami,Canberra, 2000

۸ - مجلهٔ ایران شناسی ، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لاهورسال سوم شماره ۳، ۱۹۹۶م

۹ - مجلهٔ پیغام آشنا شماره ۳ ، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -اسلام آباد

۱۰ مجلهٔپیغام آشنا شماره ۵ - ۶ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -اسلام آباد

۱۱ - مجلهٔ پیغام آشنا دسامبر ۲۰۰۰ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -اسلام آباد

۱۲ - فصلنامهٔ دانش ، شمارهٔ مشترک ۵۴-۵۵ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام‌آباد

۱۳ - فصلنامهٔ دانش، شماره مشترک ۵۶-۵۷،مرکزتحقیقات فارسی‌ایران و پاکستان -اسلام‌آباد

*****
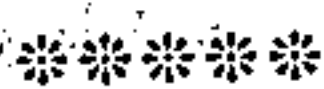
سید مرتضی موسوی [1]

نقش مرکز تحقیقات فارسی
در حفظ و احیاء و توسعهٔ زبان و ادب فارسی در منطقه

چکیده:
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی / اسلام آباد در آبان ماه ۱۳۵۰ هـ ش برمبنای موافقتنامه میان دولت پاکستان و دولت ایران رسماً آغاز به کار کرد. صحنه های عمدهٔ فعالیّت های علمی، ادبی، و فرهنگی مرکز تحقیقات شامل ابتیاع و حفظ نسخ خطی آثار منظوم و منثور فارسی و سایر زبانها و نشر فهرستهای آن، تأسیس کتابخانهٔ گنج بخش، نشر فهرستهای مشترک و کتابهای مهم ادبی و علمی و آثار تحقیقی نویسندگان معاصر، نشر فصلنامهٔ دانش، همکاری با گروههای زبان و ادب فارسی دانشگاهها، برگزاری دوره های دانش افزایی و اعزام معلّمان فارسی به ایران جهت شرکت در دوره های مشابه، برگزاری مسابقه های سخنرانی فارسی میان دانشجویان فارسی سرتاسر پاکستان، اهدای مواد علمی به موسّسه های عالی آموزشی و استادان و محقّقان و مروّجان زبان و ادبیات فارسی، همکاری با انجمن فارسی اسلام آباد در تشکیل سمینار های علمی و ادبی، خدمات آموزشی مرکز از جمله خدمات آموزشی مدیر و کتابدار مرکز می باشند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی سه دههٔ اخیر بدون تردید از عهدهٔ حفظ و احیاء و توسعهٔ زبان و ادب فارسی در منطقه به طور عموم و در پاکستان بخصوص به نحو احسن برآمده است.

*****

مرکز تحقیقات فارسی برمبنای موافقتنامهٔ دولتین پاکستان و ایران که در سال ۱۳۵۰ هـ ش به امضا رسید، رسماً آغاز به کار کرد. اهداف مرکز بدین قرار در نظر گرفته شده بود :

---

۱ - مدیر فصلنامهٔ دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

«به منظور تشیید و ادامهٔ همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان و برای رسیدن به حدّ اعلای تفاهم بین دوکشور از طریق تعاون صادقانه و همبستگی دوستانه در این زمینه ها دولت ایران و دولت پاکستان تصمیم گرفته‌اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه های فرهنگی و آموزشی منعقد سازند. پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است. اینک به منظور حفظ و توسعه ونشر و ترویج این میراث فرهنگی موسسه ای به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هنر دولت ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می‌شود».

الحمد لله در آبان ماه ۱۳۸۱ سی سال از مدت فعالیت رسمی پُربار این مرکز می گذرد. در مقالهٔ حاضر شمّه‌ای از کارنامهٔ ۳۰ سالهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و نقش مثمر آن در حفظ و احیاء و گسترش زبان و ادب فارسی در منطقه مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد.

صحنه های فعالیتهای علمی ، ادبی و فرهنگی مرکز تحقیقات را می‌توان در چند قسمت عمده مشخّص نمود:

۱ - ابتیاع و حفظ نسخ خطّی آثار منظوم ومنثور فارسی و سایر زبانها و نشر فهرست های آن؛

۲ - تأسیس کتابخانهٔ گنج بخش؛

۳ - نشر فهرستهای مشترک و کتابهای مهم ادبی و علمی و آثار تحقیقی نویسندگان معاصر ؛

۴ - نشر فصلنامهٔ دانش ؛

۵ - همکاری با گروههای زبان و ادب فارسی دانشگاههای پاکستان ؛

۶ - برگزاری دوره های دانش افزایی و اعزام معلّمان فارسی به ایران جهت شرکت در دوره های مشابه؛

۷ - برگزاری مسابقه های سخنرانی فارسی میان دانشجویان فارسی سرتاسر پاکستان ؛

۸ - اهدای مواد علمی به موسّسه های عالی آموزشی و استادان و محقّقان و

مروّجان زبان و ادبیات فارسی ؛
۹ - همکاری با انجمن فارسی اسلام آباد در تشکیل سمینارهای علمی و ادبی ؛
۱۰ - خدمات آموزشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از جمله خدمات آموزشی مدیر و کتابدار مرکز .

فعالیتهای همه جانبهٔ مرکز تحقیقات طی سی سال اخیر را باکمال اختصار در ۱۰ زمینهٔ فوق بررسی می‌نماییم تا بتوانیم نقش مرکز را در حفظ و احیاء و گسترش زبان و ادبیات فارسی تبیین نماییم.

۱ - ابتیاع و حفظ نسخ خطّی آثار منثور و منظوم فارسی و سایر زبانها و نشر فهرستهای آن

مرکز تحقیقات خدمتی بزرگ در حفظ نسخ خطّی فارسی انجام داده است که تاکنون بالغ بر ۲۴۰۰۰ مجموعهٔ نسخ خطّی آثار فارسی و سایر زبانها را ابتیاع و در محل مرکز گرد آورده است. چنانکه می‌دانیم طی هزار سال گذشته در شبه قاره آسیای جنوبی هزاران نسخهٔ خطّی از آثار فارسی که در ایران ، افغانستان ، آسیای میانه و همچنین در شبه قاره به سلک نگارش در آمده ، تسوید گردیده است. طی دو قرن اخیر پس از به وجود آمدن صنعت چاپ در این سرزمین شاید نتوانسته ایم حتّی چند در صد از چنین آثار به وجود آمده را ، چاپ و منتشر سازیم. بنابراین در مرحلهٔ اول گردآوردن چنین نسخ خطّی گامی بلند درحراست میراث علمی و ادبی و فرهنگی منطقه به شمار می رود. طی سی سال اخیر مرکز تحقیقات مبالغ هنگفتی جهت ابتیاع و خرید نسخ خطی آثار منثور و منظوم، کتابها و رسائل، اسناد و مدارک خطّی به خرج رسانیده است. در اینجا شایسته است از شخصیتهای علمی و ادبی که بدون چشمداشت نسخ خطّی خود را در اختیار مرکز گذاردند (ولواینکه بعداً مرکز بهای مناسبی به آنان تأدیه نموده است) به نیکی یادکرد. از اینکه دهها و صدها نسخ خطّی فارسی در کتابخانه‌های شخصی افراد در مناطق شهری و روستایی هم اکنون نیر وجود دارد ، شایسته خواهد بود که صاحبان چنین نسخ بذل عنایت نموده آن را به مرکز بسپارند . این امر بدین سبب نیز شایسته خواهد بود که در اغلب خانواده‌ها دیگر از افرادی که تسلّط و حتّی آشنایی به زبان فارسی علمی داشته باشند،

کمتر یافت می شوند.

تهیّه و تنظیم و نشر فهرستهای نسخ خطّی کتابخانهٔ گنج بخش و فهرست مشترک نسخ خطی و فهرست موزهٔ ملی پاکستان نیز ازکارهای درخور ستایش مرکز است.

۲ - تأسیس کتابخانهٔ گنج بخش

یکی از کارهای اساسی که همزمان باایجاد مرکز تحقیقات انجام یافته، بنیانگذاری کتابخانهٔ گنج بخش بوده که در حال حاضر تعداد کتابهای آن در حدود ۴۰ هزار مجلّد می باشد. در این رهگذر نقش کتابدار محترم کتابخانهٔ گنج بخش آقای دکتر محمد حسین تسبیحی شایان تقدیر فراوانی است که با نظارت مدیران وقت (از اولین مدیر مرکز استاد علی اکبر جعفری تا جناب دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر پیشین مرکز و سرپرستان گرامی دکتر توسّلی و دکتر مصطفوی و مدیر محترم فعلی دکتر ایران زاده) در غنی ساختن کتابخانه زحمات شبانه روزی کشیده اند. کتابهای چاپ شده سر تا سر شبه قاره از یک قرن و نیم به این طرف و همچنین کتابهای منتشر شده در ایران و اروپا در کتابخانهٔ گنج بخش بر طبق اصول جدید کتابداری و با تهیه برگه های مربوطه نگهداری و مورد استفادهٔ استادان و دانشجویان و محقّقان سرتاسر پاکستان و حتی مراجعانی از کشورهای خارج قرار دارد.

۳ - نشر فهرستها و کتابهای مهم ادبی و علمی و آثار تحقیقی نویسندگان معاصر

در زمینهٔ نشر فهرستها خدمات ارزنده جناب آقای احمد منزوی، آقای دکتر تسبیحی، آقای دکتر عارف نوشاهی، آقای دکتر خضر عباس، آقای نذیر رانجها و خانم دکتر انجم حمید و چندین نفر دانش پژوهان دیگر شایان تذکر است. الحمد لله با مساعی مستمر و ممتد عملاً کار فهرست نگاری و نشر آن به ثمر رسیده و مورد استفاده در سر تا سر جهان می باشد. مرکز تحقیقات توانسته است با امکانات خود طی سه دههٔ اخیر ۱۷۸ مجلّد از کتابهای گوناگون از ادب خالص، تاریخ، تذکره، دواوین، علوم قرآنی، فلسفه، اقبال شناسی و عرفان از

جمله فهرستها را به تعداد بالغ بر ۵۰ هزار نسخه متدرجاً چاپ و به بهای نازل و اغلب هم به طور اهدایی به کتابخانه های موسّسه های علمی و آموزشی و شخصیتهای دانشگاهی و محقّقان رشتهٔ ایرانشناسی اهدا نماید.

۴ ـ نشر فصلنامهٔ دانش

مجلهٔ دانش هجده سال پیش در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آغاز به نشر کرد، در یازدهمین سال انتشار به مرکز تحقیقات منتقل و تاکنون جمعاً توانسته است ۷۱ شماره را منتشر سازد. در این رهگذر خدمات رایزنهای فرهنگی وقت و مدیران محترم وقت مرکز تحقیقات فارسی که از حیث مقام خود مدیریت مسؤول و سردبیری آن را به عهده داشته اند و همچنین خدمات مدیران قبلی آقای دکتر عارف نوشاهی، آقای دکتر سید سبط حسن رضوی مرحوم که به طور تمام وقت همّ خود را مصروف این کار بزرگ علمی کرده اند، باید تشکر و قدردانی کرد زیرا پس از تعطیل مجلّه های فارسی زبان هلال و پاکستان مصوّر که به مدت ۳۶ سال در پاکستان منتشر می گردید، اکنون ارزش و اهمیّت دانش چند برابر گردیده است. قبل از تصدّی مدیریت مجله دانش توسط اینجانب، برای مدت دو سال خانم دکتر شگفته مدیریت افتخاری مجلّه را همزمان باریاست گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین به عهده داشتند. مجلّه دانش تاکنون صدها مقالهٔ علمی ، دهها متن منتشر نشده و صدها آثار منظوم سخنوران را علاوه بر معرّفی صدها کتب منتشر شده در منطقه و مجلّه ها و نشریه های علمی و ادبی و گزارشهای عدیده ازگردهمایی‌ها، سمینارها و جلسات علمی و ادبی و فرهنگی منتشر کرده است. پس از پشت سر گذاردن دورهٔ فترت توانسته ایم که ۱۶ شماره های مشترک را طی دو سال و چند ماه اخیر منتشر و توزیع نماییم. با نشر دو شماره دیگر هم که ان‌شاء الله در مراحل نهایی تدوین و نشر است،بزودی پس اُفت مجله برطرف خواهد گردید و بروز خواهد رسید . از این فرصت استفاده کرده ، از دانشمندان شرکت کننده در سمینار علمی و شخصیتهای حاضر در این مکان شریف نیز تقاضای همکاری علمی با فصلنامهٔ دانش می‌نماییم.

۵ - همکاری با گروههای زبان و ادب فارسی دانشگاههای پاکستان

مرکز تحقیقات مفتخر است که با اهدای امکانات رایانه، انتشارات مرکز، کتب منتشر شده در ایران، مساعدت در تهیهٔ متون درسی، تهیه و تنظیم پایان نامه ها و در سایر زمینه ها همکاریهای نزدیک با گروههای زبان و ادب فارسی دانشگاههای پاکستان می‌نماید. همچنین دهها کتاب که به کوشش اعضای هیأت های علمی دانشگاههای پاکستانی تصحیح ، تحشیه ،ترجمه یاگردآوری شده از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشرگردیده است.

۶ - برگزاری دوره های دانش افزایی و اعزام معلّمان فارسی به ایران جهت شرکت در دوره های مشابه

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راساً یا باهمکاری مراکز علمی دوره های دانش افزایی را برای معلّمان فارسی سرتاسر پاکستان تشکیل می دهد که در آن علاوه بر استادان پاکستانی و ایرانی خود مدیر ارجمند مرکز تحقیقات و رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به امر تدریس می‌پردازند. اغلب کوشش می شود استادان دانشگاههای ایران جهت آموزش به معلّمان فارسی در چنین دوره های دانش افزایی به پاکستان دعوت گردند. آخرین دورهٔ دانش افزایی در همین سال پیش باهمکاری دانشگاه ملی زبانهای نوین در اسلام آباد تشکیل گردیده است.

۷ - برگزاری مسابقه های سخنرانی فارسی میان دانشجویان فارسی سرتاسر پاکستان

به ابتکار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از سالهای گذشته همه ساله هیأت های دانشجویان دورهٔ کارشناسی ارشد از دانشگاههای پاکستان به راهنمایی یکی از معلّمان خود به اسلام‌آباد یا لاهور جهت شرکت در مسابقهٔ سخنرانی فارسی که چند نوبت در محل دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشگاه گورنمنت کالج لاهور تشکیل گردیده است ، شرکت می نمایند و علاوه بر هزینهٔ مسافرت و اسکان، گواهی نامه ها و جوایز مناسبی به شرکت کنندگان اهدا می‌گردد.

۸ - اهدای مواد علمی به موسّسه های عالی آموزشی و استادان و محقّقان و مروّجان زبان و ادبیات فارسی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اغلب انتشارات علمی ، ادبی و فرهنگی خود را به کتابخانه‌های موسّسه های عالی آموزشی و استادان و محقّقان و مروّجان زبان و ادبیات فارسی اهدا می‌نماید. فصلنامهٔ دانش نیز در کشورهای منطقه و همچنین به کتابخانه های منتخب در اروپا، آسیا ، افریقا، استرالیا و قاره امریکا به طور مبادله و یا اهدایی ارسال می شود . از این رهگذر خدمت شایسته‌ای در شناخت میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه در سراسر دنیا به عمل می آید.

۹ - همکاری با انجمن فارسی اسلام آباد در تشکیل سمینارهای علمی و ادبی ماهیانه

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از سالهای قبل در تشکیل جلسات علمی و ادبی به انجمن فارسی - اسلام آباد اغلب مساعدتهایی می‌نموده اما از ژانویه ۲۰۰۱م در تشکیل جلسات ادبی و سمینارهای علمی که همه ماهه با تعیین موضوع مشخّص تشکیل می گردد، همکاریهای بسیار صمیمانهٔ نزدیکی دارد. انجمن فارسی از این بابت به تشویق و پشتیبانیهای بی سابقه آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر پیشین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مدیون می باشد.

۱۰ - خدمات آموزشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از جمله خدمات آموزشی مدیر و کتابدار مرکز

از بدو تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مدیران محترم مرکز تحقیقات در صورت امکان شخصاً وگرنه با اعزام استادان ایرانی یا پاکستانی به موسّسه ملّی زبانهای نوین که از ۲ سال قبل به سطح دانشگاه ارتقاء پیدا کرده است، در بالابردن سطح زبان نوشتاری وگفتاری دانش‌آموختگان گروه زبان و

ادبیات فارسی دانشگاه زبانهای نوین نقش سازنده ای را ایفاء کرده اند. جناب استاد علی اکبر جعفری ، آقای دکتر مهدی غروی ، آقای دکتر رضا شعبانی ، آقای دکتر مهدی توسّلی و آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی و آقای دکتر رضا مصطفوی شخصاً امر آموزش دانشجویان موسّسه ملّی وقت و یا دانشگاه ملّی زبانهای نوین امروزه را به عهده داشته اند و از طرف دیگر طی سه دهۀ اخیر خدمات استادان ایرانی و پاکستانی از جمله آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ، دکتر علوی مقدم ، خانم اقدس رضوانی ، آقای علی پیرنیا و آقای دکتر غلام سرور ، آقای دکتر سید سبط حسن رضوی ، و دیگران برای مدتهای کوتاه یا بلندی در اختیار گروه آموزش فارسی بوده اند که این همکاری‌ها همچنان ادامه دارد .

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی سه دهۀ اخیر بدون تردید از عهدۀ رسالت حفظ و احیاء و گسترش زبان و ادب فارسی در منطقه به نحو احسن برآمده و جا دارد که در سالهای آینده دانشگاهها و موسّسه های تحقیقی منطقه با مرکز تحقیقات تشریک مساعی وسیع تر نموده، در پیش برد اهداف مرکز که همانا تحکیم مبانی میراث مشترک فرهنگی منطقه می باشد، صمیمانه پشتیبانی نمایند.

*****

فارسی شبہ قارہ

دکتر محمد ظفر خان [۱]

اتحاد بین المسلمین در پرتو کلام الله مجید

چکیده :
خداوند بزرگ و برتر در کلام اللّه مجید به مسلمانان جهت ایجاد یگانگی و وجدت در صفوف خود تأکید اکید فرموده . در ده ها آیات قرآن مجید هـمگامی وهمکاری میان مسلمانان آموزش گردیده. عبادات اسلامی از جـمله نـماز، روزه ، حج، و زکوة همه دارای وجهۀ اجتماعی است. در دهۀ اخیر که جـهان یک قـطبی گردیده ، زورگویی تنها ابر قدرت سکۀ رائج شناخته می شود . طی چند سال اخیر مردم مسلمان کوسووو ،چچن،کشمیر،افغانستان و عراق روز سیاه خود را تماشا کردند. اگر چنانچه هوس سیری ناپذیر قدرت ستمگر مهار نگردد، دندان آز را می خواهد بر ایران عزیز و سوریه تیزکند ! چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما ؟ تنها راه بـرای ۵۷ کشور مسلمان ایجاد اتّحاد و همبستگی شکست ناپذیر میان خودشان است و بایستی سکوی کنفرانس اسلامی را استوار و پابرجا ساخته ، با زورگویی محور ائـتلافی ضـد مسلمانان جهان مبارزه کرد.

*****

اللّه تعالیٰ جلّ شأنه، در قرآن مجید وفرقان حـمید دربـارۀ اتـحاد بـین‌المسـلمین و وحـدت مسلمانان چنین فرموده است :

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰه جَمِيعاً وَّ لاَ تَفَرَّقُوا وَ اذْكرُو نِعْمت اللّٰهِ عَلَيكُم إذكُنْتم اَعْدَاءً فَاَلَّف بَينَ قُلُوبِكُم فَاَصْبحتم بِنِعْمَتِهِ إخواناً وَ كُنْتُم عَلىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَانقَذَكُم مِنهَاء كَذالِك يُبينُ اللّٰهُ لَكمُ آيتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهتَدُونَ» [۲]

---

۱ - استاد و رئیس سابق بخش فارسی دانشکدۀ دولتی جهنگ.

۲ - قرآن مجید ، پاره ۴ ، سوره ۳ ، آیة ۱۰۳.

(ترجمه) و همگی به رشتهٔ دین خدا چنگ زده و به راه های متفرّق (مدعیان دین ساز) نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما باهم دشمن بودید. خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخته و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شُدید، در صورتی که در پرتگاه آتش بودید خدا شما را نجات داد. باری بدین مرتبه وضوح و بدین پایهٔ کمال خداوند آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می‌کند باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.»

از این آیات بیّنات منکشف می‌شود که قبایل عرب قبل از اسلام یک دیگر را دوست نمی‌داشتند و همواره بین آنها آتش جدال و قتال زبانه می‌زد، آنها از لذّت عفو و منّت اغماض بی‌نصیب بودند و در ریختن خون هم‌نوعان و هم‌وطنان مجتنب نمی‌ماندند گویا رفق هیچ گاه رفیق آنان نبود ولی چون آفتاب عالمتاب اسلام در سرزمین عرب طلوع شد و اشعهٔ آن قلوب شان را منوّر کرد و آنان حلقه به گوش اسلامی شده بر خدای وحده لا شریک ایمان آوردند و حضرت محمد مصطفی «ص» را به طور هادی برحق و فرستادهٔ خدا و خاتم النبیین و المرسلین تقبّل کردند، همه از مواعظ و نصایح قرآنی مکارم اخلاق آموختند و عادات ستوده و صفات پسندیده را اختیار کردند . تیرگی کفر وضلالت وسیاهی حسادت وعداوت از دل شان دور شد. به عبارت دگر تعلیمات اسلام باعث استیصال شجر بُغض و عداوت ونهال نفرت و حقارت از قلوب شان گردید و آنان به صفای قلب دست رفاقت و دوستی و به خلوص نیّت و صمیمیت دست صلح و آشتی به سوی یک دگر دراز کردند و ازین طور بنیاد ایوان رفیع‌الشأن اتّحاد ملت اسلامیه فراهم گردید.

اینجا باید یادآور شویم که یهود و نصاریٰ از روز اول مسلمانان را خصم سرسخت خویش می‌شمارند و می دانند که تنها راه برای پیروزی بر آنان این است که در اتّحاد شان تفرقه انداخته شود و به جهت انجام دادن این کارنامهٔ زشت عاملان سازمان های جاسوسی تگ و دو می‌کنند و آنان دسیسه کاری را به کار بُرده، زمینه برای برانداختن حکومت های مسلمانان را هموار می سازند و اغلب نهال سعی‌شان مثمر به ثمر می‌شود .

چند قرن گذشته است که لطمه های شدیدی و حوادث پی در پی مبانی علاقهٔ زیاد و شیفتگی سرشار به اسلام در سرشت مسلمانان سست شده است و اکنون از توطئه چینی دشمنان این انحطاط به مُنتهای خود رسیده است. بدین علّت امواج هولناک توفان مصائب و نوائب و سیل پیش آمدهای سیاسی واقتصادی و تاریخی در بنیاد حصن حصین دین متین راه یافته آن را متزلزل و بر ارکانش خللی وارد ساخته است، وحدت ملّی مسلمانان و اتّحاد بین المسلمین پاره پاره شده است و هر یک در عالم نفسا نفسی، نَفَسْ می کشد. در سدهٔ سابقه یهود و نصاریٰ در مخالفت دین اسلام و مخاصمت با مسلمانان جهان دم مؤانست زدند و اکنون به کفّار و مشرکان، پیمان دوستی بسته آنان را اسلحه جدید مهیّا می‌کنند . اعدای اسلام می دانند که شجر توطئه و مکر آنان بار آور شده است و وقت فرارسیده

است که مبانی اسلام را منهدم و مسلمانان را منعدم بسازند. علت غایی این همه شکست و ریخت بجز این نیست که اغلب سران کشورهای اسلامی در پی تحکیم قدرت خود هستند و برایشان مهم نیست که این تحکیم پایه های قدرت به چه بهایی تمام خواهد شد. هر یک پی جلب منفعت شخصی و موقتی آلة کارشان شده است و آنان در نیست و نابود کردن اهل اسلام شریک و سهیم هستند. به عبارت واضح بگوییم که داستان عشق ومحبّت به امریکا بر محور «آز» می‌چرخد و هر کسی به دنبال بیشی است. این نفاق بین المسلمین آن را وادار کرده است که همهٔ سران کشورهای اسلامی را یک یک به اتهام کمک کردن یا پناه دادن تروریست ها هراسان کنند و بعد ازآن چون زمینه هموار شود و موقع به دست آید بر تأسیسات کشورهای اسلامی که حکومت قانونی دارند و از ثبات سیاسی برخوردارند، هدف دهشت گردی خویش قرار بدهند. درین ایّام چنانکه دیده ایم ابرقوت پی عملی ساختن عزایم مذموم خویش اول افغانستان و بعد از آن عراق را هدف دهشت گردی خویش ساخته، تأسیسات آنها را درهم کوبیده زیرنگین خویش آورده است و اکنون ایران بر هدف اوست و ازین به بعد نوبت شام است بدین علّت اکنون وظیفه بر دوش پادشاهان و رؤسا و صدور ممالک اسلامی است که در راه مدافعت ممالک خویش و صیانت ملّت مسلمانان و خنثیٰ ساختن عزایم نکوهیده اش نه تنها در صفوف خویش اتّحاد واتفاق پیدا کنند بلکه باید که همه افراد ملت خود را برای فداکاری و جان نثاری آماده سازند و آهنگ استبدال بکنند و بدانند که فقط از همین راه جاه و مرتبه ای که از دست داده اند می‌توانند باز به دست خویش آرند. تقاضای وقت است که در این هنگامهٔ پُرآشوب که دنیا چون موی زنگی درهم افتاده است و همهٔ ملل و دول در فکر حال و اندیشهٔ استقبال هستند، لذا همه را باید که متّحد شده دماراز روزگار این کژ مزاج و جفاکار بر آرند تا این قتل و غارتگری برای همیشه اختتام بپذیرد و همه ذی روح، نفس راحت بکشند ،لکن این وقتی ممکن است که همهٔ مسلمانان بویژه صدور و پادشاهان ممالک اسلامی کسالتهای روز افزون و ممتد را ترک کنند و خیال عیش وعشرت از دل و دماغ بیرون کرده از جهاد انصراف نورزند.

شایان ذکر است که یک پنجم جمعیت ربع مسکون مشتمل بر اهل اسلام است. پنجاه و هفت تا کشور است که اکثریت مردم آنها مسلمان هستند ولی متأسفانه روابط همهٔ ممالک اسلامی با هم دگر دوستانه و صمیمانه نیست بلکه در قلوب اکثر از آنان بغض و عناد جایگزین است. بدین علت در سراسر جهان هر کجا که می‌بینیم تنها مسلمانان در قعر مذلّت و نکبت افتاده اند ، همانا فلاکت و هلاکت مقدّرشان شده است. این خواری و زبونی و ارزانی خون مسلم دل عامة المسلمین را می آزارد. سیاسیون بزرگ بویژه متفکّران و اندیشمندان عالم اسلام می دانند و می شناسند که اعدای شان کیستند زیرا خداوند متعال در ابتدای ظهور اسلام مسلمانان را مطّلع کرده و پند داده است که با آنان طرح دوستی مریزند. ارشاد ربّانی است.

« يَاَيُّها الَّذِيْنَ آمَنوا لاَ تَتَّخِذو اليَهُودَ و النَّصٰرىٰ اَولياءَ بَعَضُهم اَولَياؤ بَعضٍ ط وَ مَن يَّتوَلَّهُم مِنكمُ فَاِنَّهُ

مِنهُم ط اِن اللّٰه لاَ یَهدِی القَومَ الظّٰلمِینَ (۱)

ترجمه : ای اهل ایمان یهود و نصاریٰ را (که دشمن اسلام اند) به دوستی مگیرید. آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هرکه از شما مؤمنان با اینها دوستی کند(در کفر و ستمگری) به حقیقت از آن خواهد بود همانا خداستمگاران را هدایت نخواهد نمود.

الله تعالی در همین سورة جای دیگر می فرماید :

« لَتَجدنَّ اَشَدَّ النَّاس عَدَاوَةً لِّلذِیَن اَمَنُوا الْیَهُودَ و الَّذِینَ اشرَکُوا (۲)

ترجمه : همانا محققاً دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان را خواهی یافت.

دراین چهارده قرن که سپری شده است رویۀ یهود و نصاریٰ با مسلمانان جهان معاندانه است و این حقیقت بر همه واضح و آشکار است. باید نخبه های متفکّران و رؤسای ملّت اسلامیه چشم را وا داشته بر وقایع تاریخ غور وخوض کنند و از تجربات سابقه استفاده کرده مواضع خیر وشر و مواقع نفع و ضرر را نیکو بشناسند و فواید موقتی یا وعده ووعید را پشت پا بزنند . همه بخوبی دانند که این کشتار در عالم اسلام ثمرۀ توطئه چینی فرمانروایان جهان مسیحیت وصهیونیت است ولی صد حیف که همان مسلمانان ربع مسکون بلا امتیاز و استثناء صفات «صُمٌّ بُکْمٌ عُمیٌ فَهمُ لاَ یَرجِعُون » دارند یعنی گوش هوش ایشان از استماع سخن حق بی بهره است و باصرۀ بصیرت شان مشاهدۀ جلوات جمال حقیقت نمی نماید. کسی هیچ گاه در مخالفت شان یا در حمایت مسلمانان جسارت حرف زدن نمی کند بلکه فرمان دشمنان دین را واجب الاذعان دانند و در امتثال امرشان دقیقه ای فرو نمی گذارند؛ زیرا مخوف هستند که اگر از فرمان شان سرباز زدیم نه تنها حکومت و سلطنت از دست ما خواهد رفت ، لذا مصلحت وقت این است که پیش آنان دست بر زمین بنهیم و جان به سلامت ببریم چنانکه به جهت پاس خاطر این استکباران از غسل دادن برادران اسلام در خون خودشان دریغ نمی کنند.

تصوّر می توان کرد هر آنکه بر عهدۀ جلیلۀ صدارت مملکتی برسد به نور عقل آراسته باشد و می داند که کلمات نامه های محبّت آمیز شان پُوچ و میان تهی و اظهار مودّت آنان تا حصول مطلوب و مقصود شان است وگاهی که صُحبت از عمل به میان می‌آید صمیمیت فرنگیان از بین می رود . این فرمانروایان جهان مسیحیت و صهیونیت پیمان خود را پس پشت بگذارند. همه ممالک ترقی پذیر چون مقروض آنان هستند از این رو از شوکت و حشمت مرعوب و از هیبت آنان مرتعب می باشند و بدین علّت جرأت بلند کردن صدای احتجاج در خود نمی دارند.

دستور زمانه است که هرکس برای رسیدن مقصود خود با چهرۀ گشاده و لبان متبسّم به الفاظ شیرین بدیگری مخاطب شده مقصود خویش را بیان می‌کند لکن بر عکس از این، ابرقوت یعنی امریکا به

۱ - قرآن مجید ، پاره ۶، سورة المائده ۵ ، آیة ۵۱.

۲ - ایضاً ، آیة ۸۲ .

جهت به دست آوردن هدف خویش به شاهان کشورها و صدور ممالک به لحن تند و تلخ و متکبّرانه که فرعونیت از هر واژه‌اش می‌چکد، می‌گوید « دوست ما هستی یا دشمن ، پاسخ در یک کلمه بده » و مخاطب ترسان و لرزان پاسخ حسب خواهش آن متکبّر در اثبات می‌دهد و می گوید حاضرم از دست بنده هر چه بر می‌آید ، از امتثال امر دقیقه‌ای فرو نخواهم گذاشت.

ما اگر تواریخ را ورق بزنیم و فقط وقایع صد سال گذشته را مطالعه کرده به دقّت نظر تجزیه و بررسی بکنیم پی‌خواهیم برد که اعدای ما چگونه به ما گول می‌زنند و چه نوع زیان و خسارت های بی پایانی را برای ما به بار می‌آورند. آیا هیچ گاه آنان اظهار ندامت کرده به خلوص نیّت معذرت نموده سالک مسالک مودّت و مروّت شده اند. الحق حرص و هوس و تمنّای اقتدار ذاتی حذاقت و حصانت از سیاست مداران ما کلّی سلب کرده است.

اهل مغرب از ضعف و ناتوانی و از عدم اتّفاق و اتّحاد مسلمانان کماحقّه آگاه هستند، بااین همه آنان را خصم سرسخت می‌دانند از این رو از دسیسه کاری خلیج تفرقه را همواره وسیع تر می‌کنند و موفق می شوند. ازاین عدم وحدت مسلمانان آنان یقین کامل دارند که پیروزی در مقابل این دشمنان سهل وآسان است و اکنون نوبت به اینجا رسیده است که اگر چین بر جبین ما خواهند دید پشت دست بر زمین خواهند نهاد. بدین سبب رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا وطیرهٔ آمرانه اختیار کرده است. او می‌داند که اگر برای تسخیر کشور اسلامی قشونی را گسیل کرده شود کسی از سروران ممالک اسلامی در حمایت حقوق و مطالبات مسلمانان که مبنی بر حق و انصاف است، زبان نخواهد گشاد. سروران قوم وسرداران ملت کمی بیندیشند که علّت این چیست؟ هرچه برسر مسلمانان جهان می گذرد اگر چندی برین منوال گذشت ، آیا آزادی و استقلال میهن های مسلمانان در دست شان خواهد ماند؟ هرکه از زیور عقل و خرد، و فهم و فراست متحلّی است پاسخ این پُرسش در نفی خواهد داد. بدین علت آیا فریضهٔ ما نیست که درمان این درد بجوییم ؟ درین ایّام پُرآلام، هرج و مرج که دشمنان اسلام در مسلمانان به وجود آورده اند بزودی ما را از نعمت آزادی محروم خواهد ساخت و ما طوق غلامی اعدای دین را از دست خودمان زیب گلوی خویش خواهیم کرد. آیا وقایع افغانستان و عراق چشم گیر و چشم گشانیست. دراین دو کشور اسلامی هزارها بی گناه از یورش سفاکان از بحر ممات دست از حیات شستند و هر روز ده ها نفر هدف گلوله و تفنگ آنان می‌شوند و صدها اسیر شده در عقوبت خانه های آنان متحمّل اذیّت های گوناگون می‌شوند، ولی صد حیف که چشم ما بر مرگ و اُسارت مسلمانان هیچ گاه نم نمی‌شود و از آثار و قرائن آشکار است که در آتیه هم نخواهد شد. آیا هم اکنون مناسب نیست که همواره در همهٔ کارها حزم و احتیاطی هرچه واجب دانیم بکنیم، تا هدف تیر این ستم کاران نشویم .

به نظر نگارنده علل این ادبار و تیره بختی فقط این است که دستورالعملهای قرآن مجید و فرقان حمید در جوامع اسلامی متروک شده است واهداف آن را همه فراموش کرده اند حال آن که دستور الهی واجد اهمیت و موجب فلاح و بهبود جمله بنی نوع انسان است . ما تلاوت قرآن مجید

می‌کنیم ولی بیشتر از ما، استعداد تفهیم معانی و مفهومش را ندارند و اگر مفهومش را درک می‌کنند بر آن عمل پیرا نمی‌شوند. اول شرط مسلمانی این است که علّت لوازم عبادات و مقاصد آنها را دانسته ، آداب گزاردن آنها مرعی داریم. بنای عبادات ما بهر حسن‌تفاهم بین برادران اسلام و وحدت مسلمانان است . کسی را بر دیگری فوقیت نیست . فرمان باری تعالی است «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰکُمْ» (۱) یعنی نزد خداوند متعال متقی و پرهیزگار گرامی‌تر است.

نمازی که با جماعت در مسجد گزارده می شود ثوابش متساوی بیست و هفت نماز است که یکّه و تنها گزارده می شود . باید علّت این را بدانیم و آن را عملی بسازیم . گزاردن نماز در مسجد ، خیال تفوّق و برتری و نژاد ، دولت وثروت ، جاه و منصب وغیر هم را از دل بیرون می کند.

مقتدیان به اشارهٔ امام یعنی تکبیر رکوع و سجود، قیام وقعود می کنند و به وقت سجده ممکن است سر ثروتمندی قریب به پای مفلسی و تُهی دستی باشد، دوران نماز بنده و آقا در یک صف می‌ایستند و از این طور فرق بین محمود و ایاز نمی‌ماند و این اخوّت اسلامی را نشان می دهد. همین طور جشن ها و اعیاد هم وحدت ملّی را آشکار می‌سازد.

حج محتوی روح همهٔ عبادات است و برای حفظ ملّت و یگانگی مسلمانان کاری بس مهم و گران بها انجام می‌دهد. مسلمانان عالم از اطراف و اکناف رُبع مسکون به مکّهٔ معظّمه می آیند. هر یک از آنان لباس مخصوص وطن خویش در بردارد. زبانش به زبان دیگر متفاوت است ولی وقتی که شخصی به نیّت حج سوی مکّه معظّمه می رود ، چون به مقام میقات می رسد لباس معین خود را به احرام عوض می‌کند واحرام چنانکه همه می‌دانند منحصر به دو چادر سفید است . راستی این اجتماع عظیم الشأن ملّت اسلامیه آیینه دار وحدت مسلمانان است . هریک از آنها از امتیازات رنگ و نسل ، فرهنگ و زبان ، تهذیب و تمدّن بالاتر شده لبّیک اللّهم لبّیک ورد زبان کرده در ادای مناسک حج مشغول می‌شود و بینندگان منظرهٔ وحدت مسلمانان را به چشم خود می بینند و هریک از حجّاج بزبان خامشی گویا می‌شود:

نه افغانیم ونی ترک و تتاریم — چمن زادیم واز یک شاخساریم
تمیز رنگ وبو بر ما حرام است — که ما پروردهٔ یک نو بهاریم (۲)

به الفاظ واضح تربگوییم ، راهیان حج چو بر سرزمین مقدس پیامبر اسلام گامی نهند حیثیت فردی خویش را بکلّی فراموش می‌کنند و در اجتماع مسلمانان داخل شده مثل قطرهٔ آبی که در بحر ناپیدا کنار افتد و گم می‌شود، آنان هم گم می‌شوند.

ما اگر بر مناسک حج کمی غور وخوض کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که هر منسک سمبل

---

۱ - قرآن مجید، سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

۲ - محمد اقبال ، دکتر ، پیام مشرق ، ص ۱۵۲.

وحدت مسلمانان است، مثلاً سعی بین صفا و و مروه علامت جستجو و پافشاری است. مسلمانان عالم به جهت حصول تکنولوژی جدید که برای دفاع و صیانت وطن و سیادت و سعادت ملّت اسلامیه از بس لازم است، جدوجهد خستگی ناپذیر بنمایند و همکاری های نزدیک تری با یکدیگر در زمینه های مختلف داشته باشند و از مشکلات و موانع دلهره نداشته باشند. گسترش ارتباطات بین سکان ممالک اسلامی تشنگی علوم جدیده و تکنولوژی را رفع کرده اتّحاد بین المسلمین را نشان خواهد داد. بدین طور ما درد یک دیگر را احساس کرده درمانش را جستجو خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی از دست بهم دادن ، در مدّت کوتاه پیشرفتهای معجز آسایی جلوه نما خواهد شد.

خداوند کریم در کلام مقدّس خویش ما را به الفاظ واضح مطّلع ساخته است که دشمنان اسلام و مسلمانان کیستند و هم متنبّه کرده است که توقّع دوستی از آنان خیال خام وسودای باطل است، لذا باید که مسلمانان در کلمات محبّت آمیز آنان اسیر نشوند. متأسفانه فی زماننا تفرقه و نفاق بین المسلمین به انتهای خود رسیده است و کسی سعی موهوم هم نمی‌کند که این خلیج نفاق را به اتّحاد باهمی پُر بکند. باید که مسلمانان ربع مسکون از نیرنگ فرنگیان که گندم نما و جو فروش هستند، بیرون آمده از اینان تجنّب و تحرّز نمایند و بکوشند که مبانی دوستی مسلمان همواره اُستوار تر گردد و سر رشتهٔ عهد یاری و پیمان دوستداری به برادران اسلامی هیچ گاه گسیخته نشود. همین روش موجب ایمنی از همه نوع خطرات است، لکن صد حیف تا امروز برعکس از این عمل می‌شود یعنی همهٔ سران ممالک اسلامی وعدهٔ فرنگیان را معتبر می‌دانند و بر اشارهٔ آنان دست بر می‌نهند.

ما اگر احتساب خویش بکنیم به این نتیجه خواهیم رسید که « ازماست که برماست » هرچه برسر ما گذشته است و می گذرد باید ازش درس عبرت بگیریم. باید روابط دوستی بین ممالک اسلامی معلول به هیچ علّت و سبب که رنگ مصلحت پذیرفته باشد ، نباشد بلکه بر عشق به سعادت یکدیگر پایه‌گذاری بشود این ارتباط به حدّی رسد که هیچ فردی از مردم کشور اسلامی در دیگر ممالک اسلامی احساس بیگانگی نکند. گامی اگر درین راه برداشته شود، ان شاء الله ابر تیرهٔ عدم اعتماد که فضای دوستی و برادری را تیره وتار کرده است، بزودی کافور خواهد شد و آفتاب محبّت و مودّت در قلوب همهٔ مسلمانان جهان حدّت وحرارت ایجاد خواهد نمود. جملهٔ ممالک اسلامی را به راه ترقی و تعالی سوق خواهد داد و گذشت قرون و اعصار این روابط را استوار خواهد ساخت و اخوّت اسلامی بر همهٔ اهل عالم آشکار خواهد شد.

حج از ارکان اسلام است ؛ مناسک حج نفاق و افتراق را از بین می برد و درس موانست و یگانگی و سعی و کوشش می‌دهد. به خیال ناقص بنده اگر همه سران کشور اسلامی به جهت به دست آوردن هدف مقدس یعنی اتّحاد و اتّفاق بین المسلمین و افتخارات و عظمت گذشته به خلوص نیّت جدوجهد بکنند بزودی کامگار و کامران خواهند شد. دربارهٔ حج، فقید سعید امام خمینی چه خوش فرموده بود :

«از جمله وظایف در این اجتماع عظیم (حج) دعوت مردم و جوامع اسلامی به وحدت کلمه و رفع اختلافات بین طبقات مسلمین است که باید خطباء و گویندگان و نویسندگان در این امر جهانی اقدام نمایند»(۱)

به انجام دادن این کار خطیر یعنی رفع اختلافات بین طبقات مسلمین اوّلین قدمی که درین راه برداشته شود این است که عوام و خواص را باید که هدایت این آیت را عملی سازند. ارشاد خدای بزرگ و برتر است :

«إِنَّما المومِنُوْنَ إِخوةٌ فَاَصلحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ» (۲)

ترجمه : به حقیقت همهٔ مومنان برادر یک دیگراند پس همیشه بین برادران خود (چون نزاعی شود) صلح دهید.

همهٔ سروران ملک و ملت اگر هر سال دور هم جمع شده دربارهٔ همهٔ مسایل که برادران اسلامی مواجه شده اند مشورت کنند و پیش نهادهایی که به اتفاق منظور شده است، بر آن عمل پیرا شوند. همکاری نزدیک تری بایکدیگر در زمینه های مختلف سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی وفرهنگی باعث اعتلای اسلام وارتقای مسلمانان عالم خواهد شد.

استعمار گران می‌دانند که در خون اهل اسلام عنصر شهادت موجود است ونیز اینان در یک رشتهٔ محکم اسلام منسلک هستند و همین عامل نیرومندی است که برای به نزدیک آوردن مسلمانان عالم و ایجاد تفاهم بین آنان نقش مهمی می‌تواند ایفاء کرد، چنانچه اعدای ما همواره از توطئه چینی و دسیسه کاری کوشیده اند که مسلمانان از نعمای اتّحاد و اتّفاق بهره ور نشوند بلکه سعی پی هم آنان این است که آتش خصومت وعداوت را در ساحت سینهٔ شان افروخته شود تا نائره جدال و قتال بین آنان زبانه زند و آنان برای شعله ور ساختن آن آتش دامن بزنند تا هیچ گاه ننشیند و اهل اسلام ازین حرب و ضرب ضعیف شده در پناه آنان بیایند و در دام ستم شان اسیر گشته بنالند وبرای همیشه نابود بشوند.

اکنون که شیرازهٔ دفتر دوستی ما مسلمانان گسیخته شده است و ما همه در طلسم فرنگیان اسیر هستیم و دوستان را دشمن و دشمنان را دوست می‌پنداریم، نتیجه اش این است که ایالات متحدهٔ امریکا به اتفاق بریتانیا کوبیدن تأسیسات کشورهای اسلامی را آغاز کرده است و پیروز شده است که دوتا حکومت کشور مسلمان را تغییر بدهد ولی توفان خشونت در قلبش نیارمیده است. علّت این تسلّط اظهار استکبار و باعث این تصرف بیجا پراکندگی مسلمانان است و آن ثمره‌ای است دوری از اسلام، دکتر هیکل چند سال پیش گفته بود:

«امروز تا جایی که دیده می‌شود اصل موضوع نفع شخصی و ملّی در چارچوب خاک مملکت

---

۱ - ماهنامه پاسدار اسلام ، سال چهارم شماره ۴۴۰ مرداد ماه ۱۳۶۷ ش ، ذیقعده ۱۴۰۵ ق، ص ۲۵.

۲ - قرآن مجید ، ۲۶ : ۴۹ : ۱۰.

مورد نظر است و اسلام تنها حرف بوده و عمل بر آن خیلی ناچیز است »[1]

حادثات و سانحات مختلف النّوع که در سراسر جهان رخ داده است همه مسلمانان (بدون امتیاز مسلک) را متنبّه می کند که از خواب غفلت بیدار بشوند که آب دارد از سرمی گذرد. وقتیکه کار از کار گذشت مالیدن دست حسرت سودی نخواهد داد. باید که فرجام کار را مطمح نظر داشته، بدانیم که نیروی ما مسلمانان در آشتی ویگانگی است، در محبّت و صلح جویی است و ما همه نیازمند دوستی یکدیگر هستیم، به قول علامه اقبال :

فرد قایم ربط ملّت سے ہے تنہا کچھ نہیں　　　موج ہے دریا مین اور بیرون دریا کچھ نہین

ما باید راه را از چاه بشناسیم . اعدای اسلام را به خلاف برادر اسلامی هیچ کمک نکنیم بلکه برای دفاع آن بکوشیم و از دامی، درمی ، قدمی، سخنی مددش بکنیم تا نه تنها ساکنان آن کشور بلکه همهٔ برادران اسلامی نفس راحت بکشند. هر یک از ما خیال فوقیت خویش بر دیگران باطل شمرده از ذهن خود بیرون کنیم ونظرات محبّت و شفقت ، رأفت و عطوفت ، احسان و نیکوکاری را که اصل و اساس دین ماست جامهٔ عمل بپوشانیم. زندگی مرفه الحال و به آسایش فقط در محیط صلح وصفا به دست می‌آید و دران محیط آرام نهال جدوجهد ما به پیش بردن دستورات اسلامی می‌تواند بار آور شودو اهل اسلام بتوانند در ظلّ ظلیل آن شجر سایه دار بر جادهٔ ترقی وتعالی گامزن شده، عظمت گذشته را به دست آریم. نباید فراموش کرد که ارتقاء در جوامع بشری با کار و کوشش قرنهای متمادی صورت می پذیرد؛ لذا برای بدست آوردن نتایج چشمگیری باید محنت شاقّه و سعی مستمر بکنیم.

اینجا نکته ای شایان ذکر این است که ملّت اسلامیه از سعی علمای مغرض منقسم شده است و هر یک عقیده دارد که حق بااوست و دیگران از صراط مستقیم منحرف شده اند. باید هریک از ما اختلافات فروعی را صرف نظر نموده برین فرمان واجب الاذعان خدای مهربان «وَاعْتَصِمُوا بِحبْلِ اللّه جَمیعاً وَّ لاَ تفرّقُوا» عمل پیرا شده به خلوص نیّت دست از تعاند کشیده به تعاطف چنگ بزنیم و مُجد باشیم که روز بروز دامنهٔ این روابط گسترش یابد و افزوده بشود. اتّحاد بین ممالک اسلامی نه فقط موجب مجدو اعتلای مسلمانان باشد بلکه اعدای ما از این اتّحاد خائف و مرتعب خواهند شد. این سفید پوستان سیاه دل که اکنون بادل پُر کینه از کدورت های دیرینه به غایت نخوت و غرور به هیچ تأویل مجال حجّت‌گویی و عذر خواهی ندهند و بر حرفهای کافهٔ انام جملهٔ اقوام عالم و سروران همهٔ ممالک جهان التفاتی نمی‌کنند گویی پای‌بند به هیچ سجایای اخلاقی نیستند، مجبور خواهند شد که گفتهٔ مسلمانان را به گوش هوش بشنوند و آن را وقعتی بدهند.

---

۱ - دکتر هیکل ، مقاله مطبوعه مجله کیهان فرهنگی (هوائی) ۹ - دی ماه ۱۳۶۶ شماره ۷۵۸ ، ص ۱۶.

در ظرف پنجاه سال اخیر هرچه برسر مسلمانان جهان بویژه بر مسلمانان کشمیر وافغانستان و عراق وغیرهم گذشته است و می گذرد ابتدای آن عزایم مذموم اعدای اهل اسلام است. انتهای این اقدام ، خاکم به دهن ، منجر بر انهدام کاخ رفیع الشأن اسلام و انعدام مسلمانان بشود. بقا و فنای قطعی کشور اسلامی به نتیجهٔ پافشاری و فداکاری مسلمانان بسته است.بالیقین جان نثاری و حقیر شمردن آنان مرگ را قوای دشمن را همه جا در هم شکست و ان شاء الله یأس بر وجود ارتش دشمن بدخواه سایه افگندو آنان فرار را برقرار ترجیح خواهند داد و این، چنین سیلی باشد که صورت سروران جهان مسیحیت و صهونیت را سیاه خواهد کرد.

از بیانات بُش ظاهر است که بعد از تسخیر عراق، او دندان آز بر ایران تیز کرده است . در جستجوی بهانه ای است. این سر زمین پاک ، از آنان که از نان این مملکت خویش بزرگ شده و عزت و اقبال و بزرگی خود را از پرتو این وطن و از دولت این خاک مقدّس به دست آورده‌اند، چشم دارد که در این روز سختی ها حق را بدین گونه نمی گزارند که غروب آفتاب بخت و عظمت وطن را تماشا بکنند بلکه از مقاومت و مزاحمت بر غنیم واضح بکنند که آنان افراد ملّت غیور و جسور هستند و نمی توانند تباهی و بربادی ملک و ملّت خویش را متحمّل بشوند. همه از بذل جان و مال خودداری ننمایند. ازین طور می توانند که این هژبران بیشهٔ خونخواری و ستمکاری را لگام بزنند تا اینها به خون ریختن مسلمانان و آلوده کردن پنجه و دهان خویش به خون شان دلیر نشوند. امید از بارگاه خدای ذوالجلال است که این شیر سپهر از صولت اسلام چون گاو زمین به تحت الثری قرار خواهد نمود و دوستدارانش و مددگارانش هم منعدم خواهند شد.

متأسفانه اغلب سران ممالک جهان این حقیقت را صرف نظر کرده اند که دوستی رئیس جمهوری امریکا و حاشیه نشینانش ناپایدارتر از تار عنکبوت است. امریکا دلربایی است بی وفا و محبوبی است پُر دغا چنانچه هرکه به آن طرح دوستی ریزد و عشق ورزد ، او خنجر کینه در سینه اش فشار می‌دهد. وقایع ماضی قریب اگرچه بر همه واضح کرده است که این بی‌مهر معرفت قدیم و صحبت مستقیم را باندک شائبه برطرف نهد و سررشته یاری و پیمان دوستداری را به جزوی خدشه از دست دهد هر یک از دلدادگانش را چون تیر کینه اش در قلب پیوست می‌شود او پیمان مؤدتش را یاد کرده، دست حسرت می‌مالد و برناداني و خبط خویش می‌نالد و می گوید :

وفا و عهد تو این بود من ندانستم نوید مهر تو کین بود من ندانستم

لذا همه را باید که باصرهٔ بصیرت را بکار بُرده ببینند و درس عبرت بگیرند که دوستی یهود ونصاری چون روشنایی برق بی دوام و محبت شان همچو تاریکی ابر بی بقا است . مقصد اظهار الفت برای حصول مقاصد و دوستی آنان به جهت مطلب برآری است. این همه ترفند بدین علّت است که سروران کشورهای جهان را آلهٔ کار بسازند. این هم سرّ نهفته نیست بلکه اظهر من الشمس است که چون در حصول مقصود موفق می شوند دوستی آنان هم به آنجا می رسد و عین ممکن است که رفاقت شان به

عداوت مبدّل بشود. مثال افغانستان پیش ما است . کیست که نمی داند که حکومت افغانستان در دست همان طالبان بود که با کمک امریکا بر سرکار آمده بودند. مقصود این کمک بر ضدّ روسیه بود، افغانها جنود روسیه را شکست دادند و بر افغانستان تسلّط یافتند ولی امریکا به آنها چه کرد؟ این، این قدر عیان است که احتیاج به بیان ندارد. در این جنگ کرداز پادشاهان وصدور ممالک جهان هم راز سربسته‌ای نیست. آن همه ظلم و ستم را دیدند . لاشه های پیر و جوان و نعش های زنان و بچگان را برتلویزیون مشاهده نمودند ولی ساکت و صامت ماندند. تنها عزّت مآب جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران در نطقی که در مجمع عمومی سازمان ملل متّحد ایراد نموده افغانستان را « آزمایش گاه هوس خشونت آمیز صهیونیت » قرار داده و گفت که نه تنها افغانستان بلکه در هر گوشهٔ جهان، من جمله فلسطین ، کوسوو و در بسیاری از نقاط افریقا و آسیا و امریکای لاتین چهرهٔ انسانی این قرن را سیاه کرده است (۱).

هم چنین امسال (۲۰۰۳ م) امریکا بر ضدّ مملکت عراق نیروی نظامی خود را بسیج نمود و با کمک بریتانیا آنرا تسخیر نمود. این همان عراق است که از انگیخت امریکا در ۱۹۸۰م بر ایران هجوم آورد. اکنون لشکریان امریکایی با مردم عراق چه سلوک روا داشته اند، که نوجوانان غیرت مند آماده به حملات خودکش شدند . از این حملات جوانان عراق هر روز دو سه سرباز از ارتش امریکا به انجام خود می‌رسند بنده یارای آن ندارم که شمه‌ای از سلوک ناروای اخلاق باختگان را بنگارم . قارئین کرام خودشان در مطبوعات هر روز اخبار مربوطه را ملاحظه می نمایند.

از بمباران شدید از کلبهٔ مفلسی تا قصر صدارت زمین بوس شد و خون بیگناهان سرزمین عراق را لاله زار کرد؛ لکن کسی نیست که از بُش یا تونی بلیئر بپرسدْ که ای جور پیشه و ظلم اندیشه چرا نه از خدا شرم دارید و نه از خلق آزرم، این خصومت و ستیزه جویی به آنان که به قول فرستادگان شما به عراق اسلحه ای نداشتند. از پی چیست ؟ آیا رئیس مملکت مسلمانان حق ندارند که بهر مدافعت مملکت خویش از ظالمان مثل شما هر نوع اسلحه بسازند ؟ آیا فلسطینیان که تیرو کمان ندارند که تا به تفنگی چه رسد، حق حاکمیّت بر سر زمین آبا و اجداد خویش ندارند؟ شما اینان را تروریست می گویید و حکومت اسرائیل را که هر روز بر آنها با اسلحه هجوم می‌آورد، پاکدامن می شمارید. جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور اسلامی ایران در مجمع سازمان ملل طی ایراد نطق صد در صد درست گفته بود که :

«تروریسم محصول ناامیدی و پوچ انگاری است و در جهانی که بر مدار قهر و غلبه می‌چرخد مبارزه های جدی باتروریسم از حد حرف وشمار جلوتر نخواهد رفت. مبارزهٔ واقعی با تروریسم باید

۱ - پیغام آشنا شماره ۹ - ۱۰ ، جمادی الثانی ۱۴۲۳ ه‌ق ، ص ۱۹۵.

همراه با مبارزه برای عدالت باشد»[1]

از اوضاع سیاسی جهان و بیانات بُش و تونی بلیئر به وضوح می‌پیوندد که در آتیهٔ قریب یعنی سال آینده (۲۰۰۴م) اگر انتخاب ریاست جمهوری امریکا سدّ راه نشد، هدفش ایران است و شام است زیرا هوس سیری ناپذیر سیاست‌مداران ملت قدرت مند امریکا خواب جهان یک قطبی را می‌بیند، فی‌الجمله امریکا متمنّی است که آزادی جمله ممالک اسلامی را یکی بعد از دیگری به بهانهٔ مبارزه به تروریسم سلب کند. اکنون آن وقت فرا رسیده است که همهٔ کشورهای اسلامی سر در جیب فکرت فرو بُرده بیندیشند که در امضای این عزیمت چه باید کرد؟ به نظر دانشمند معاصر دکتر صغری بانو شکفته: «اکنون ابتکار همه امور مربوط به کشورهای اسلامی باید به دست سازمأن کنفرانس اسلامی سپرده شود تا به عنوان نمایندهٔ امت اسلامی در برابر زورگویی محافل غربی ایستادگی نشان بدهد»[2].

در پایان مقاله مناسب می‌دانیم بگوییم که جمهوری اسلامی ایران فرستادگان امریکا را اجازه ندهد که در جستجوی اسلحه ای در ایران وارد بشوند زیرا گفتهٔ آنان نیز در نگاه رئیس جمهور امریکا وقعتی ندارد. دوم در امتثال امر آنان هیچ اسلحه را تلف نکنند زیرا این طور آن بزدلان بی‌خوف و هراس بر ایران هجوم آورده مثل افغانستان و عراق دچار تباهی و بربادی کرده، حسب دلخواه انتخاب دست نشاندگان بکنند و بلا شرکت غیری مالک سیاه و سپید می‌شوند. سوم همه کشور اسلامی ماضی خود را دفن کنند و تلخی های گذشته را به کلّی فراموش بکنند و مجدداً روابط باهمی را از سربگیرند. چهارم جملهٔ ممالک اسلامی برای دفاع خویش در اتحاد باهمی کوشش فراوانی و مستمر بخرج بدهند و هم سوی نمودن همه نیروهای نظامی خویش دقیقه ای فرو نگذارند و هرچه زودتر برین راه گامزن بشوند.

ما از خدای بزرگ و برتر که مقلّب القلوب است، مسألت می نماییم که در دلهای همهٔ کلمه گویان حبّ و ولای اسلام و برادران اسلام ایجاد کناد و آنان در اعلای کلمة الحق و اعتلای مسلمانان سهیم و شریک شده تیرگی ضلالت را کافور کنند و هیچ گاه یک دیگر را در موج خیزهای حادثات و طوفانهای ناخوش‌آیند سیاسی تنها نگذارند و از گذشت قرون و اعصار این روابط استوار تر و پایدار تر بشود.

*****

۱- پیغام آشنا، شماره ۹ - ۱۰، جمادی الثانی ۱۴۲۳ ه‌ق، ص ۱۹۶.

۲- شگفته، صغریٰ بانو، دکتر، مقاله بعنوان «گفتگو میان تمدنها و اوضاع اخیر» فصلنامهٔ دانش شماره ۶۱ - ۶۰، ص ۶۵.

محمد سعید احمد شمسی (۱)

مؤدة اهل قربی و فارسیگویان پهلواری شریف

چکیده :
برمبنای آموزشهای آیات کلام الله مجید و احادیث نبوی «ص» مودّت و دوستداری خانوادهٔ حضرت ختمی مرتبت «ص» برهمهٔ مومنان لازم است. در این مقال بازتاب اعتقاد و باور مذهبی سخنوران پهلواری شریف نسبت به اهلبیت اطهار (ع) ملاحظه می شود. در این رهگذر مختصری از احوال و آثار منقبت گویان پهلواری شریف از جمله شاه محمد علی حبیب نصر ، ابوالحسن فرد ، مخدوم غلام ثروت ، شاه بدر الدین بدر ، شاه ظهور الحق ظهور ، نورالحق تپان وسید شاه نذیر الحق فائز، تبیین و منتخباتی از مناقب سرودهٔ آنان معرفی گردیده است.

*****

پیش از آنکه دربارهٔ مؤدة اهل قربی و فارسگویان پهلواری شریف سخن رود نگارنده لازم می داند که راجع به فضایل و مناقب سادات گفتگوی کوتاهی بشود.

بناتر آیهٔ کریمهٔ «قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» بگو بر این رسالت مزدی از شما جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم ، محبت آل حضرت ختمی مرتبت «ص» بر همه مسلمانان فرض است. حضرت رسول اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم - دربارهٔ اکرام و احترام اولاد و احفاد خودبه امّت خویش بسیار تأکید . فرموده اند: « من صافح اولادی فقد صافحنی ومن جلس مع اولادی فقد جلس معی و من زار قبری فکانما زارنی فی حیاتی» هر کس مصافحه کند و بنشیند با اولاد من در واقع او با من مصافحه کرده و مجالست

---

۱ - مدرسهٔ اسلامیهٔ شمس الهدی پتنه - بهار (هند)

نموده و هرکه زیارت کند قبر مرا چنان است که زیارت نموده در حین حیات مرا»[۱] و نیز ارشاد فرمودند: «اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین لی» «فرزندانم را گرامی دارید نیکوکاران شان از آن خداوند وبدکارانشان از آن من»[۲] و گفتند « هرکه به عشق و دوستی علی بن ابی طالب بمیرد. پس در حالیکه من در سمت راست و چپ وی هستم محشور می‌شود»[۳].

بنابر آیات و احادیث دوستی فرزندان حضرت ختمی مرتبت «ص» بر همهٔ مومنان لازم است و در نماز درود بر آن حضرت «ص» و فرزندانش فرستادن واجب است کسی که در نماز درود نخواند نمازش درست نیست و هرکه با اولاد رسول «ص» نقاری در دل دارد ، مسلمان نیست.

اکنون باید در بارهٔ اعتقاد و باور مذهبی شاعران پهلواری شریف اندکی سخن گفت . شاعران پهلواری شریف دارای مذهب اهل تسنن بوده و در احکام طریقت و عرفان پیرو امیر مؤمنان «ع» ایشان را این محبت اهل قربی به ویژه امیر مؤمنان علی «ع» از راه پیر پرستی است که همهٔ سلسله های تصوف و عرفان تنها توسط امیر مومنان به حضرت ختمی مرتبت «ص» می رسد. مؤدت اهل قربی در عرفان از فرائض و واجبات است. ایشان به خاندان رسالت عشق می‌ورزیدند و اعتقاد داشتند که دوازده امام معصوم بودند و هر سه خلیفه فقط خلیفهٔ صوری و حکومتی بوده و تنها امیر المؤمنان هم خلیفه صوری و هم خلیفه معنوی است. معتقدات شان به اولاد علی به ویژه امیرمؤمنان ، حضرت امام حسن و امام حسین در سراسر اشعارشان به چشم می‌خورد.

چنانکه استحضار دارید باید در این جا اضافه نمود از دیرباز ایالت بهار هند گهوارهٔ علم و ادب بوده است و همواره در پیشرفت و گسترش علوم و فنون سهم بسزایی داشته است.

در زمان باستان آریه بهت که در علوم نجوم وریاضی یگانهٔ روزگار بوده ، مولد و مسکن او همین شهر پتنا پایتخت فعلی استان بهار هند بود. وی در سال

۱ - مجلهٔ قند پارسی شماره ۱۸ ص ۳۰۱.

۲ - همان ، ص ۳۰۲.

۳ - همان ، ص ۳۰۳ ، من مات علی حب علی ابن ابی طالب فیحشروا وانا اکنون یمینه و یساره».

۴۷۴م می زیست. وکالی داس برجسته ترین شاعر زبان سانسکریت که شهرت فوق العاده ای داشت ونیز نگارندۀ داستان های کوتاه با عنوان کلیله و دمنه (پنج تترا) که شهرت جهانی دارد و نه فقط در زمان تسلّط مسلمانان بلکه در دورۀ استعمار هند توسط امپراتوری بریتانیا هم مشایخ ، شاعران بزرگ و نویسندگان چیره دست زبان فارسی ، عربی ، هندی و اردوکه شهرت آنها نه فقط درشبه‌قاره هند و پاک بلکهٔ به کشورهای دیگر پیچیده است. هم از سرزمین استان بهار برخاسته اند. نه تنها شهرهای بزرگ این ایالت بلکه قصبه های کوچک مانند پهلواری شریف ، منیر ، بهار شریف و شاه آباد(آره فعلی) و غیرآن هم در گسترش علوم و بینش خدمات شایانی انجام داده اند. پهلواری شریف در ۱۰ کیلومیتری غرب پتنا پایتخت ایالت بهار واقع است . جمعیّت این شهرک در حدود دویست هزار نفر می باشد.

در این مقال سعی بر آن دارم به برخی از شاعران پهلواری شریف بپردازم که اعتقاد و باور مذهبی ایشان به فرزندان ختمی مرسلت «ص» بویژه امیر مؤمنان علی «ع» و امام حسن «ع» و امام حسین «ع» در سراسر اشعارشان موج می زند. شاعران فارسی زبان پهلواری که برخی از اشعار آنها درین مقاله نقل می‌شود عبارت اند از: شاه محمد علی حبیب نصر ، ابو الحسن فرد، مخدوم غلام ثروت ، شاه بدر الدین بدر ، شاه ظهورالحق ظهور ، نور الحق تپان و سید شاه نذیر الحق فائز.

سید شاه محمد علی حبیب نصر

وی در بیست و پنجم ماه رمضان المبارک ۱۲۴۹ ﻫ / ۱۸۳۳م در پهلواری شریف چشم به جهان گشود . پس از تحصیلات مقدّماتی و نهایی در حلقهٔ ارادت پدر خود ابوالحسن فرد در آمد و بعد از درگذشت برادر بزرگش مولانا شاه نور العین نور مسئولیت خانقاه مجیبه را عهده دار شد. و به تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۲۹۵ ﻫ / ۱۸۷۸م درگذشت. بجز دیوان اشعارش بنام معجز بیان که در قوالب مختلف به رشتۀ نظم کشیده ۱۱ رساله نیز تألیف نموده که از میان آنها رسالۀ اسوۀ حسنه درفضایل و مناقب امیر مؤمنان و خلفاء ثلاثه است. در دیوان اشعارش بیت های زیاد به چشم می‌خورد که در آن باسادگی و صفا اعتقاد و دوستی خود را به امیر مؤمنان بیان نموده است.

لامکــان بــاشد مکــانت یــاعلی «ع» کئی توان جستن نشانت یا علی «ع»

بو تراب خـوانـد چـون پـیغمبرت«ص» عـرش خـاک آسـتانت یـا علی «ع»

جان پاکت عین جان احمد «ص» است لحمک لحمی ست شأنت یا علی «ع»

حـجّت مـن کـنت مـولاه بس است از بـــرای دوســتانت یــا عــلی «ع»

ســاحت هــر دو جـهان مـا هـمه گــوشهٔ هست از جهانت یا علی «ع»

عــقده هــا داریــم واکــن از کـرم عــقده دُرج دهــانت یــا عــلی «ع»

للــحسین ارحــم عــلینا و الحســن بــندهٔ هســتم از آنت یــا عــلی «ع»

بــادیه پـیمای تـو خـضر و مسـیح مـوسی عـمران شبانت یا عـلی «ع»

ســدرت و طـوبی و جـنّات نـعیم بــر گکـی از بـوستانت یا عـلی «ع»

دفــتر تــورات و انـجیل و زبـور شــمهٔ از داســتانت یــا عــلی «ع»

معنی و العـصر و اللّیل وضـحی است هـر شب و روز و زمـانت یا عـلی«ع»

دارم امــــید ســماع کــلمه‌ای از لب شکــر فشــانت یــا عــلی «ع»

شــاه مـردان، قـلعهٔ خـیبر شکـن مـدحت تـاب و تـوانت یـا عـلی «ع»

نـصر را از گـفتگو خـاموش کـرد لذت سحر بیانت یا علی «ع» (۱)

***

علی«ع» مولای عالم شـد دلیـلش حدیث منزل خم غـدیرست (۲)

مولانا علی حبیب نصر از امیرمؤمنان حضرت علی «ع» چنین استمداد می‌کند:

بیدار کن از لطف خود خوابیده بختم یاعلی«ع»
از دست ظلم نفس بد معکوس بختم یا علی«ع»

سـرسبز و تـازه کـن مـرا ای ابـر بـاران از کـرم
افتاده در باغ جهان چون برگ بختم یا عـلی «ع»

تا کَی ز تو مانم جدا پیوسته بـا خـود کـن مـرا
چون از وجود پاک تو من نیز لختم یـاعلی«ع»

---

۱ - دیوان معجز بیان، ص ۲۳۳.

۲ - همان، ص ۷۰.

دارد تمنای دلی نصر تو از بهر نبی «ص»
سوی مدینه برکشی از هند رختم یاعلی«ع»(۱)

و او در منقبتی دیگر می گوید :

پرده از رخ برگشایی یا امیرالمومنین«ع» جلوهٔ خود را نمایی یا امیرالمومنین«ع»
صعب مشتاقیم پیمایی بکن بهر وصال تا به کی سویم بیایی یا امیرالمومنین «ع»
نامهٔ اعمال مؤمن راست عنوان حُبِّ تو عارفان را مقتدایی یا امیرالمومنین«ع»
مصطفی«ص»دیداررویت‌راعبادت‌گفته است تا به کی رویم نمایی یا امیرالمومنین«ع»(۲)

اشعار زیر هم ازوست :

نفس با ما جنگ دارد شاه مردان همّتی راه بر من تنگ دارد شاه مردان همّتی
پاک کن از لطف خود کاین نفس کافرکیش ما در رهم صد سنگ دارد شاه مردان همّتی
دین پناها وای بر دینم که از دینداریم گبر وترسا ننگ دارد شاه مردان همّتی
شیر یزدان همّتی کاین نفس روبه در کمین عاقلان را دنگ دارد شاه مردان همّتی
از طریق واصلانم علم خود دامن کشان دور صد فرسنگ دارد شاه مردان همّتی
نفس بدخویم به سوی این و آن هر دم رود هر طرف آهنگ دارد شاه مردان همّتی
رنگ خود را بر دل ما ریز ای صبّاغ عشق دل طلب این رنگ دارد شاه مردان همّتی
نفس رهزن کی زند ره در طریق هر که او چون تویی سرهنگ دارد شاه مردان همّتی
نصر را یاری نما ای یار یاران طریق کاسپ همّت لنگ دارد شاه مردان همّتی(۳)

نصر در اشعار زیر ارادت و دل بستگی شدید خویش را به امیر مؤمنان حضرت علی «ع» اظهار می کند:

یا امیرالمؤمنین ادرک لنا کیف حالی گر نگیری دست ما
یا امیرالمومنین فریاد رس همچو تو مولی نمی‌داریم و بس
در جهان کی همسر و همتای تست لحمک لحمی چون سر تا پای تست
من کجا و مدح پاکت از کجا هست درشأن تو نازل هل اتی
حق ترا دادست بر عالم سری کئی شود کس را مجال همسری
چون تو باشی سرور هر دو سرا گفت در شأنت رسول مجتبیٰ

۱ - همان، ص ۳۲۶.

۲ - همان، ص ۳۳۴.

۳ - همان، ص ۳۳۴.

هـــرکرا بـــاشیم مـــا مـــولای او | هست مـــولایش عـلی نـیک خـو
تا حـدیث مـصطفی «ص» بشـنیده ام | مـــن غــلام تـو بـه جـان گـردیده ام
آگـــهی از حـــال مـــن سـویم بـبین | چونکه از قول نـبی «ص» دارم یـقین
شـــهر عـــلمم مـــا و بـــاب او عـــلی | واکـــن ایـــن در بـه رویـم یـا عـلی
شأن تـــو بـــالا ز فـــهم مـــا هـــمه | راز تـــو اعـــلی ز عـــلم مـــا هـــمه
فـــیضیاب از ذات تـــو هـــر اولیـــاء | نـــقش خـــاک پـــای تـــو هـــر اتـــقیا
لعـــل تـــو ســـرچشـــمهٔ آب حـــیات | ســـاقی کـــوثر تـــویی ای نـــیک ذات
حســـن یک پـــروانـــهٔ شـــمع رخـت | چون نگردد عشـق خـود دیـوانـه ات
چشـــمهٔ خـــورشید غـــرق آب نـــور | گشت چون شد روی حسنت را ظهور
چـــاکـــر حســـن تـو مـه بـر آسـمان | شـمع مـی لرزد بـه رویت هـر زمـان
چیست یارب ذات پاک مـرتضی «ع» | هـمدم و هـمراز ذات مـصطفی «ص»
هـــرکه دارد عـــقده از ســـرّ عـــظیم | حـــلّ آن گـــردد ز الطـــاف عـــمیم
ای خوشا عـهدی کـه بـاشم بـر درت | چـــون سگـــانت بـــر امـید بـذله ات
فیض و رحـم عـام تـو بـاهرکس‌ست | گوشهٔ چشمت به سوی مـا بس ست
عـــقدهٔ داریـــم واکـــن از کـــرم | ایکـــه تـــو ابـــر مـــطیری بـــر سـرم
ظـــل تـــو مـــمدود بـــادا بـــر ســـرم | کـــم مـباد از سـوی مـا چشـم کـرم
گـــر بســـویم از تـــرحّـم بـنگری | هـــر خـــفی سِـرّ مـــا گـــردد جـلی
دست تـــو از غـــائبان کـــوتاه نـیست | پـــنجه ات جـــز پـــنجهٔ اللـــه نـیست
یـــاعلی «ع» هـــر عـــقدهٔ سربسته ام | وا بگـــردان از ســـرلطف و کـــرم
مـــا فـــریبم مـــبتلای کـــار خـــود | یک نـظر خـواهـیم مـا در کـار خـود
مـــا چـــو روبـــاهیم و تـــوشیر خـدا | بـرمن مسکـین تـو لطـف خـود نـما
چون مگس هر جا به هر دم مـی پـرم | و ز تـحسّر دست بـر سـر مـی زنـم
تـــاکـه چـینم ریزه هـا از خـوان تـو | پـــرورش یـــابم ز قـــوت خـــوان تـو
از عـــنایت هـــای بـــی غـــایات تـــو | و ز تـــلطّفهای و اکـــرامـــات تـــو
نـــیست امـیدم کـه بـی حـاجت روم | بـــر در تـــو جـــبین فـــرسوده ام
نیست جز تـو هـیچ غـمخوارم کسـی | مـــحرم راز دل زارم کســـی
بـــر ســـرما ســـایهٔ دامـــان تـــو | بـــنده ام مـــنّت کش احســـان تـــو
بـــخت اگـــر مـحروم هـم بـاشد مـرا | زیـــن حـــوائـــج هـــا کـه دارم التـجا
بـــهر خـــطّم کـن تـــو تـــحریر دگـر | چـون بـه دسـتت هست تـقدیر دگـر
کـــن قـــلم زد ســـابق مـــرقوم را | شـاد فـرما ایـن دل مـغموم را[1].

---

۱ - همان صفحه ، ص ۳۴۷.

ابوالحسن فرد:

نام وی محمد کنیت او ابوالحسن بود و فرد تخلّص می کرد. او نه فقط از علماء زمان خود بوده بلکه در تصوف و عرفان مقام شامخی داشته و در علوم دینی ، منطق و پزشکی چنان متبحر بود که سائر معاصران وی پایگاه علمی او را ستوده و از فضل و دانش وی سخن رانده اند. او در روز پنجشنبه دهم رجب ۱۱۹۱ هـ / ۱۷۷۷م چشم به جهان گشود، و به تاریخ ۲۴ محرم ۱۲۶۵ هـ / ۱۸۴۸م درگذشت . بجز دیوان اشعارش که ۱۶۸۱ غزل ، ۱۰ قصیده ، ۱۰۲ رباعی ، ۱۶ قطعه ۱۴۴ قطعۀ ماده تاریخ و زائد از یک مثنوی های دراز در بردارد، ۹ اثر پُرمایه و سترگ به نثر گذارده ، بیشتر قصائد وی درشأن ختمی مرتبت « ص» و ائمه معصومین می‌باشند. شایان ذکر است که وی مسئولیت خانقاه مجیبه را به عهده داشت. اینک چند بیت از غزلهایش که در ستایش امیرمؤمنان علی «ع» سروده است.

چون شود جبریل دربان مکانت یاعلی«ع»
عرش و کرسی خود زمین آسمانت یاعلی«ع»

این نمی گویم که هستم میهمانت یاعلی«ع»
ریزه چینی طعمه جویی ام ز خوانت یاعلی«ع»

کی توان خود را شمرد از دوستانت یاعلی «ع»
فخر من این بس که هستم از سگانت یاعلی «ع»

لوح محفوظ است از قران وصفت آیتی
نیست ممکن از بشر ادراک شأنت یا علی «ع»

مهر و ماه چرخ در طوف حریمت روز وشب
کعبۀ اهل صفا بس آستانت یا علی «ع»

آسمان از وسعت درگاه تو یک گوشۀ
پر توی باشد دو عالم از جهانت یا علی «ع»

عرش پا انداز پیش رفعت ایوان تو
باغ رضوان یک چمن از بوستانت یا علی «ع»

ابجد آموز از دبستان تو باشد عقل کل
باب علم مصطفی«ص»هست از نشانت یا علی «ع»

رشحۀ از فیض علمت جمله علم ممکنات
آدم و جنّ و ملک یک نکته دانت یاعلی «ع»

ای وجـــودت بـاعث ایـجاد جـمله کـائنات

ذرّه ذرّه بهره مند از فیض جانت یا علی «ع» .

دیـده را بـینای حـق کـن از کـرم یا بـوتراب

سـرمهٔ چشم است خـاک آستانت یا علی «ع»

قـرب درگـاه تـو دارم آرزو یـا سـیدی

گـو گـنهکارم ولی هـستم از آنت یـا عـلی «ع»

فـرد مسکـین از غـلامان است شـاها همّتی   تاز قید تن برآیم مدح خوانت یاعلی «ع»(۱)

وله ایضاً

بهر زهرا«ع» و علی و حسن و بهرحسین «ع»   نـظر لطـف بـه حـالم کـن ای عـقده گشـا

***

یارب به جناب پاک شاهی   یعنی‌که علی «ع» دین پناهی

اینک رباعی هایی از او در مناقب امیرمؤمنان حضرت علی «ع»:

ای ذات تـو بـاب عـلم و فـیاض ابـد   وی ذات تو عین ذات پاک احـمد«ص»

تأخــیر چــرا بـه فـتح بـاب عـلم   قـد جـئتک سـائلا فـاحسن بـمدد

***

بـا خـدا کسـی چـه مـحرم بـاشد   ذاتش به نبی«ص» قـریب وهـمدم بـاشد

سرّی است دراین که کعبه است مـولدش   یـعنی کـه عـلی امـام عـالم بـاشد

***

قد اشکل یا عـلی عـلیّ امـری   یا من بیدیک کل امری مرهون

لکـل تـوسّل ولی لیس سـواک   یا من نحن بمالدیک فـرحـون

***

ای ذات تو بحر عـلم و لا ساحل له   بر هـر کـه کـرم کـنی فـلا مشکـل له

مـحتاجم و لیس لی سـواک احـد   رحمی بکنی که غیر لا مفضل له (۲)

قطعه زیر هم از اوست :

بـه جـوش آیـد چـو چشم سـرمهٔ من   ز خـاک پـاک پـای بـوتراب است

کـه شـبها گـریه در مـحراب دارد   لبش خندان چو گل روز خراب است (۳)

---

۱ - دیوان فرد دفتر اول ص ۲۸۶.

۲ - همان ، ص ۳۹۷.

۳ - همان ص ۴۷۱.

چند بیت از قصائد وی که درشان امام موسی کاظم «ع» سروده است :

ای نـــور خـدا نـیّر تـابان امـامت — پیدا است از سیمای تو لمعات امـامت
از روز هـدایت بـه جـهان راز گشـودند — از روی تـو ای مـهر درخشـان امـامت
نـور عـلوی هست هـویدا ز جبینت — روی تـو سـر صـفحهٔ قـرآن امـامت

وله ایضاً در منقبت امام علی ابن موسی الرضا «ع» :

صبا گر بار می یـابی بـه آن درگـاه سـلطانم — ز سوی من بکن پا بوس سلطان خـراسـانم
شه حاجت روای ماگدایـان‌نیست‌کس‌جزتو — بنه دست از کرمها بر سر ای مولای احسانم
امـام ابـن امـام ابـن امام و سید عـالم — علی موسی رضا شاهی که از جان بندهٔ آنـم
الـٰهی از طـفیل آن امـام و رهـنمای مـن — در بگشا که من درفتح باب خویش حیرانم

شاه ظهور الحق ظهور

ظهور الحق متخلّص به ظهور در تاریخ ۲۷ محرم ۱۱۸۴ هـ / ۱۷۷۰م پا به عرصهٔ جهان نهاد. وی تحصیلات مقدّماتی را از پدر خود مولانا نورالحق تپان و ملا وجیه الحق و تحصیلات عالی را از ملا جمال الدین فرا گرفت. از آن به بعد قرآن پاک و در علوم حدیث کتاب هایی به نام بخاری و مسلم را از بر کرد. سپس در طریقت گام زده و از سوی پدر دستگیری شد و به شیخیت رسیده بر مسند سجادگی خانقاه عمادیه نشست و به تـاریخ ۱۶ ذوقـعده ۱۲۳۴ هـ / ۱۸۱۸م رخت ازین جهان بربست. وی ۳۷ اثر ارزشمند از خود بر جای گذاشته است. گذشته ازین یک دیوان اشعارش به یادگار گذارده که بیشتر اشعارش در زمینه های غزل ، قصیده ، قطعه ، رباعی و مثنوی است . وکتابی تحت عنوان مجموعه ای از قطعات و مراثی وکتاب دیگری به نثر با نام مجموعه ای از خطبات هم از او باقیمانده است.

ظهور الحق ظهور چندین مراثی غرّا در وصف ائمهٔ اطهار سروده است که حاکی از اعتقادات مذهبی وی است. دراین جا تـعدادی از اشـعار او بـرای خوانندگان محترم نقل می شود که در آن حوادث فاجعهٔ کربلا رابه نظم کشیده است.

دلم شـناور و غـوّاص بـحر مـاتم شـد — ز مـوج فـتنه و گـرداب درد مـحرم شـد
بـه زور شـرطه انـدیشه زورق طـبعم — رسـا بـه غـمکدهٔ سـاحل مـحرم شـد
غریو نوحه ز غم خانه‌های برمیخانه برخـاست — بـه نـالهٔ جگـر آتشـین مـن ضـم شـد
هـمین کـه نـالهٔ انـزوا گـزیدم و بس — بـه نـیز رنـج نـدیدم کسـی کـه هـمدم شـد

گسست هر حیله و عقدهٔ دلی نگشود | چو ناخن ارچه قد با قامتم خم شد
اسیر رنج نشستیم در شکنج فتن | بلّیت از همه سویم قضای مبرم شد
گرفت پای من چو آمکناتی تنهائی | ز فرط کاهش جانم توان ز تن کم شد
هم از رحیل فراوان همدمان رفتن | به خیمه گاه دلم بزم ناب برهم شد
برای تسلیت طبع در تلاش شدم | حکایت خلف مرتضی«ع» به یادم شد
چو حال من زشه کربلاست تمثالی | سزد گر به لب آرم ز حالش اقوالی [(۱)]

***

چه خوش معامله کرد ز کوفیان لئیم
پس از معاهده با حضرت حسین کریم
نمی ز آب فراتش عطا نفرمودند
به قیمت همهٔ اکواب کوثر و تسنیم
به جوهر نسب و گوهر حسب به تمام
بدست نامدش از دانهٔ ز ارزن نیم
بذات وی چه خصوصیتی که داشت نبی«ص»
چگونه گشت روا در اذای وی تعمیم
همیشه داشت رسولش«ص» بدوش و در آغوش
چنین دراز بسوی هر مثل زنیم
جبین او که حبیب الله اش ببوسیدی
عدو بدان لب پیکان سهم کرد سهیم
لبی که شهد مکیدن ز لعل پیغمبر«ص»
ز دست می‌کند لال تلخی چشید عظیم
خطی که سرمهٔ سوادش به چشم زهرا بود
ز سرخیش بصارت رسید چشم خصیم
تقرّبی که به سبوح بود جانشین سا
بعید بود ز فهم ستمگران رجیم
سرش به سجده و خنجر بگردنش بردند
قدم زن حرم قدس شد به قلب سلیم

---

۱ - مجموعهٔ قطعات و مراثی خطی ، ص ۱۵.

دُریتیم امامت به خاک غلطان شد ... ز بی بهایی او بود هرچه ارزان شد[۱]

***

فغان زدبی ملک آن دم که حضرت سجاد«ع» ... مهار ناقه به دستیش و برلبش فریاد
که ای خدای محمد «ص» به داد آلش رس ... که مادرم پی زنجیر اهل کوفه نزاد
پدر مرا که به آغوش خویش ضم می کرد ... نه بهر آنکه بمانم به سجن ابن زیاد
تنم که عمهٔ من از نزاکتی پرورد ... چنین به ریگ و تف مهر عادتیش نداد
پیاده پای واین خار زار آبله جوار ... مرا ز عهد صبا هیچگه نیامد یاد
ز بلابستان یا به ما تحمل ده ... به زمرهٔ شهداء پاکنی ز من تعداد
اجازت ز عمر سعد این قدر هم نیست ... که به هر مذکیت یک نبفس شوم آزاد
جدا سرپدر از تن چو چاره از دستم ... بهم سنان وسرش چون غم ومن ناشاد
عذاب قبر و دخول جحیم پندارم ... به کوفه رفتم وزان جا به شام از بیداد
دعا نمی کنمت جز به آتنا حسنة ... بدِ کسی ز توای کرد گار نیست مراد
پس آنگهش به مدینه چورخ نموده بود ... حریق غم به دل قدسیان فزوده بود[۲]

***

از او چو رجز انا ابن الرسول سر می زد ... ز چرخ مهر به اقرار چشم تر می زد
رخش چو تافتی بر رخش بر سرِ آن قوم ... مه از تصور سم نقش بر جگر می زد
ز خصم جمله چونگریستی برو مریخ ... به سینهٔ افلاک از غصّه مشت بر می زد
ز سهم و قوس عدو نغمه های بی آهنگ ... شنیده کوه الم زهره بر کمر می زد
خدنگها که ز بس باتنش هم پیوست ... عطارد شعر به رقم نقش بر سطر می زد
پس او به عارض چون مه که خون هم مالید ... زُحل به رب اغثنی ز عرش در می زد
چو برجبین سعیدش نشست پیکانی ... ز نور مشتری آن دم به دل شرر می زد
شنیدمش که در آن حال زیرلب می گفت ... نمایم این به همان جد که بوسه بر می زد
چوبس جریح شد و ز اسپ بر زمین آمد ... کسش خدنگ کسی نیزه کس تبر می زد
دوگانه به تیمم نشسته کردن خواست ... دلش شگفته دم صدق چون سحر می زد
هنوز سر ز سجودش فراغتی نکشید ... که خنجر شمر از وی برید خبل ورید[۳]

***

۱ - همان، ص ۱۷.
۲ - همان، ص ۲۴.
۳ - همان، ص ۲۵.

سید شاه نذیر الحق فائز

یکی از سخنوران صاحب نام پهلواری شریف که در دورهٔ استعمار هند توسّط امپراتوری بریتانیا، زندگی می‌کرد، سید شاه نذیرالحق نام دارد که فائز تخلّص می‌کرد. وی در تاریخ بیست و چهار صفر ۱۲۵۹ هـ / ۱۸۴۳ م پا به عرصهٔ وجود گذاشت. تحصیلات مقدماتی را از پدرش مولانا سفیرالحق و تحصیلات عالی را از مولانا امیرالحق فرا گرفت. فائز پس از آن به منظور فراگیری علم تصوّف در حلقهٔ ارادت مولانا عبدالغنی پهلوازی درآمد و پس از مدتی از پیر خود اجازهٔ اشاعهٔ طریقت را کسب کرد و به مقام خلافت نائل شد و در تاریخ سیزدهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هـ / ۱۹۰۵م بدرود حیات گفت. فائز به جز دیوان اشعار ۸ اثر منثور به زبان فارسی نگاشته است. وی ارادت خود را به حضرت علی «ع» در اشعار ذیل نشان داده است :

با من بی دستگاه از فیض تو ای ید اللّه می رسد تأییدها
چو فائز آنکه بر او باب علم شد مفتوح به چشم سعی به درگاه بوتراب«ع» کند
ز پا افتاد فائز ای یدالله بازوی احمد«ص» بده دستی که نبود غیر لطفت دستیار من[1]

بدرالدین «بدر»

نامش بدر الدین متخلّص به بدر در ۱۸ آوریل ۱۸۵۲م دیده به جهان گشود. پس از تحصیلاتش با مولانا حبیب نصر دست بیعت داد و پس از درگذشت پدرش سجاده نشین خانقاه جنیدیه شد و در سال ۱۳۰۹ هـ / ۱۸۹۱م مسند سجاده نشین خانقاه مجیبه نیز به وی تفویض شد. وی به تاریخ ۱۶ صفر ۱۳۴۳هـ / ۱۹۲۴م دارفانی را وداع گفت و از خود کتابی باعنوان بیان المعانی در فن تفسیر وکتاب دیگری به نام تذکرة الانساب خاندان امیر عطاء الله و رساله ای به نام رد اعتراض عمدة الطالب فی انساب ابی‌طالب و رسالهٔ دیگری تحت عنوان رسالهٔ طاعون و رسالهٔ رؤیت هلال بر جای گذاشته است. از این صوفی فارسی زبان دیوانی نیز به نام عطر الوردین در دست است که دارای ۲۵ غزل و چند قطعهٔ ماده تاریخ است. وی ارادت خود را به اهل بیت چنین ابراز می‌نماید.

از مقتضای تطهیر از لوث جرم عصیان آلودگی نباشد دامان پنج تن را[2]

۱ - دیوان فائز، مقدمه، ص ۶۳.

۲ - عطر الوردین، ص ۱۸.

سید شاه مفتی محمد غلام مخدوم ثروت

نامش محمد غلام مخدوم متخلّص به ثروت در پهلواری شریف در سال ۱۱۴۵ هـ / ۳۳-۱۷۳۲ م متولد شد و در همین قصبه نشو و نما یافت. وی پس از تحصیلات مقدماتی رموز شاعری را از آیت الله شورش آموخت و به اندک مدتی د رعلوم دینی و دنیوی مهارت فوق العاده ای به دست آورد و از نویسندگان و ادیبان چیره دست آن زمان شد. تنها دیوانی ازاشعارش از دست بُرد ایام باقی مانده که دارای ۳۵۰ غزل و مجموعه ای از قصایدش با نام ذوق دل از خود به یادگار گذارده که فقط ۵ قصیده در بر دارد. این نسخهٔ خطی از دیوان غزلیاتش درکتب خانه دانشگاه پتنا(بهار) نگهداری می شود. نگارنده در این جا فقط یک رباعی از او نقل می کند که حاکی از ارادتش به امیرمؤمنان حضرت علی «ع» است.

گیرم که کسی از جمله بهتر باشد — بر جای نبی«ص» امام رهبر باشد
بهتر ز علی ولی نباشد هرگز — بهتر ز علی«ع» مگر پیمبر«ص» باشد[1]

نور الحق تپان

نورالحق تپان یکی از مشاهیر شعراء ، علماء و صوفیان استان بهار بود. او در سال ۱۱۵۵ هـ / ۱۷۴۳م در پهلواری شریف تولّد یافت و تحصیلات مقدماتی را از پدر خود مولانا عبدالحق و پیر مجیب الله قادری کسب نمود. سپس از عموی خود ملا وجیهه الحق ابدال کسب فیض کرد و اسرار تصوف را از غلام نقش بند فراگرفت و در سال ۱۱۷۳هـ / ۱۷۵۹م مسئولیت خانقاه عمادیه را به عهده گرفت. وی یکی از نویسندگان و شعرای شهیر استان بهار بود. وی در همهٔ اصناف سخن شعر می گفت اما در غزل ، مثنوی و قصیده مهارت کاملی داشت. اشعاری که وی در آغاز سروده بود شیخ علی حزین در بنارس ملاحظه نمود و چنین نظر داد. «همانکه کلام خوب است برخی مرغوب اما بوی پیرزادگی می آید». گذشته ازکلیّاتش که قسمت اعظم آن بر غزلیات مشتمل است و تعداد آن به ۸۵۵ می رسد وی ۵ اثر پُرمایه و سترگ به نثر هم به یادگار گذاشته است. نگارنده در این جا ابیاتی از قصایدش که با عنوان «در منقبت امیرالمؤمنین یعسوب المتقین ابوالائمه المعصومین اسدالله الغالب علیه الصلوة والسلام» سروده ، نقل می کند تا معتقداتش دربارهٔ امیر مؤمنان درست سنجیده شود.

---

۱ – تذکره شعرای پهلواری شریف خطی.

شه سریر خلافت که هم به پیش رسول«ص» — در مـدینهٔ عـلم رسـول«ص» مـا بـاشد
شهر که در صفت ذات اوست ناد علی «ع» — امـیر امّت و سـرخـیل اتـقیا بـاشد
بـهر رهـی کـه رود بنده تا خدای کریم — عـلی«ع» ست آنکـه بـهر راه مقتدیٰ باشد
به جز علی «ع» نبود در جهان ذریعهٔ قرب — کسـیکه در ره تـقریب ره گشـا بـاشد
به کشف سرّ حقیقت به پیش گاه شهود — علی«ع»ستآنکه دوچشمش همیشه وا باشد
امـام اول و معصوم و پاک ذات وشریف — عـلی«ع»کـه مـولود تـنزیل انّـما بـاشد
مـحیط بذل وسحاب سخا کریم النّفس — علی«ع» که در صفتش رمز هل اتیٰ باشد
دلیـر در صـف گـردان کـار زار جـهاد — عـلی«ع» کـه مـنقبتش نظم لا فتیٰ باشد
علی«ع» که در کنف سایبان اوعرش هست — عـلی«ع» کـه قبه چترش سر سما باشد
علی«ع» که پشت ملایک چون آسمان کبود — بـه پـیش بـارگهش از کـمر دو تـا بـاشد
عـلی«ع» کـه خـاک ره سـائلان درگـه او — بـرای قـیصر و فـغفور کیمیا بـاشد
به جلوه گاه حقیقت کند چو جلوهٔ خویش — علیهست آنکه هم او نفس مصطفی«ص» باشد
به پاس حرمت تخصیص مصطفیبه لقب — علی«ع» ست آنکه ملقّب به مرتضیٰ باشد
مـحمد عـربی خـاتم النبیّین «ص» شـد — عـلی«ع» شـیر خـدا خـتم اولیـاء بـاشد
بـود امـام و ولی و وصـی بـه قـول خدا — یکـی کـه آن هـمه ذات بـاصفا بـاشد
مـغایر انـد اگـر ایـن هـمه لقب بـه لغت — ز جـمله مـعنی تـوحید مـدّعا بـاشد
به خوابگاه بینی در شبی که هجرت کرد — نـبود غیر علی «ع» کس کـه دوسرا باشد
خطاب لحمک لحمی به او سزد که مدام — بـرای جسم نبی«ص» جسم او فدا باشد
بـه جاست روحک روحی و نورک نوری — ز لفـظ پـاک هـمی کـه مرو را بـاشد[1]

ولهٔ ایضاً در شأن سید الشهداء حضرت حسین بن علی مرتضی «ع»:

شـنیده ام کـه بـه دور یـزید نـاهنجار — چه نخلها کـه بـه صرصر شدند مستأصل
پس از شـهادت آن نـور دیـدهٔ زهـرا«ع» — که زد عصا بـه سر پاش کور در موصل
بـه خـاندان نـبوّت کسـی نـماند مگـر — حسین ابن عـلی «ع» نوربخش چشم امل
فروغ دیدهٔ زهرا سرور جـان رسـول «ص» — به هم چوشیر وشکر مختلط به علم و عمل
تن شریف شریفان به خاک و خون افتاد — سـرسران هـمه پیوند شـد بـه دوش رسـل
زدیدههاخون چکد اینک دگرچهشرح دهـم — ز حال دودهٔ زهرا«ع» و احمد «ص»مرسل

۱ - دیوان تپان خطی ، صفحه ۶۸.

ز دست آن شمر نابکار آخر کار	زمین ماریه گردید بهر او مقتل
تپان ز دست رود دل بگوچه کار کنم	غمش بسیط شد این دم ز قصّهٔ مجمل [1]

***

و از اوست در ستایش امام حسن «ع»:

شه سریر امامت که بر زمین جلالش
فروغ صدق دل از هر کنار لرزد و ریزد

فروغ مهر نبوّت که از بریق جنبش
شرار آتش طور آشکار لرزد و ریزد

امام دوم و دل بند پاک اول زهرا«ع»
که مهر ومه به درش ذره وار لرزد وریزد

امیر عادل و سید لقب که در ره شوقش
سرشک چشم ذوی الاقتدار لرزد و ریزد

حسن«ع»به نام وبه ذات و صفات در همه عالم
که بردرش بسر اهل دیار لرزد و ریزد

دلم بسان جرس پُر فغان به راه حجازش
بهر قدم به یمین ویسار لرزد و ریزد

به ناله عرض کند که ای فروغ دیدهٔ زهرا«ع»
سرم به پای تو بهر نثار لرزد و ریزد

بگیر دست تپان را ز لطف عام که داری
ز بسکه بر درت این شرمسار لرزد و ریزد [2]

تپان در رباعی های خود که در منقبت امیر مؤمنان حضرت علی «ع» گفته می‌گوید:

روزی که وجود کنز مخفی گردید	فی الفور محمد«ص» وعلی«ع»گشت پدید
این عین محمد«ص» است و آن عین علی	این نقش دو آیینه یکی باید دید [3]

***

۱ – همان ص ۸۲.

۲ – دیوان تپان خطی، ج ۳، ص ۲۰.

۳ – همان، ص ۴۲۹.

گـــنج است نـــبوّت کـه عـیانش لازم		اخـــفاست ولایت کـــه نـــهانش لازم
جسـم است نـبوت و ولایت چـون جـان		دینی که مراست جسم و جـانش لازم (۱)

***

کس همسر و کس یار علی نیست به خلق		جـز عزّ و علا کار علی نیست به خلق
آن جـا کـه کـند حـقیقتش جـلوه گـری		کس محرم اسرار علی«ع» نیست به خلق (۲)

***

شـــایست نـــبوّت کـــه نـبی عـالم اوست
در کشـــف حـــقیقتش وی هـــمدم اوست
آن بـــضعهٔ پـــاک مـــصطفی«ص» را دانـــی
سری است سراپا که علی«ع» محرم اوست(۳)

***

در پـــردهٔ هـــرچـــار کـــتاب ازلی		سـرّی ست کـه کشـفش نکـند غـیر ولی
ســر پـنجهٔ تـقدیر کـه یکـدست بـود		حسنین و بتول ست و رسول ست و علی(۴)

***

چـون لحمک لحـمی تـوشنیدی بـه قـبول		هـم بـضعهٔ منّی نـبود غـیر بـتول «ع»
در دل بکـن انـدیشه و از صـدق بـدان		حسنین وبتول‌ست و علی عین رسول«ص»

***

در زیـــر گـــلیم آن رسـول الثـقلین«ص»		زهرا و علی بود و رسول«ص» و حسنین «ع»
ایـن پـنج تـن پـاک چـو یک ذات شـدند		ادنـــاس جَـدایـی نـبود فـیما بـین (۵)

تپان در تاریخ چهارم شعبان ۱۲۳۳ هـ / ۹ ژوین ۱۸۱۸م درگذشت و در مقبرهٔ نیاکانش به نام درگاه لعل میان پهلواری شریف مدفون گشت.

*****

---

۱ – همان، ص ۴۲۹.
۲ – همان، ص ۴۲۹.
۳ – همان، ص ۴۲۹.
۴ – همان، ص ۴۲۹.
۵– همان، ص ۴۲۹.

دکتر گل حسن لغاری [1]

محمد عارف « صنعت »:
فارسی گوی قرن سیزدهم هجری

چکیده :
محمد عارف « صنعت » فارسیگوی سرزمین سند طی قرن سیزدهم هجری قمری بوده است. از آثار شناخته شدهٔ وی دیوانش حاوی غزلیات ، قصائد، مخمسّات، مسدّس، مثلّث و رباعیات و یک مثنوی موسوم به « ناگهان » است. صنعت در دورهٔ حکمرانی خانوادهٔ تالپوران بر سند می‌زیست و شش سال پس از سیطرهٔ انگلیسها بر سند در سال ۱۲٦٦ ه ق | ۱۸۴۹ م به جهان باقی شتافت . مشاعره های وی با فارسیگویان معاصر نظیر عابد و سرخوش نیز در این گفتار معرّفی گردیده است.

*****

محمد عارف ، در شکارپور تولّد یافت ، پدرش محمد امین از خانوادهٔ «اعوان » بود واز استان پنجاب به شکارپور (سند) رسید. تاریخ تولّد محمد عارف تا هنوز معلوم نشده است ، ولی از قراین می‌توان گفت که در سال ۱۸۰۰م به دنیا آمده بود.

دربارهٔ تعلیم و تربیت « صنعت » تذکره نگاران مثل « تکملهٔ مقالات الشعراء » محمد ابراهیم خلیل هم خاموش است؛ ولی معاصر دورهٔ « صنعت » یار محمد سومره گفته است که « صنعت » یکی از شاگردان اویس محمد «اویس» بود و این بزرگ از علمای عصر خود بوده ، در علم قرآن و احادیث نبی اکرم «ص» و علوم معقول و منقول باسواد بود.

علامه «اویس » شاعر خوش سخن و صاحب دیوان بود. گفته اند که دیوانش گم شده و تاکنون به دست نیامده . «صنعت » هم از افکار « اویس» متأثر

---

۱ - رئیس سابق دانشکدهٔ دولتی تندو جام وعضو انجمن فارسی، حیدرآباد سند.

شده ، ذوق و شوق شعر سرودن یافت . در این دوران ، شعر و سخن «صاحبدنه صاحب » (متوفی ۱۸۴۲م) به گوش او رسید و از کلامش استفاده نمود و در سلک شاگردان « صاحب » شد. « صنعت » از استاد خود « صاحب[۱] » منازل سخن‌گویی طی نموده به رتبهٔ استعداد امتیاز رسید؛ استادش دربارهٔ « صنعت» می‌گوید:

به شعر «صنعت» ،« صاحب» اگر دم بزنی — بـه خـلق یـاد دهـی مـعجزهٔ مسیحا را

«صنعت » به فیوضات استاد خود این طور اعتراف می‌کند:

- گر نیست صاف صحبت آیینه وار «صـاحب»
«صـنعت» مـثال طـوطی شکـر زبـان نـبود

- به‌شعر«صاحب»،«صنعت»چـه‌جای‌دم‌زدن است
کـجا است حـاجت مشّـاطه روی زیـبا را

«صنعت » دورهٔ فرمانروایان افغانیان و تالپوران سنده را دیده و هنگامی که تالپوران در سال ۱۸۰۴م شکارپور را تصرف کردند و افغانیان را برانداختند، نائبان خود را آنجا مأمورکردند ؛ یکی سید میر زین‌العابدین و دوم سید میرکاظم[۲]بود. اینها فرزندان سید میر اسماعیل شاه بودند و پدرشان وزیر مملکت سند بود.

سید میر زین‌العابدین شاعر سخن سنج بود و « صنعت» در دربار این دو برادر علم پرور، یاری و هم بستگی می‌داشت « صنعت» در یکی از قصیده‌هایش از میر زین العابدین « عابد » تمجید می کند و می گوید:

امـیر سـید زیـن العـباد سـرور دیـن — که شان حیدری از جبه اش نمایان است
امـیر سـید زیـن العـباد جـوادی — که قطره ای ز سخایش سحاب نیسان است
امـیر سـید زیـن العـباد روشـن رای — که نور حسن ز سیمای او درخشان است
سـپهر فـضل وکـمالات و آفـتاب هـنر — محیط عـلم الهـی و کـان عـرفان است

«صنعت » و «عابد» این هر دو شاعر اکثر باهم مشاعره می‌کردند و «مشاعره » در سنده و هند شهرت یافته است. اولین مشاعره در زبان فارسی وسندی از شکارپور شروع شد. چند اشعار از مشاعره «صنعت» و «عابد»:

عابد

آن مه تابان کجا و عارض جانان کجا — هر دو تابانند، امّا این کجا و آن کجا
سنبل بستان و زلف عنبرین این نگار — هر دو پیچانند امّا این کجا و آن کجا

صنعت

مهر و مه نورند، اما این کجا و آن کجا　　　هر دو منظورند ، اما این کجا و آن کجا

دیدهٔ مست غزال و چشم شوخ مست ناز　　　هر دو مخمورند، اما این کجا و آن کجا

عابد

اگر آرند در بازار آن یوسف جمالی را　　　برد از یک نگه دلهای چندین چون زلیخا را

طریق خوبرویان گاه جور و گاه الطاف است　　　بیفکن ای پریرو از نظر یکبارگی ما را

صنعت

کشیداز هفت گردابش‌به عصرت‌کشتی یوسف

در آن طوفان گسسته لنگر ذوق زلیخا را

مهیای‌غم‌عشق‌است نازک خاطرم «صنعت»

بود کآن سنگدل بخشد شکستن‌شیشهٔ ما را

سید امیر کاظم نیز در شعر و سخن معروف بود و تخلّص او « سرخوش » بود. دربارهٔ شکارپور، صنعت و « سرخوش » هر دو قصیده سروده اند:

سرخوش

شکار پور عجب جای خوبرویان است　　　مقام و منزل ومأوای عندلیبان است

نه موسم گل نه موسم بهار باشد لیک　　　به هر طرف که نظر می‌کنم گلستان است

صنعت

شکار پور که رشک ریاض رضوان است　　　گلش همیشه بهار و شکفته خندان است

هوای غالیه سایش چو نو بهار خُتن　　　فضایش‌همچوشفق رنگ گل‌برانشان است

«صنعت » دوران فرمانروایی امیران سند،زندگی خوش می‌گذرانید ولی چون انگلیسها بر سند تسلّط یافتند (۱۸۴۳م) خانوادهٔ تالپوران (امیران سند) انقطاع یافت ، « صنعت » خیلی متأثر گردیده و از روزگار مرور تنهایی و کنج عزلت را عافیت دانست ،گاهی از مردمان بدخو وبدمست و فتنه انگیز فرنگیان فریاد می آورد و می گفت :

باچنین حسن و ملاحت که خدا داد ترا　　　نمکی نیست بخوبی صبیحان فرنگ

چو گل عارض رنگین تو ای تازه بهار　　　لاله را نتوان یافت به بستان فرنگ

«صنعت » ایّام آخر خویش را به یاد الٰهی و به اطمینان می گذراند و در سال ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۴۹م) این جهان فانی را وداع گفت .

«صنعت « تصنیفات در نثر فارسی ندارد ، ولی یک دیوان فارسی و یک مثنوی موسوم به « ناگهان » نوشته است. دیوانش غزلیات ، قصائد، مخمّسات ، مسدّس ، مثلّث ، ورباعیات دارد. آغاز دیوان خود را بعد حمد، به نعت در تتبّع

مولانا عبدالرحمن «جامی» و معاصران و متقدمین می‌کند؛ مولانا جامی مثنوی «یوسف وزلیخا» را این طور آغاز می کند:

الٰهی غنچهٔ امید بگشای گلی از روضهٔ جاوید بنمای

«صنعت» می‌گوید:

الٰهی غنچهٔ مضمون رنگین کن دهانم را به رنگ نالهٔ بلبل اثر بخشی فغانم را
الٰهی مطلع خورشید معنی کن بیانم را ز انوار تجلّی جلوه گر فرما زبانم را

«میر جان الله رضوی روهری» ۳ صاحب دیوان بوده است و او هم در دیوان خود در تتبّع باین سروده:

الٰهی جوش طوفان بخش چشم اشکبارم را سحاب دجله افشان کن رگ ابر بهارم را
به زور نشئهٔ صاف محبت رویم افروزی به خون شعلهٔ سرسبز گردان کشتزارم را

محسن تتوی ۴ می گوید:

خدایا غفلت سرشار برد از کف عنانم را کرم کن از می توفیق هوشی مغز جانم را
به گلزار محبت ناله ام همرنگ بلبل کن عطا فرما پرو بال اثر مرغ فغانم را

رجاء تتوی ۵ می گوید:

خداوندا به نور حمد روشن کن بیانم را گداز شمع بخشی در ثنای خود زبانم را

از بررسی دیوان « صنعت » معلوم می شود که او در شعر و سخن ، علم و ادب ، و در فصاحت و بلاغت دستی داشت و کلامش مشتمل بر حقایق بود که جملگی بر علم و هنر، فضایل اخلاق و تقوی ، پرهیزگاری و عزّت نفس وی دلالت می‌کند.

قصیده ای در نعت سیّد و سرور کائنات حضور اکرم «ص» سروده است. این قصیده در فصاحت و بلاغت و زیبایی هفت رنگهای دهر را نشان می دهد؛ واین قصیده به عنوان « قصیدهٔ هفت بند رنگ » است و ستایش وجه و باعث آفرینش این کائنات سید عالم پیغمبر اکرم «ص» می‌کند و می‌گوید:

رنگ دیگر ریخت ناگه کلک صنع هفت رنگ

در نگارستان نعت سید فیروز جنگ

بندهای قصیده را با ردیف های سفید، سرخ ، زرد، سبز، کبود، بنفش وسیاه بسته ، بیانش را مطبوع و دل نشین و با حسن قریحه ساخته است ونظارهٔ طلوع صبح را به طبع روان و ذوق سرشار می کشد و می گوید:

آخت چون شمشیر زرین خسرو خاور رسید بر زمین سلطان انجم را فتاد افسر سفید
شد نگون اعلام رنگ از رایت دارای روم تاخته فغفور چین بر هند بالشکر سفید
چون سفید فیل با زرین عماری شد پدید ماده فیل سیه بگریخت زین پیکر سفید

جامهٔ کحل قضا بنهاد در صندوق غرب　　بر سر خاتون دهر انداخته چادر سفید
طاسک سیمین مه بی آب شد در انجمن　　بر سر خم سیه جا کرد چون ساغر سفید

« صنعت » این قصیده را باکمال محبت و عقیدت نوشته است . در بند «هفتم » تأثرات تسلّط انگلیسها به مرثیه اظهار می کند و می گوید:

بسکه شد ای خسرو دین غلبهٔ ملّت سیاه
گشت روی روزگار شرع دین امّت سیاه

چهرهٔ خورشید عالمتاب دین شد در حجاب
خواست چون از بحر ظلمت ابر این آفت سیاه

شسته شد کحل حیا از چشم یعقوب اوفتاد
یوسف مهر و مروّت در چهِ ظلمت سیاه

ریخت در خاک مذلّت آب ورنگ عزّ و جاه
گشت در رای نجاست جامهٔ عصمت سیاه

از فلک فرما که عیسیٰ مهد خود آرد بزیر
گو که مهدی برزند بر آسمان رایت سیاه

تا افتد بار خر دجّال در رای عدم
تا ابد دجّالیان باشند با ذلّت سیاه

خاتم جم را باید مهدی آخر زمان
با زبردستی ز دست اهرمن طینت سیاه

ای شه دریای رحمت حرمت آل بتول
شوی با آب شفاعت چهرهٔ « صنعت » سیاه

«صنعت » شاعر غزل و عشق است وبنابراین در شعرش درد و حزن هویداست، واردات قلبی را خوبتر بیان می‌کند و می گوید :

پیش از محبت ز جهان یک نشان نبود　　تاآن نبود گردش این آسمان نبود
بود بزم گاه گیتی در پردهٔ عدم　　آهنگ جلوهٔ جانان گر درمیان نبود
از آه سرد سینه و از گرم گریه چشم　　آثار آب و آتش اندر جهان نبود

«صنعت » جور و جفا و بی مروّتی دوست را به زیبایی سروده است :

پیک فغان و آه روان کرده ام به عرش　　تا از جفای تو،به خدایم خبر دهد

«صنعت » در غزل متانت و پختگی دارد و از تصنّعات گریخته و حسن و جمال دلبران ، ناز معشوقان و نیاز عاشقان طالب و مطلوبان ، در شعرش شیرین‌تر و پسندیده تر است . در تتبّع مولانا جامی که فرموده .

میان عاشق و معشوق رمزیست　　کراماً کاتبین را هم خبر نیست

«صنعت » می‌گوید:

غزالان شوخ چشمش را نگاه ناز می بینم نگهدارد خدا از چشم بد شوخی آهویش

کراماً کاتبین را کی خبر باشد ز ایمایی اشارتها که می‌دارد به «صنعت» ناز ابرویش

«دیوان صنعت » غزل هایی دارد که مملو از صنایع و بدایع است و اندرزها و نصایح داده است که تأثیر برقلوب دارند ؛ از قبیل :

حرص و آز، سگان دارند نه که مردمان، و می گوید:

برای سیم مکن آز هرگز ای«صنعت» سگی است آنکه شود بهر استخوان مشتاق

قناعت و صرفه جویی ، برای سلامتی خوب است :

قانع چو مور باش به پای ملخ دگر در کام اژدها تو مرو از برای گنج

زین حرص و آرزو که تو داری کنون به سر قارون برفت پیش ازین زیر پای گنج

«صنعت » نشین به کنج خرابات مست باش خود را به رنج و آز مکن مبتلای گنج

«صنعت » در غزلیات ، صنعت سه حرفی نوشته که همهٔ واژه های این غزل را به سه حرف به زیبایی نوشته و سروده است :

پیش مهی، حسن بتی، صبح لقا گشت خجل شمس، قمر مثل سها

مهر منوچهر چهر شکل قمر هست تنش سیم بخد شمس ضحی

هست لبش لعل سخن قند مصر گشت بقد نخل ببر صبح صفا

نیک سیر شعله نیر شمع جلی هست مهی مهر صفت عین صفا

تنگ شکر لعل گهر سنج تست هست ببو جعد کجت مشک خطا

جعد کجت، لعل لبت، خضر خطت عطر سمن شهد شکر سبز گیا

چشم سیه مست مهی مهر گسل کشت بسی خلق بیک تیغ جفا

خسته تنم تیغ نگه شنگ پسر بسکه بخون است جسد لعل نما

چند کنم میل بتو جان وفا نقد همه عمر بغم گشت فنا

«صنع» سخن هیچ مگو صبر گیر بسکه شکر هست بسی تلخ نما

« صنعت » این غزل را به هنر مخصوص نوشته که در خواندن لب به لب می‌چسبد:

جانم از مجمر غم هم چو کباب است امشب
دلم از مهر مهت باتب و تاب است امشب

بر جبین ماه مثالت چه نقاب است امشب
که همه انجمن انجم بی تاب است امشب

مشتری ماه همه انجمن انجم و پروین
بی جمالت همه بی تاب و خراب است امشب

محتسب می گذرد بهر تنبه مستان
چکنم بلبله ام پر می ناب است امشب

خواهم امشب به تو گویم غم مهجوری
چشم مستت چه کنم‌مست به خواب است امشب

بی لبت جام به بزم طرب ارباب طرب
بر کف پیرمغان چشم پر آب است امشب

جام می پر کن و بخش به «صنعت» مه من
که به تیمار خمارش به عذاب است امشب

«صنعت » غزلی سروده که نقطه‌ها روی حرفها قرارگرفته است :

زلف تو شام ، عارضت سحر است — شام و سحر از حسن تو در سمر است
از فروغ رخ تو شام و سحر — شمس شرمنده و منفعل قمر است
خنده ات خوان حسن را نمک است — غمزه ات شاخ عشق را ثمر است
تار زلف تو رشتهٔ امل است — نوک مژگانت سوزن زهر است
زان رخ تازه و لعل شکر خا — در دلم آرزوی گل شکر است
آرزو از کرشمه‌ات ارزان — شوق از عشوهٔ تو در خطر است
نرم از ناله‌/ام نخواهد شد — دلت از سنگ خاره سخت تر است
«صنعت » از شور شوق تو هردم — شهرهٔ شهر و مشتهر دهر است

..

پانوشته ها

۱ - «صاحب» استاد سخن « صنعت » صاحبدنه « صاحب » متوفی ۱۸۴۲ م / ۱۲۵۹ه‍ ق در دورهٔ فرمانروایان افغانان، از طایفهٔ مشاهیر علمای آن زمان بود. عرصهٔ زندگانی را در گوشه به سر نمود «صاحب » در زبان فارسی اشعار پخته و شیوا می سرود. خصوصاً در صنف غزل پایهٔ برتر می‌داشت. یک مثنوی به نام «نوشین لب » از او یادگار است. محمد عارف «صنعت» در ابتدا تخلص به نام خویش عارف استعمال می نمود ولی به ارشاد استاد خویش عارف را به تخلّص «صنعت » عوض کرد.(دیوان صنعت ص یب).

۲ - آقا زین العابدین «عابد» و آقا کاظم شاه «سرخوش » هر دو پسر آقا اسماعیل شاه بودند و اصلاً ایرانی و از اصفهان بودند. قدماء ایشان بسکه اهل فضل بودند ، در سرکار تالپوران (امیران سند) تعظیم وافر و توقیر زیاد اندوختند. پدر شان آقا اسماعیل شاه دوازده سال در کابل از طرف امیران سند سفیر بود و پسران وی نیز به مناصب اعلیٰ رسیدند. آقازین العابدین شاه دو سال در شکارپور صوبه دار بود و شش سال در کراچی فرمانروایی کرد،

برادرش کاظم شاه سیزده سال حاکم شکارپور بود و در معرکهٔ افغانیان و تالپوران درمیان سکهر و شکارپور در سال ۱۲۴۸ ه‍ ق به دست افغانیان شهید شد و آنجا مدفون گشت . این دو برادر شاعر فارسی بودند و در طب نیز مهارت تام داشتند.
آقا زین العابدین « عابد» ۲ جمادی الاول ۱۲۸۸ه‍ ق به روز جمعه وفات یافت و در حیدرآباد دفن شد. احفاد این خانواده ، تاکنون در تندو اسماعیل که به نام « تندوآقا» معروف است و نزد رود فلیلی حیدرآباد سند موجود اند.
(رجوع کنید : تکملهٔ مقالات الشعراء: مخدوم محمد ابراهیم « خلیل » تتوی - سندی ادبی بورد، کراچی، ۱۹۵۸م ، صص ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۳۶)
۳ - میر جان الله رضوی «میر» بکهری (متوفی ۵ ربیع الاول ۱۱۶۷ ه‍ ق) عالم و عارف بوده وصاحب دیوان است . دیوانش به نام « دیوان میر» چاپ شده، ص ۱ . («دیوان میر » : دکتر محمد اسحاق ابرو - سکهر هستاریکل سوسائتی ۲۰۰۱م)
۴ - محمد محسن تتوی (متوفی ۱۱۶۳ ه‍ ق) صاحب دیوان است . ص ۳ (رجوع کنید : دیوان محسن تتوی : محمد حبیب الله رشدی - سندی ادبی بورد، حیدرآباد سند، ۱۹۶۲م.
۵ - محمد پناه « رجا » تتوی ، فرزند محمد عالم بود . پدرش کاتب وخوشنویس بی مثل بود واز ساکنان بلدهٔ تته بوده ،(رجوع کنید : تکملهٔ مقالات الشعراء :« خلیل » سندی ادبی بورد، کراچی ۱۹۵۸، ص ۲۸۳ صص ۵۵۰ - ۵۵۱).

منابع ومآخذ

۱ - محمد عارف «صنعت » شکارپوری :« دیوان صنعت » : به تصحیح و مقدمهٔ لطف الله بدوی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد، ۱۹۶۸م.
۲ - محمد محسن تتوی : «دیوان محسن تتوی »: محمد حبیب الله رشدی ، سندی ادبی بورد، حیدر آباد، ۱۹۶۲م.
۳ - مخدوم محمد ابراهیم « خلیل » تتوی : تذکرهٔ « تکملهٔ مقالات الشعراء» به تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد، حیدرآباد، ۱۹۵۸م.
۴ - سید جان الله رضوی ساکن لوهری (روهری سند) : « دیوان میر» (خطی) مقدمه وبه تصحیح و حواشی : دکتر محمد اسحاق ابرو،(استاد فارسی) .
۵ - عظیم تتوی : دیوان عظیم حسینی ، مرتّبه : دکتر غلام مصطفی خان ، سندی ادبی بورد ، حیدرآباد، ۱۹۶۲م.

*****

دکتر آقا یمین [1]

نیاز کنونی جهان اسلام به فلسفهٔ خودی اقبال

چکیده:
انسان در عصر حاضر در چنگل مادّه پرستی گرفتار شده و روحانیت را ـ که ماحصل زندگانی انسان است ـ از دست داده است. بر طبق اقتضای عصر حاضر، نیاز کنونی جهان اسلام به فلسفهٔ خودی اقبال اجتناب ناپذیر است. علاّمه اقبال در مثنوی «اسرار خودی» برای تربیت خودی، سه مرحله را شرح داده که به ترتیب عبارتند از: اطاعت، ضبط نفس و نیابت الهی. اطاعت همان اطاعتی است که قرآن تعیین کرد یعنی اطاعت الله و رسول «ص»، مرحلهٔ دوم «ضبط نفس» را با تمثیل نفس انسانی به شتر و زمام شتر نفس را به دست داشتن تبیین نموده است. سومین مرحلهٔ تربیت خودی نیابت الهی است که مقصود همان نایب خدا شدن است که در واقع نمایانگر ارتقای انسانی است. جهت اثبات فلسفهٔ خودی، علاّمه با وضع اصطلاحات متفکّرانه، صدها بیت بدیع سروده که در این مقاله نمونه هایی شاهد آورده شده است.

*****

حرف آغاز

اگر ما اوضاع عصر حاضر را به دقّت نگاه کنیم، می‌بینیم که تمام مردم جهان، مضطرب و بیقرارند، و طمانیت قلب انسان از میان رفته است؛ چرا؟ به دلیل اینکه انسان، در عصر حاضر، در چنگل مادّه پرستی گرفتار شده است و روحانیت را که ما حصل زندگانی انسان است، از دست داده است.

---

۱ - رئیس اسبق گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ دولتی، لاهور.

نیاز کنونی جهان اسلام به فلسفهٔ خودی اقبال ناگزیر است

پس اقتضای وقت این است که ما همان گوهر روحانیت را باز به دست بیاوریم که شعار دینی ما مسلمانان جهان بوده است. لذا بر طبق تقاضای عصر حاضر، نیاز کنونی جهان اسلام به فلسفه خودی اقبال لازم و ناگزیر است ؛ به دلیل اینکه علامه اقبال با توسل به فلسفهٔ خودی ، ما جملهٔ مسلمانان جهان را از مادّه پرستی رو گردانیده به جانب تحصیل روحانیت -که در واقع گوهر اصل انسانیت است - شُوق داده و راهنمایی فرموده است.

اهل غرب و پایمالی حقوق انسانیت

اهل غرب اگرچه در علوم و تکنولوژی عصر حاضر، کمند خودشان را بر ستارگان افگنده عروج ماده پرستی را به دست آورده‌اند؛ ولی روحانیت را از دست داده اند و همین اصل است که شعار منافقت را به عمل آورده، ترویج دادن حقوق انسانیت را فقط در الفاظ اعلان می‌نمایند و در حقیقت به شعار منافقت خودشان، پایمالی حقوق انسانیت می کنند . چنانکه در عصر حاضر روشن است که گردانندگان سازمان ملل ، در بوسنی و چچن.وفلسطین و کشمیر همین شعار منافقت خودشان را ادامه می‌دهند و ما مسلمانان جهان چشم خود بسته ، دل به غیر الله داده، از خود گسسته ایم و همین فکر را علامه اقبال در اثر معروف خود «پس چه باید کرد » به عنوان « سیاسیات حاضره » چشم ما را گشوده است. چنانکه می‌فرماید :

«آه، ز قومی که چشم از خویش بست　　　دل بــه غیر الله داد، از خود گسست

تا خودی ، در سینه ی ملت ، بمرد　　　کوه کاهی کرد و ، باد او را ببرد[۱]

پس روشن است که نیاز کنونی جهان اسلام به فلسفهٔ خودی اقبال از بس لازم و ناگزیر است. لذا ما در این مقاله ، فلسفهٔ خودی اقبال را به استناد «اسرار خودی» به عنوان «تکمیل تربیت خودی » شرح داده برای عمل پیرا شدن مسلمانان جهان معاصر پیام اقبال را در این زمینه ارائه می‌دهیم.

---

۱ - علامه محمد اقبال لاهوری ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری گردآوردهٔ احمد سروش. چاپ تهران ۱۳۴۳ هـ ش.«پس چه باید کرد»، ص ۴۰۶.

۱ - معرّفی

علامه اقبال در مثنوی معروف خود به عنوان اسرار خودی در باب نهم برای تکمیل تربیت خودی سه مرحلهٔ خودی، شرح داده است ؛ عنوان باب نهم بدین شرح است : « دربیان اینکه تربیت خودی را سه مراحل است ، مرحلهٔ اول را اطاعت و مرحلهٔ دوم را ضبط نفس ومرحلهٔ سوم رانیابت الهی نامیده‌اند ».

۲ - مآخذ فکر اقبال از قرآن است

حقیقت این است که مآخذ فکر اقبال دربارهٔ خودی از قرآن است و منبع فکر و فلسفهٔ خودی اقبال همان تعلیم و تربیت اسلامی است که در قرآن آمده است. به دلیل اینکه آیین خداوندی که در قرآن آمده است مبنی بر فطرت و قانون الهی است لذا بنای این فلسفهٔ خودی اقبال بر طبق فطرت انسانی و ازلی و ابدی و مأخوذ از دین فطرت یعنی دین کامل است. همین اصل است که خدای عزّ و جل بعد از تمام پیغمبران که دراین جهان فرستاد، این دین فطرت را به وسیلهٔ پیغمبر آخرالزمان حضرت محمد مصطفی«ص» نه فقط برای مسلمانان بلکه برای سراسر جهان و جهانیان فرستاده است. حالا باید ببینیم که آن سه تا مرحلهٔ خودی چیست ؟

۳ - مرحلهٔ اول «اطاعت»

مرحله اول اطاعت است . ازاین لفظ «اطاعت » فقط مراد همان اطاعت است که خدای عزّ و جل خودش در قرآن به این کلمات دستور داده است؛ یعنی: «اطیعو الله و اطیعو الرسول »[۱] یعنی خداوند و رسول او را اطاعت بکنید.

شعار اشتر

لذا برای تربیت این اطاعت علامه اقبال این فلسفهٔ اطاعت را در تمثیل شتر شرح داده است، و آغاز این باب با این بیت کرده است :

۱ - قرآن مجید سورهٔ ۴ آیهٔ ۵۹.

خدمت و محنت، شعار اشتر است — صبر و استقلال ،کار اشتر است [1]

علامه اقبال خدمت و محنت اشتر را در صورت شعار او شرح داده است و کار شتر را بر صبر و استقلال قرار داده است . علامه اقبال عقیده دارد که اگر انسانی در تربیت اطاعت مثل شتر باکمال صبر و استقلال زحمت بکشد، به مقصد خود حتماً می‌رسد.

در زمینهٔ تربیت اطاعت، علامه اقبال فطرت و شعار شتر را شرح داده است و اوصاف شتر را تبیین نموده است ؛ مثلا شتر در صحرای لق و دق که مثل دریا وسیع و عریض است، مثل کشتی صحرایی کار می کند؛ پای صبر و استقلال شتر سوی هر ناحیه روان و دوان است؛ دوم اینکه طبعاً شتر کم خور و کم خواب و زحمت کش می باشد؛ سوم اینکه او زیر بار محمل سوی منزل خود پای کوبان می‌رود و در سفر خود نسبت به سوار خود برتر است ؛ زیرا می تواند تا روزهای متوالی بدون آب و خوراک طی مسافت کند. لذا علامه اقبال دراین مرحلهٔ تربیت، انسان را به تربیت اطاعت این چنین دعوت می‌کند.

در اطاعت کوش ، ای غفلت شعار — می شود از جبر پیدا ، اختیار

ناکس از فرمان پذیری ، کَس شود — آتش ار باشد، ز طغیان خَس شبود

هرکه تسخیر مه و پروین کند — خویش را ، زنجیری آیین کند [2]

۴ - پای بند آیین فطرت تسخیر مه و پروین است

حقیقت این است که برای یک مسلمان ، پای بند آیین فطرت شدن لازم و ناگزیر است ، هر آن کسی که پای بند زنجیر آیین باشد در فطرت او چنان قوت و نیرو پیدا می شود که به توسّل آن ، او تسخیر مه و پروین می تواند بکند، یعنی هر کس که بر آیین فطرت عمل کرد او حتماً از ناکَس ،کَس می شود؛ به کلمات دیگر اوصاف انسانی را هم می‌تواند بدست بیاورد، وفرمان پذیر خدا و رسول«ص» خواهد شد، و کسی که متابعت آیین خداوندی کند در مراحل کارهای گرانمایه کامیاب و کامران می شود.

۱ - کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، پیشین ، ص ۲۹.

۲ - همان ، ص ۲۹.

۵ - آیین وصل، وحدت ملّی اسلام است

در جامعهٔ زندگی انسانی آن تربیتی که خیلی لازم است آیین وصل است همین اصل است که علامه اقبال در آخر این باب اطاعت دعوت آیین وصل یعنی دعوت وحدت ملّی اسلامی را داده است. علامه اقبال عقیده دارد که بین تمام مسلمانان جهان آیین وصل یعنی رابطهٔ اخوّت و محبّت لازم است و اشارهٔ علامه اقبال به عاطفهٔ اخوّت اسلامی است و مثال آن آیین وصل از قطره‌های دریا داده است ؛ چنانکه از آیین وصل قطره قطره، دریا می‌شود و همین طور از ذره ها صحرا می شود. بر همین سبیل اگر بین همهٔ مسلمانان جهان آیین وصل باشد تمام مسلمانان جهان در یک سلک وحدت اسلامی منسلک شده یک قوّت و نیروی جهان به وجود خواهند آورد.

۶ - دستور قدیم اسلامی

در زمان پیشین مسلمانان جهان پای بند دستور قدیم اسلامی بودند. علامه اقبال مسلمان عصر حاضر را که از دستور قدیم اسلامی آزاد شده است دعوت می‌کند که باید همان زنجیر سیم یعنی دستور قدیم اسلامی را هم زینت پاکنی ؛ چنانکه فرموده :

باز ای آزادِ دستور قدیم　　　زینتِ پاکن ، همان زنجیرِ سیم (۱)

۷ - حدود مصطفی«ص» دین فطرت است

علامه اقبال همین دستور قدیم را به عنوان «حدود مصطفی » «ص» هم قرار داده است و می فرماید شکّی نیست که پای بند آیین اسلامی شدن چیزی است خیلی سخت ولی نباید که یک مسلمان «شکوه سنج سختی آیین بشود بلکه باید بر آن عمل کند لذا در آخر مرحلهٔ اول علاّمه اقبال می فرماید :

شکوه سنج سختی آیین مشو　　　از حدود مصطفی«ص» بیرون مرو (۲)

و علامه اقبال معتقد است که حدود مصطفی «دین» فطرت است .

---

۱ - همان ، ص ۳۰.

۲ - همان ، ص ۳۰.

۸ - مرحلهٔ دوم « ضبط نفس »

ضبط نفس چیست :دراین باب علاّمه اقبال «نفس انسانی را در علامت شتر قرار داده است و می‌فرماید که نفس انسانی مثل شتر است و تو ای انسان خودت باید سوار آن باشی و مرد شوی و زمام شتر نفس را به کف خود آری و اگر دراین مرحلهٔ ضبط نفس کامران شوی مثال تو همان است که اگر اول تو خزف بودی ، گوهر خواهی شد؛ لذا اقبال همین فکر را بااین الفاظ جوش آور ما را دعوت ضبط نفس می‌دهد :

مـــرد شـــو ، آور زمـام او بـه کـف   تا شوی گوهر، اگر باشی خزف(۱)

۹ - فرمان پذیری از دیگران منافی نیابت الهی است

علامه اقبال از فرمان پذیری دیگران ما را متنبّه کرده است ، مخصوصاً در عصر حاضر که مسلمان دستور قدیم اسلامی را از دست داده از غیر مسلمانان فرمان می‌پذیرد. اقبال با کمال سختی ما را منع فرموده است و عقیده می‌دارد کسی که بر ذات خود نمی‌تواند فرمان بکند لازماً به فرمان پذیری دیگران تن در می‌دهد پس نباید این کار را بکنیم ؛ چنانکه فرموده است :

هرکه بر خود نیست، فرمانش روان   می شود فرمان پذیر از دیگران (۲)

پس معلوم شد که از فرمان پذیری دیگران، مسلمان از نیابت الٰهی بی بهره می‌شود و لذا این کار او منافی نیابت الٰهی است .

۱۰ - خوف دنیا و عقبیٰ

بعد علامه اقبال شرح می‌دهد کسی که حدود مصطفی «ص» یعنی دستور قدیم اسلامی را از دست می‌دهد در فرمان پذیری دیگران گرفتار می‌شود. و آن قوّت ایمانی را هم از دست می‌دهد و شکار خوف دنیا و عقبی می‌شود . حقیقت این است که علامه اقبال اشاره به آن آیات قرآنی می کند که در آن خدای تعالی آفرینش آدم را شرح داده است و می فرماید که خدا آدم را از خاک

---

۱ - همان ، ص ۳۰.

۲ - همان ، ص ۳۰.

آفرید،در او جذبات خوف و محبت را هم آمیخت پس فطرتاً انسان، خوف دنیا، خوف عقبیٰ ، خوف جان و خوف آلام زمین و آسمان هم دارد و در برابر این حبّ مال و دولت و حبّ وطن وحبّ خویش واقربا و حبّ زن هم دارد، زیرا که با امتزاج ماء و طین یعنی از آب وگل ، تن انسان خلق شده است همین اصل است که انسان وقتیکه تن پرور می شود کارهای ناشایست انجام می‌دهد:

طرح تعمیر تو، از گِل ریختند — با محبّت ، خوف را آمیختند

خوف دنیا خوف عقبیٰ ، خوف جان — خوف آلام زمین و آسمان

حبّ مال و دولت و حبّ وطن — حبّ خویش ، و اقربا و حبّ زن

امتزاج ماء وطین ، تن پرور است — کشتهٔ فحشا، هلاکِ منکر است [۱]

۱۱ - عصای «لا اله» بدست مسلمان احتیاج عصر حاضر است

حالا باید ببینیم که در عصرحاضر یک مسلمان چه طور ازاین تن پروری رستگار بشود ، دراین مورد علامه اقبال برای رستگاری از تن پروری یک عصای لا اله به دست مسلمان عصر حاضر می‌دهد و می‌فرماید اگر تو در عصر حاضر هم همان عصای لا اله که پیش می‌داشتی در عصر حاضر هم بداری تمام طلسمات خوف را خواهی‌شکست. معنی عصای لا اله فلسفهٔ توحید است یعنی «لا اله الا الله» اگر در دل یک مسلمان هیچ محبتی نیست بجز محبت خدای واحد و آن مسلمان پیش حب الله یعنی پیش محبت خدا هیچ محبتی دیگر را به نظر نمی‌آورد، دوست خدا می‌شود و در آن موقع هیچ خوف دنیا و هیچ خوف آتش نمرود را در نظر نمی آرد و در جذبهٔ آن حبّ محبوب حقیقی در آتش نمرود چنان بی‌خطر می یافتند که هنوز عقل انسان نمی‌تواند بفهمد؛ یعنی اگر در تن آن مرد حق جان حق باشد، گردنش پیش باطل هیچ وقت خم نمی‌گردد.آن وقت در سینه اش هیچ خوفی راه ندارد و هیچ وقت دل او از غیر الله مرعوب نمی شود؛ مثل حضرت ابراهیم خلیل الله که در مقابل حبّ محبوب حقیقی او را نه آتش نمرود مرعوب ساخت و نه در مقابل حبّ الهی ، حبّ اولاد پیش آمد بلکه خنجر ابراهیم بر حلق پسر خود اسماعیل در راه حق

---

۱ - همان، ص ۳۰.

هیچ وقت نلغزید و می توانست پسر خود را بدست خود در عشق خدا قربان کند. همین فلسفه عصای لا اله را علاّمه اقبال دراین اشعار پُر مغز اظهار داشته است.

تـــا عـصای لا اله داری بـــه دست	هر طلسم خوف را خـواهـی شکست
هر که حق باشد چو جان انـدر تـنش	خــم نگــردد پــیش بـاطل گـردنش
خـــوف را در ســینهٔ او راه نـــیست	خـاطرش مـرعوب غـیر اللّه نـیست
مــی کــند از مــاسویٰ قـطع نــظر	مــی‌نهد سـاطور بـر حـلق پسـر (۱)

۱۲ - اقلیم لا دستور اسلامی است

الف - فلسفهٔ توحید در تاریخ ادبیات فارسی این عبارات اقبال مثل «عصای لا اله» و «اقلیم لا» چنان استعاره های بلیغ و پُر تاثیری است که بر دل انسان عمیقاً نفوذ می کند؛ مثلاً «اقلیم لا» استعاره‌ای است از آن سلطنت خداوندی که در آن آیین خداوندی و دستور اسلامی عملاً رایج است و علامه اقبال همین «اقلیم لا» را آرزومند است .

علامه اقبال عقیده دارد کسی که در همین «اقلیم لا» آباد بشود، او از بند حبّ زن و اولاد آزاد می‌شود؛ چنانکه می فرماید:

هرکه در اقلیم لا آبـاد شـد	فارغ از بند زن و اولاد شد

ب - فلسفهٔ نماز حج اصغر است: علامه اقبال عقیده می‌دارد که این جـذبهٔ حبّ خداوندی و نور ایمانی به توسّل نماز مسلمان به دست می آورد . اگر در دل مسلمان آن جذبهٔ لا اله یعنی حبّ خداوند موجود است، او مثل صـدف است؛ و پس به توسل نماز وقتیکه مسلمان در حضور خـداونـدی تـمام دنـیا ومافیها را فراموش کرده فقط در حضور خداوند می‌باشد آن وقت برای مسلمان نماز مثل حجّ اصغر می‌شود و این فلسفهٔ نماز را علامه اقبال در شعر زیر چنین شرح داده است :

۱ - همان، ص ۳۰ - ۳۱.

لا اله باشد صدف، گوهر نماز　　قلب مسلم را ، حج اصغر نماز[1]

و نماز در کف مسلم مثل خنجر است که قاتل فحشا و بغی و منکر می‌شود و این اشارهٔ فلسفی علامه اقبال به این آیهٔ قرآنی است. «ان الصلوة تنهی عن الفحشا و المنکر و ویغ»[2] حقیقت این است که علامه اقبال برای دریافتن جذبهٔ حبّ الهی و نور ایمانی اعمال ارکان پنجگانه اسلام را لازم قرار داده است ؛ یعنی ۱ - کلمه توحید، ۲ - نماز، ۳ - روزه، ۴ - حج و ۵ - زکات. با این ارکان پنجگانهٔ اسلام است که در عصر حاضر یک مسلمان می‌تواند زمام نفس را بدست بیاورد.

ج - **فلسفه روزه، خیبر شکن تن پروری است** علامه اقبال عُقیده دارد فقط روزه چیزی است که بر خیبر تن پروری مسلمان، شبیخون می‌زند. در اینجا «خیبر تن پروری.» استعاره‌ای است خیلی پُر تاثیر که بر قلب مسلمان مثل یک ضرب کاری است . مقصود علامه اقبال این است که روزه برجوع و عطش مسلمان خمله می‌کند و بر تشنگی و گرسنگی فتح یاب شده زمام ضبط نفس را به دست می‌آورد و مسلمان سوار شتر نفس خود می‌شود و به هر سوی که می‌تواند زمام نفس خود را بگرداند، چنانکه فرموده :

روزه بر جوع و عطش ، شبخون زند　　خیبر تن پروری را بشکند[3]

..

د - **فلسفه حج تحقق مرکزیت اسلام است** : راجع به فلسفه حج علامه اقبال عقیده دارد حج چیزی است که از آن یک مسلمان فطرت دین خود را می تواند به دست آورد؛ یعنی فلسفهٔ حج این است که مسلمانان سراسر جهان وقتیکه در بیت الله از نقاط دور و نزدیک جهان بر یک مرکز جمع می شوند ، در یک سلک اخوت اسلامی منسلک شده روی یک مرکز کعبه در حضور خداوندی سر به سجود می‌گذارند و این رکن حج تمام مسلمانان جهان را در یک مساوات اسلامی مربوط می‌کند و در یک مرکز متمرکز می‌سازد که در آن هیچ امتیازی بین

---

۱ - همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۲ - قرآن مجید سوره ۲۹ آیه ۴۵.

۳ - کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۳۱.

سرخ و سفید ، سیاه وزرد ، نسل و نسب ، ثروت مند و بی ثروت، شاه و گدا وجود ندارد و تمام مسلمانان برابر اند و از حیث انسان، یکی هستند. تمام مسلمانان را بر یک مرکز مرکوزکردن مقصود واقعی فلسفهٔ حج است و آن مرکز اسلام است، چنانکه اقبال می‌فرماید که حج، فطرتِ مؤمنان را می‌افروزد:

مومنان را فطرت افروز است حج　　هجرت آموز و وطن سوز است حج[1]

یعنی یک مسلمان در حبّ خدا، حُبّ وطن خود را سوخته ، سوی خانهٔ خدا هجرت می‌کند، او فلسفهٔ هجرت را هم می آموزد. و این حج است که به توسّل آن تمام مسلمانان جهان برای اطاعت گذاری خداوند که مثل اوراق پریشان بودند در یک جا جمع شده مثل یک کتاب، ملّتی منضبط می‌شوند ؛ چنانکه اقبال می‌فرماید:

طاعتی سرمایهٔ جمعیتی　　ربط اوراق کتاب ملّتی [2]

ه - **فلسفهٔ زکات حبّ زر را فنا می سازد:** راجع به فلسفهٔ زکات علامه اقبال معتقد است که زکات حبّ زر را در مقابل حب خدا ، فنا می‌سازد و همین زکات است که مسلمانان را با مساوات اسلامی آشنا می سازد. در اینجا علامه اقبال اشاره به آیهٔ قرآنی کرده می‌فرماید که یک مسلمان تا زمانی که بر مسلمان بی‌مایه خرج نکند بر برادر خود مرحمت نمی‌تواند بکند چنانکه در قرآن آمده است . « لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»[3] و به این صورت اگر یک مسلمان بر برادر خود زر خرج می کند در مقابل زر که فانی است الفت برادر را که غیر فانی است در می‌یابد، علاوه ازین در عقل انسانی از زکات دادن زر کم می‌شود، ولی حقیقت اینست که از زکات دادن به ظاهر زر دنیا کم می‌شود، برعکس آن الفت انسانی که دولت گرانمایه است آن را می‌افزاید ، چنانکه اقبال می‌فرماید :

۱ - همان، ص ۳۱.

۲ - همان ، ص ۳۱.

۳ - قرآن مجید سوره ۳ آیهٔ ۹۲.

حبّ دولت را فنا سازد زکواة — هم مساوات آشنا، سازد زکواة
دل ز حتی تنفقوا محکم کند — زر فزاید، الفت زر کم کند [1]

و در آخر این باب علاّمه اقبال به مسلمان عصر حاضر خطاب کرده می‌فرماید که ای مسلمان اگر تو بر این ارکان پنجگانه عمل پیرا شوی، دین اسلام تو پخته و محکم خواهد شد و این همه ارکان پنجگانه موجب استحکام دین تو می‌شود؛ چنانکه اقبال می‌فرماید :

این همه، اسباب استحکام تست — پخته‌ای، محکم اگر اسلام تست [2]

او در آخر به ما مسلمانان عصر حاضر دعوت می‌دهد که اگر ما می‌خواهیم که یک جذبهٔ ضبط نفس را به دست آوریم در ذات خود، به توسّل ارکان پنجگانهٔ اسلام، آن قوت را می توانیم به دست آوریم که بتوسل آن بر شتر خاکی یعنی بر شتر نفس خود سوار شده نفس خود را زیر می‌توانیم بکنیم، چنانکه می‌فرماید :

اهل قوّت شو، ز ورد یاقوی — تا سوار اشتر خاکی شوی [3]

۱۳ – مرحلهٔ سوم «نیابت الهی»

الف – شتربانی سلیمانی است: از نیابت الٰهی مقصود علامه اقبال همان نایب خدا شدن است چنانکه در قرآن آمده است و اشاره به آن آیهٔ کریمه می کند که خدا فرمود[4] «انی جاعل فی الارض خلیفه » یک مسلمان هیچ وقت به درجهٔ آن خلافت الٰهی یا نیابت الٰهی نمی‌تواند برسد تا آنکه شتر نفس خود را زیر نسازد، و اگر به شتر نفس خود سوار شد جهانبانی می‌تواند بکند و مثل حضرت سلیمان که سر خود تاج سلیمانی می‌تواند زیب کند و تا آن مدتی که جهان باقی است جهان را آرایش می‌تواند بدهد و تاجدار ملک لا یبلیٰ می تواند بشود؛ چنانکه اقبال می‌فرماید :

---

۱ – همان، ص ۳۱.
۲ – همان، ص ۳۱.
۳ – همان، ص ۳۱.
۴ – قرآن مجید سورهٔ ۲، آیه ۳۰.

گر شتر بانی ، جهانبانی کنی　　زیب سر ، تاج سلیمانی کنی
تاجهان باشد ، جهان آرا شوی　　تاجدار ملک لا یبلیٰ شوی (۱)

ب - **نایب حق انسان کامل است** : در نظر اقبال نایب حق شدن اصلاً ارتقای انسانی است به دلیل اینکه کسی که نایب حق شد او بر عناصر یعنی بر تمام عالم حکمران خواهد شد و نایب حق شدن مثل جان عالم است؛ یعنی نایب حق روح و روان کائنات می‌شود و هستی او از لحاظ ظل اسم اعظم یعنی زیر سایهٔ خداوند می‌شود؛ چنانکه می‌فرماید :

نایب حق در جهان بودن خوش است　　بر عناصر حکمران بودن خوش است
نایب حق همچو جان عالم است　　هستی او ظل اسم اعظم است(۲)

به الفاظ دیگر، نایبِ حق انسان کامل است.

ج - **اوصاف نایب حق (انسان کامل) در جهان انقلاب می آورد**: علامه اقبال عقیده دارد که نایب حق از رموز جزو و کل آگاه می شود همین اصل است که او در جهان از یک حیث قایم به امر الله می‌باشد وقتی که نایب حق در وسعت عالم خیمه می‌زند او دراین بساط کهنهٔ عالم یک انقلاب به وجود می‌آورد و به دلیل اینکه در فطرت او نمود لازم است، لذا او دراین بساط کهنهٔ عالم، عالمی دیگری را به وجود می آورد. چنانکه می‌گوید :

از رموز جزو و کل آگه بود　　در جهان قایم به امر الله بود
خیمه چون در وسعت عالم زند　　این بساط کهنه را بر هم زند
فطرتش معمور و می‌خواهد نمود　　عالمی دیگر بیارد در وجود (۳)

د - **نایب حق عالمی نو به وجود می آورد**: اقبال معتقد است که کسی که نایب حق شد ازکشت خیال اومثل گل صد جهان جزو و کل به وجود می‌آید؛ یعنی او

۱ - همان ، ص ۳۱ - ۳۲.
۲ - همان ، ص ۳۱ - ۳۲.
۳ - همان ، ص ۳۱ - ۳۲.

در جهان انقلاباتی پدید آورده، جهان‌آرایی می کند.

ه - **فطرت خام را پخته می کند:** علامه اقبال اوصاف نایب حق را شرح داده می فرماید که نایب حق فطرت خام انسانی را پخته می‌کند و در اینجا کنایه به حضرت ابراهیم خلیل کرده، می‌فرماید تا آن مدتی که فطرت انسانی خام بوَد و در حرم، انسان اصنام را پرستش می‌کرد ولی وقتیکه حضرت ابراهیم خلیل الله معبود حقیقی را تلاش کرد و فهمید که معبود حقیقی جزء خدا کسی نیست پس فطرت خام انسانی پخته شد و از حرم اصنام را بیرون کرده فطرت انسانی را دعوت داد که بجز خدا کسی را پرستش نکنید. علامه اقبال این فکر را در شعر زیر این طور شرح داده است:

پخته سازد، فطرت هر خام را　　　از حرم بیرون کند، اصنام را (۱)

و - **نائب حق نغمهٔ حق می سراید:** علامه اقبال معتقد است که در دل نایب حق چنان تأثیر پیدا می شود که مضراب فکر او از تار دلش نغمهٔ انقلاب به وجود می آورد و بیداری و خواب او فقط برای حق به سر می‌شود. یعنی او شبانه روز بهرحق، کار می کند و از نغمات انقلاب آور، پیران را جوان می‌سازد و در هر چیز رنگ شباب می آورد، یعنی در هر چیز انقلاب نو به وجود می‌آورد؛ چنانکه می فرماید:

نغمه زا، تار دل، ا زمضراب او　　　بهر حق بیداری او، از خواب او
شیب را آموزد، آهنگ شباب　　　می دهد هر چیز را، رنگ شباب (۲)

۱۵ - انسان کامل برای نوع انسان بشیر و نذیر است:

دربیان اوصاف نایب خدا علامه اقبال اشاره به آن آیهٔ قرآنی کرده است در جایی که خدای ذوالجلال مقصود فرستادن پیغمبر آخر الزمان رسول اکرم«ص»

---

۱ - همان، ص ۳۲.

۲ - همان، ص ۳۲.

دربیان آورده است که پیغمبراکرم برای نوع انسان از حیث «بشیراً و نذیراً»[۱] فرستاده شده است، یعنی پیغمبر انسانهایی را که کار نیک می‌کنند بشارت می‌دهد و بشیر است برای آنها که کارهای بد می‌کنند آنها را از آن کارهای بد متنبّه می کند و نذیر است، و چنان نایب خدا خودش سپاهی هم سپهگر و هم امیر می‌باشد و انسان کامل می شود چنانکه فرموده است :

نوع انسان را بشیر و هم نذیر   هم سپاهی هم سپهگر هم امیر [۲]

در اینجا آقای احمد سروش در حاشیهٔ دیوان علامه اقبال، چنان شرح می دهند « علامه اقبال شاگردان خود را اطاعت از فرایض دین که از آن اختیار حاصل می‌شود و بعد ضبط نفس می‌آموزد و در مرحلهٔ سوم او را که مؤمن واقعی است نایب الهی مژده دهنده و ترساننده وسازنده و خلاق دنیای جدید می سازد».[۳]

۱۶ - حضرت آدم و علّم الاسماء، رسول اکرم و سدرة المنتهیٰ:

سپس علامه اقبال اشاره به آن آیهٔ قرآنی کرده توضیح می‌دهد در جایی که خداوند تعالی حضرت آدم را همه اسمای رموز کائنات یاد داد: « و علّم آدم الاسماء کلها»[۴] یعنی اوصاف نایب الهی این است که خدای ذوالجلال بعد از یاد دادن همه اسرار کائنات حضرت آدم را برتر از فرشتگان رتبه تفویض کرده، نایب خود ساخته است و همچنین پیغمبر آخرالزمان حضرت محمد «ص» را به سدرةالمنتهی رسانده به درجهٔ انسان کامل که برتر از ملائک به آن مقام رسانده است که جبرئیل امین هم نتواند برسد ، این مدارج نایب الهی را از اول تا آخر دراین شعر پُرمغز چنین شرح داده است:

مدّعای علّم الاسماستی   سرّ سبحان الذی اسراستی [۵]

---

۱ - قرآن مجید، سورهٔ ۲ آیه ۱۱۹.

۲ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، ص ۳۲.

۳ - همان، ص ۳۲.

۴ - قرآن مجید، سوره ۲ ، آیة ۳۱.

۵ - قرآن مجید سوره ۱۷ آیه ۱ .

۱۷ ـ عصای موسی و ید بیضا:

بر همین سبیل اوصاف نیابت الٰهی را شرح داده علامه اقبال اشاره به آن آیهٔ قرآنی کرده است در جایی که خدای کریم نایب خودش حضرت موسیٰ را از قدرت کامل، باعصای موسی و دست سفید یعنی ید بیضا در مقابل باطل سرفرازکرده است.

مقصود اقبال برای توضیح اوصاف نیابت الٰهی اشاره به آن پیغمبران خداست که در هر زمان و هر مکان از جانب آن خلاق عالم به دنیا آمده پیغامات الٰهی را به اهل جهان دادند و درین بساط کهنه یک جهان دیگر به وجود می‌آورند که بنیادش بر حق است و در مقابل باطل مبارزه کردن، آن را شکست دادن و حق را سرفراز کردن کار نایب الٰهی است ؛ مثلاً وقتی که حضرت موسیٰ به حکم خداوند عصای خود بر زمین انداخت آن عصای موسی به صورت اژدها همهٔ مارهای سامری را بلعید و بعداً به لمس یدبیضای خود آن اژدها را که گرفت به شکل عصای موسی در آمد. بر همین سبیل وقتی که حضرت موسیٰ با قوم اسرائیل خود می‌خواست که از نیل عبور کند هیبت آن نایب خدا، دریای نیل را خشک ساخت و آن شهسوار چون عنان را گرفت باکمال تندی و تیزی از نهر، قوم اسرائیل خود را عبور داد. علامه اقبال همین اوصاف نایب الٰهی را به این اشعار زیر دربیان آورده است:

از عصا دست سفیدش محکم است ... قدرت کامل به علمش توأم است
چون عنان گیرد ، به دست آن شهسوار ... تیز تر گردد ، سمند روزگار
خشک سازد هیبت او نیل را ... می برد از مصر ، اسرائیل را (۱)

۱۸ ـ حضرت عیسی و «قم باذن الله»:

بعداً علامه اقبال اشاره بآن آیات قرآنی کرده معجزهٔ حضرت عیسیٰ را هم دربیان می‌آورد وقتی که خلاّق عالم حضرت عیسی را آن دم مسیحایی داده که به توسّل آن حضرت عیسی برگور ایستاده، مرده را می گفت « قم باذن اللّٰه » تن مرده ازگور خود چنان تازه بر می‌خاست چنانکه صنوبر در چمن باشد. علامه

۱ ـ همان، ص ۳۲.

اقبال این افکار را چنین نظم کرده است:

از قـــم او خـــیزد انـــدر گـــور تـــن   مرده جانها ، چون صنوبر در چمن [۱]

۱۹ – ذات محمدی توجیه ذات عالم است:

چنانکه علامه اقبال دربیان آورده که خدای ذوالجلال در هر زمان و هر مکان بسیاری از پیغمبران خود را برای رهنمایی جهانیان فرستاده است و هر پیغمبر از حیث نایب خدا پیغام خدا شناسی و حق پرستی را داده جهانیان را به راه مستقیم عمل پیرا گردانیدند ولی در آخر پیغمبر آخر الزمان را فرستاده، دین فطرت را به وجود آورد و و پیغمبرْ آخرالزمان حضرت محمد «ص» را به مقام سدرة المنتهیٰ رسانیده به درجهٔ انسان کامل و «شفیع المذنبین و رحمةً للعالمین» [۲] سرفراز گردانید و خدا هیچ پیغمبری را آن مرتبه نداده چنانکه محبوب خود حضرت محمد«ص» را عطا فرموده است .

یعنی ذات محمدی توجیه ذات عالم است و از «حیث شفیع المذنبین و رحمةً للعالمین» جلال مصطفوی «ص» موجب نجات عالم است همین است که ذرهٔ خاکی هم به توسّل ذات محمدی خورشید آشنا می‌شود و ذات گرامی حضرت محمد «ص» گرانتراز همهٔ کائنات می باشد و از اعجاز عمل او زندگی بوجود می آید؛ یعنی اگر به فرمودهٔ رسول «ص» یک انسان عمل پیرا شود از عمل تجدید خود در جهان ایجادات نوبه نو می‌تواند به وجود بیآورد، همین افکار عالیه را علاّمه اقبال در این اشعار پُر تاثیر چنین نظم کرده است :

ذات او تـــوجیه ذات عـالم است   از جلال او ، نـجات عـالم است

ذره خورشید آشنا ، از سـایه اش   قـیمت هسـتی‌گران از مـایه اش

زنـدگی بـخشد، ز اعـجاز عـمل   می‌کند تجدید ، انداز عـمل [۳]

۱ - همان ، ص ۳۲.

۲ - قرآن مجید سوره ۲۱، آیه ۱۰۷.

۳ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، ص ۳۲.

مقصود علامه اقبال ازاین فلسفه این است که در عصر حاضر هم مسلمانان جهان در پیروی پیغمبر آخرالزمان همان تجدید عمل را به دست آورند در تمام دنیا یک انقلاب عظیم می‌توانند بوجود بیاورند، و از ایجادات نو یک جهان نو تشکیل خواهند داد، و همین مدعای علّم الاسماست که برای راهنمایی ملت محمدی در قرآن آمده است.

۲۰ - مظهر تکمیل انسانیت

علامه اقبال این حقیقت را هم کشف کرده که بعد از پیغمبران باکمال در آخر خدای ذوالجلال حضرت محمد«ص» را به آن درجهٔ انسان کامل نرسانیده تا وقتی که صد کلیم یعنی صد پیغمبر باکمال به وجود نیاورده است. همین فکر را علامه اقبال دراین شعر پُر مغز منظوم کرده است :

جلوه ها خیزد ، ز نقش پای او   صد کلیم آواره ی سینای او
زندگی را می‌کند تفسیر نو   می دهد این خواب را تعبیر نو.[۱]

۲۱ - ذات محمدی

سپس علامه اقبال چنانکه می فرماید :

هستی مکنون او، راز حیات   نغمه ی نشنیده ی ساز حیات [۲]

علامه اقبال معتقد است که راجع باوصاف پیغمبر آخرالزمان طبع مضمون را موزون کردن آسان نیست :

طبع مضمون بند فطرت خون شود   تا دو بیت ذات او موزون شود [۳]

بعداً علامه اقبال اشاره به واقعه معراج النبی «ص» کرده روشن ساخت که مشت خاک یعنی بدن متبرک انسان کامل حضرت محمد «ص» آن مرتبه ای یافت که تا آخرین نقاط گردون به مقام سدرة المنتهی رسید .

---

۱ - همان ، ص ۳۲.
۲ - همان ، ص ۳۳.
۳ - همان ، ص ۳۳.

مشت خاک ما ، سر گردون رسید　　زین غبار ، آن شهسوار آید پدید [(۱)]

۲۲ – الف: عصر حاضر و شعلهٔ فردای عالم سوز

بعد از آن علامه اقبال راجع به کیفیت مسلمانان عصر حاضر اظهار داشته یک فلسفه رجائی را دربیان آورده است و می فرماید که اگرچه ما مسلمانان عصر حاضر خوابیده ایم ولی حقیقت این است که آن نور ایمانی که از توسّل پیغمبر آخر الزمان «ص» به ما رسید در خاکستر ما هنوز خفته و موجود است ، و دور نیست وقتیکه آن شعلهٔ انقلابی به جوش خواهد آمد و تمام فردای عالم را از ایجادات ما روشن و منور خواهد ساخت ، ان شاءالله ؛ چنانکه می فرماید:

خفته در خاکستر امروز ما　　شعلهٔ فردای عالم سوز ما[(۲)]

ب: چشم ما روشن از رجاء آینده

علامه اقبال دامن رجاء را در زمان آینده از دست نمی دهد و عقیده دارد که آن غنچه هایی که ما از اسلام داریم ان شاء الله گلستانی پدید خواهد آورد:

غنچهٔ ما گلستان در دامن است　　چشم ما از صبح فردا روشن است [(۳)]

۲۳ – الف: ای سوار اشهب دوران ، بیا

در آخر باب این مرجله سوم نیابت الٰهی علامه اقبال در عشق محمدی غرق شده، پیغمبر آخرالزمان حضرت محمد «ص» را خطاب کرده التجا می کند :

ای سوار اشهب دوران بیا　　ای فروغ دیدهٔ امکان بیا

و برای اینکه امروز ما درین عصر حاضر هیچ راهنمایی به جز تو نداریم ما را بار دیگر راهنمایی کن؛ در دیده های ما بنشین وما را برای انقلاب آوردن در دنیای ایجادات راهنمایی فرما . ما ملتجی هستیم که در عصر حاضر این جنگ

۱- همان ، ص ۳۳.

۲ – همان، ص ۳۰.

۳ – همان ، ص ۳۳.

وجدل و شورش اقوام را خاموش کن و از همان نغمات خود گوش هوش ما را مسرور کن و ما را از خواب گران بیدار کن.

ب: روح محمد و عصر حاضر

ای روح محمد «ص» ، بیا و بین مسلمانان عصر حاضر همان جذبهٔ اخوت اسلامی را بجوش آور و بین مسلمانان همان جام و صهبای محبّت باز ده و بار دیگر در عالم ایّام صلح بیار و جنگجویان را پیغام صلح بده ، علامه اقبال این افکار پُر تاثیر راکه از دلش برخاسته در اشعار زیر اینگونه اظهار داشته است:

ای سوار اشهب دوران ، بیا	ای فروغ دیدهٔ امکان بیا
رونق هنگامهٔ ایجاد شو	در سواد دیده ها آباد شو
شورش اقوم را ، خاموش کن	نغمهٔ خود را ، بهشت گوش کن
خیز و قانون اخوّت سازده	جام صهبای محبّت ، باز ده
باز در عالم بیار ، ایّام صلح	جنگجویان را بده ، پیغام ضلح (۱)

ج - التجا در حضور رسالت مآب

در آخر کلام علامه اقبال در حضور رسالت مآب چنان ملتجی می شود که ای رحمةً للعالمین حقیقت این است که اگرچه نوع انسان مزرع است تو حاصل آن هستی ، فقط تو هستی که درکاروان زندگی ما را می‌توانی بر راه مستقیم گامزن کنی، تومنزل ما هستی.

ای شفیع المذنبین چنانکه خودت می‌دانی که در عصر حاضر بر چمن ملّت اسلامیه خزان آمده است و از جور خزان برگهای شجر اسلام ریخته شده است، ما ملتجی هستیم که باری بر گلستان خزان خوردهٔ اسلام گذرکن بر آن یک بهار نو بیار. ما پیش تو خیلی شرمسار هستیم و از کردهٔ خود نادم و شرمنده هستیم. همین اصل است که همه طفلک و برنا و پیر ما در حضور خداوندی از جبین شرمسار سجده ریزی می کنیم که بتوسّل تو که شفیع‌المذنبین هستی ،

۱ - همان ، ص ۳۳.

خدا ما را ببخشد.

ای روح محمد «ص» حقیقت این است که از وجود تو ما سرفراز هستیم و یقین داریم که خدای ذوالجلال به توسّل سفارش تو ما را خواهد بخشید، لذا ما این جهان فانی را در مقابل عشق تو سوختیم و زیر رهنمایی تو جمع شده ایم.

مختصر اینکه علامه اقبال درین باب «مرحله سوم» به عنوان «نیابت الهی» فلسفهٔ نیابت الهی را با اشاره به آیات قرآنی و احادیث نبوی، اوصاف نایب خدا یا نایب الٰهی را در افکار پُر تأثیر و اشعار پر مغز شرح داده است، و در آخر در حضور رسالت مآب«ص» بارقت تمام چنان التجا می کند:

نوع انسان مزرع و تو، حاصلی کاروان زندگی را منزلی
ریخت از جور خزان، برگ شجر چون بهاران، بر ریاض ماگذر
سجده های طفلک و بُرناو پیر از جبین شرمسار ما، بگیر
از وجود تو، سرافرازیم ما پس بسوز این جهان، سوزیم ما[1]

در پایان از خدای متعال مسئلت داریم که خداوند ذوالجلال در عصر حاضر تمام مسلمانان جهان را در یک سلک اتحاد و یگانگی اسلامی منسلک و مستحکم به گرداناد تا ما بتوانیم به آیین دین فطرت پیروی نموده، توفیقاتی را برای جهان و جهانیان ارمغان بیاوریم.

*****

۱ - همان، ص ۳۳.

شعر فارسی امروز شبه قاره

سید شاکر القادری [1]

نعت رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم

دلهـــا شـــهید قــدّ قــیامت ادای تـــو | جـانها فـدای جـلوۀ بـی مـنتهای تـو
چـــاه ذقــن بــرای دلم دامگــاه شــد | جـانم اسـیر حـلقۀ زلف دوتـای تـو
افسوس بر سری کـه نـدارد جـنون تـو | صد حیف بر دلی کـه نـدارد هـوای تـو
مـا بـا دم مسـیح نـداریـم حـاجتی | حرفی بس است از لبِ معجز نمای تـو
«شاکر» نهاده است جبین نیاز خویش | گــریه کــنان بـقبلۀ دولت سـرای تـو

محمد شاه ضعیف [2]

نعت شریف

بـــده ای خـــدا آرزوی مـــحمد«ص» | کند چشم و دل جستجوی محمد «ص»
بـــجو ای نـظر راه کـوی مـحمد«ص» | کــــه دارد دلم آرزوی مـــحمد«ص»
کـجا بـاغ جـنّت، کـجا سـیر یـثرب | کجا فکـر مـن گشـته بـوی محمد «ص»
بـه صـلِّ عـلی شـد زبـانم شـخنگو | تـــصوّر کـــنم ز روی مـــحمد «ص»
دل و جان خوش آمد زُ خلق رسول«ص» | خوشا خُلق و خوی نکـوی مـحمد «ص»
بـه مـژگان روم سـوی درگـاه احـمد«ص» | بـه مـژگان بـروبم کـوی مـحمد «ص»
زیـارت کـنم شـهر بـطحا بـه جـانم | همان شهر علم است سوی مـحمد«ص»
«ضعیف» از دل و جان فدای محمد«ص» | خـــدایـــا بـبینم روی مـحمد «ص»

---

۱ - سخنور معاصر ساکن اتک (پنجاب)

۲ - گوینده ساکن ننکانه صاحب (پنجاب) است.

اسد بیگ میرزا[۱]

غربت

نـه ذوق دارنـد بـاغ و بـهار در غـربت / گل است در نظرم مثل خار در غـربت
نـمی رود ز دلم یـاد دوسـتان وطـن / مـثال لاله مـنم داغـدار در غـربت
دلم قـرار نـدارد بـه یـاد مسکـن خـود / زیـاد شـد الم و انـتظار در غـربت
چنین که هست دما سنج نیز زیر و زبر / طـبیعتم شـده سـیمابدار در غـربت
نه می،نه جامِ صراحی،نه ساغر و گـلرو / نه همخیال کسی باده خـوار در غـربت
کجا بهار؟کجا گل؟ کجا بلا بل سندم ؟ / نه باغبان چـمن ، سبزه زار در غـربت
چرا نشستی «اسد» مثل آن گرسنه شیر / برای اینکه شـده بسته کـار در غـربت

محمد یونس سیتهی «وفا»[۲]

مولای روم

نور عـرفان نـور جـان مـولای روم / مـیر بـزم عـاشقان مـولای روم
شـاعر شـیرین بـیان مـولای روم / جذب و مستی را زبان مـولای روم
صورت مـهر مـحبت روشـن است / بـر زمـین و آسـمان مـولای روم
فـقر او خـوشتر ز شـان خسـروی / بـی نـیاز ایـن و آن مـولای روم
مـرد کـامل صـاحب فکـر و نـظر / سـرّ حـق را رازدان مـولای روم
چون فـنا فـی الذات شـد آزاد شـد / از مکـان و لامکـان مـولای روم
از جمال شمس شـد مـانند شـمس / هر زمان آتش به جـان مـولای روم
نیست ممکن ای «وفا» تـوصیف او / تـا نـباشد مـهربان مـولای روم

---

۱ - گوینده فرزند نویسنده و سخنور شهیر سدهٔ بیستم قلیج بیگ میرزا است.

۲ - مدیر کل سابق اداره های مطبوعات ، اطلاعات جراید، و رئیس هیأت امنای مطبوعات ، وزارت اطلاعِ رسانی دولت فدرال پاکستان و برگردانندهٔ منظوم منتخباتی از مثنوی مولانا به اردو.

دکتر محمد حسین تسبیحی [1]

مادر ملّت نامه [2]

مـادر مـلّت تـویی ، ای فـاطمه پـیک امـان — خـواهـر قـائد تـویی، ای گـلشن بـاغ جـهان
مـادر مـلّت تـویی، هـمنام نـیکوی جـناح — رفـعت خـاتون جـنّت در دل تـو مستعان
مـهربان بـودی بـه هـر مـنزل بـرای مـردمان — فـاطمه هسـتی مـقام تـو بـهشت جـاودان
سر به سر عمرت فـدای مـقصد مـلّت شـده — مـلّت تـو بـهر تـو دارد بـه دل عشـق امـان
هـرکسی گـوید تـویی مشـعل بـرای مـادران — روشنی بخشیده ای ، ای فاطمه بـر دخـتران
خـواهـر قـائد تـویی در راه کـوشش بـهر مـا — ملک پاکستان بـود آبـاد و زنـده ایـن زمـان
پا به پا همراه قائد هـمچو جـان در جسـم او — روز و شب همراه و همراز برادر، جان فشـان
در غم و شادی تو بودی یاور هـر بـی‌کسـی — بی کسان را جان و دل بـودی و روح زنـدگان
زندگی دادی به هرکس جان تـو قـربان شـده — قـائداعـظم مـحمد بـا عـلی شـد تـرجـمان
عمر تو ، ای فاطمه بـهر مـحبّت هـا گـذشت — درگـذشت تـو بـود غـمگین بـرای مؤمنان
مـلک پـاکستان بـود روشـن ز کـار فـاطمه — کار و کوشش کرد ومقصد آمد اندر دستمان
سـایبان قـائداعـظم تـو بـودی روز و شب — او برادر بود و تو خواهـر چـو جـان مـهربان
از زیـارت تـا کـراچـی در دو روز آخـرین — یـاور ویـار بـرادر بـودی و گـوهر فشـان
سند و پنجاب و بلوچستان وسرحد جـملگی — غـمگسار تـو شـدند و اشک از دیـده روان
وادی کشـمیر زیـبا هـم نـوای فـاطمه — مادر مـلّت بـه کشـمیر مـحبّت نـغمه خـوان
تـو غـنودی در کـنار قـائداعـظم کـنون — لیکن آید یـاد تـو پـیوسته بـر قـلب و زبـان
زنده‌یادی فـاطمه ای جـلوه گـاه عشـق حـق — سـرو نـاز بـاغ پـاکستان تـویی و رازدان
خوشه چین خرمن اخـلاق و کـردارت هـمه — مـادران و دخـتران و خـواهـران و هـمسران
از جـناح افکـنده ای روشـنگری در هـرکجا — از عروج بـزم مـا، در جـان مـا تـاب و تـوان
هم محمد ،هم علی، هم فـاطمه در مـلک مـا — پـاکـدل ایـن مـردمان، جـانباز پـاکستانیان
سـال تـو، ای مـادر مـلّت هـمیشه زنـده بـاد — تـا کـه اقـبال مـحبّت بـخت مـا دارد جـوان
ایـن «رهـا» پـیوسته یـاد فـاطمه دارد بـه دل — مادر ملّت بـود هـم فـخر مـلّت هـر زمـان

---

۱ – کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

۲ – دولت جمهوری اسلامی پاکستان سال ۲۰۰۳م را سال «مادر ملّت» نامیده است.

جاوید آفاقی (۱)

دانش نو

دانش کل شده‌ای ، یا شده‌ای آدم نو مسلم پاک بشو، کافر ناپاک مشو
بندهٔ دهر شدی عمر به غفلت بردی خیز و در ناز فکن لعل و زر و گندم و جو
جبر سرمایه هماناست و جوان است که بود زنده عیّاری قارون و قباد وخسرو
حذر از مغربیان اهرمنانند همه ضدّ اسلام ز سرتا به قدم درتگ ودو
چه قدر مسلم این ناحیه نا پروا هست به خوشی گوهر دین کرده با فرنگ گرو
روز تو آه ز بخت تو سیه تر گردید گرچه خورشید جهان تاب فشاند پرتو
تو جدا گشته‌ای از قافلهٔ انسانی تا تو محفوظ شوی با همه شو باهمه رو
تا دگر باره تو آزاده و غالب گردی در جهان صید فسون کاری اغیار مشو
ره نما شو به چراغ خرد پیغمبر«ص» کن شب تیرهٔ افکار جهان را پُر ضو
آن که از کبر خودی طَرْفِ کُلَه را کج کرد عاقبت کج شده از مهر منیرش پرتو
هر سر فخر و مباهات نگون شد آخر خاک هر قیصر و کسریٰ و قباد وخسرو
در حرم گاه خدا راه به خود بین ندهند بیخودی داری اگر صبح بیا شام برو
قائد کهنهٔ تو سوی کلیسا ره برد من رخ کعبه نمودم و گشودم ره نو
هند را صلح نشان آیهٔ وحدت بودند غالب و بیدل و فیضی و امیرِخسرو
دوست از صحبتم انباز فلاطون گردید از لبم حرف که افتاد بشد دانش نو
سخن جعل سرایند ادیبان هیهات در ره ابلهی هر صبح و مسا درتگ و دو
دوستی ورز که این دشمنی شایان تو نیست بهر انسان تو بهاری و گلستانی شو
همهٔ قوم پُر از نفرت و دشنام شده است همهٔ مهر و دعا از لب «جاوید» شنو

***

۱ - فارسیگوی معاصر ساکن لاهور.

سمن عزیز [1]

پدر

پـــدر جـــانم چـــرا رفـتی ز پـیشم / هـــمیشه در غـــمت زار و پـــریشم
دلم پـــیوسته یـــاد تـــو نـــماید / امـــید مـــن تـــو بـــودی دل گشـــاید
خـــدا رحـــمت کـــند پـیوند جـــانم / پـــدر بـــودی عـــزیز خـــاندانـم
بـــراتِ دل‌تـــو بـــودی از بـــرایـم / مـــحبّت هـــای تـــو، مـــهر و وفـــایم
پـــدر رفت و شکســـته شـــد دل مـــن / بســـی از مشکـــلات شـد حـاصل مـن
تـــویی عـــبدالعـــزیز و از خـــدایـــی / صـــفات لطـــف حـــق بـــر مـن نـمایی
هـــمه مـــردم یکـــی بـــودیم ویکـــجا / در آن وقـــتی کـــه تـــو بـــودی بـــا مـــا
بدان آن چه شب خوش بود و صفا بود / گـــلستان مـــحبّت را وفـــا بـــود
ولیکـــن گشـــته‌ام تـــنها و نـــالان / کـــنار مـــادرم غـــمگین و گـــریان
جدا هستم ز تـو اینک در ایـن شب / نشســـته پـیش مـــادر در غـم و تب
تـــویی روح روانـــم والد مـــن / تـــویی پـــیوند جـــانم والد مـــن
خدا رحـمت کـند در ایـن شب خـوب / بـــرات امشب بـــود از مـــهر مـــحبوب
بـــیایید ای عـــزیزان عـــزیزم / کـــه اشک غـــم ز چشـــمانم بـــریزم
«ســـمن» آن دخـــتر تـــنها و غـــمگین / بـــه یـــاد والدم هـــمواره غـــمگین

دکتر ولی الحق انصاری [2]

به استقبال از عبدالقادر بیدل

بازم از فیض جنون آماده شد سامان صبح / می دهد چاک گریبان در کفم دامان صبح
«بیدل»

شـــاه خـــاور رُو بـر آرد بـا رخ تـابان صبح / یـا زخـلد جـاودان سـر‌می‌زند غـلمان صبح
محو پروازند انجم بی خبر زین امر، هست / هر شعاع مـهر تیری در کـف سـلطان صبح
مظهر شب هر که هست آن ماه باشد یا نجوم / بر کنار نیل گردون می کشد تـرخـان صبح
منبع نور است مالش چون به شکـل آفـتاب / از غروب ماه و انجم کی شود نـقصان صبح
دانه های انجم از دیـده نـهان گشـتند ازانک / کاشت آن را در زمـین آسـمان دهـقان صبح
خـنکی ونـور سـحر بـاشند هـر دو تـوامـان / گرم چون گردد قضا باشد همان پـایان صبح
دست قدرت داد هر کس را به قدر ظـرف او / هست ظلمت مال شب، نور ازل از آن صـبح

---

۱ – معلّم انگلیسی مرکز فیصل – اسلام آباد

۲ – رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه لکهنؤ – هند

ابتدایش چون‌شودباعیش،خوش‌باشدحیات | از سحر تا شام باشد خنکی باران صبح
از ازل باشند باهم هر دو تا روز ابد | بسته است از نور مهر آسمان پیمان صبح
آرزوی شادمانی هست ما را بعد غم | دور تاریکی چو شد،هستیم‌ما خواهان صبح
گوی‌نورونارخورشیداست‌برگردون‌که هست | قلهٔ یخ بسته ای بر تیغ کوهستان صبح
داروی آزار جسم و روح گر در کار هست | این متاع بیش قیمت هست در دکّان صبح
گریهٔ وقت سحر تأثیر دارد ای «ولی» | می شود باب اجابت باز از افغان صبح

فائزه زهرا میرزا[۱]

شمع سوزان

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (فعلن)

رهرو راه خدا هستم و می‌نازم من | بلبل باغ وفا گشتم و شهبازم مَن
هرکسی ناز کند بر دل و بر جان خود | گلشن روح خدا هستم و در رازم من
می روم راه صفا، مَروهٔ عشقم در پیش | زمزم پاک همی نوشم و جانبازم من
چشم بینای دلم سوی حِرای جانان | زان سبب کعبهٔ مقصود خوش آوازم من
طائرم در قفس عالم امکان محبوس | تا که آزاد شود روح سرافرازم من
می‌شود طور کلیم از رخ حق جلوه نما | آتش عشق خدا هستم و پروازم من
گاه در گوشهٔ خلوت به خودم می گویم | شمع سوزانم و پروانهٔ خود سازم من
سبزه زاران محبت همه جا خوشبو شد | «فائزه» هستم و مهرش به سَراندازم من

صدیق تأثیر [۲]

متاع بی نیازی

به بزم بیدلان هرکس که آمد، آرمید اینجا
که هرشب، شب براتی هست، هرروز است عید اینجا
گهی گریم، گهی خندم، گهی اُفتم، گهی خیزم!
کسی در عالم وحشت سرا چون من ندید اینجا
به حرف و صوت بیرون آمدن نقص کمال استی
به غیر از لفظ و معنی می‌شود گفت و شنید اینجا

۱ - استادیار گروه آموزشی فارسی، دانشکدهٔ دولتی مارگله F-7/4، اسلام‌آباد

۲ - فارسیگوی معاصر ساکن شیخوپوره (پنجاب)

چه شد گر یک جهان گم شد به دستت زنده دل داری
ازین صد عالمی دیگر توانی آفرید اینجا
به باغ رنگ و بو وسبزهٔ تازه ، جنونی کو؟
سلامت گر تو می‌خواهی گریبانی درید اینجا
چو بالای فلک گامی نهادم عرشیان گفتند!
که بی تائید ایزد هر کسی نتوان رسید اینجا!
متاع بی نیازی صد هزاران ناز ها داردا
امیدی بس همین استی کنی قطع امید اینجا
غزل گفتی چه پُر «تأثیر» بر تو آفرین گویند
به هم هر دو سخن فهمان،معین[۱] آنجا نوید[۲] اینجا

رضیه اکبر[۳]

پیمان با عشق

جان من با عشق پیمان بست
بی خبر از رمز و راز این راه
سکوت مبهم دریا را
به هم زد
صبر و شکیبایی است
شرط است
مثل پروانه سوختن
خاکستر شدن
عشق است
در آتش نمرود خود را سوختن
عشق !

در دشت کربلا جنگیدن
عشق !
سوختن وفنا شدن
عشق!
ای که از رمز عاشقی
بی خبر هستی
چون بستی پیمان ؟
باعشق
چرا بستی پیمان ؟
باعشق!
بسوزا

---

۱ – دکتر معین نظامی
۲ – پرفسور نوید احمد گل
۳ – استاد یار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

فتّانه محبوب [۱]

چند دوبیتی

الـــهی ذات پـــاکت را بـــنازم
زمـــین و آســـمانت را بـــنازم
محمد«ص» را و موسی و علی را
روح اللـــه و کـــلیمت را بـــنازم

***

میان باد و بارانـم خـدایـا
برای خویش حیرانم خدایا
نویسم‌نامه‌ای از صفحهٔ دل
علاجم کن که بیمارم خدایا

***

امـینان را امـینی ای مـحمد «ص»
صبوران را صبوری ای مـحمد «ص»
ازیـن جـا تـا بـه عـرش کـبریایی
بـرای مـا شـفیعی ای مـحمد «ص»

***

تـرا دارم غـم دیگـر نـدارم
به چشمانم نمی دیگر ندارم
توئی آن سبزهٔ بـاغ دل مـن
به غیراز تو گلی دیگر ندارم

***

دلم یاقوت و مرجانش تویی تو
دلم فصل و بهارانش تـویی تـو
بـــه دل بسـیار دارم آرزویت
دلم باغ و گـلستانش تـویی تـو

***

ارشد محمود (ناشاد) [۲]

غزل

ذکر آن سیمین بدن چون در بیابان می کنم
قـــریهٔ آلام را رشک بـــهاران مـــی کـــنم
گاهی گاهی تنگ مـی آیـم ز الطـاف کسـی
گاهی گاهی خواهش لطف فراوان می کنم
شعر بی رنگم ازو تا شد مـثال مـهر و ماه
زین‌سبب‌روشن‌رخت رازیب‌عنوان می‌کنم
می دهم الفاظ فـارسی را لبـاس لعـل نـاب
ذرهٔ خـاکـم و لیکـن کـار نیسان مـي کـنم
دیده ام در خواب و از تـعبیر آن بـیگانه ام
زنـــدگی در عـــرصهٔ آلام آســـان مـی کـنم
گرچه من «ناشاد» هستم از سـتمهای فـراق
لیک بزم دوستان را گل به دامـان مـی کـنم

*****

۱ - مربی فارسی دری، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - ساکن شهرستان اتک (پنجاب)

گزارش
و
پژوهش

خبر پژوهشی

● استاد پژوهشگر سید محمد حسین باهمکاری چند نفر از استادان زبان و ادبیات فارسی، مشغول تصحیح انتقادی «کشف الاسرار» میبدی هستند.
بنابه تقاضای ایشان میکروفیلم نسخه‌های خطی مورد نیاز تهیه و ارسال گردید.

● لوح فشرده از نسخه‌های خطی دیوان حافظ شماره ۱۰۰۹۳ و ۲۲۱۳ بنا به درخواست پژوهشگر گرانمایه دکتر احمد مجاهد به اداره کل آسیا و اقیانوسیه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ارسال شد تا در اختیار ایشان قرار گیرد.

● لوح فشرده از نسخهٔ خطی شماره ۸۴۹ (مجموعه آثار شاه داعی شیرازی، بخش رسالهٔ کمیلیه) بنا به تقاضای سرپرستی مدارس شبه قاره برای استفاده استاد محترم جناب آقای دکتر جعفری به نشانی ایشان در هند ارسال گردید.

▣ شایان ذکر است در قبال تهیهٔ لوح فشرده یا میکروفیلم، پژوهشگران فاضل به صورت مبادله‌ای، لوح فشرده از آثار ادبی یا کتابهای مورد نیاز مرکز تحقیقات را تأمین می‌کنند یا هزینهٔ آن را می‌پردازند.
توفیق پژوهشگران گرانمایه را از درگاه احدّیت خواهانیم.

دکتر رضا مصطفوی [1]

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
خـــاک در او بـــودی دیـوار نگـارستان
(خاقانی)

دیداری از خانهٔ علّامه اقبال در سیالکوت

توفیقی دست داد و به قصد دیدن خانهٔ علامه اقبال (اقبال منزل) در روز پنج شنبه هشتم خرداد ماه ۱۳۸۲ از اسلام آباد پاکستان عازم سیالکوت زادگاه دکتر محمد اقبال متفکّر و شاعر شهیر پاکستان شدیم . متفکّری که سهم زیاد و ارزشمندی در پایه گذاری و تأسیس کشور برادر و همسایهٔ ایران ، یعنی جمهوری اسلامی پاکستان دارد.

در مسیر از شهرهای شیخوپوره و گجرانواله گذشتیم، از دیدن خرمنهای زیبای کاه که برای محافظت آنها پوششی از کاهگل بر روی آنها کشیده بودند و نیز دشتهای فراخ و گله های گاو و گوساله هایی که در حاشیه مزارع سرسبز به سیر و سیاحت و گاه آب تنی مشغول بودند، **حین تُریخُون و حین تَسرخُون** لذّت بردیم و مزارع زرد و زیبای گل آفتاب گردان را که چهرهٔ زراندود خود را باگردش خورشید همسو می‌کردند و آنی خود را از دیدار خورشید یعنی بزرگترین پدیدهٔ آفرینش غافل نمی‌دانستند و بادانه های سیاه تسبیح گون خود تسبیح حق می‌گفتند، بر اشتیاق ما به دیدن مناظر زیبای طبیعت پاکستان می‌افزود. تا بالاخره از شهرک دِسْکه گذشتیم و چشمان ما به دیدار شهر تاریخی سیالکوت که از سالهای پیش آرزوی دیدارش را داشتیم، روشن شد. چه آنجا بوی یار می داد و زادگاه یکی از متفکّران بلند پایهٔ شرق علامهٔ اقبال بود. کوچه‌های تنگ و شلوغ شهر را همچون بستری نرم « به شوق کعبهٔ » محبوب پیمودیم.

ضمن عبور به تاریخ دیرینهٔ شهر باعظمت و قهرمانِ سیالکوت

---

۱ - استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی سابق ج.ا.ایران در پاکستان.

می‌اندیشیدیم . شهری که از قدیمترین شهرهای پاکستان و بل شبه قاره پاک و هند محسوب می گردد و نامش در معتبرترین کتابهای حماسی جهان یعنی مهابهارات و رامایانا آمده است و تپه های بلندِ گرداگرد شهر از گذشتهٔ آن حکایتها دارند و روزگاری پایتخت پنجاب بود و بنیاد آن را به راجاسُل یا شالیا دایی پندآواس مؤسس آن شهر نسبت می دهند و می گویند او و جانشینانش هزار و پانصد سال براین شهر حکومت کردند.

قهرمانْ شهری که اگرچه روزگاری قهر طبیعت با سیل ویرانش کرد امّا در روزگار راجا و کِرْماجیت مجدداً شوکت خود را باز یافت و برای محافظتش دژها ساخته شد. امّا پس از درگذشت راجا رسالو دچار قحطْ سالی و جنگ گردید و ویران گشت.

سیالکوت قهرمان ، باوجود حصارهای استوار و خَنْدَقْهای ژرفی که داشت در سال ۳۲۶ (ق.م) مغلوب اسکندر مقدونی گردید و نوشته اند در این جنگ هفده هزار از مدافعان شهر را از دم شمشیر گذراندند و هفتاد هزار تن را دستگیر کردند و بهرجهت شهر ساگالا وسیلهٔ ارتش قدرتمند اسکندر نابود گردید تا اینکه بعدها در سلطنت موریاها بازسازی شد و به عنوان بزرگترین مرکز عقاید مذهب بودا در آمد.

هَیون سانگ سیّاح بزرگ چینی که در اوایل سدهٔ هفتم میلادی به این شهر سفر کرده، گفته است که حصار شهر خراب شده ولی در این شهر یک خانقاه وجود داشت که حدود صد راهب در آنجا به تحصیل هریانه یا فلسفهٔ مذهب بودا مشغول بودند.

در دورهٔ اسلامی محمود غزنوی سیالکوت را فتح کرد و در سال ۵۱۰ هـ شهاب الدین غوری قلعهٔ آنجا را بازسازی کرد و اُستان داری برای ادارهٔ امور آنجا منصوب کرد. سیالکوت در زمان اکبر شاه دورهٔ آرامشی راگذراند و در دورهٔ شاه جهان مجمع دانشمندان و نویسندگان گردید. اورنگ زیب مسجد معروف شهر سیالکوت را بنا کرد. در سال ۱۸۰۷م سیکها به سیالکوت حمله ور شدند و به کشتاری عمومی دست زدند؛ درنتیجه مجدداً رونق خود را از دست داد. پس از تأسیس پاکستان سیالکوت توسعهٔ همه جانبه ای یافت و امروز به صورت مرکز تجاری برای ساخت وسایل جرّاحی ، کالاهای ورزشی وآلات کشاورزی درآمده است.

مزمزهٔ تاریخ گذشتهٔ سیالکوت قهرمان ادامه یافت. اندیشیدم که اگرچه آن شهر صحنهٔ بسیاری از حوادث ناگوار تاریخی بوده اما از بوتهٔ آزمایش سربلند بدر آمده و در دورهٔ معاصر نیز به عنوان زادگاه یکی از اندیشمندان شهیر شرق ،

علامه دکتر محمد اقبال ، شهرت دیگری یافته و آوازهٔ فرزند برومندش جهانگیر گشته و باظهور اقبال در آن شهر در حقیقت بخشی از ناکامیهای گذشته اش جبران شده است.

به « **اقبال منزل** » رسیدیم، مدتی بیرون منزل درنگ کردیم و از سرمعرفت خانهٔ اقبال را وراندازکردیم و به یاد شکوه دیرینه اش بعضی ابیات او را در خطاب به جوانان عجم زمزمه می کردیم که:

غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام — تابه دست آورده ام افکار پنهان شما

حلقه گِرد من زنیدای پیکران آب و گل — آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

به یاد تأثّر خاقانی شاعر بلند آوازهٔ ایران افتادم که از مداین می‌گذشت و طاق کسری را مشاهده کرد؛ چنان متأثّر شد و تحت تأثیر عظمت پیشین کاخ قرار گرفت که قصیدهٔ مشهور به «ایوان مداین » خود راساخت و چنان شیوا و نغز سرود که پس از او نیز هرکس از سر معرفت آن قصیده را بخواند ، تأثر خاقانی عیناً به او منتقل می گردد. آنجا که می گوید:

گه گه به زبان اشک آوازده ایوان را — تابو که به گوش دل پاسخ شبنوی زایوان

دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو — پند سردندانه بشنو زبُن دندان

با خود می‌اندیشیدم روزی که شیخ محمد رفیق پدر بزرگ اقبال این منزل راکه در آن زمان فقط سه اتاق داشت، در این مکان خرید آیا می دانست روزی فرزند زاده اش یکی از بزرگترین شخصیّتهای پاکستان و حتی طرّاحان تشکیل آن کشور خواهد شد و به مصداق شَرَفُ المَکانْ بالمَکیْن ، آن مکان کوچک روزی شرافتی فوق العاده خواهد یافت و دوستداران و علاقه مندان به زادگاه فرزند زاده اش از دور و نزدیک به دیدن آن خانه خواهند شتافت ؟

آیا روزی که در ماه دسامبر ۱۸۹۲م شیخ نور محمد پدر اقبال منزل دو طبقه بغلی راکه در هر طبقه دارای ۲ اتاق بود خرید تا خانهٔ پدری خود را توسعه دهد از ظهور نابغه ای در آن خانه آگاه بود ؟

ساختمان فعلی « **اقبال منزل** » در حال حاضر سه طبقه و ده اتاق دارد که هرگوشه ای نشانی از تولد و رشد و بالندگی علامه اقبال دارد. دراین خانه بود که محمد اقبال دیده به جهان گشود و تحت توجّهات پدری همچون شیخ نور محمد و مادری چون امام بی‌بی تربیت یافت و از تعلیمات معلّمی چون سید میر حسن بهره ها اندوخت وتحصیلات متوسّطه خود را در همچنین خانه به پایان برد و هنوز تابلوهای مدال کلاس هشتم او مربوط به سال ۱۸۹۱م وکلاس دهم او مربوط به سال ۱۸۹۳م بر دیوار اتاق خانه ، استعداد و نبوغ محمد اقبال نوجوان را اعلام می‌دارد. اقبال پس از آنکه برای‌ادامهٔ تحصیلاتش به لاهور

رفت، نیز همواره با سیالکوت و خانهٔ پدری ارتباط داشت و آمد و شد می کرد و در آنجا در جمع خویشاوندان نزدیک خود شامل برادران و خواهران و عمّوزادگان و دیگر بستگان خود حضور می یافت و شبها ، ساعتها با پدر به گفتگوی علمی می‌پرداخت. و بیشتر موضوعهای مربوط به مثنوی اسرار خودی را ، که آن روزها و حدود سال ۱۹۱۴م به سرودن آن مشغول بود، با پدر درمیان می گذاشت وزمانی هم که در سال بعد یعنی ۱۹۱۵م مثنوی یاد شده به چاپ رسید نسخهٔ چاپی آن را برای پدر ارسال داشت . پدر محمد اقبال بعدها نیز این مثنوی را همواره می‌خواند وبیشتر از سایر آثار علمی پسر، بدان علاقه‌مند بود.

دولت پاکستان در سال ۱۹۷۱م آن منزل را به مبلغ ۱۲۵ هزار روپیه خرید و سپس جزو آثار باستانی پاکستان به ثبت رسید. وسایل منزل را نیز هرچه بود مالکان به این خانه اهدا کردند تا همواره به یاد اقبال مورد بازدید علاقه‌مندان قرار گیرد. کتابخانه ای نیز شامل پنج هزار مجلّد کتاب که بیشتر آنها در موضوعهای اقبال شناسی است در « **اقبال منزل** » تدارک دیده شده تا مورد استفادهٔ دانشمندان و دانشجویان علاقه مند به مطالعات اقبال‌شناسی قرار گیرد.

گوشه گوشهٔ خانهٔ اقبال در هر سه طبقه ساختمان از اتاق تولّدش گرفته تا اتاق مطالعه و جایگاه مباحثات و مشاوراتش با پدر و دیگر فضلا و زمامداران زمان، همه و همه فریاد می زند که :

پندار همان است از دیدهٔ فکرت بین   در سلسلهٔ درگه در کوکبهٔ میدان

بالکن بالای درب ورودی منزل به منطقه ای که در قدیم به محله چولی گران مشهور بوده و البتّه امروزه به خیابان علامه اقبال شهرت یافته، اشراف دارد و ظاهراً همین بالکن محل نطق قائداعظم بنیاد گذار کشور پاکستان برای مردم منطقه بوده است و بازبان بی زبانی فریاد می زند که :

ما بارگه دادیم ، این رفت ستم برما   برقصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

و این بالکن پُر خاطره سپس نهیب می زند که :

بر دیدهٔ من خندی کاینجاز چه می‌گرید؟   خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

دیدار ما از « **اقبال منزل** » با زمزمهٔ این بیت اردو که بر بالای عکس اقبال نصب شده با پایان می رسد که:

خدایا آرزو میری یہی هے   مرا نور بصیرت عام کرد ے

و باز هم به یاد خاقانی می افتیم که :

این بحر بصیرت بین بی شربت ازو مگذار   کز شطّ چنین بحری، لب تشنه شدن ، نتوان

*****

دکتر مهر نور محمد خان [1]

بررسی متون آموزشی زبان فارسی در پاکستان

زبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند سابقهٔ دیرینه دارد. زبان فارسی قرنها، زبان علم، دین، تاریخ، عرفان و ادب مردم این سرزمین بوده است. صدها سراینده به این زبان شعر گفته اند و دهها هزار جلد کتاب به فارسی تألیف شده که اکنون به صورت نسخه های خطی و چاپی در کتابخانه های شبه‌قاره و جهان وجود دارد.

متأسفانه بعد از انقراض دولت اسلامی هند، در اثر توطئه ها و نقشه‌های استعماری انگلیس رواج و رونق فارسی رو به وقفه و اضمحلال نهاد. پس از استقلال پاکستان هم این وضع ادامه یافت. در حال حاضر زبان فارسی به هیچ وجه رونقی متناسب با ارزش و اهمیت فرهنگی، معنوی و ادبی خود ندارد و امکان می رود، ترویج و توسعهٔ رشتهٔ های جدیدی مانند کمپیوتر و انفورماتیک تکنولوژی، موجب کاهش بیش از پیش رونق فارسی گردد.

در نظام آموزشی پاکستان تا چند سال پیش، تدریس فارسی به عنوان یک درس انتخابی (ELECTIVE) از کلاس ششم یعنی از کلاس اول دورهٔ راهنمایی، آغاز می گردید. اکنون در نتیجهٔ اصلاحات در نظام آموزشی، فارسی عملاً از برنامهٔ درسی این مقطع حذف شده است و اگرهم در برخی مدارس

---

[1] - استاد و مدیر گروه زبان فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

کلاسهای فارسی دایر است به علت عدم وجود کتاب های خوب و معلّمان ورزیده ، وضع آموزش فارسی رضایت بخش نیست، برای حصول موفقّیت در زمینهٔ تدریس زبان فارسی وجود کتابهای درسی خوب و جذّاب بسیار ضروری است . کتابهای درسی فارسی که در حال حاضر در مدارس پاکستان تدریس می‌شود ، به روش جدید تألیف نشده و بیشتر محتویات آنها به روال قدیم و سنّتی تهیه گردیده است . مطالب این کتابها از سطح فکری و اطلاعات دانش آموزان دوره راهنمایی بسیار بالاست . برخی از عنوانهای دروس کتاب فارسی برای کلاس ششم بدین قرار است :

خدای مهربان ، پیغمبر ما، دین اسلام و قایداعظم وغیره.

بایک نگاه اجمالی به عنوانهای دروس می‌توان پی برد که هدف تألیف کتاب به جای یاد دادن زبان فارسی ، تدریس پاکستان‌شناسی، فرهنگ و تمدن و معارف اسلامی به فارسی است . برای بیان و شرح این گونه موضوعات مؤلف اجباراً لغات و تراکیب و اصطلاحات نسبتاً مشکل را به کار می برد و برای دانش آموزان غیر فارسی زبان ممکن نیست که در مراحل ابتدایی فارسی آموزی، این قدر مطالب دشوار و پیشرفته را درک کنند . تازه این کتابها به وسیلهٔ اهل زبان به فارسی سهل و روان تهیّه نشده اند. این طور دانش آموزان ، بادو مشکل رو برو می شوند : یکی سنگینی مطالب که بااستعداد ذهنی و فکری آنها مطابقت ندارد و دوم دشوار بودن زبان.

برکتابهای دورهٔ دبیرستان نیز همین ایراد وارد است . اغلب مطالب و محتویات آنها مرکّب است از متون قدیم و کهنه و برای دانش آموزان هیچ جاذبه و کششی ندارند . در تألیف این کتابها به شیوه های آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان توجّه نشده است و بیشتر تأکید روی تدریس ادب و آن هم به روش وصفی متون گذاشته شده است . سه اصل آموزش زبان یعنی نگارش (WRITING) گفتگو (CONVERSATION) و گوش دادن (LISTENING) اصلاً مورد نظر گرفته نشده است . همچنین شیوهٔ جدید تمرینات الگویی (PATTERN DRILL)به کار بُرده نشده است .

در مقطع B.A یعنی کارشناسی ، هر دانشگاه برای دانشجویان کالجهای وابسته به خود کتابهای درسی تهیه و تأمین می نماید . از بررسی کتابهای درسی این دانشگاه ها بر می‌آید که در همهٔ آنها اغلب متون قدیم و کهنه گنجانیده شده است و به ادبیات معاصر فارسی عنایت شایانی نشده است . به قسمت تدریس زبان و دستور کار بردی اصلاً توجه نشده . در خصوص انتخاب و گزینش متون قدیم نیز بیشتر جنبهٔ مشکل بودن مطالب، مورد نظر بوده است.

در سطح کارشناسی ارشد نیز همین روال ادامه دارد و بیشتر تأکید روی تدریس متون کهنه و دشوار است . متون درسی از آثار ادبی بسیار مشکل، مصنوع و پُرتکلّف برگزیده شده است . در انتخاب متون منظوم بیشتر تأکید روی قصاید گذاشته شده و آنچه از ادبیات جدید گرفته شده است آن هم نسبتاً مشکل و دشوار می باشد و بعضی مطالب بدآموز است و روش تدریس نیز مطابق شیوه های جدید آموزشی نیست . تمام متون را به جای تدریس به زبان فارسی به زبان اردو شرح و تفسیر می کنند. البته به این طریق نیز آنچه به دانشجویان یاد داده می‌شود ، جز حفظ طوطی وار ترجمهٔ متون منظوم و منثور نیست . در این دانشگاه ها به جنبه های کار بردی زبان توجه نمی‌شود و آنچه به دانشجویان تدریس می‌شود با زبان زندهٔ مردم ایران کمتر سروکار دارد. همین طور وسایل سمعی و بصری و آزمایشگاههای زبان که امروزه برای تدریس زبانهای خارجی اهمیت زیادی پیدا کرده ، در دانشگاههای ما به کار برده نمی‌شود و تا اکنون به نقش اینها در آموزش زبان فارسی چنانکه باید و شاید عنایت نشده است . بنا بر این وقتی فارغ التحصیلان این دانشگاهها، شغل تدریس فارسی را اختیار می‌کنند، با زبانی که یاد گرفته اند ، نمی توانند از عهدهٔ تدریس فارسی برآیند و درس را چنانکه باید ارائه دهند. در نتیجه دانشجویان دلسرد شده از درس فارسی می‌رمند و موجب کاهش رونق کلاسهای فارسی می‌شوند.

پس چارهٔ کار چیست ؟

به عقیدهٔ بنده مقصود ما از آموزش زبان فارسی باید این باشد که شاگرد از عهدهٔ درست گفتن و درست نوشتن برآید. منظور خود را به ساده ترین و رساترین صورت ابلاغ نماید و مقصود دیگران را در یابد. فارسی را درست بخواند، درست بنویسد و نوشته هایش از اغلاط دستوری پاک باشد . ولی کتابهایی که ما امروز در مدارس، کالج ها و دانشگاهها تدریس می‌کنیم، این مقصود را بر آورده نمی کنند. متونی که برای تدریس فارسی تهیّه می‌شوند بااهداف آموزش فارسی مطابقت ندارند. برای حصول این اهداف ، داشتن کتابهای خوب که مطابق روش های جدید آموزشی تهیه شده باشند حائز اهمیت زیاد است. متونی که اکنون درکتابهای درسی فارسی پاکستان به صورت نظم و نثر وجود دارد، به علّت دشوار بودن عبارات و کهنگی مطالب و عدم تطبیق آنها بر مقتضیّات امروزه نتیجهٔ مطلوبی را به دست نمی دهند. بی‌شک منتخباتی ازکلیله و دمنه ، مرزبان نامه، چهار مقاله، تاریخ وصّاف و انوار سهیلی نمونه های زیبای نثر فارسی به شمار می آیند ولی از شاگرد دورهٔ دبیرستانی غیر فارسی زبان نمی توان انتظار داشت که از عهدهٔ خواندن و درک مطالب آنهابرآید. لذا باید کتابها مرحله وار از آسان به مشکل پیش رود. مضمون مطالب متون طوری باشد که در زندگی امروز ما قابل تطبیق و استفاده باشد. عبارات دشوار، مغلق و دیر فهم نباشد . الفاظ و لغات متروک و دور از ذهن به هیچ وجه بکار برده نشود. درکتابهای دورهٔ دبیرستانی آثار فنّی، مسجّع و مصنوع نباید جا داده بشود. این نوع متون برای دوره های عالی دانشگاهی مانند کارشناسی ارشد ، دوره دانشوری و دکتری انتخاب گردد. همچنین از انتخاب متون منظوم بدآموز مانند اشعار عاشقانه و خمریه به ویژه درکتابهای دبیرستانی باید اجتناب ورزید.

نکتهٔ دیگری که هنگام تهیهٔ کتابهای درسی فارسی باید مورد نظر باشد این است که بین آموزش زبان و تدریس ادبیات باید فرق قایل شد و حدود و ثغور آنها را معیّن و مشخّص کرد . به عبارت دیگر متون درسی باید در دو قسمت ، یعنی قسمت زبان و قسمت ادبیات ، از هم جدا و مجزا باشد وتا دورهٔ دبیرستان

تمام توجّه شاگرد باید صرف یادگرفتن زبان فارسی شود. تدریس ادبیات باید در دورهٔ کارشناسی ، آنهم با نمونه های ساده، روان و شیرین متون ادبی، آغاز گردد.

لذا برای برانگیختن ذوق شاگردان و علاقه مند ساختن آنان به فراگیری فارسی وجود کتابهای درسی جالب و خوب که مطابق روشهای جدید آموزشی و با توجّه به سطح فکری و روانی شاگردان و مقتضیّات امروزه تهیّه شده باشد ، بسیار ضروری بلکه لازم است . اما کتابهایی که در حال حاضر در مراکز آموزشی پاکستان تدریس می‌شود، ازاین اوصاف کاملا برخوردار نیستند لذا ضروری است کتابهای درسی فارسی پاکستان از ابتدایی گرفته تا سطح دانشگاهی تجدید شود. برای حصول این مقصود باید اهداف آموزش فارسی در هر مقطع تحصیلی را مشخّص و معیّن ساخت . آنگاه با نظر به این اهداف باید به تألیف کتابها پرداخت . هنگام تألیف کتابهای درسی رعایت نکات زیر نیز لازم و ضروری است :

کتاب فارسی برای هر مقطع تحصیلی بویژهٔ دورهٔ راهنمایی و دبیرستانی باید دارای تعداد لغات و ترکیبات و اصطلاحات و مقدار نظم و نثر و قواعد دستوری مشخّص و حساب شده باشد. باید در یک متن همهٔ جنبه های تدریس مانند درک مطالب (COMPREHENSION)، دستور و انشاء وغیره را در نظر داشت و تدریس بخش های مختلف درس مانند خواندن ، نوشتن، صحبت کردن ، دستور و ترجمه وغیره مکمّل و متمّم یکدیگر باشند؛ مثلا در همان متن می توان نکات دستوری را ذکر نمود و برای انشاء نیز از همان متن استفاده کرد و به این ترتیب ذهن شاگرد را متوجّه به انسجام و پیوستگی این مطالب کرد . قواعد دستور را باید با تمرینات الگویی (PATTERN DRILL) یاد داد. تمرینها به نحوی تنظیم شود که در لابلای آنها دانش آموز بتدریج نکات دستوری را یادگیرد. درسها باید باتمرین و پُرسش همراه باشد و می‌توان دروس را براساس موقعیتهای (SITUATION) گوناگون زندگی روزمره ترتیب و تنظیم‌کرد.

خلاصه متون کتابهای درسی فارسی باید با سطح فکری شاگردان و مقتضیّات زمان هماهنگ باشد. آنچه دور ور شاگرد می گذرد باید مطالب کتابها را تشکیل بدهد تا شاگرد خود را دریک محیط خودمانی علمی که با زندگی واقعی او سروکار دارد، احساس کند برای تحقّق این اهداف برخی نظر دارند که کتابهای چاپ ایران برای تدریس فارسی در پاکستان معّرفی شود، به عقیدهٔ بنده این پیشنهاد عملی نیست. ممکن است بعضی مطالب کتابهای ایرانی مورد قبول تمام اقشار فارسی آموزان پاکستانی نباشد؛ لذا ضروری است که برای شاگردان دوره های مختلف پاکستان کتابهای فارسی؛ به همت یک هیأت علمی متشکل از استادان مجرب و ورزیدهٔ ایرانی و پاکستانی، تحت نظارت سازمان برنامه‌های درسی وزارت آموزش و کمیسیون آموزش عالی پاکستان (HIGHER EDUCATION COMMISSION) تألیف شود و در سراسر کشور تدریس گردد. لازم به ذکر است که این کتابها می‌تواند برای شاگردان سایر کشورهای منطقه نیز مورد استفاده قرار گیرد.

امیدوارم این نوع گامهای همکاری نه فقط موجب افزونی رونق زبان فارسی خواهد شد بلکه در تحکیم و تشیید پیوندهای دوستی دیرینه میان دو کشور هم دین و هم فرهنگ پاکستان و ایران، نقش مهمّی ایفاء خواهد کرد. پروردگار بزرگ، همیشه نگهبان و یاور و راهنمای هر دو ملّت برادر باشد. (آمین)

*****

سید مرتضی موسوی

گزارش برگزاری جلسهٔ انجمن فارسی اسلام آباد / راولپندی

به مناسبت مراسم تودیع جناب آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و رونمایی سه کتاب

ساعت $3\frac{1}{2}$ بعد از ظهر روزسه شنبه اول مهر۱۳۸۲ هـ ش برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳م جلسهٔ انجمن فارسی اسلام آباد/ راولپندی به مناسبت مراسم تودیع آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی و رونمایی ۳ کتاب به شرح زیر در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد برگزار گردید:

۱ - فرهنگ فارسی به اردو و انگلیسی تألیف آقای دکتر سید علیرضا نقوی
چاپ رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران، ۲۰۰۳م.

۲ - تحقیق در الٰهی نامهٔ عطار نیشابوری تألیف مرحومه دکترکلثوم فاطمه سید
چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۲۰۰۳م.

۳ - احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو تألیف دکتر سلطان الطاف علی
چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۲۰۰۳م.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان ریاست این جلسه را به عهده داشتند، در حالیکه آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان در پاکستان مهمان ویژهٔ این جلسه بود. ناطقان و سخنرانان این جلسه علاوه بر آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری،

عبارت بودند از: آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی استاد فارسی دانشگاه بین المللی اسلام آباد، آقای دکتر مهر نور محمد خان مدیر گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، آقای دکتر عارف نوشاهی دانشیار فارسی دانشکدهٔ گوردن راولپندی و آقای سید مرتضی موسوی ، سرپرست انجمن فارسی که در عین حال مجری برنامه هم بود . در قسمت دوم برنامه سه تن از سخنوران پاکستانی ، ایرانی و افغانی آقایان جاوید اقبال قزلباش ، دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) و لعل محمد تیموری هر کدام قطعهٔ شعری را قرائت کردند.

این جلسه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز شد. آنگاه آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن از خدمات علمی و فرهنگی و انتشاراتی رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران آقای دکتر مصطفوی با نشر کتابهایی متعدد به فارسی و تراجم کتابهای علمی فارسی به اردو و انگلیسی بویژه مجموعه های شعری کوی دوست ، گفتگوی دوست و سبوی دوست و فرهنگ جامع و تراجمی نظیر حیات فاطمه تألیف دکتر سید جعفر شهیدی به اردو و تجدید چاپ جاذبه و دافعهٔ علی(ع) تألیف استاد مرتضی مطهری شهید به انگلیسی، و آغاز نشر مجلهٔ پیغام آشنا از طرف رایزنی سه سال و نیم پیش که تا به حال ۱۴ شمارهٔ آن منتشر شده و همچنین تدوین و چاپ در حدود ۷۷ مقاله به فارسی و اردو در مجلّه های موقّر پاکستان و ایران و همچنین پیشگفتارهایی متعدد در کتابهای علمی که در ظرف چهار سال اخیر پیرامون موضوعات علمی و ادبی منتشر شده ، برشمرد ، و از ارزش علمی اقدامات ایشان بزرگداشتی به عمل آورد. وی در ضمن رونمایی ۳کتاب نامبرده با معرّفی مختصر موضوعات و مؤلّفان آنها ، از دانشمندان پاکستانی و ایرانی که مسؤولیت نقد و نظر علمی هر یک از ۳کتاب را تقبّل کرده بودند، سپاسگزاری کرد.

آقای دکتر مهر نور محمد استاد و مدیر گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین در ضمن تجلیل از شخصیت آقای دکتر مصطفوی یادآور شد که بعد از ۲۵ سال بود که آقای دکتر مصطفوی که در سطح دانشگاه سمت استادی را عهده

دار هستند، در پاکستان مأموریت رایزن فرهنگی ایران را دارا بودند و سطح مناسبات میان دو کشور در صحنهٔ فرهنگی وادبی مقتضی است که در آینده هم رایزن فرهنگی ترجیحاً در سطح استاد دانشگاه به پاکستان اعزام شوند. وی کتاب تحقیق در الٓهی نامهٔ محمد فرید الدین عطار نیشابوری تألیف مرحومه دکتر کلثوم فاطمه سید که اساساً پایان نامهٔ دورهٔ دکتری ایشان در دانشگاه تهران بود و به همّت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد اخیراً منتشر گردیده، مشروحاً معرفی نمود، و سطح پژوهشی پایان نامهٔ مؤلّف راکه به راهنمایی استاد دکتر مهدی محقّق تدوین گردیده بود، ستود. او از سجایای اخلاقی مؤلّف مرحومه و جدّیت و پشتکار مشارالیها هم یادی نمود.

آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی استاد و رئیس سابق گروه اقبالشناسی دانشگاه علامه اقبال واستاد فعلی دانشگاه بین المللی اسلامی دربارهٔ آقای دکتر مصطفوی اظهار داشت که علاوه بر خدمات ادبی و فرهنگی، نامبرده توانسته در تعداد ایران دوستان وهمفکران علمی طی سالهای اخیر با رفتار و روش دوستانه و صمیمانهٔ خویش به چند برابر بیفزاید. آقای دکتر شبلی در ضمن ارزیابی علمی فرهنگ جامع تألیف آقای دکتر سید علیرضا نقوی و چاپ رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران یادآور شد که طی هفت قرن اخیر ۳۵۰ فرهنگ و لغت در شبه‌قاره تدوین گردیده اما اغلب آنها یک زبانه و دو زبانه بوده است. اولین فرهنگنامهٔ سه زبانهٔ فارسی جدید را آقای پرفسور فیروز الدین رازی در سال ۱۹۵۲م تدوین کرده بود که فقط ۲۰۰۰۰ لغت را احتواء می‌کرد. سپس آقای دکتر عبداللطیف هم در تدوین فرهنگ سه زبانه همّت گماشت. امّا گستره وژرفای فرهنگ جامع آقای دکتر سید علیرضا نقوی که تسلّط بر هر سه زبان و رشته های ادبی و زبانشناسی دارند، بالغ بر هشتاد هزار لغت را در فرهنگ جامع گردآوری کرده اند که در تاریخ لغت نویسی بی‌سابقه بوده است.

آقای دکتر محمد حسین تسبیحی دربارهٔ ارزش علمی احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو تألیف دکتر سلطان الطاف علی که در واقع پایان نامهٔ دورهٔ دکتری دانشگاه پنجاب بوده و توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان چاپ و منتشر گردیده، مشروحاً معرفی و سطح علمی پژوهشهای انجام شده را تمجید و ستایش نمود. آقای دکتر عارف نوشاهی اختصاصاً دربارهٔ کارهای انجام شده در حین مأموریت آقای دکتر مصطفوی در اسلام آباد سخن گفت .

آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان در پاکستان فاش ساخت که وی در حدود یک سال پیش به عنوان سفیر کشور متبوع خود وارد اسلام آباد گردیده است اما قبل از ورود به پاکستان ، از خدمات ارزندهٔ علمی و فرهنگی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، در آذربایجان آگاهی داشته است، وطی یک سال اخیر کراراً از امکانات پژوهشی مرکز استفادهٔ شایانی نموده است . با اشاره به میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه آقای دکتر مدتلی اظهار داشت که کلیهٔ کشورهای واقع میان قفقاز و شبه قاره دارای علایق عمیق مشترک فرهنگی و علمی و ادبی می‌باشند که اعراب این منطقه را به عنوان «عجم » می‌خوانده اند.

آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری در سخنان خود از انجمنهای علمی و فرهنگی وادبی اسلام‌آباد و شخصیتهای ادبی صمیمانه سپاسگزاری کرد که در مدت کمتر از یک هفته که دربارهٔ پایان مأموریت ایشان آگاهی یافتند، هفت هشت جلسهٔ تودیعی در مراکز مختلف ادبی و فرهنگی ترتیب دادند واین نمایانگر صمیمیت دوایر علمی وادبی پاکستان نسبت به شخصیّت های علمی ایرانی و ادبیات فارسی می‌باشد. در این هنگام لوحهٔ تقدیر از طرف جناب آقای طاهریان مقام معظم سفیر جمهوری اسلامی ایران به پاس خدمات ارزندهٔ آقای دکتر مصطفوی شخصاً به ایشان اعطا گردید. مضافاً بر این هدایایی از طرف رایزنی محترم فرهنگی ، سرپرستی مدارس ایرانی در شبه قاره و خانوادهٔ رضوی به ایشان تقدیم گردید. آقای دکتر مصطفوی به نوبهٔ خود به دو تن از مقامات رایزنی محترم فرهنگی ، جناب آقای مهدی خطیب کارشناس محترم فرهنگی رایزنی فرهنگی و آقای عباس علی افسری مسؤول امور اداری ومالی، لوحه‌های تقدیر جهت خدمات ارزشمندی که در جین مأموریت انجام داده اند ، تقدیم نمود.

آن گاه در تجلیل از آقای دکتر مصطفوی آقایان لعل محمد تیموری ، جاوید اقبال قزلباش و آقای دکتر تسبیحی «رها» اشعاری خواندند که مورد توجّه حضّار قرار گرفت .

در خطابهٔ ریاست جلسه، جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد با اشاره به روابط بسیار نزدیک و حسنه میان دو کشور برادر و همجوار و اسلامی ایران و پاکستان ، اظهار داشتند که پس از اعلام انتصاب به سمت سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اینجانب موقعی که با مقامات عالیرتبهٔ جمهوری اسلامی ایران دیدارهایی جداگانه داشته‌ام ، هر کدام از آنان توسعهٔ هرچه بیشتر روابط ومناسبات میان دو کشور ایران و پاکستان در کلیهٔ زمینه‌های فعالیت بویژه در صحنه های اقتصادی ، دفاعی و فرهنگی خواستار گردیده‌اند. سفیر محترم ابراز امیدواری کردند که در زمینه‌هایی که آقای دکتر مصطفوی فعالیت می کردند در آینده هم فعالیتهایی ادامه خواهد یافت . همچنین سفیر محترم از اینکه چندی پیش هیأتی از استادان و مروّجان و محقّقان فارسی پاکستان را به حضور پذیرفته بودند و برای اولین بار هم که در اجلاسیهٔ انجمن فارسی حضور به هم رسانیده بودند ، ابراز خوشوقتی نموده ، توفیق بیش از پیش برگزار کنندگان چنین اجلاسیه های فرهنگی و علمی را خواستار گردیدند.

جناب آقای رضا علایی کاردار محترم سفارت و سایر مقامات سفارت محترم ج.ا.ایران ، مقامات رایزنی ، سرپرستی مدارس ایرانی در شبه قاره ، عدهٔ کثیری از استادان دانشگاه های اسلام‌آباد و راولپندی،نویسندگان و سخنوران برجستهٔ فارسی و اردو ساکن راولپندی و اسلام آباد در جلسهٔ انجمن فارسی حضور داشتند. خبر نگاران صدا و سیمای ج.ا.ایران مرکز اسلام آباد نیز از قسمتهای منتخب برنامه جهت ارسال به ایران فیلمبرداری وگزارش تهیه کردند . این مراسم در ساعت ۶ بعد از ظهر پایان یافت و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد. گزارش جلسهٔ مزبور در مطبوعات پاکستان نیز منعکس گردید.

گزارش برگزاری انجمن ادبی وهم اندیشی دربارهٔ جایگاه پژوهش در روابط فرهنگی و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ساعت ۴ بعد از ظهر روزشنبه ۱۷ آبان ۱۳۸۲ هـ ش برابر با ۸ نوامبر ۲۰۰۳م مقارن با زاد روز علامه اقبال جلسهٔ انجمن ادبی پیرامون موضوع «جایگاه پژوهش در روابط فرهنگی و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » به مناسبت مراسم خیر مقدم و معارفهٔ آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر جدید مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، برگزار گردید.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ریاست این جلسه را به عهده داشتند و آقای احمد فراز ، مدیر عامل بنگاه ملی نشر کتاب و سخنور برجستهٔ معاصر، مهمان ویژهٔ این جلسه بود. سخنرانان این سمینار علمی غیر از آقای دکتر ایران‌زاده، عبارت بودند از : آقایان سید مرتضی موسوی، دکتر عارف نوشاهی ، دکتر محمد صدیق خان شبلی ، دکتر گوهر نوشاهی ، دکتر سید علی رضا نقوی ، محمد سعید معزالدین ، دکتر غضنفر مهدی ، خانم دکتر صغری بانو شکفته .

جلسه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر محمد حسین تسبیحی آغاز شد. آنگاه یکی از فارسی آموزان ، نعت رسول مقبول «ص» سرودهٔ پرفسور محی الدین خلوت را که در استقبال نعت معروف شیخ اجل سعدی است ،با آهنگ ویژهٔ نعت خوانی شبه قاره عرضه داشت :

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلّو علیه وآله

آقای سید مرتضی موسوی در ضمن طرح موضوع سمینار، به اهمیّت پژوهش در صحنه‌های مختلف فعالیتهای فرهنگی بویژه روابط و مناسبات فرهنگی بین کشور همسایه و برادر ایران و پاکستان را اشاره کرد و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را که طی سی و دو سال اخیر ۱۷۸ کتاب در موضوعات علمی نظیر فهرست نگاری از نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، فهرست نگاری مشترک کتابخانه‌های پاکستان، فهرست نگاری کتابهای چاپی کمیاب ، متون ادبی ، پایان نامه های دانش آموختگان پاکستانی از دانشگاه تهران

و دانشگاه‌های پنجاب و کراچی و سایر موضوعات علمی یاد آور شد و اهمیّت ویژهٔ مدیر مرکز تحقیقات را در به ثمر رسانیدن پژوهشهای محققان متذکّر گردید. ناطق در ضمن عنوان کردن زندگینامهٔ مختصری از دکتر نعمت الله ایران‌زاده ، انتصاب و اشتغال ایشان را به عنوان مدیر مرکز از طرف محقّقان پاکستانی خیر مقدم عرض کرد.

آقای دکتر عارف نوشاهی دانشیار فارسی دانشکدهٔ گوردن راولپندی در سخنان خود به ارزش چاپ و نشر کتابهای ادبی و علمی طی ۳۲ سال اخیر در مرکز اشاره و پیشنهاد کرد نشر اسناد و مدارک موجود در این کشور که طی صدها سال اخیر بزبان فارسی تهیّه و تدوین گردیده ، بسیار سودمند خواهد بود، چنانچه مرکز تحقیقات رأساً یا باهمکاری ادارهٔ اسناد ومدارک دولت پاکستان منتخباتی از چنین موضوعات را نیز در برنامهٔ نشر و چاپ مرکز در آینده قرار بدهد.

آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس سابق گروه اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال واستاد مدعو فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی با بیان خاطره هایی از دیدارهای علمی خود از کشورهای مختلف دنیا ، بر این نکته تأکید ورزید: کلیهٔ محافل ایرانشناسی و زبان و ادبیات فارسی در خارج از پاکستان ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بویژه از فصلنامهٔ علمی پژوهشی دانش استفاده های سرشاری می کنند و از ما خواستار اطلاعات دقیق تر از کارایی مرکز تحقیقات فارسی می باشند.

آقای دکتر گوهر نوشاهی استاد مدعو بخش زبان و ادب اردو در دانشگاه ملّی زبانهای نوین، مرکز تحقیقات فارسی را به عنوان گنجینهٔ علوم و ادبیات و عرفان اسلامی قلمداد کرد و خاطرات دیدار اخیر خود از ایران جهت شرکت در مجمع بین المللی استادان فارسی را بازگو و پیشنهاد کرد که مقامات ایرانی نظر به میراث مشترک فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان باید نسبت به افرادی که از کشورها و ملت‌های مختلف شرقی و غربی در رشتهٔ ادب وفرهنگ فارسی اشتغال دارند، به پژوهشگران پاکستانی ارجحیت بیشتری قایل و از طرق مختلف از ایشان پشتیبانی و تشویق به عمل آورند.

خانم دکتر صغری بانو شگفته استاد و رئیس پیشین گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، جایگاه پژوهش را در روابط فرهنگی تبیین کرد و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را –که از بدو تأسیس با آن همکاری علمی داشته است– ستود و انتصاب شخصیّت علمی آقای دکتر ایران زاده را به

عنوان مدیر جدید مرکز تحقیقات فارسی به فال نیک گرفت.

آقای دکتر سیدعلی رضا نقوی رئیس سابق بخش فقه اسلامی و فارسی ادارهٔ تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلامی کارنامهٔ مرکز تحقیقات را به اختصار یاد آور شد و افزود که در حین همکاریهای علمی با مرکز توانسته ام ضمن آشنایی با خدمات شایستهٔ مرکز مطلبی چاپ ونشر کنم، آقای دکتر نقوی هم چنین از سطح علمی پژوهشی فصلنامهٔ دانش تمجید کرد.

آقای دکتر غضنفر مهدی دبیر کل انجمن ادبی دایره ازکارایی و خدمات ادبی وعلمی مرکز تحقیقات فارسی ستایش فراوانی کرد و ازکتابهای متعدد پیرامون موضوعات اسلام شناسی، عرفان و تصوف که مرکز توانسته طی سه دههٔ اخیر منتشر سازد، نام برد.

آقای محمد سعید معزالدین مدیر خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در لاهور و سرپرست موقت رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران اسلام‌آباد ضمن تمجید از خدمات شایستهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به اهمیّت فناوری اطلاعات در پژوهش اشاره کرد.

مهمان ویژه آقای احمد فراز سخنور برجستهٔ معاصر پاکستان با اشاره به سوابق فارسی دوستی خانواده‌اش هشدار داد که ما برای اشتراکات تاریخی و فرهنگی گذشته بدون تردید اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل هستیم، اما نیاز داریم که درکلیهٔ صحنه های فعالیت، در حال حاضر همکاریهای گسترده میان دو کشور ایران و پاکستان بوجود بیاوریم زیرا قوای ضد کشورهای مسلمان می‌خواهند در تمامیت ارضی و جغرافیایی کشورهای ما تغییر و تحوّل بوجود آورند و پاسخگویی به نقشه های سوء آنان به جز با ایجاد همبستگی همه جانبه میسّر نخواهد بود.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر محترم مرکز در ضمن قدردانی‌از مدیران سابق مرکز تحقیقات فارسی و سپاسگزاری از سخنرانان مختلف این هم‌اندیشی سمینار، یاد فرزانه شهیر مشرق زمین و فیلسوف مسلمان علامه اقبال راگرامی داشت و خواستار همکاری بیشتر محققان ونویسندگان پاکستانی با مرکز تحقیقات فارسی گردید و از طبقهٔ جوان تر استادان و پژوهشگران پاکستانی درخواست کرد که با مرکز همکاری علمی جدّی تر داشته باشند و آخرین نتایج پژوهشهای خود را برای ارزیابی و داوری به مرکز تحقیقات فارسی ارائه بدهند تا پس از بررسی و داوری مقالات،برگزیدهٔ آنان در فصلنامهٔ دانش چاپ و منتشر شود. آقای دکتر ایران زاده از خدمات مرحوم زنده یاد دکتر سید

سبط جسن رضوی –که این روزها با هفتمین سال درگذشت آن مرحوم مصادف است – به نیکی یاد کرد.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران خاطر نشان ساختند که آقای دکتر ایران زاده یکی از فرهیختگان علمی ایران هستند و ابراز امیدواری کردند در مدت تصدی مدیریت مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، ایشان کارهای انجام شدهٔ پیش کسوتان و مدیران اسبق را نه فقط اینکه به جلو خواهند برد بلکه در صحنه های جدید تر نیز فعالیتهای علمی خود را ادامه خواهند داد. جناب آقای طاهریان ابراز امیدواری کرد: درکارهای علمی پژوهشی این مرکز دانشمندان و فارسی نویسان پاکستانی فعالانه شریک و سهیم باشند . جناب آقای طاهریان خدمات آقای دکتر محمد حسین تسبیحی را (طی ۳۲ سال عمر مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان بویژه در چند ماه اخیر راکه مأموریت مدیر سابق پایان یافته و آقای دکتر ایران زاده تا آن وقت مشغول نگردیده بودند) ستود و به پاس خدمات آقای دکتر تسبیحی هدیهٔ بسیار ارزندهٔ کتاب «میناگر عشق» را به ایشان تقدیم داشت. در پایان این برنامه دسته گل هایی از طرف آقایان اصغری و آیت اللهی (سرپرستی مدارس ایرانی و مجتمع آموزشی امام حسین «ع») و خانم نکهت رضوی (دختر مرحوم سید سبط حسن رضوی) به مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، تقدیم گردید.

جناب آقای رضا علایی کاردار محترم سفارت ج.ا.ایران و سایر مقامات سفارت ، مسئولان رایزنی، سرپرستی مدارس ایرانی در شبه قاره ، مسئولان محترم نمایندگی صدا و سیما ، نمایندگی رادیو پاکستان، نمایندگی تلویزیون پاکستان، روزنامه نگاران و خبرنگاران ، عدهٔ کثیری از استادان دانشگاه‌های اسلام آباد، از جمله استادان بخش فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین، ریاست بخش فارسی : دکتر مهر نور محمد خان ، دکتر محمد سرفراز ظفر، خانم دکتر طاهره پروین، خانم ریحانه پروین و خانم فتانه محبوب و دیگران، بعضی استادان و دانشجویان دانشگاه بین المللی اسلامی از جمله دانشجویان افغانی ، دانشجویان تاجیکستانی ، نویسندگان ومحققان و سخنوران و روزنامه نگاران برجستهٔ فارسی و اردو و انگلیسی ساکن اسلام‌آباد و راولپندی در این سمینار علمی حضور داشتند. این مراسم در ساعت ۵$\frac{1}{2}$ بعد از ظهر پایان یافت و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی شایستهٔ افطار و شام به عمل آمد.

*****

مراسم ارائهٔ فهرست دست نویسها در دانشکدهٔ نسخ خطی فرهنگستان ملّی آذربایجان برگزار شد

مراسم ارائهٔ فهرست دست نویسها در دانشکدهٔ نسخه های خطّی فرهنگستان ملی آذربایجان موسوم به نام محمد فضولی برگزار شده است. این فهرست معرفی ۲۲ هزار ۷۵۲ دست نویس را در بر می‌گیرد. فهرست از طرف کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تهیّه شده است.

رئیس دانشکدهٔ نسخه‌های خطی محمد آدیلوف هنگام افتتاح مراسم، شرکت کنندگان را راجع به تأسیس دانشکده و دست نویسهای محفوظ مطّلع ساخته و همچنان به فعالیتهای کنونی مسئولان دانشکده اشاره کرد.

جناب آقای دکتر عین‌الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان در پاکستان موقع ارائهٔ فهرست دست نویسها به رئیس دانشکده این کار را حاصل زحمت و تلاش ۳۰ سالهٔ دکتر محمد حسین تسبیحی نامیده و دربارهٔ فعالیتهای خود در این زمینه اطلاع داده است. ایشان بیان کردند که چند ماه پیش مبتکر تحقیقات این مسأله شدند و در مورد وجود دست نویسهای بسیار گرانبها مربوط به تاریخ و فرهنگ آذربایجان درکتابخانهٔ ملی پاکستان وکتابخانه های دیگر سراسر کشور پاکستان به رئیس فرهنگستان ملّی آذربایجان ماهمود کریموف اطلاع دادند و فهرستی دربرگیرندهٔ ۵۰۰ آثار را به فرهنگستان فرستادند. بعداً جناب آقای سفیر ۲۲ عدد میکروفیلمها و نسخه های کامپیوتری از همان منابع به دست آورده و آنها را به دانشکدهٔ نسخه های خطّی ارائه کرده است. که برای دانشمندان آذربایجان خیلی جالب بود تعداد مجموعی صفحات همهٔاین دست نویسها کلاً به ۳۵۰۰ می رسد. آثار پُر ارزشی از قبیل « مخزن الاسرار» و « اسکندر نامهٔ » نظامی گنجوی و تعدادی از آثار نصیر الدین طوسی و شمس تبریزی شامل این فهرست می شود.

محمد آدیلوف در ضمن تشکّر و قدردانی از سفیر محترم آذربایجان در پاکستان برای اهدای فهرست دست نویسهای ذی قیمت، فهرست دست نویسهای عربی و فارسی را هم به ایشان ارائه کرده اند .

(نقل از روزنامهٔ رسمی «آذربایجان» مورخ ۲۰۰۳-۸-۱۴)

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
(رئیس کتابخانهٔ گنج بخش)

معرفی
کتابها و نشریات تازه

کتابها

۱ - انوار العیون (اردو): حالات زندگی شاه احمد عبدالحق رودلوی چشتی صابری: تصنیف لطیف حضرت عبدالقدوس گنگوهی چشتی صابری ، به اهتمام : زبیر احمد گلزاری، تاریخ چاپ ۲۰۰۳م. شمارگان ۵۰۰ جلد، ۱۶ + ۷۴ ص . بها با کاغذ خوب و چاپ مرغوب و جلد رنگارنگ : ۱۲۰ روپیه. موضوع کتاب دربارهٔ سلسلهٔ چشتیه و یکی از عارفان سلسلهٔ چشتیه است، و ۱۴ علم سلسلهٔ چشتیه خواندنی است: ۱ - علم شریعت ، ۲ - علم فقه ، ۳ - علم فضل، ۴ - علم حکمت، ۵ - علم یقین، ۶ - علم تحریرات، ۷ - علم نجوم، ۸ - علم مراقبه، ۹ - علم موسیقی، ۱۰ - علم طب ، ۱۱ - علم توحید، ۱۲ - علم طریقت ، ۱۳ - علم حقیقت ، ۱۴ - علم لدنی. روی هم رفته کلیهٔ مطالب کتاب دربارهٔ ادعیه و اوراد و عملیات و مراقبات و مجاهدات و مشاهدات و عقاید مشایخ سلسلهٔ چشتیه است و کتابی است ارزنده و جالب.

۲ - برگهای سبز (فارسی) ، نظم و غزل، اثر محمد اسحاق ثنا ، حروفچینی : محمد کبیر کنشکا(حذری)، صفحه آرا:محمد مهدی آرش ، ناشر : مرکز نشرات سعید ، بازار قصه خوانی، پیشاور ، ۱۳۸۲ هـ ش ، ۴۲ صفحه . در این مجموعهٔ کوچک ۴۲ عنوان شعر آمده است ، در آغاز «حمد » و در انجام پیام آور نیکویی است و موضوع همهٔ اشعار ، بیان دوری از وطن (افغانستان) و غربت و بدبختی و سختی زندگی و زمانه است . مجموعه یی دیگر از آقای محمد اسحاق نشر یافته است به نام « ناله های شب » و دکتر صبور الله سیاه سنگ بر آن مقدمه نوشته است. این ابیات خواندنی است :

ای دیده بگو چرا پُر آبی   از هجر چه کسی چنین خرابی
آخر چو «ثنا» زهجر هجران   در آتش غم شوی کبابی

۳ - پندنامهٔ عطار (فارسی و اردو و انگلیسی): شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ، مترجم اردو و انگلیسی : پرفسور عبدالرشید قاضی ، ۹۰ + ۲۴ ص . چاپ راولپندی ، ۲۰۰۳ م / ۱۳۸۲ هـ ش / ۱۴۲۴ هـ ق . شمارگان : ۱۰۰۰ جلد، بها با کاغذ مرغوب و جلد خوب و رنگین و چاپ ممتاز : ۱۳۰ روپیه . اصل پندنامهٔ عطار (یا منسوب به عطار) به زبان فارسی است و لیکن در پاکستان و هند به نام کتاب درسی اخلاقی در مدارس علوم دینی از آن استفاده می‌کرده اند و به زبان های اردو و انگلیسی وپنجابی و سندی وشاید دیگر زبان های محلی نیز ترجمه شده باشد. آقای پرفسور عبدالرشید قاضی، برگزیده‌یی از آن را (۳۵۰ بیت) به زبان انگلیسی و اردو ترجمه کرده و فایده آن را عام کرده است و به شوق و ذوق و سرمایهٔ خود آن را طبع و نشر نموده، و کوشش ایشان قابل تمجید است.

۴ - چشمهٔ فیض (شجرهٔ طیبهٔ نفوس قدسیه منسلک به سلسلهٔ عالیهٔ چشتیه نظامیه) (رح) : ترتیب و تحشیه : سید شاکر القادری چشتی خلف الرشید خواجه سید محمد سلیمان القادری چشتی ، محلهٔ شاه آباد (چشت نگر)، اتک شهر ، ناشر : روح القلم ، چاپخانه : اتک ، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد، تاریخ چاپ ۲۰۰۲م. ۶۵ + ۳۴ = ۹۹ صفحه . موضوع این کتاب دربارهٔ سلسلهٔ چشتیه و شعبات مربوط به این سلسله در اتک و اطراف آن است . تصاویر شیر رسول «ص» ، حضرت خواجه فضل داد بهرام رینان (رح) و پیر تجلّیات حضرت خواجه سید محمد سلیمان القادری چشتی (رح) در این کتاب آمده است. متن کتاب به زبان اردو و لیکن از اشعار فارسی نیز استفاده کرده است. « گزارش احوال » از سید شاکر القادری و «تقریظ» صاحبزاده طارق مسعود سجاده نشین دربارهٔ عالیهٔ ناره شریف خواندنی است: اشعار اقبال و حافظ و شجرهٔ عالیه چشتیه (منظوم) و « عبد دیگر عبده ، چیزی دگر » (مختصری در احوال و آثار خواجگان چشت که همه اهل بهشت هستند). آقای سید شاکر القادری شاعر و ادیب و سخنور اردو و فارسی است و قطعات ماده تاریخ می گوید و دربارهٔ خواجه سید محمد سلیمان گیلانی (رح) اینگونه سروده است:

پیر تجلیات سلیمان قادری — از لطف خاص خواجه ، بهرام نام یافت
خاکش به خاک ناره به صد شوق آرمید — روحش به صحن سرمدی اذن خرام یافت
شاکر چوجست سال وصالش دلش بگفت — از بارگاه خرقهٔ قرب دوام یافت=«۱۹۸۶م»

مطالب چشمهٔ فیض برای آگاهی از افکار و عقاید وادعیه و اذکار واوراد وظایف سلسلهٔ چشتیه بسیار مناسب و منابع و مآخذ کتاب برای تحقیق در احوال و آثار چشتیه مفید و سودمند است.

۵ - حیدر علی اف اور انکا آذربایجان : صدر مملکت کی حیات (اردو) تألیف : دکتر عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان ، ترجمهٔ دکتر ضیاء الله خان ، چاپخانه : لیف پبلی کیشنز، اسلام‌آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۲۰۰۳ میلادی ، ناشر : سفارت خانهٔ جمهوری آذربایجان ، اسلام آباد، ۱۲۶ ص ، تصاویر رنگین وسیاه و سفید از شخصیتهای سیاسی وتاریخی آذربایجان و پاکستان . این کتاب را جناب آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر دانشور آذربایجان در اسلام آباد تألیف کرده و از طریق ویب سایت رسماً آن را نشر داده بود و بعداً به صورت کتاب به ترجمهٔ اردو درآمده است. پرفسور دکتر ولایت قلی یو وزیر خارجهٔ جمهوری آذربایجان بر این کتاب تقریظ نگاشته است. احوال و آثار و زندگی جناب آقای حیدر علی اف ریاست جمهوری آذربایجان بدین ترتیب در این کتاب آمده است : پیشگفتار (ص ۹)، خلاصهٔ زندگی (= سوانحی خاکه) (ص ۱۳)، دیباچهٔ مؤلف (ص ۱۵)، هنگام پاکیزه کردن سنگها رسیده (ص ۱۷)، ولادت (ص۲۷)، ساختمان نوین ، سیاست خاموش، کوشش، عصر ناموفق (ناکامی)، جنگ و صلح ، تأسیس جدید کشور و ملت، حیدر علی اف و روابط پاکستان وآذربایجان . این کتاب تاریخ تأسیس و آزادی آذربایجان در سال ۱۹۹۳ میلادی و احوال و آثار ریاست جمهوری را بیان می دارد و حتی دربارهٔ همسر جناب آقای حیدر علی اف ، ظریفه خانم ، خاندان و دوستان و عزیزان او و به طور کلی دربارهٔ اخلاق و روحیات حیدر علی اف در این کتاب سخن می رود و ضمن آن از مسائل تاریخی و سیاسی و ادبی و فرهنگی آذربایجان گفت گو می‌شود.

۶ - در غدیرچه اتّفاقی افتاد ؟ (انگلیسی وعربی) تألیف : محمد باقر انصاری ، ترجمهٔ : بدر شاهین ، چاپ قم (ایران) . ناشر: مولود کعبه ، ۱۰۴ ص.در این کتاب فلسفهٔ عید غدیر خم مطرح شده و احوال حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام - بیان شده ، از مآخذ معتبر و منابع اساسی استفاده شده و متن کتاب و بحث به زبان انگلیسی و شواهد علمی و تاریخی به زبان عربی است. جشن عید غدیر که همه ساله برقرار می شود و اعتقادات و آداب و رسوم مردم مسلمان، چه سنّی وچه شیعی ، دربارهٔ عید غدیر بسیار جالب و مهم است این کتاب بسیار خلاصه و مفید مفاهیم و مقاصد عید غدیر و به وجود آمدن عید غدیر را بیان کرده است .

۷ - دیوان کرم : (فارسی) سرودهٔ میر کرم علی خان تالپور (متوفی ۱۲۴۴ هـ ق / ۱۸۱۸م). به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی ، حروفچینی کامپیوتری : محمد عباس بلتستانی،دیباچه: دکتر محمد مهدی توسلی ، ناشر : انجمن فارسی اسلام آباد ، چاپخانه : ایس . تی پرنترز :

گوالمندی ، راولپندی ، محل نشر: کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، سیزده + چهارده + ۷۰ + ۷۸ +۱۴ = ۱۹۰ ص . این کتاب مشتمل بر غزلیات و قصاید و قطعات ورباعیات است. دیوان کرم به صورت نسخهٔ خطی شماره ۴۱۸۳ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان موجود است. در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ به عنوان متن منتشر نشده در شماره ۵۴-۵۵ و در سال ۲۰۰۰ شماره ۶۱-۶۰ فصلنامهٔ دانش در اختیار ادب دوستان فارسی قرار گرفت و اینک به صورت کتاب در اختیار همگان است . بر این دیوان آقای میر حیدر علی تالپور تقریظ یا پیشگفتار عالمانه دربارهٔ تالپوران و فارسی در سند نگاشته است وآگاهی های ارزنده از میر کرم علی خان و خاندان تالپوران در اختیار همگان قرار داده است . کوشش های آقای اعجاز علی بیگ میرزا در این راستا قابل تقدیر و تحسین است. تقریباً ۷۲ عنوان غزل و قصیده و قطعه و رباعی و دوبیتی و مفردات در این دیوان آمده است و همه اشعار با اوزان عروضی همراه است . میر کرم علی خان تالپور بسیار متدین و مسلمان حقیقی واز عشاق ومعتقدان حضرت علی - علیه السلام - بوده و در مقطع همهٔ غزلها و قصاید نام حضرت علی (ع) را با القاب او آورده است . غزلیات او در حقیقت نوعی مدح و منقبت علی - علیه‌السلام - است. پیشگفتار یا تقریظ میر حیدر علی تالپور به زبان انگلیسی و ترجمهٔ آن به فارسی بسیار سودمند است زیرا علاوه بر شناخت احوال وآثار تالپوران دربارهٔ فارسی در سند و در عهد تالپوران و نیز کتابخانهٔ بزرگ تالپوران در سند گفت وگو می کند و آگاهی های ارزندهٔ تاریخی وفرهنگی به دست می دهد . علاوه بر متن چاپ شده ، متن اصلی نسخهٔ خطی نیز در ضمن کتاب به صورت عکسی آمده است. فهارس اعلام : اشخاص ، جای ها ، کتاب ها ، و فهرست اصطلاحات فارسی و عربی نیز در پایان کتاب آمده است .

۸ - زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی پرفسور دکتر نذیر احمد

تهیه و تنظیم : امید تنبری ، ویراستار و صفحه آرا : مریم بدرقه ، ناظر چاپ و نشر : محمد رؤف مرادی ، ناشر : انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. با تصاویر گوناگون از دکتر نذیر احمد و دوستان و همراهان او ، در ۱۵۲ صفحه و جلد رنگین و چاپ خوب و کاغذ مرغوب در اختیار ادیبان و سخنوران است. در این کتاب این دانشمندان و بزرگان مقاله نگاشته اند : پیشگفتار (محمد رضا نصیری)، روش شناسی (محمد ضیاء الدین انصاری)، شیوهٔ تحقیق (ظهیر الدین ملک)، در سفر وحضر (سید حسن رضوی)، صاحب علوم و فنون(خلیل انجم)، خلف صادق علمای سلف (شعیب اعظمی)، گسترهٔ دانش (شریف حسین قاسمی)، جست و جو گر (قاضی خواجه محمد یوسف ، مایهٔ مباهات هندیان (اسلوب احمد انصاری)، یکی از قدیم ترین

شروح (دکتر نذیر احمد)، کارنامه (ریحانه خاتون)، عکس ها . این کتاب بیانگر میراث فرهنگی مشترک ایران و هند و سخنهای علمی و تاریخی و گفت و گوی ادبی و فرهنگی است. گفتنی است تاکنون انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، ۲۸ نفر از مفاخر ادبی ، فرهنگی و علمی را معرفی کرده است .

۹ - السیف الجلی علی منکر ولایت علی علیه السلام (اردو)(= اعلان غدیر)، نوشتهٔ : دکتر محمد طاهر القادری ، ناشر : منهاج القرآن ، لاهور ، بازنگری:(تحقیق و تخریج) . عبدالجبار قمر ، عبدالستار ، محمد فاروق رانا ، مترجم ، ممتاز الحسن باروی ، شبیر احمد جامی ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالخالق بلتستانی ، ناشر و چاپخانه: منهاج القرآن ، لاهور ، تاریخ چاپ سوم : ۲۰۰۲ میلادی، شمارگان (= تعداد) ۵۰۰۰ جلد . بها ۵۵ روپیه . آثار و نوشته‌های پرفسور دکتر محمد طاهر القادری همواره به صورت : ویدئو ، نوار ، سی دی و کتاب در همه جا در اختیار همگان است. این کتاب بر اساس حدیث « من کنت مولاه فعلی مولاه » تألیف و تصنیف شده است و در تمام مباحث کتاب از احادیث نبوی «ص» و آیات قرآنی و تفاسیر قرآن بهره مند شده است و در پایان مقدمهٔ کتاب امضا شده است :« یکی از غلامان اهل بیت : محمد طاهر القادری ». جمعاً ۵۱ حدیث در اثبات مباحث کتاب گرد آوری شده است. جدول اسامی صحابهٔ کرام و تابعین عظام که روایت کنندگان واقعهٔ غذیر هستند، در پایان کتاب آمده است که بالغ بر ۵۸ تن هستند. کوشش آقای دکتر محمد طاهر القادری قابل تحسین و تمجید است.

۱۰ - عکس رخ یار (فارسی و اردو ، رباعیات عمر خیام نیشابوری)، ترجمهٔ اردو از سید شاکر القادری ، کتابت : ایم.ا.نجمی ، چاپخانهٔ اتک ، تاریخ چاپ ۱۹۹۱م. ناشر : محفل شعر و ادب ، اتک ، شمارهٔ صفحه ندارد. تقریباً ۸۰ صفحه . در این کتاب پیشگفتار مترجم (شاکر القادری) پرفسور نذر صابری به زبان اردو خواندنی است و در همه موارد از بزرگان ادب به نیکی یادشده و دربارهٔ ترجمهٔ رباعیات خیام در سرتاسر دنیا به زبان های مختلف بحث شده است.

۱۱ - قرآن حکیم کی پیشین گوییان (اردو) (پیشگویی ها یا آینده گویی های قرآن حکیم)، از : محمود احمد خان ، چاپ و انتشار فیروز سنز (= پسران فیروز)، لاهور ، سال چاپ ۱۹۹۱م. ۱۲۰ صفحه در این کتاب گفت و گو از قرآن کریم و پیشگویی یا آینده گویی های

جامعهٔ انسانی می کند و نویسنده، کتاب خود را به جامعهٔ مسلمان اهدا کرده است. بر اساس آیات قرآنی مطالب کتاب طبقه بندی شده است و بسیار سودمند و مفید است .

۱۲ - مرثیهٔ سرائیکی Siraiki Marsiya (انگلیسی)، نوشتهٔ دکتر کریستوفر شکل ، استاد دانشگاه لندن ، مقدمه ، عمر کمال خان، حروفچینی : بزم ثقافت ملتان ، چاپ ونشر : بزم ثقافت ملتان ، ۹۴ ص . شمارگان (تعداد) : ۵۰۰ ، با جلد رنگین و تصویر بارگاه حضرت امام حسین (ع) و کاغذ متوسط : بها ۶۰ روپیه ، تاریخ چاپ ۲۰۰۳م . این کتاب در نوع خود تازگی دارد مخصوصاً یک دانشمند انگلیسی دربارهٔ مرثیه به زبان سرائیکی مطالبی نگاشته و ادبیات مرثیه را به انگلیسی زبانان شناسانده است.

۱۳ - مولانا عبدالحامد بدایونی کی ملّی و سیاسی خدمات (اردو)، مصنف: سید نور محمد قادری ، تجدید نظر (نظرثانی) ظهور الدین خان امرتسری به اهتمام : ادارهٔ پاکستان شناسی ، لاهور، چاپخانه : گنج شکر ، لاهور ، سال چاپ ۲۰۰۲م / ۱۴۲۳ هـ ق . ۹۰ صفحه، بها با جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ مطلوب و تصاویر تاریخی ۳۰ روپیه . سال وفات مصنف « ۱۳۹۰هـ ق = تشخص » است، که آقای طارق سلطان پوری (ساکن حسن ابدال) در قطعهٔ ماده تاریخ « سال وصال) در سال ۱۹۷۰ میلادی سروده است:

نام ور عالم و خطیب شهیر — پیکر جدّو جهد و استقلال
ایک معمار قصر پاکستان — شوق منصب نه خواهش زر و مال
متشخص تها غیرت حق سے — یه«تشخص» هے اس کا سال وصال = ۱۳۹۰ هـ ق

آقای ظهور الدین خان و آقای دکتر وحید عشرت بر این کتاب تقریظ و مقدمه نگاشته اند. آقای سید محمد عبدالله قادری پسر سید نور محمد قادری «رح» می گفت پدرش عاشق مولانا عبدالحامد بدایونی بود و بدین جهت خدمات ملّی و سیاسی او را نوشت و منتشر کرد. ادارهٔ پاکستان شناسی با کوشش بسیار ، این کتاب را باتصاویر و اسناد مهم طبع ونشر کرده است.

۱۴ - واژه های مشترک زبان های فارسی و پشتو : تألیف دکتر سید قیوم سلیمانی ، چاپ پیشاور ، ناشر : سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران ، پیشاور ، به مناسبت سفر تاریخی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سید محمد خاتمی ، آذر ماه ۱۳۸۱ هـ ش. ۲۰۷ ص . پیشگفتار : عباسعلی عبداللهی،فهرست مطالب:پیشگفتار مؤلف (ص ۴ - ۵)، بخش نخست : رابطهٔ پشتو با فارسی نو و واژه های هندی و عربی که در پشتو به کار می رود ،

رابطهٔ پشتو با زبان های ایران باستان ، بخش دوم : واژه های مشترک زبان فارسی و پشتو. بخش سوم : واژه های فارسی و عربی در پشتو ، بخش چهارم : واژه های عربی که از راه فارسی به پشتو راه یافته . بخش پنجم : واژه های مشترک فارسی و پشتو و اوستایی ، بخش ششم : واژه‌های اصیل پشتو. این کتاب رسالهٔ دکتری آقای دکتر سید قیوم سلیمانی در سال ۱۳۴۵ – ۱۳۴۶ هـ ش از دانشگاه تهران است.

۱۵ – وحشتین همرکاب اپنی (شاعری اردو) : سرودهٔ : خانم دکتر ناهید اختر پزشک طب سنتی (یونانی) ، به کوشش : دکتر عندلیب مسعود، چاپ اسلام‌آباد و راولپندی . جمعاً ۹۴ غزل و قطعه و نظم و دوبیتی در این کتاب آمده است و همه لطیف و زیبا وفریبا و دلاویز است و خواننده از خواندن اشعار محظوظ می شود. شاعر دارای طبع وقاد و ذهن روشن است کتاب شعر او خواندنی و دوست داشتنی است و نگهداشتنی.

نشریات تازه

۱ – اخبار اردو (ماهنامهٔ اردو) ، ژوئیه – اوت ۲۰۰۳م ، ج ۱۹ ، شماره ۸، ۲۳۲ ص (اردو) و ۸ صفحه به زبان انگلیسی ، مسؤول (= نگران): پرفسور فتح محمد ملک ، مدیر : سید سردار احمد پیرزاده، ویراستاری (تزیین و اهتمام): تجمل شاه ، حروفچینی کامپیوتری : اقبال خان رند، نمونه خوانی (= پروف خوانی): نور محمد خاور ، ناشر فرهنگستان زبان اردو، (مقتدره قومی زبان)، این شمارهٔ ماهنامهٔ اردو، ویژه نامهٔ دکتر سید عبدالله ونهضت اردوی او می باشد و مقالات و مطالب ، همگی دربارهٔ اردو و شاعران اردو و گویندگان و نویسندگان اردو است. در صفحهٔ آغاز ، اشعار فارسی حضرت علامه اقبال ذکر شده است. تقریباً ۶۱ نفر در این شماره مقاله و شعر و مطلب نوشته اند. تصاویر رنگین از شخصیت های ادبی و تاریخی و فرهنگی و شاعران در این شماره آمده است مخصوصاً تصویر خانم فاطمه جناح مادر ملت وتصویر خوشحال خان ختک. معرفی کتاب ها و نشریات هفتگی و پانزده روزه و ماهنامه های اردو نیز آگاهی های تازه‌ای از سرتاسر پاکستان به دست می دهد.

۲ – اقبال (سه ماههٔ اردو و انگلیسی) : ویژه نامهٔ پنجاهمین سال انتشار ، جلد ۵۰، ش ۲ ، ۵۴ ص اردو، ۴۶ ص انگلیسی. آوریل – ژوئن ۲۰۰۳ میلادی ، مدیر : پرفسور دکتر غلام حسین ذوالفقار ، بزم اقبال ، لاهور ، مجلس ادارت (مشاوران): دکتر سید محمد اکرم ، دکتر خواجه

محمد زکریا ، دکتر عارفه سیده ، دکتر خورشید رضوی ، نویسندگان اردو و انگلیسی دربارهٔ علامه اقبال و دکتر حمید الله مطالب ارزنده ای نوشته اند؛ همهٔ مقالات مستند و جالب است؛ عرض حال مولانا الطاف حسین حالی نیز خواندنی است .

۳ – اقبال (سه ماههٔ اردو و انگلیسی)، جلد ۵۰، ش ۳ ، ژوئیه - سپتامبر۲۰۰۳م (پنجاهمین سال)، مجلس ادارت (= هیئت تحریریه) همانند شماره قبل ناشر بزم اقبال ، مقالات : تأسیس پاکستان و فرمایش های قائداعظم (ص ۵ – ۱۳)، آیات محکمهٔ قرآنی در روشنی جاوید نامهٔ علامه اقبال : دکتر محمود احمد غازی (ص ۱۵ – ۳۱)، اقبال و حدیث (در زبور عجم): دکتر حافظ منیر احمد خان (ص ۳۳ – ۴۸)، علامه اقبال و هندو : دکتر رفیع الدین هاشمی (ص ۴۹ – ۶۰)، بخش انگلیسی : موقعیت انسان در آگاهی دینی اسلام : پرفسور ا.ایچ کمالی (ص ۳ – ۳۱)، مقام مطالعات اقبال (= اقبال شناسی) در ترکیه : احـمد البـیراک (ص ۳۳ – ۴۹). ایـن فصلنامه از لحاظ اقبال شناسی بسیار اهمیت دارد.

۴ – اقبالیات (= اقبال شناسی) (اردو) از ژوئیه تا سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی ، شماره ۳ ، جلد ۴۲ ، مدیر مسؤول : محمد سهیل عمر ، مدیر : دکتر وحید عشرت . نایب مدیر : احمد جاوید ، ناشر : آکادمی (= فرهنگستان) اقبال پاکستان ، ۱۴۴ ص، کاغذ خوب و جلد رنگین و کلاسیک ، مقالات : مسائل تفهیم اقبال ، تصوف و وحدت وجود در نظر شیخ اکبر محیی الدین عربی و علامه اقبال، نظام فلسفیانهٔ اقبال ، مطالعهٔ اعتراضات مطهری بر علامه اقبال، بررسی اعتراضات حمید نسیم بر علامه اقبال ، خودی وآخرت دو اندیشهٔ بنیادی علامه اقبال ، خودی و بیخودی در نظر علامه اقبال ، در آیینه های فکر و فن اقبال . مباحث دیگر دربارهٔ علامه اقبال، اخـبار اقبال شناسی. وفیات : درگذشت آل احمد سرور ، دکتر حسن رضوی از اقبال شناسان هـند و پاکستان .

۵ – الاقرباء (سه ماهی - فصلنامه) ، جلد ۶ ، شماره ۳ ، ژوئیه - سپتامبر ۲۰۰۳م ، سردبیر : سید منصور عاقل ، مجلس ادارت : ناصر الدین ، شهلا احمد ، محمود اختر سعید ، مـجلس مشاورت : دکتر محمد معزّ الدین ، دکتر توصیف تبسم ، دکتر عـالیه امـام ، نـاشر : مـؤسسهٔ الاقرباء، اسلام آباد، ۱۴۴ صفحه. مندرجات : ما طرفدار غالب نیستیم بلکه سخن فهم هستیم . (سرمقاله) آیندهٔ اقبال در پاکستان (دکتر جمیل جالبی)، همگانی شدن زبان ملی پاکستان (اردو) (دکتر معزّ الدین)، مقالهٔ آقای محمد شفیع عارف دهلوی ،راه و روش تـحقیقی اقـبال (دکـتر

عطش درّانی)، شهرت و محبوبیت غالب در عصر حاضر (طارق هاشمی)، نخستین مرثیه که برای علامه اقبال نگاشته شده است (سرور انبالوی)، خدوخال وطن (نوید ظفر)، نیست (=نهین) داستان: پرفسور دکتر عاصی کرنالی ، شرح حال افسانه آمیزن -م-راشد (زاویهٔ قائمه): پرفسور خاطر غزنوی ،بخش های دیگر : حمد و نعت ، ترجمه های منظوم کلام اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب (ترجمه): اختر علی خان اختر چهتاروی ، غزلیات اردو (شاعران معاصر)، معرفی کتاب های تازه نشر یافته ، نامه های خوانندگان (= مراسلات) و خبرهایی دربارهٔ همکاران. فصلنامهٔ «الاقرباء» بسیار خواندنی و نگاهداشتنی است.سفرنامهٔ کان نمک با تصاویر تاریخی و فنی از بیرون و داخل کان نمک کهیوره خواندنی است.

۶ – امید (ماهنامهٔ اردو) ویژه نامهٔ سال مادر ملت (فاطمه جناح) ، جلد ۳ ، شماره ۱۲، آوریل ۲۰۰۳م ترجمان آزادی فکر و میدان دوستان یقین و عمل ، سرپرست : دکتر نعیم غنی ، مدیر : اقبال تبسم ، مدیر تحقیق : عثمان قادر ، مجلس مشاورت : دانشمندان و بزرگان ادب و فرهنگ و جامعه شناس . ناشر : شعبهٔ تحقیق بنیاد سلطانه، اسلام‌آباد. مقالات : روشن منار (دکتر نعیم غنی)، تن واحد (= جسد یگانه): اقبال تبسم، مادر ملت - فاطمه جناح (ثریا کی. ایچ - خورشید)، مسائل آموزشی در پاکستان (پرفسور قاضی).

۷- امید (ماهنامهٔ اردو) (= مقاصد حیات : هدف های زندگی)، ج ۴ ، ش ۳ ، ژوئیه ۲۰۰۳م. هیئت تحریریه همانند شمارهٔ قبل هر شماره حدود ۵۰ صفحه ، با مقالات ارزندهٔ اجتماعی ، فرهنگی ، تاریخی ، ادبی ، سیاسی ، پزشکی ، پیشنهادهای مفید آموزشی و پرورشی ، تصاویر رنگین فرهنگی و گزارش های ارزندهٔ روزانهٔ مؤسسهٔ سلطانه . روی هم رفته ، ماهنامه‌ای است خواندنی و نگاهداشتنی . مثلاً : هدف‌های زندگی ، کوشش برای زیستن ، کوشش برای کارهای بنیادی زندگی ، کوشش برای درجه و مقام و منصب ،و بالاخره کوشش برای سکون و آرامش در زندگی .

۸ – امید (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۴، شماره ۴ ، اگست (=اوت) ۲۰۰۳م ، همانند شمارهٔ قبل،در این شماره ماهنامهٔ «امید» دربارهٔ «یوم آزادی پاکستان » گفت وگو می کند. ناشر : شعبهٔ تحقیق مؤسسهٔ سلطانه ، اسلام آباد . تصاویر رنگین ، اخبار و آگاهی های اجتماعی و آموزش و پرورش و مطالب فرهنگی و ادبی و تاریخی. روی جلد ماهنامهٔ امید یک صحنه را نشان می دهد که جهان آینده در نگرانی و اضطراب مسابقات تسلیحاتی به سر می برد و هر آن وهر لحظه امکان انفجار

جهان انسانیت می رود. خدای بزرگ به فریاد جهان انسانیت برسد.

۹ – امید (ماهنامهٔ اردو) ، : جلد ۴ ، ش ۵ ، سپتامبر، ۲۰۰۳م ، ویژهٔ روز آزادی پاکستان و ۶ سپتامبر روز دفاع پاکستان ، ۵۰ ص ، روی جلد رنگین (منظرهٔ روز دفاع)، شعار این ماهنامه:ترجمان آزادی و آزادگی و میدان یقین وعمل و کار و کوشش مربی (= سرپرست) : دکتر نعیم غنی ، مدیر (سردبیر): اقبال تبسم ، مطالب و مقالات : دربارهٔ روز دفاع پاکستان ، اخلاق اجتماعی ، احوال وآثار و اخبار و آگاهی دربارهٔ مؤسسهٔ سلطانه که ناشر ماهنامهٔ امید است. اشعار اردو در لابلای دیگر مجلّه به همراه تصاویر دانشجویان و دانش آموزان مرکز تحقیق وتدریس مؤسسهٔ سلطانه .

۱۰ – اوورسیز انترنیشنل (ماهنامهٔ پرچمدار پاکستان و پاکستان شناسی)، اسلام آباد، سال مادر ملّت فاطمه جناح ، سردبیر : شاهده لطیف ، هیئت تحریریه : حضرت شاه ، جمشید مسرور ، فیروزخان آفریدی ، ارشد نسیم بت ، منیر قریشی ، دکتر سمیرا لطیف ، فدا احمد کاردار ، سلیم اختر ندیم ، تنویر جمال یوسفی ، عکاس : رفیق مغل ، مقالات : صراط مستقیم ، زنده و پاینده ملّت (= قوم)، پیغامات به نام مادر ملّت ، وزیر اعظم پاکستان ، میر جعفر جمالی و مادر ملّت ، پرتو روشنی ، بیداری زنان ، فاطمه جناح خوشپوش ، اظهار عقیدهٔ منظوم ، شخصیّت (سرور انبالوی)، منارهٔ روشنی (دکتر سلطانه بخش)، تربیت فرزندان (مدار الله قریشی)، کمک آمریکا برای پاکستان ، بازرگانی پاکستان و امریکا . جشن (میلهٔ) مادر ملّت، دکتر سردار سوز در آمریکا. این ماهنامه در کشورهای اروپا و آسیا و سواحل خلیج فارس و آمریکا توزیع می شود .

۱۱ – اورینتل کالج میگزین (مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ،اردو وعربی و فارسی): مجلة الکلیة الشرقیة شمارهٔ مخصوص (عدد خاص) به یاد دکتر محمد حمید الله دانشمند اسلام شناس پاکستانی، جلد ۷۸ ، شمارهٔ ۳ – ۴ (شمارهٔ پیایی ۲۸۹ – ۲۹۰)، ۲۰۰۳ میلادی / ۱۴۲۴ هـ ق . ناشر : دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور (= کلیة شرقیه جامعهٔ پنجاب) ، لاهور . سردبیر : استاد دکتر مظهر معین رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ، چاپخانه : منوّر پرنترز، اردو بازار ، لاهور، هیئت نویسندگان : دکتر محمد اکرم چوهدری ، دکتر سهیل احمد خان ، دکتر تحسین فراقی ، دکتر عصمت الله زاهد ، دکتر محمد فخر الحق نوری ، دکتر محمد سلیم مظهر ، دکتر خالق داد ملک ، دکتر خواجه شکیل احمد . این مجله شش بخش دارد : ۱ – بخش

عربی، ۲ - بخش فارسی، ۳ - بخش اردو، ۴ - بخش پنجابی ، ۵ - بخش کشمیری، ۶ - بخش هندی. در هر یک از این بخش ها استادان ادب و تاریخ و فرهنگ پاکستان داد سخن داده اند.

۱۲ - پیوند (ماهنامهٔ آموزشی - تربیتی) ، شماره ۲۸۲ - ۲۸۳ (۱)، شماره ۲۸۵ - ۲۸۷)،(۲)، ۱۳۸۲ هـ ش ، ۸۸ ص. وزارت آموزش و پرورش، سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان ، تهران(ایران)، تصاویر رنگین (روی جلد) و صفحات داخل آن همه آموزشی و تربیتی به همراه مقالات خواندنی و باارزش . مدیر مسؤول :دکتر حسن ملکی ، سردبیر : سهیلا آقایی ، شورای نویسندگان . بعضی از مقالات : سیمای خانواده در زیارت عاشورا، موفقیت و عوامل اثرگذار در آن ، دوره ها و رشته های تحصیلی در ایران و ضوابط تحصیل در آن ، چه کسی می گوید جور استاد به زمهر پدر ، انضباط در کلاس درس، آشنایی با کتاب ، میزگرد تابستان و اوقات فراغت فرزندان ، اوقات فراغت و کتابخانهٔ عمومی ، اوقات فراغت و قصه‌گویی و قصه خوانی...، حقوق زنان از دیدگاه امام خمینی (رح). ماهنامهٔ پیوند برای هر طبقه از مردم عموماً و برای معلّمان و مربّیان و اولیای فرزندان و دانش آموزان و دانش جویان بسیار مفید است.

۱۳ - ترکمنستان (ماهنامهٔ ترکمنی) مشتمل بر آگاهی های تاریخی و جغرافیایی و ادبی و فرهنگی دربارهٔ ترکمنستان و مردم آن، شمارهٔ ۱۲ ، ۲۰۰۲م و شماره‌های ۱ و۲ و ۳/ ۲۰۰۳م. این مجله به زبان ترکمنی است : زبان یار من ترکی (ترکمنی)و من ترکی (ترکمنی) نمی دانم !

۱۴ - تنظیم المکاتب (ماهنامهٔ اردو)، لکهنؤ ، ژوئن و ژوئیه ۲۰۰۳م ، (جمادی الاول و ربیع الثانی ۱۴۲۳ هـ ق). ۴۸ + ۴۸ ص . بانی تنظیم المکاتب تعلیم و تربیت (علامه امینی، سید تلمیذ حسنین)، تفسیر سورهٔ الحمد (علامه جوادی) ، قرآن در نهج البلاغه (.سید هادی حسن رضوی)، یک نصیحت (سید کمیل اصغر)، اقوال حکیمانهٔ امام حسن عسکری (جواد عسکری)، حقیقت دعا (غازی رضا نقوی)، کنفرانس آموزش دینی (رضوی)، قصیده (صابر علی عمرانی)، سؤالات و جوابات (ادارهٔ تنظیم المکاتب)، حسن اخلاق(احمدرضا رضوی دهلوی).برنامه های تدریس مدارس اسلامی و آگاهی های طلاب علوم اسلامی و اسامی دروس و مدارس و برنامه های تدریسی و امتحانی آنان در ماهنامه آمده است.

۱۵ - توحید (فصلنامهٔ انگلیسی)Al - Tawhid ،ویژه نامهٔ امام خمینی (رح)، ربیع الثانی ۱۴۲۴ ه‍ ق ، ژوئن ۲۰۰۳م ، ۱۰۸ ص ، سردبیر: علی اکبر ضیایی ، دبیر . ز.اچ.ام. دبیر داخلی: مینا سلیمی ، امور چاپ ونشر : کلثوم پور عوض ، روی جلد : تصویر روی جلد :سید محسن آقایان . ناشر : مرکز نشر فکر اسلامی ، جمهوری اسلامی ایران . این فصلنامه همه ماهه با مطالب بسیار عالمانه در موضوعات اندیشه و دانش اسلامی نشر می یابد. این شماره کلاً دربارهٔ احوال و آثار وافکار امام خمینی «رح» است و در حقیقت « توحید ویژه نامهٔ امام خمینی (رح)» است .

۱۶ - توحید (فصلنامهٔ انگلیسی)Al - Tawhid ، جلد ۱۷ ، شماره ۲ ، بهار ۲۰۰۳م . ۱۱۸ص . مقالات این شماره عبارتند از : حکومت اسلامی : دکتر ظفر اسلام خان ، آزادی در اسلام : محسن اراکی، سرچشمهٔ راستی ها : شهید شیخ مرتضی مطهّری ، سرزمین اندلس : عادل لطیف شرفی ، فلسفهٔ خواهش و التماس ، دکتر علی شریعتی . نشر فکر اسلامی و ترویج علوم اسلامی و استحکام توحید اسلامی از اهداف «التوحید» است.

۱۷ - توحید میل (=پست توحید) (سه شماره در تاریخهای ۵، ۱۵، ۲۵ در ماه)، اردو ، جلد ۵ ، اوت (=اگست) ۲۰۰۳ م / جمادی الآخر ۱۴۲۴ ه‍ ق ، مدیر مسؤول : مولانا محمد عسکر نقوی ، مدیر اعزازی (=افتخاری): مولانا حاجی فرید مهدی رضوی ، سرپرست : مولانا الحاج دکتر سید کلب صادق ، زیر نظر (= نگران): سبط محمد نقوی ، مطالب این شماره : تفسیر قرآن (سورهٔ برائت). اهمیّت ازدواج در اسلام ، مراکز فتاوی شیعیان در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی در سرتاسر جهان اسلام مخصوصاً در هند (مولانا مصطفی حسین نقوی لکهنوی)، اشک خونین: سید محمد نقوی . همچنین آگاهی های دیگر دربارهٔ مسائل سیاسی و عقیدتی .

۱۸ - الجامعه (ماهنامهٔ اردو، جهنگ)، جلد ۵۵ ، شماره ۷۵ ، رجب المرجب ۱۴۲۴ه‍ق / سپتامبر ۲۰۰۳م. بانی ماهنامهٔ الجامعه مولانا محمد ذاکر ، سرپرست : مولانا محمد رحمت الله، ناشر : جامعهٔ محمدی شریف (جهنگ) ، مدیر اعلی (سردبیر): فرزند اعظم ، مدیر اجرایی: الله بخش سعید ، مدیر : ثاقب خوشنود احمد، معاون مدیر:نیاز سیالوی، هیئت مشاورت (مجلس ادارت) : ضیاء الحبیب صابری، حکیم ظهور حسین گوهر ، خانم طاهره نواز،

خانم کوثر برکات، جلد رنگین و کاغذ روزنامه یی و چاپ مناسب، ۵۶ ص. مطالب و مقالات همه دربارهٔ عرفان و تصوف و علوم اسلام و ادبیات و فرهنگ قرآنی است: تفسیر ضیاء القرآن، الاسماء الحسنی، فلسفهٔ خودی و شب معراج، حضرت بابا فرید الدین گنج شکر، آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری، بابای قوم (= پدر ملت)، قائداعظم محمد علی جناح. نعت شریف این ماهنامه برای دوستاران ادب وفرهنگ اسلامی بسیار سودمند است و کلمهٔ «الباسط» روی جلد بسیار زیبا کتابت شده است.

۱۹ - حدیث الدّار (فصلنامهٔ عربی و انگلیسی)، شماره ۱۴، سال ۲۰۰۳ م، ۷۰ ص (۳۴ عربی + ۳۴ ص انگلیسی)، دارالآثار الاسلامیه موزهٔ ملی کویت، حکومت کویت، ناشر: مجلس ملی فرهنگ و هنر و آداب کویت، این فصلنامه به دو زبان عربی و انگلیسی باتصاویر رنگین و کاغذ خوب به صورتی زیبا و دلاویز چاپ شده است. مخارج چاپ و نشر این فصلنامه را عده‌ای از شرکت ها و سرمایه داران کویتی بر عهده دارند. مقالات دربارهٔ آثار تاریخی و باستان شناسی و موزه و کتابخانه است. نویسندگان این فصلنامه، اکثر خاورشناسان اروپایی هستند مخصوصاً آنان که در آثار باستانی کشورهای اسلامی کارشناس هستند.

۲۰ - حروف (مجلهٔ سه ماهی اردو)، ژوئیه، اوت، سپتامبر، شماره ۱، ۲۰۰۳ م، اتک، سردبیر نزاکت علی نازک، حروفچینی کامپیوتری مرکز حروفچینی کامپیوتری عامر، تاریخ نشر ۲۰۰۳میلادی، ۸۰ صفحه، فهرست مندرجات: دریچه، نعت (نزاکت علی نازک)، صوفی تبسم به طور نقاد: دکتر نثار احمد قریشی، دکتر وزیر آغا صاحب (جمیل یوسف)، افسانه (ارشاد علی)، غزل های شاعران اتک: دکتر سعد الله کلیم، نذر صابری، عبدالله راهی، سلطان محمود بسمل، شوکت مهدی، مجاز جی پوری، سجاد حسین ساجد، احسان الّهی احسن، کوکب مهدی، کوکب ترابی، سعادت حسن آس، نادر وحید، خالد مصطفی، طاهر اسیر، نصرت بخاری، عبیدالله شاهد، اشرف خان اشرف. البته دربارهٔ شاعران و ادیبان دیگر نیز غزل و نظم و مطلب و موضوع دارد و باید به آقای نزاکت علی نازک و آقای نذر صابری و کاروان اهل قلم مبارک باد گفت.

۲۱ - الحسن (مجلهٔ پانزده روزهٔ اردو)، شماره ۲۵۳، ج ۲۲، یکم تا ۱۵ مه ۲۰۰۳میلادی / ربیع‌الاول ۱۴۲۴ هـ ق. مدیر اعلی: فقیر محمد امیر شاه قادری گیلانی، سردبیر(=منتظم‌اعلی):

سید غلام الحسنین قادری گیلانی ، به یادگار : حضرت ابوالبرکات سید حسن قادری گیلانی (رح)، ناشر:آکادمی شاه محمد غوث ، پیشاور (سرحد)، چاپخانهٔ رضوان ، قصه خوانی‌بازار، یکه توت ، ۳۲ص . جلد رنگین. این شماره ویژهٔ حضرت امام حسن - علیه‌السلام - است و همهٔ مطالب آن دربارهٔ احوال و زندگی آن بزرگوار است. و این شعر روی جلد خواندنی است :

در کفی جام شریعت ،در کفی سندان عشق   هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

۲۲ - الحسن (مجلهٔ ۱۵ روزهٔ اردو)، جلد ۲۲ ، شماره ۲۵۴ - ۲۵۵ ، ۱۶ مه تا ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳ میلادی / ربیع الثانی ۱۴۲۴ ه‍ ق ، ۶۴ ص . این شماره دربارهٔ نعت رسول مقبول «صلی» ، خطبات الحسینیه ، شأن مصطفی(ص) ؛ شه لولاک در آیینهٔ معراج «ص»، منقبت غوث اعظم (رح)، دُر معانی در بعضی حالات محبوب سبحانی، ملفوظات غوث اعظم ، نوای تحسین امام حسن «ع»)، (ویژه نامهٔ امام حسن (ع) پیغام آقای بلگرامی به نام نوجوانان ، تبرکات و فیوضات جلویه ، نقد و معرفی کتاب های تازه انتشار یافته در سرحد (پیشاور). کوشش های آکادمی (فرهنگ غوثیه) برای ترویج اسلام قابل تحسین است.

۲۳ - خدابخش لائبریری جرنل (فصلنامهٔ کتابخانهٔ خدابخش - پتنه) (شماره ۱۳۲) ، سردبیر : دکتر محمد ضیاء الدین انصاری ، ماه آوریل - ژوئن ۲۰۰۳ میلادی ؛ چاپ ونشر دکتر سلیم الدین احمد، ناشر : کتابخانهٔ عمومی شرق شناسی خدابخش ، پتنه (هند)، ۲۰۴ ص (اردو و فارسی)، ۱۱۰ص (انگلیسی وهندی) . مطالب این شماره : حرف آغاز : دکتر محمد ضیاء الدین انصاری ، قرآن شناسی، قرآن مجید از لحاظ تاریخی : نقی احمد ارشاد ، تذکرهٔ مشاهیر : آموزش و پرورش در عصر نبوی «ص»: دکتر حمید الله، دکتر محمد حمید الله : پرفسور خورشید احمد ، فارسی ادب : اثیر اومانی : پرفسور سید امیر حسن عابدی، شیخ سعدی و انسان دوستی: پرفسور شرف عالم ، بهار عرفان در بهار: دکتر حکیمهٔ دبیران ، اهمیت تاریخی مآثر الامرا : فخر عالم ، ملفوظات شاه غلام علی دهلوی : عارف نوشاهی ، نسخه شناسی خطی : آثار خطی شاه ولی الله دهلوی در کتابخانهٔ خدا بخش : دکتر محمد ضیاء الدین انصاری ، علو اخلاقی : فلسفهٔ اخلاق در روشنی احیاء علوم الدین : صبیحه سلطانه خان،ادب اردو : مطالعهٔ انتقادی غبار خاطر : حنا آفرین ، افسانه نگاری ذکی انور : دکتر همایون اشرف . بخش انگلیسی : بررسی صوفیهٔ چشتیه در هند و درگاه ها و مزارات آنان، ان . آر. فاروقی، رسانه‌های گروهی در هند: شافع قدوایی ، کبیر و عهد او (هندی) : امتیاز احمد ، تاریخ نویسی

محلّی یا منطقه‌ای (هندی): او نیاش کار جها. همواره در فصلنامهٔ جرنل، مطالب بسیار ارزندهٔ کتاب شناسی ، نسخه شناسی ، اسلام شناسی ، هند شناسی ، ایران شناسی و پاکستان‌شناسی ، ادب اردو ، ادب فارسی، ادب هندی ، مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

۲۴ – خواجگان (ماهنامهٔ اردو) ویژه نامهٔ رحمةٌ للعالمین (ص)،جلد ۳۳ ، ش ۵ – مه ۲۰۰۳ میلادی، چاپ لاهور ، بانی : شیخ حاجی ظهیر علی (جاوا)، زیر نظر : شیخ محمد تقی جاوا، سردبیر: شیخ ریاض حسین (تنگروالی) ، مدیر اعزازی : وحید الحسن هاشمی ، معاون مدیر : حامد علی جاوا، این ماهنامه از طرف دفتر ماهنامهٔ خواجگان در چاپخانهٔ حیدری (لاهور) چاپ و نشر می شود. همهٔ مقالات و مطالب آن دربارهٔ عقاید شیعه امامیهٔ اثنا عشریه_ است والبته مسائل اسلامی و نیز علوم ادبی و تاریخی را دربارهٔ قرآن و تفسیر قرآن و مدارس دینی و آگهی های علمی و تقویم و ستاره شناسی و اشعار اردو در حمد ، نعت و مناقب اهل بیت اطهار(ع) و اولیا و اوصیا(رح) در بردارد. این ماهنامه با تصاویر ارزنده و مطالب بسیار مفید است.

۲۵ – خواجگان (ماهنامهٔ اردو).اوت ۲۰۰۳م (ویژه نامه سیدة النساء حضرت فاطمه الزهرا (س) ، جلد ۳۳، شمارهٔ ۸ .مقالات این شماره بدین ترتیب است : تقویم سال ، مناجات شعبانیه : علامه سید مرتضی حسین ، در کجا برای حضرت فاطمه الزهرا«س» اشک بریزم (؟): سید وحید الحسن هاشمی ، نگاهی به زندگی حضرت فاطمة الزهرا «س» : دکتر شاهد ، بنای خانهٔ علی«ع» و فاطمه «س» ممتاز علی ، امام محمد باقر علیه السلام ، موج های خون : محمدعلی سید ، نمازی : سید ابوالحسن نقوی ، شهید راه حق آیة الله بهشتی ، والدین نعمت خداوندی ، مقام مادر در روشنایی چهل حدیث : غلام جعفر مرتضوی ، مقدس اردبیلی : محمد حسن جعفری ، توضیح المسائل : حافظ بشیر حسین نجفی ، کیک (برای خانم ها): شیرین بتول. این شماره اشعار شورانگیز و مطالب ارزنده و آگهی های ادبی و دینی و فرهنگی خوب دارد. مجلهٔ خواجگان برای تنویر افکار عمومی ، گفتگوهای دینی و پرسش و پاسخ مذهبی و ایّام شهور وسنوات اسلامی و تقویم و ستاره شناسی رابسیار خوب می نویسد . جداول الفاظ و اصطلاحات نجومی و ستاره شناسی را می‌آورد. اشعار دلاویز فارسی و عربی را می آورد و به اردو ترجمه می کند.تاریخ های ولادت و وفات نیز بسیار مهم است که با جداول اسامی اشخاص همراه است.

۲۶ - خواجگان (ماهنامهٔ اردو)، (ویژه نامهٔ مولود کعبه علی ولی الله «ع»)، لاهور ، جلد ۳۳ ، شمارهٔ ۹ ، سپتامبر ۲۰۰۳ هـ‌ق ، ۱۰۴ ص ، جلد رنگین و زیبا همراه با الفاظ زیبا و دلاویز دربارهٔ حضرت علی بن ابی طالب مولود کعبه علی ولی الله و دیگر ائمهٔ اهل بیت «ع» و این مصراع اردو :« کعبه سے آفتاب امامت عیان هوا » یعنی « از کعبه آفتاب امام عیان شد ». تصاویر داخل جلد دربارهٔ نجف اشرف و مکه و کوفه : جای ولادت حضرت علی «ع» در کعبه ، خانهٔ حضرت علی «ع» در کوفه ، چاه آب خانهٔ حضرت علی در کوفه ، درهٔ خیبر و در ورودی آن، محراب مسجد کوفه جای شهادت حضرت علی «ع»، در ورودی زیارت گاه علی «ع» در سال ۱۹۲۵م در نجف اشرف. مقالات ومطالب همه دربارهٔ حضرت علی - علیه السلام - است. تقویم العمران نیز شامل این ماهنامه است . اشعار نعت ومدح و منقبت خواندنی است . بعضی اعلانات و آگاهی اسلامی در جهان اسلام و پاکستان ارزنده است.

۲۷ - سب رس (ماهنامهٔ اردو) حیدر آباد هند ، شماره ۴ ، ۵ ، ۷، جلد ۶۵ ، آوریل ، مه، ژوئیه ، ۲۰۰۳م . مدیر : مغنی تبسم ، معاونان : غلام جیلانی ، بیگ احساس ، هیئت مشاورت : زاهد علی ، پرفسور گوپی چند نارنگ ، پرفسور سید سراج الدین ، مصحف اقبال توصیفی ، سید خالد قادری . ناشر : ادارهٔ ادبیات اردو ، ایوان اردو ، حیدر آباد (هند)، ماهنامهٔ سب رس همه ماهه به یادگار سید محیی الدین قادری زور نشر می یابد. ۸۸ - ۱۰۰ صفحه ، روی جلد رنگین و باتصاویر ادبی و تاریخی . مقالات ومطالب شماره ۴ : مثنوی شهادت جنگ سلطانی (اکرام کاوش)، فتوح السلاطین (تاریخ منظوم هند در قرون وسطی) (عزیز بانو) ، انعقاد نثر دکنی در ایوان اردو (رضی الدین اقبال)، گوشهٔ احسن رضوی (ملاقات با بزرگان ادب و تاریخ)، شاعری (اشعار تازهٔ شاعران اردو) ، داستان های ادبی و افسانه های تازه ، معرفی کتاب و نظرات ادبا دربارهٔ نوادر ادبی. فهرست کتاب تازه انتشار یافته و معرفی ناشران و مراکز نشر کتاب در حیدرآباد دکن . مقالات و مطالب شماره ۵ : آثار و احوال و اشعار : فیض احمد فیض، تصور اسلام ، انسانیت (بخش ۱۴) (پرفسور غلام عمر خان)، گوشهٔ دکنی نثر اردو (نظرهای بسیاری از ادبا و دانشمندان)، غزلیات اشعار و منظومات اردو ، جلسات ادبی زنان دربارهٔ ادبیات اردو (فاطمه عالم عالی). مقالات و مطالب شماره ۷ : آثار و احوال و اشعار فیض احمد فیض (بخش دوم)، تصور انسانیت (بخش ۱۵) : پرفسور غلام عمر خان ، مولانا عبدالله عمادی و حیدرآباد (دکتر سید داود اشرف)، تاریخ مبارک شاه، نخستین تاریخ مسلمانان هندوستان (فخر عالم) ، اشعار و غزلیات و قصاید اردو ، معرفی کتاب و نقد ونظر آثار تازه .

۲۸ – سروش (دو ماهۀ فارسی)، شماره دوم ، مارس – آوریل ۲۰۰۳، ۴۴ ص. مقالات آن دربارۀ شناخت پاکستان ؛ فرهنگ وتمدن ، وقایع روز و امور تجاری و سیاسی پاکستان است. بدین شرح : دوستی آزموده و صمیمانه پاکستان و چین : دکتر محمد سرفراز ظفر ، بازشناسی قرآن از زبان قرآن : دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری ، قصیدۀ غالب در منقبت سید الشهدا علیه السلام : دکتر محمد ظفر خان . روز ملی پاکستان : سید سیف الله ، مادر ملت خانم فاطمه جناح:دکتر محمدحسین تسبیحی «رها» ، نظم نوین اطلاعات رسانی جهانی چالش ها و مواقع برای پاکستان : سید حمید رضا زیدی ، پاکستان سرزمینی دارای مواقع سرمایه گذاری بزرگ : دکتر رشیده حسن ، تلاش برای استعداد نهائی سیاحت پاکستان : ریحانه پروین. چاپ ممتاز با تصاویر رنگین سروش ، نمایانگر کوشش های فرهنگی مسؤولان آن است .

۲۹ – سوی حجاز (ماهنامۀ اردو)، لاهور ، ژوئن ، ژوئیه ، اوت ۲۰۰۳م. شماره ۶ ، ۷، ۸ ، جلد ۹ ، ۸۰ ص . مدیر اعلی (= سردبیر) : محمد خلیل الرحمن قادری ، دبیر : محمد محبوب الرسول قادری . مطالب ماهنامۀ سوی حجاز همگی دربارۀ اسلام و تاریخ اسلام ، فرهنگ و آداب و رسوم ، فقه و حدیث و ادب اسلام است.بعضی اشعار فارسی و ضرب المثل‌ها و حکایات فارسی را نیز در آن می یابیم . معرفی دانشمندان و کتاب‌های آنان نیز ارزنده است .

۳۰ – صحیفه (فصلنامۀ اردو)، شماره ۱۷۴ ، ۳ ۲۰۰ میلادی ، ۷۰ ص . مجلس ادارت (= هیئت تحریریه) : احمد ندیم قاسمی ، یونس جاوید ، احمد رضا ، این مجلۀ ادبی و تاریخی از طرف « مجلس ترقی ادب – لاهور » چاپ و نشر می شود . مقالات این شماره : سیاست و فکر دینی سرسید احمد خان : دکتر محمد علی صدیقی ؛ اظهار بیان و معنی الفت در شعر میر ببر علی انیس : مشکور حسین یاد، خدمات تدوینی و تألیف مولوی عبدالحق بابای اردو : شازیه عنبرین رانا، شیخ محمد بقاء الله بقا واحوال و آثار و اشعار اردوی او : صائمه ارم . صحیفه در موضوعات ادب و فرهنگ اردو مستند و تحقیقی است. آگاهی هایی دربارۀ نشریات مجلس ترقی ادب دارد که قابل خواندن و خریداری و نگاهداشتنی است.

۳۱ – طلوع افکار(ماهنامۀ اردو) شمارۀ بابت ماه دسامبر و ژانویۀ ۲۰۰۲ – ۲۰۰۳ م مدیر: حسین انجم ؛ ناشر : فاطمه بنت رضا. مطالب ومقالات «طلوع افکار» دربارۀ ادب اردو ، فرهنگ و تاریخ پاکستان و مخصوصاً دربارۀ بزرگان ادب و شعر و هنر است. و با جلد رنگین و تصویر یکی از بزرگان در حدود ۶۰ تا ۸۰ صفحه منتشر می شود. این ماهنامه از سال ۱۹۷۰

میلادی به مدت ۳۴ سال است که نشر می شود و خدمات فرهنگی و ادبی و تاریخی بسیار ارزنده انجام می دهد.

۳۲ - فیض الاسلام (ماهنامهٔ اردو) : جلد ۵۵ / شمارهٔ ۴ ، آوریل ۲۰۰۳م ، ۴۰ صفحه ، بنیانگذار : راجا غلام قادر غبار در سال ۱۹۴۹م . مدیر و سردبیر : قمر رعینی . مطالب و مقالات ماهنامهٔ فیض الاسلام : حمد ونعت و تفسیر قرآن و احکام الّهی و ادبیات و شعر و فرهنگ و علوم اسلامی است. شاعران و سخنوران زبان اردو ، در موضوع یتیمان و فقیران و بیچارگان داد سخن داده اند. خواندن و خریدن ماهنامهٔ فیض الاسلام برای اردو زبانان ارزش معنوی و روحانی دارد.

۳۳ - قومی زبان (ماهنامهٔ اردو). شماره ۶ ، جلد ۷۵ ، ژوئن ۲۰۰۳م. بانی مجلّه : بابای اردو دکتر مولوی عبدالحق ، تأسیس در سال ۱۹۴۸م. هیئت تحریریه : ادا جعفری ، جمیل الدین عالی ، مشفق خواجه ، ادیب سهیل. کلیهٔ مقالات دربارهٔ ادب ، زبان و تاریخ و شاعران و ادیبان اردو است . کتاب های تازه را نیز معرفی می کند. گاهی اشعار نوین اردو و بحث دربارهٔ اردو تحت عنوان « گرد و پیش » بسیار جالب است و عقاید ادیبان و سخنوران مفید و قابل مطالعه است.

۳۴ - قومی زبان (ماهنامهٔ اردو): ویژه نامهٔ علامهٔ دکتر محمد اقبال، آوریل ۲۰۰۳م، ش ۴، مه ۲۰۰۳م، ش ۵ ، ژوئیه شماره ۷ . مقالات و مطالب قومی زبان (= زبان ملی) دربارهٔ علامه اقبال و افکار و احوال اوست . یاد بود اقبال در یک نشست (آتن استیفن)، اسرار خودی (دکتر معین الدین عقیل)، تحقیق در مسائل و امکانات اقبال شناسی (شاهد اقبال کامران)، اقبال شناسی در پاکستان (پرفسور شفیق عجمی) ، خوشبویی اندیشهٔ اقبال (عطاء الرحمن میو)، اقبال و اجتهاد (بشری لطیف)، معرفی آثار جدید اردو (دکتر وفا راشدی). مقالات مهم شماره ۵ (مه ۲۰۰۳م) اینگونه است: اتهامات بر مولانا محمد علی جوهر وبررسی آن (خانم دکتر شاهده الیاس) ، شعر نو فارسی (دکتر نجم الرشید)، توجه خارجیان به زبان و ادب سندهی (دکتر محمود الرحمن) ، سفر گسترش زبان اردو ، منزل به منزل (ابو المعالی عصری)، پرفسور ممتاز حسین (عنبرین ذاکر)، اشعار جدید اردو ، پرفسور دکتر نجم الاسلام و قرآن شناسی او (رشید احمدخان)، مقالات شمار ۷، ژوئیه ۲۰۰۳ چنین است : زندگی و آثار علامه عبدالعزیز المیمنی (دکتر مختار الدین احمد)، تاریخ و ادب اردو و تبسم کاشمیری (دکتر

محمد حسن)، میر امن ولی والی و رشید حسن خان (دکتر محمد حسن)، و همین طور مطالب ادبی وفرهنگی. نگارش طنز و مزاح توسط زنان (صدف حسن)، معرفی آثار و کتابهای جدید (دکتر وفا راشدی). اشعار اردو و فهرست موضوعات و مطالب قومی زبان.

۳۵ - کتاب هفته (فارسی) شنبه ۱۸ مرداد ماه ۱۳۸۲ ه ق / ۹ ۱اگست ۲۰۰۳م. ۱۰ جمادی الثانی ۱۴۲۴ ه ق ، شماره ۱۳۲ (شماره پیاپی ۵۴۱۹)، ۳۲ صفحه (روزنامه‌ای)، صاحب امتیاز : خانهٔ کتاب ایران ، مدیر مسؤول : احمد مسجد جامعی، سردبیر : علی اصغر رمضانپور، تصاویر رنگین از شخصیت های ادبی و علمی و فرهنگی، آراء و نظرات ، مقالات و مطالب کتاب شناسی ، آثار تازه چاپ شده و فهرست آن آثار، نقد ونظر بر کتاب های چاپی. آگاهی ها و اطلاعات دربارهٔ ناشران و چاپ خانه ها و جهان کتاب خاصه آثار چاپ شده در ایران . کتاب هفته برای آگاهی از کتاب های جدید بسیار سودمند ومعتبر ومطمئن است.

۳۶ - کیهان فرهنگی (ماهنامهٔ فرهنگی و ادبی)، شماره ۲۰۳ ، سال بیستم ، شهریور ماه ۱۳۸۲ ه ش / اوت ۲۰۰۳م، صاحب امتیاز : مؤسسهٔ کیهان ، مدیر مسؤول :محمد علی معلی، مصور با جلد رنگین و تصاویر گوناگون در داخل صفحات ، ۸۴ ص. «کیهان فرهنگی نشریه یی است ماهانه که به معرفی فرزانگان فرهیخته و مراکز علمی فرهنگی و نیز به نشر آثار و گفتار و نوشتار در این زمینه می پردازد». مطالب و مقالات این شماره : مقام عشق و عرفان ، یاد نامهٔ جناب شیخ رجبعلی خیاط (نکوگویان). افسانهٔ زندگی ، امام علی در کلام اقبال لاهوری ، مضامین مشترک در سخن عارفان ، دل و روح قلب ، شایستهٔ مرگ اختیاری ،جسم و روح در مثنوی مولوی ، گنج ناشناخته ، نگاهی به کتاب های تازه نشر یافته ، هنرمندان ، رویدادهای فرهنگی ایران و جهان. در کیهان فرهنگی همواره اشعار شاعران جوان و نوپردازان و تازه گویان را می‌خوانیم .

۳۷ - لالهٔ صحرا (اردو) (ژانویه ۲۰۰۳م)،به کوشش : منشی علی محمد پتواری، سید انیس شاه جیلانی ، ۱۴۲ص . صادق آباد (پاکستان)، لالهٔ صحرا در حقیقت یک مجلّهٔ اردو است که در عهد مرحوم سید مبارک شاه در صحرای بی آب و علف منتشر می کرده است . اکنون پسرش سید انیس شاه جیلانی بار دیگر این «لالهٔ صحرا » را زنده کرده و خوشبو گردانیده است. پیشگفتار منشی علی محمد پتواری و دیباچهٔ سید انیس شاه جیلانی و معرفی کتابخانهٔ

مبارک اردو و دیگر مطالب و ارتباط آن با زبان سرائیکی بسیار ارزنده است و خواندنی. مکاتبات مرحوم رئیس امروهوی شاعر بزرگ رباعی گوی نقّاد پاکستان وفهرست مطبوعات و تصانیف سید انیس شاه جیلانی نیز در این شماره از «لالهٔ صحرا» آمده است.

۳۸ - لسان صدق (ماهنامهٔ اردو): بیانگر افکار تشیّع و نظریات و عقاید و پاسدار اندیشه‌های اسلامی شیعی، شمارهٔ ۵، جلد ۱۱، ژوئیه ۲۰۰۳م. اسلام آباد. مدیر اعلی علامه السید ابوالحسن الموسوی المشهدی، کلیهٔ مطالب ومقالات دربارهٔ علوم اسلامی و ادعیه و روایات شیعی است. این مجله همه ماهه از ۳۲ تا ۴۰ صفحه با جلد رنگین و مصور و مقالاتی دربارهٔ مکاتب فکری نشر می‌یابد.

۳۹ - لسان صدق (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۱۱، شماره ۶ / ۷، اوت / سپتامبر، ۲۰۰۳ میلادی، مدیر اعلی: علامه السید محمد ابوالحسن الموسوی المشهدی. به یادگار آیة الله العظمی امام مصلح الاحقاقی. مقالات و مطالب: کشف حقیقت، به نام شهیدان کویته، مقامات معنویه، حضرت سیده فاطمة الزهراء - سلام الله علیها - اسرار اهلبیت را باید قبول کنیم، البته مطالب و آگاهی های دینی و ادبی و فرهنگی شیعی وفهرست کتاب های انتشار یافتهٔ دار التبلیغ جعفریه هم آمده است: علم شهادت و معصومین «ع»، مهدی آخر الزمان «عج»، معرفت نفس الّهیه، حصول مراد، نامهٔ آدمیت (جزو دوم)، تجلّیات ولایت، حضرت سیّده شهربانو، احیاء الاموات، کشف الحجاب، برهان المبین، حدیقة المعاجز، اسرار غیبی. ماهنامهٔ لسان صدق با جلد رنگین و خوشنویسی دعای فاطمة الزهراء (روی جلد)، برای خواننده بسیار جالب و جاذب است.

۴۰ - ماه نو (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۵۶، شماره ۵، مه (مئی) ۲۰۰۳م) ۹۶ صفحه، مدیر مسؤول: میان شفیع الدین، مدیر اداری: شیراز لطیف، سردبیر: پروین ملک، دبیر: صفدر بلوچ، ناشر ادارهٔ مطبوعات پاکستان، اسلام آباد / لاهور. مقالات: به خدمت قائد (محمد علی جناح)، میرا قائد: خانم فاطمه جناح (مادر ملت)، آتش مرصع ساز: دکتر اختر شمار، دوماکی: محمد پرویش شاهین، هنر عصمت چغتائی: دکتر عصمت جمیل، بررسی تاریخی و انتقادی علم بدیع: مزمّل حسین، اشعار فرید و روهی: حمید الله ملغانی، یادگار عبدالحق: شوذب کاظمی، در این شمارهٔ ماهنامهٔ ماه نو: افسانه، انشاء، داستان های ترجمه شده از زبان های

دیگر، معرفی کتاب و مجله ها ، و آگاهی های کتاب و مطبوعات بسیار ارزنده است.

۴۱ – ماه نو (ماهنامهٔ اردو) ، جلد ۵۶ ، شماره ۷ / ۶ ، ژوئن - ژوئیه ۲۰۰۳م ، ۹۶ ص. در این شماره، کتاب فاطمه جناح مادر ملّت را (میرا بهائی برادر من) قسمت وار نشر می‌دهند. مطالب دیگر : مادر ملت فاطمه جناح (خورشید بیگ میلسوی)، استادان محبوب و ارجمند (دکتر معین الرحمن) واقعات یادگار میرزا داغ دهلوی : (علی تنها) ، نظر شهزاد در نقادی اردو : (رحمت علی شاد)، طنز و مزاح در شبه قاره (دکتر اشفاق ورک) ، ستون نگاری خامه بدوش (کالم نگاری) (وحید الرحمن) ، استعارهٔ چنار در زبان اردو (صَغیر صدف) ، از رقص وصال تا سرشاری (ثروت محسن)، قصیده و غزل و افسانهٔ اردو نیز در «ماه نو» آمده است. معرفی کتاب ها و مجلاّت تازه از فواید «ماه نو» است.

۴۲ – ماه نو (ماهنامهٔ اردو) ، جلد ۵۶ ، شماره ۸ ، اوت (= اگست) ۲۰۰۳ میلادی این شماره ویژهٔ ۱۴ اوت ۲۰۰۳ میلادی روز آزادی پاکستان را در بر می‌گیرد ، ۹۶ ص. فهرست مطالب آن : نذر آزادی ، سال مادر ملّت (برادر من): خانم فاطمه جناح (بخش چهارم)، به یاد قائد: قائد اعظم محمد علی جناح در اکبر آباد (صبا اکبر آبادی) شاه عبداللطیف بهتایی ، تمدن پنج هزار سالهٔ ملتان ، افسانه نگاری خالد فتح محمد ، غزلیات و منظومه ها و داستان ها ومعرفی کتاب های تازه.

۴۳ – معارف (ماهنامهٔ اردو)،شمارهٔ:۴،۵ ، ۶، آوریل ، مه ، ژوئن ، ۲۰۰۳م/۱۴۲۴ هـ ق، جلد۱۷۱ ، مدیر : ضیاء الدین اصلاحی. مطالب و مقالات شمارهٔ ۴ : بررسی مختصر مذهب حروفی (دکتر معتصم عباسی آزاد) ، ترجمان القرآن مولانا حمید الدین فراهی ورسالهٔ فی ملکوت الله (ابوسفیان اصلاحی)، تاریخ مملکت عقیلهٔ آل مسیب از احمد بن محارب الظفیری (ترجمهٔ دکتر احمد نسیم)، ملا محمد اسماعیل بینش،کشمیری (پرفسور عبدالاحد رفیق). مطالب و مقالات شماره ۵ : اسپانیا (داستان چه کسانی در دل تو نهفته است)(پرفسور دکتر محمد صابر خان) ، الفاظ غیر عربی در قرآن (حماد ظفر سلفی)، مقدمات مولانا ابوالحسن ندوی (پرفسور احتشام احمد ندوی)، شاعری فارسی ذوقی (پرفسور سید وحید اشرف)، فرهنگ جاهلیت از دکتر عمر فرخ (ترجمهٔ اورنگ اعظمی). مطالب و مقالات شماره ۶ : دارا شکوه و مذهب اختلاطی او (ضیاء الدین اصلاحی)، تبلیغ اسلام در ژاپن و کوشش های

مسلمانان هندوستان (پرفسور دکتر محمد حسان خان)، کتاب سنن الهدی و مصنف آن صدر الصدور شیخ عبدالنبی (دکتر صبیحه سلطانه خان)، وجه تسمیهٔ اچـل پـور (خـواجـه غـلام السیدین ربانی)، مصاحبه و گفت و گو با مرحوم دکتر محمد حمید الله (پرفسور عبدالرحمن مؤمن)، غوثی آرکایی (دکتر جاویده حبیب)، اشعار اردو : غـزلیات اردو ، مـنظومات اردو و گاهی اشعار فارسی از شاعران معاصر ، معرفی کتاب های تازه انتشار یافته و پاسخ و پـرسش نامه‌ها و بسیاری مطالب دیگر شامل ماهنامهٔ معارف است و کلیهٔ این مطالب مستند و خواندنی است. فهرست کتاب های دارالمصنّفین (تذکره واحوال و آثار) و ناشران دیگر نیز در صفحات آخر این ماهنامه آمده است .

۴۴ – معارف : (فارسی) دورهٔ بیستم، شماره ۱ ، فروردین - تیر ۱۳۸۲ ، ۱۷۲ ص، نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی (هر چهار ماه یک بار منتشر می شود). مدیر مسؤول : دکتر نصر الله پور جوادی ، سردبیر : اسماعیل سعاذت . مقالات : کتاب بدایع الترصیعات و روایع التسجیعات : رشید الدین محمد وطواط ، مترجم و مصحح : محسن ذاکر الحسینی ، امام فخر رازی در تبریز (سید علی آل داود)، فرقهٔ ناصریه : سید محمد عمادی حایری ، کاوهٔ آهنگر : صنعتگری هندی و ایرانی : تورج دریایی ، مترجم : عسکری بهرامی. نکته گیری‌های مهم بر ملا صدرا: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، ذیل کتاب تحفة المرشدین و حکایات الصالحین : جلال الدیـن مـحمد بـن عبادی کازرونی : مصحح و مترجم عـارف نـوشاهی، مـعین نـظامی . دوشـیزهٔ کـردار نـیک : ورنرزوندرمان ،آرمان (رحمان) بختیاری ، مقایسهٔ وحدت وجود در فصوص ابن عربی و مثنوی مولوی : سید محمد دشتی . معارف بیانگر مطالب عرفانی ، ادبی و فلسفی ارزشمندی است که باروش محققانه به جامعهٔ فضل وادب و فرهنگ ودانش پیشکش شده است .

۴۵ – نامهٔ بهارستان (مجلهٔ مطالعات وتحقیقات نسخه های خطی)، سال ۳ ، شماره ۲ ، دفتر ۶ ، پاییز و زمستان ۱۳۸۱ ه‍ ش/ ۱۴۲۳ ه‍ ق (هر شش ماه یک بار سالی ۲ شماره). ۲۷۴ ص ، مدیر مسؤول: سید محمد علی احمدی ابهری ، سردبیر : نادر مطلبی کاشانی ، مشاوران علمی : الگ . ف. آکیموشکین (روسیه)، ایرج افشار (تهران)، عبدالله انوار (تهران)، آنـجلو میکل پیه مونتسه (ایتالیا)، عبدالحسین حائری (تهران)، فرانسیس ریشارد (فرانسه)، سید امیر حسن عابدی (هند)،ایمن فؤاد سید (مصر)، نجیب مایل هروی (تهران)، احمد منزوی (تهران)، علینقی منزوی (تهران)، اصغر مهدوی (تهران)، عارف نوشاهی (پاکستان)، محمد عیسی ولی

(انگلستان). ویراستار فارسی : پریسا کرم رضایی ، ویراستار عربی : صادق خورشا ، ویراستار انگلیسی : محمد رضا فخر روحانی . این مجله باهمکاری بسیاری از کتاب شناسان ، نسخه شناسان ، هنرمندان و کارشناسان فرهنگ و هنر ودانشمندان و ادیبان ایران و جهان منتشر می‌شود. موضوعات ومندرجات : منابع نسخه پردازی ، نسخه شناسی ، پژوهش‌های فنّی ، متن شناسی ، واژگان نسخه شناسی ، از گنج خانهٔ متون ، گفته ها و یادگارها ، جستارهای گونه گون ، همنامی پاره‌یی از نقاشان ، یادداشتی دربارهٔ کتاب الکشف ، سرگذشت حسرت انگیز نسخهٔ خطی هدایة المتعلمین فی الطب ، نسخهٔ خطّی غرایب الفنون وملاح العیون، شاهنامهٔ فلورانس ، تاریخ انجامه ونسخه های خطی ، نکاتی دربارهٔ مقالات انجامه ، نقد ومعرفی چند کتاب : سفینهٔ تبریزی، خاوران نامه ، مجمل الاقوال فی الحکم والامثال ، کتاب شناسی فهرست های انتشار یافته در ایران ، خلاصهٔ مقالات به انگلیسی ، نامهٔ بهارستان نمایانگر میراث مکتوب جهان اسلام است. دانشمندان و پیش کسوتان نسخه شناس و کتاب شناس با این مجلّه همکاری و همراهی دارند. تجارب سالهای زندگی علمی کتاب شناسانه ونسخه شناسانهٔ آنان ، برای جوانان و نوجوانان کوششگر و نسخه شناس امروز و آینده سرمشق بزرگی خواهد بود. واقعاً هر دلسوز وعاشق آثار گذشتگان باید با این مجله همراه وهمگام گردد و برای حفظ و حراست آثار مکتوب به شعار این مجله جامهٔ عمل بپوشاند :« نسخه های خطّی اسلامی ، میراث فرهنگی ویادگار نامهٔ مسلمانان جهان است ، نگاهبان آن باشیم.»

..

۴۶ – نشر بین الملل (ماهنامهٔ کتاب های ایرانی International Publishing)

اردیبهشت ماه ۱۳۸۲ هـ ش / مه ۲۰۰۳م ،سردبیر : محمد علی شعاعی ، دبیر تحریریه : زهرا حاج محمدی ، دبیر بخش انگلیسی : مجید جعفری اقدام ، مدیر اجرایی : علی اکبر حاج مؤمنی ، ۶۴ ص ، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ، ایران . در این ماهنامه مطالب و مقالات بسیار ارزنده‌ای هست : نشر کتاب ، قرائت غرب از مثنوی مولوی رومی ، قرائت چین از مثنوی مولوی رومی ، قرائت جهان غرب از مولوی رومی، ارزش صنعت نشر انگلستان ، گزارشی از همایش بررسی حقوق مالکیت ادبی وهنری ، گزارشی از سمینار بین المللی مولانا جلال الدین رومی و فرهنگ انسانی در قطر ، گزارشی از آسیب شناسی ادبیات داستانی ایران در سال ۱۳۸۱ هـ ش ، دهمین دورهٔ اعطای جایزهٔ بین المللی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ، نشر و ناشران و بنگاه‌های ادبی ، دنیای غریب صادق هدایت در آکسفورد ، بازار جهانی کتاب ایران ، یک هزار ناشر خارجی در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران. نشر بین‌الملل

با جدول ها و تصاویر رنگین تاریخی و فرهنگی و کاغذ و چاپ ممتاز برای پژوهشگران سودمند است.

۴۷ - نوای صوفیه (ماهنامهٔ اردو)، شمارهٔ ۷۶ ، آوریل - مه ۲۰۰۳م. بنیانگذار (= بانی):دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر اعلی (= مدیر مسؤول): علامه محمد بشیر ، سردبیران : غلام مهدی تصوفی ، جی ایچ معروفی ، لیاقت علی خان. این ماهنامه در موضوعات عرفان و تصوّف ، خاصه دربارهٔ سلسلهٔ نوربخشیه و سادات همدانیه تحقیق و تتّبع می کند و آگاهی می‌دهد. تفسیر قرآن ، مسائل فقهی (فقه نوربخشیه)، معارف قرآن و اشعار عرفانی ، آگاهی های تصوف و عقاید مردم نوربخشیه و همدانیه عموماً و در بلتستان و شمال پاکستان خصوصاً باتصاویر و نمونه‌ها و اسناد وآگاهی‌های عرفانی .

۴۸ - یادگاری مجله (اردو) ، مجالس گفت وگوی جهانی به عنوان دویستمین سالروز ولادت میر ببر علی انیس که او را «خدای سخن» می گویند: به کوشش : مؤسسهٔ مرثیه (مرثیه فاؤندیشن)، مسؤولان (مرتّبه) : اقبال کاظمی ، نیر اسعدی ، قمر حسنین . چاپ کراچی ، ۱۲۰ صفحه . جلد رنگین و کاغذ مناسب و چاپ خوب. این مجله به مناسبت رونمایی « کتاب تجزیهٔ (=بررسی) یادگار مرثیه » هرگاه آفتاب ، مسافت شب را قطع می کند (= جب قطع کی مسافت شب آفتاب نی)، از : دکتر تقی عابدی ، تألیف و چاپ و توزیع شده است. نویسندگان وشاعران به زبان اردو دربارهٔ میر ببر علی انیس داد سخن داده اند و اورا «خدای سخن » گفته اند. کوشش‌های آنان تحت عناوین « پیغامات و مکتوبات ، منظومات ، تبصره ها (معرفی و انتقاد کتاب » مقالات (= مضامین) آمده است. برخی از مرثیه های معروف میر ببر علی انیس را آورده و مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده اند . یک مرثیه به خطِ میر انیس کلیشه شده است. آقای اقبال کاظمی کوشش بسیار نموده تا بتواند دربارهٔ میر ببر علی انیس ، حق مطلب را ادا کند و «یادگاری مجله » را به آقای دکتر سید تقی عابدی اهدا کرده است که در انیس شناسی در اروپا و آمریکا زحمات بسیار کشیده است. ظاهراً دکتر سید تقی عابدی با همکاری مؤسسهٔ مرثیهٔ انیس ، تحقیقات و تتبّعات دیگری دربارهٔ میر ببر علی انیس در دست اجرا دارد و همهٔ این کوشش های او در اروپا مخصوصاً لندن و کانادا صورت تحقّق به خود می‌گیرد.

*****

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان ، هند، و سایر کشورها به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه‌های مهرآمیز دوستداران ادب شناس«دانش » و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

۱ – **پرفسور دکتر آفتاب اصغر**، استاد و رئیس پیشین گروه فارسی دانشگاه پنجاب و سردبیر فعلی مجلهٔ اقبالیات (فارسی) اکادمی اقبال پاکستان، لاهور، بذل عنایت نموده، نگاشته اند :

« شمارهٔ ۶۷-۶۶ «دانش » که نیمهٔ اول آن ویژه نامهٔ علامه محمد اقبال می‌باشد، به دستم رسید و باعث خوشحالی فوق العادهٔ اینجانب گردید. با درآوردن و تقدیم نمودن اینچنین ویژه نامهٔ زیبا (که هم زیبایی صوری وهم زیبایی معنوی هر دو را دربردارد) به جهان اقبالشناسی ، به سایر اعضای شورای نویسندگان بالعموم و به آقایان دکتر مصطفوی ، دکتر توسّلی ، دکتر تسبیجی و خود جنابعالی بالخصوص ، از اعماق قلبم تبریک و تهنیّت عرض می کنم. واقعاً این ویژه نامه ارمغانی است گرانبها برای شیفتگان و فریفتگان فکر متفکّر عصر حاضر، علامه محمد اقبال لاهوری.

راجع به اینکه در ذیل «سخن دانش » تحت شق شماره ۲ مرقوم گشته است [از آنجا که «دانش » تنها نشریهٔ علمی / ادبی / پژوهشی فارسی است...] لازم به تذکّر می دانم که اقبالیات (فارسی) نیز مثل «دانش » نشریه ای صرفاً فارسی است که شمارهٔ چهاردهم آن در آتیهٔ نزدیک چاپ ونشر می گردد.

بعضی از نویسندگان دانش مقالات خود را به زبان اردو یا انگلیسی

می‌نویسند که توسّط بعضی از نویسندگان فارسی پاکستان ترجمه می‌شود. بنده پیشنهاد می‌کنم که همراه با نویسندهٔ اصلی نام مترجم فارسی هم باید چاپ گردد تا نویسندگان فارسی پاکستان هم مورد تشویق قرار بگیرند. شاید برای شما شگفت آور باشد که اخیراً از یک طرف در طول تاریخ دانشگاه پنجاب نخستین بار یک نفر رسالهٔ دکترایش را به جای فارسی، به زبان اردو نوشته است و به طرف دیگر بسیار کسانی از دانشگاه تهران دکترا گرفته اند که بنا به گفتهٔ بعضی از شاگردانشان، نه می‌توانند درست فارسی بخوانند، بنویسند و حرف بزنند. دست اندرکاران فارسی دولتین ایران و پاکستان باید به این دو نکتهٔ اساسی و مهم مربوط به انحطاط و تنزّل استاندارد زبان فارسی در پاکستان دقّت کنند و اسباب و علل تضعیف فارسی در این سامان را حلاّجی نموده نگذارند این زبان فرهنگ مشترک ایران و توران و افغانستان و پاکستان و بنگلادیش و مسلمانان آسیای جنوبی ریشه کن ساخته شود. در این اوضاع نامساعد نویسندگان فارسی این سامان باید بیش از پیش مورد معاضدت و مساعدت قرار داده شوند :

«نوا را تلخ تر می زن چو ذوق نغمه کم یابی

حدی را تیزتر می‌خوان چو محمل را گران‌بینی»

*** برای کلمات تمجید و تحسین نسبت به ویژه نامهٔ اقبال صمیمانه سپاسگزاریم. دو شمارهٔ مشترک دیگر نیز در چند ماه اخیر توزیع گردیده که آخرین شماره «ویژه نامهٔ مولوی» بوده، امیدواریم مورد توجه پژوهشگران منطقه از جمله جنابعالی قرار گرفته باشد.**

تا آنجایی که به تنها نشریهٔ علمی ادبی و پژوهشی بودن دانش متعلّق می‌شود، چنانچه جسارت نباشد به عرض می‌رساند که دانش در ۱۹۸۵م به صورت فصلنامه آغاز به چاپ و تاکنون ۷۳ شماره منتشر نموده و اقبالیات فارسی در ۱۹۸۶م به صورت مجلهٔ ششماهه آغاز به چاپ و تاکنون ۱۳ شماره از آن منتشر گردیده. ازین که زمان چاپ هر دو مجلّه یکسان نیست، بنابر این مقایسه میان دو نباید ملاک کار ما باشد. پیشنهاد جنابعالی جهت درج اسامی مترجمان مقالات به فارسی شایستهٔ تحسین است، زیرا برای نوشتن مقاله تسلّط به یک زبان کفایت می‌کند، امّا جهت انجام ترجمهٔ مستند تبحّر به دو زبان مورد نیاز است. امّا در این مرحله توضیح این موضوع جالب توجه جنابعالی خواهد بود که در ظرف ۲ سال و نیم اخیر در هشت شمارهٔ مشترک منتشر

شده فقط ۷ مقالهٔ ترجمه شده در مجلّه چاپ شده که ارزش علمی ، فرهنگی، تاریخی و ادبی آنها ایجاب می‌کرد که از آن استفاده شود و اسامی مترجمان هم با اسامی نویسندگان درج گردیده . در حالیکه تعداد مجموع مطالب منثور و منظوم منتشر شده بالغ بر ۳۰۰ بوده و صدی چند آن فقط دو در صد بوده است .

مسؤولان محترم که به یکی از دانشجویان دانشگاه اجازهٔ نوشتن رسالهٔ دکترای فارسی ، به زبان اردو داده اند، چنانچه دلیل قانع کنندهٔ حکمت آمیزی ارایه بدهند می‌توانیم جهت تنویر افکار خوانندگان عزیز فارسی دوست، منعکس کنیم ؛ امّا زبان غیر مادری را بدون عشق نمی‌شود یادگرفت و برای عشق هم گفته اند :

ای سوختهٔ سوختهٔ سوختنی   عشق سوختنی بود و نیاموختنی!

۲ـ آقای دکتر اخلاق احمد آهن عضو هیأت علمی دانشگاه ج. ن از دهلی نو مرقوم داشته اند :

«باعرض سلام شمارهٔ ۶۵-۶۴ فصلنامهٔ دانش را دیدم، خیلی خوشحال شدم که همهٔ مقالات این شماره بسیار جالب و علم افزا است. بخش شعر هم خوب است بویژه شعر آقای رئیس نعمانی منعکس کنندهٔ اوضاع حقیقی است . توسط گزارشهای سمینارها و دیگر برنامه های علمی وفرهنگی نه تنها دربارهٔ فعالیتهای شما آگاهی می یابیم بلکه ازکوششهای دوستان نیز آشنا می‌شویم ».

*** در ظرف شش ماه اخیر سه شمارهٔ مشترک دیگر نیز به گیرندگان فارسی‌دان منطقه ارسال شده ، امیدواریم تا به حال ملاحظه فرموده باشید. اطّلاعات مورد نیازکه در همین نامه مطرح کرده بودید را راساً طی نامهٔ مفصّلی بموقع ارسال داشته بودیم ؛ چنانچه مناسب بدانید با اعلام وصول آن موجبات سپاس ما را فراهم فرمایید.**

۳ ـ آقای پرویش شاهین مدیر مرکز پروژهٔ پژوهش های زبانها از منگلوار سوات (استان شمال غربی مرزی) بذل لطف نموده، نوشته اند: (ترجمه)

« به دلیل ادب پروری، علم دوستی و کرم نوازی شماست که مجلّهٔ «دانش » با اطّلاعات و آگاهیهای مفید مرتباً بمن می رسد، بپاس این التفات، من به جنابعالی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و خود کشور بزرگ و عزیز ایران، سپاسگزارم .

از مطالب منتشر شده در مجلّه بهره های کافی و وافی می‌برم و در بالابردن سطح معلومات علمی و پژوهشی من مؤثر می‌افتد. امّا از اینکه ما فارسی‌دری خوانده بودیم و دری و فارسی‌جدید کمی متفاوت است، به همین سبب احساس می‌کنم که گاهی در درک مطالب چنانکه باید و شاید موفق نمی‌شوم. نظر به این واقعیت به عرض می رسانم که بخشی به زبان اردو یا انگلیسی در مجلّه اختصاص یابد، بدین طریق ما بهتر خواهیم توانست راجع به ادبیات ، فلسفه ، تاریخ و زبانشناسی ایران استفاده کنیم »

*** برای کلمات تشویق آمیز جنابعالی سپاسگزاریم ، راجع به سایر مطالب مندرج در نامهٔ آنجناب راساً پاسخ به موقع داده ایم امّا تا آنجا که در مورد داشتن بخشی به اردو یا انگلیسی مربوط می‌شود ، این پیشنهاد قبلاً هم از طرف برخی از خوانندگان محترم مطرح شده و با بررسی مناسب به این نتیجه رسیده‌ایم که اکثر خوانندگان دانش در سراسر منطقه از یک زبانه کردن فصلنامه استقبال گرمی کرده ، خواستار درج هرچه بیشتر مطالب به زبان فارسی گردیده اند. به همین دلیل به صفحات مجلّه هم طی سالهای اخیر اضافه و به نشر چکیده ها بزبان انگلیسی دست زده ایم . چنانکه می‌دانید دهها مجلّهٔ اردو زبان و انگلیسی زبان در کشورهای شبه قاره دربارهٔ موضوعات علمی و فرهنگی و ادبی مطالبی، درج می‌کنند امّا فصلنامهٔ دانش مجلهٔ فارسی منفردی است که منتشر می‌شود .**

۴ - **آقای دکتر شعائر الله خان وجیهی**، دبیر افتخاری کتابخانهٔ عمومی ملّی از انگوری باغ، رامپور (هند) مشمول عنایت کرده، مرقوم فرمودند : (ترجمه)

«شمارهٔ ۶۹-۶۸ فصلنامهٔ «دانش » دریافت گردید، برای التفاتی که می‌فرمایید، ممنونیم . امّا متأسفانه شماره های ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶، ۶۷ را ما تا به حال دریافت نداشته ایم که به ظاهر به نقص کار آیی در اداره های پست، مربوط می‌شود. با احترام فراوان به عرض می‌رساند که از شمارهٔ یک تا شماره ۶۳ فصلنامهٔ دانش همهٔ شماره ها در کتابخانهٔ ما موجود و مورد استفادهٔ مراجعان می‌باشد. بنابر این جهت ارسال مجدّد شماره های فوق درخواست می‌شود . ضمناً ما دو کتاب و یک مجلّه را جهت نقد ونظر در « دانش » باپست سفارشی

ارسال داشته بودیم آیا تا به حال معرّفی آن در مجلّه به عمل نیامده ؟»

*** توزیع مجلّه مثل سابق به موقع و به طور مرتّب صورت می گیرد. شماره های مورد نیاز دوباره ارسال گردیده. اعلام وصول موجب سپاس خواهد بود. معرفی دو کتاب و یک مجلّه در شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامه انجام گرفته که مطمئن هستیم که تا به حال از لحاظ تان گذشته باشد.**

۵ - **پرفسور دکتر محمد صابر** استاد و رئیس پیشین گروه تاریخ اسلام، دانشگاه کراچی و استاد کنونی زبان ترکی در همان دانشگاه از کراچی بذل لطف فرموده ، نوشته اند : (ترجمه)

«نامهٔ مورخ ۴ اوت ۲۰۰۳م زیارت و موجب امتنان گردید. مدّتی پیرامون موضوع ویژه نامهٔ مولوی چیزی مسموع نگردیده بود. من فکر می‌کردم که وقت زیادی برای این کار میسّر است، در همین اثنا مرجعی دیگر از ترکیه به دستم آمد. در مقالهٔ در دست تهیّه، بررسی افکار مولانا را از دیدگاه برادران ترک استفاده خواهم کرد... در ضمن درگذشت شرق شناس برجسته پرفسور آنه ماری شیمل که اشارت رفت، باید به عرض برسانم که در ۱۹۵۸ م موقعی که من جهت تحصیلات عالیه وارد استانبول گردیدم، خانم شیمل از ترکیه به موطن خود مراجعت کرده بود و ترجمهٔ ترکی «جاوید نامهٔ » اقبال که مشار الیها چاپ کرده بود، مورد استفادهٔ محافل علمی بوده، البتّه من در پاکستان از قبل با ایشان آشنایی داشته‌ام. او در حین اقامت در ترکیه با یک تبعهٔ ترک «تاری» در بند تزویج در آمده بود، که پس از مدتی به جدایی انجامید. پرفسور شیمل از شیفتگان ادبیات فارسی بویژه مولانا بود و در عین حال شخصیّت علمی دوستدار پاکستان هم بوده ... چند روز قبل شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامه دریافت ومطالعه و مرور کردم ، چندین مقاله در ویژهٔ نامه مولوی خواندنی است . مقالهٔ «بازتاب احادیث مصطفوی «ص» در مثنوی معنوی» از دکتر شکفته توجه مرا جلب کرد . برای نشر چنین ویژه نامهٔ ارزنده تبریکات مرا پذیرا باشید».

*** الحمدلله ویژه نامهٔ مولوی مدتی قبل توزیع گردیده و ما منتظر دیدگاههای نظرات صائب خوانندگان ارجمند می‌باشیم. از دههٔ ۵۰م که در دانشگاه کراچی پرفسور شیمل در حین مسافرت های مطالعاتی به پاکستان در جلسات علمی شرکت می**

کرد، و در دههٔ ۶۰م در دانشگاه تهران و سایر موسسه‌های علمی ایران از دههٔ ۷۰م به این طرف در اسلام آباد سخنرانیهای متعدّد علمی مشارالیها را در سمینارها، گردهم آیی‌ها، همایش های ملّی و بین المللی گوش فرا داده ایم. تبحّر و تسلّط او به زبان‌های اسلامی و شرقی و افکار عرفانی و اسلامی و خدمات علمی گونه گون مشارالیها که در سرزمین اروپا و امریکا جهت شناخت بهتر و بیشتر میراث مشرق زمین انجام داده، در خور ستایش و تقدیر است.

۶ - **آقای دکتر غلام محمد لاکهو** عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه سند، جامشورو، از حیدرآباد عنایتی فرموده نوشته اند: (ترجمه)

«شمارهٔ ۶۹-۶۸ فصلنامهٔ دانش دریافت گردید. مجلهٔ بسیار زیبا و دارای مطالب ارزندهٔ علمی است که نمایانگر زحمات فراوان جنابعالی می‌باشد.... چند شماره قبل متن دیوان کرم در دو قسمت در دانش منتشر کرده بودید، آیا قرار است قسمتی دیگر در آینده چاپ شود یا همان اندازه که چاپ شده، بوده و تکمیل گردیده؟»

*** همواره بذل توجّهی که به مطالب منتشره در فصلنامهٔ دانش می‌فرمایید موجب خوشوقتی است. بدون تردید آشنایی با زبان فارسی و ادبیات ارزشمند آن نیاز مبرم استادان و محققان رشتهٔ تاریخ به طور عموم و تاریخ شبه قاره به طور خصوص می‌باشد. متن منتشر نشدهٔ دیوان کرم به همان اندازه بودکه دیگر متن منتشر شده محسوب است. بقیهٔ نکات که در نامهٔ جنابعالی مطرح گردیده را راساً پاسخ گفته‌ایم.**

۷ - **آقای دکتر محمد ظفر خان** استاد و مدیر پیشین بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی جهنگ بذل التفات فرموده، نوشته اند: (ترجمه)

«شمارهٔ ۶۹-۶۸ مجلهٔ دانش دریافت نمودم، ازین که اطلاع پیدا کردم که شماره آتی آن به طور «ویژه نامهٔ مولوی» چاپ و مُنتشر خواهید کرد، این امر بسیار ابتکاری است؛ زیرا، تا آنجایی که من مطالعاتی کرده ام در تاریخ مجلّه‌های فارسی تا به حال هیچ مجلّه ای جرأت این کار را نکرده و این افتخار برای «دانش» به مدیریت جنابعالی مقسوم گردیده است. اگر چنانچه وضع

سلامتی من اجازه می‌داد، من مقاله ای تهیه می کردم ومی‌فرستادم . ضمناً هدیهٔ منظوم ارادت و عقیدت در جوف تقدیم می شود.

ای فخر عجم مرتضی موسوی / گویی سبقت از همگنان برده ای
بسی رنج بردی در آین سال سی / ز توفیق حق زنده کردی دری
شدی در مساعی خود کامران / حیات نوی یافته این زبان
درین میهن ما ز تو ارجمند / مقام زبان فارسی شد بلند
زبان و ادب فارسی زنده شد / فنون لطیفه زو پاییده شد
دعا میکنم من ز ربّ رحیم / بیابی هماره نشاط عمیم
نگه دار باشد خدای کریم / درین گیتی بخشد هزاران نعیم
دهد دست عزّت و عظمت ترا / دهد دست حرمت و حکمت ترا
درایـن عالم فانی ای مهربان / بمانی تو پاینده و شادمان
بهی خواه تست این ظفر خان تو / که او هست ممنون احسان تو»

*** ویژه نامهٔ مولوی نیز مدتی قبل چاپ و توزیع گردیده . برای مطالب تشویق آمیز منثور و منظوم جنابعالی قلباً سپاسگزاریم. این در واقع بازتاب مراتب ارادت به آنجناب است که به صورت شعر در آمده. زبان و ادبیات فارسی در زبانهای جهانی شامل زبانهای معدودی است که سابقه و پیشینهٔ بالغ بر ۱۱۰۰ سال دارد . از لحاظ مطالب فرهنگی، آموزشی ، تربیتی و اخلاقی نیز ادب فارسی در میراث ادبی بشری کم نظیر است . چنانچه جنابعالی و امثال و اقران جنابعالی عمری را در ترویج و آموزش این زبان بسر برده اید و اینجانب هم به نوبهٔ خود خدمتی کوچک در ترویج فارسی گفتاری و نوشتاری انجام داده است، با تخاطب به فارسی شیرین و به گفتهٔ سعدی می توان گفت :**

دوستان منع کنندم که چرا دل به تو دادم / باید اول ز تو پرسند چنین خوب چرایی ؟

۸ ـ **خانم شبنم نور** از پشاور مرقوم کرده‌اند:

« در ماههای اخیر شماره های ۶۷-۶۶ و ۶۹-۶۸ فصلنامهٔ دانش را دریافت نمودم. من دارای سابقهٔ دانشجویی زبان و ادبیات فارسی و فارغ التّحصیل کارشناسی ارشد هستم. من که تشنهٔ فارسی هستم و هر شمارهٔ دانش که به من می‌رسد ، به این وسیله نثر و نظم فارسی را می‌خوانم و مطالب دیگر به

فارسی به هیچ وسیله‌ای، متأسفانه به من نمی رسد تا از نوشته های استادان و علما استفاده بکنم. موضوعات مورد علاقهٔ من مولانا رومی ، حافظ، خیام وعلامه اقبال هستند . بخش شعر شمارهٔ ۶۱-۶۰ دارای اشعار جالب و مورد توجه بوده است. ویژه نامهٔ «گفتگو میان تمدنها » نیز دارای اطلاعات ارزنده بود. در شمارهٔ ۶۳-۶۲ موضوع «انا الحق در نزد اقبال و شریعتی » مورد پسند من بوده . در شمارهٔ ۶۵-۶۴ «عشق وعقل از دیدگاه اقبال » و «مقام علی «ع» از نظر اقبال» توجه مرا جلب کرد. قطعهٔ شعر اقبال که روی جلد «ویژه نامهٔ اقبال » منتشر گردید دارای معنای وسیعی بوده ، خلاصه، مطالعهٔ دانش برای علاقه مندان ادب فارسی بسیار سودمند است ».

*** اظهار نظراتی که شما در مورد مطالب منتشر شده در چند شمارهٔ اخیر مرقوم کرده اید، نشانگر علاقهٔ عمیق تان به فرهنگ انسان ساز زبان فارسی است. توفیقات روز افزون شما را از درگاه احدیّت خواستاریم . چند موضوع پیشنهاد شدهٔ دیگر که باز شما فکر می کنید که « دانش » با نشر مقالات دربارهٔ آن می تواند در بالا بردن سطح علمی دانش پژوهان در این سرزمین یاری کند، ان شاءالله در آینده مطمح نظر خواهد بود.**

۹ - آقای نیسان اکبر آبادی سخنور معاصر از راولپندی بذل عنایت کرده نوشته اند: (باویراستاری و ترجمه)

«مجلهٔ دانش شمارهٔ ۶۹-۶۸ نظرنواز شد ، خیلی تشکّر. مقالهٔ دکتر تسبیحی را با عنوان قطعات مادهٔ تاریخ و صنعت مادهٔ تاریخ بخواندم، تحقیقات ایشان دربارهٔ فن تاریخ گویی قابل تحسین است. در صفحهٔ ۱۵۸ این جمله «خسرو عالم پناه » اعداد این جمله ۱۳۰۲ درج گردیده در حالیکه اعداد این ۱۰۶۵ می‌شود بدین شرح : خسرو ۸۴۶ عالم ۱۴۱ پناه ۵۸ جمعاً ۱۰۶۵ .

برصفحهٔ ۱۶۲ اعداد آباد بادا قطعه نگار الف ممدوده را دو عدد شمار کرده است . الف خواه مقصوره باشد یا ممدوده عدد یک دارد. درصفحهٔ ۱۵۷ شعر رومی را این گونه درج کرده اند :

من چه گویم کربلا را واقعات «ها» که بیرون آمده از اسم ذات

در سابق سخنورانی تاریخ شهادت امام حسین را که نظم می کردند معمولاً سال ۶۰هاز آن مستفاد می‌شد در حالی که شهادت پس ازگذشت ده روز از سال ۶۱ه

صورت گرفت، بیت فوق چنانکه من به خاطر دارم بدین شرح است :

من چه گویم کربلا را واقعات «آه» بیرون آمده از اسم ذات
سر جدا شد از حسین و گشت تاریخ آشکار هم ز حرف بی نقط هم از حروف نقطه دار

یعنی سر کلمهٔ حسین که ح هست را جدا کرده «س» را که ببینیم عددش ۶۰ است و اگر «ی» و « ن » را جمعاً در نظر داشته باشیم باز عدد آن ۶۰ می شود».

*** از راهنمایی علمی قلباً سپاسگزاریم ، وجود شخصیتهای ادب شناس برای هر جامعه مغتنم است ، به ویژه صاحبنظرانی که در مطالعهٔ ادبیات فارسی عمری را به سر برده اند که به قولی «کارخانهٔ انسان سازی» است.**

۱۰ - **آقای دکتر یمین خان** استاد و رئیس پیشین گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور بذل لطف نموده، مرقوم داشته اند :

شماره های مختلف فصلنامه مرتب به دستم می رسد . از شمارهٔ ۶۷-۶۶ که ویژهٔ نامهٔ اقبال است به این طرف ابتکاری به خرج دادید و با نشر چکیده‌های مقاله به فارسی و به انگلیسی موجب تشویق خوانندگان‌گرامی مجلّه گردیده‌اید، با این گونه گامها روابط فکری و ادبی بین دو ملت اسلامی ایران و پاکستان تحکیم بیشتری خواهد یافت. همچنین معرّفی کتابها و نشریات تازه توسط فصلنامهٔ دانش ویژگی دیگر این مجله وزین است که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی آن را انجام می دهند، وسیلهٔ مؤثر معرفی آنها به فارسی زبانان است . در پایان از برای هر دو محقّق وکارشناس ادب فارسیّ آرزوی موفّقیت در تحکیم اتّحاد ملّی و مناسبات میان دو کشور برادر می‌نمایم که در تعمیم صلح و امنیّت جهانی نقش مؤثر خواهد داشت ».

*** برای کلمات تشویق آمیز عرض سپاس نموده برای همکاری‌های مداوم جنابعالی ابراز امتنان داریم .**

۱۱ - **آقای دکتر معین نظامی** عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب از لاهور بذل لطف نموده ، نوشته اند:(ترجمه)

«شمارهٔ ۶۹-۶۸ فصلنامهٔ دانش چند را روز پیش دریافت نمودم. جهت چاپ و نشر شعر «سایه ها » قلباً سپاسگزارم . موجب خوشوقتی است که

فصلنامه به صورت مرتّب منتشر می‌شود و سطح ادبی ، علمی و پژوهشی مقاله‌ها و مطالب منتشر شده نیز متدرجاً و پیوسته دارد بالا می رود، مطمئناً این امر به برکت توجّه ویژه و علاقه مندی ژرفا و گسترهٔ جنابعالی است و زحماتی را که در این راه متحمّل می شوید درخور تمجید و توصیف است»

*** از بذل توجه به مطالب منتشر شده و کلمات مهر آمیز، صمیمانه سپاسگزاریم .**

۱۲ - **خانم دکتر شهلا سلیم نوری** عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه کراچی بذل عنایتی نموده از کراچی نگاشته اند :

«شمارهٔ ۶۹-۶۸ و شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامهٔ دانش هر دو با فاصله زمانی کوتاه بیست روز به دستم رسیدند و نفهمیدم که آن یکی دیر به من رسید یا این یکی زودتر به دستم رسید ! روی جلدهای هر دو شماره با قطعات شعری زیبا آراسته و جلب توجه می‌کند.

در شمارهٔ ۶۹-۶۸ مقاله های آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی ، آقای دکتر محمد مهدی توسّلی و جنابعالی برای صیقل دادن فکر و نظر ما خیلی پُر ارزش بود. همچنین مقالهٔ اخلاق و بازتاب آن در ادبیات فارسی از خانم دکتر طاهره‌اکرم، پُر از حکمت و اندرز بود و باز مقالهٔ قطعات و صنعت ماده تاریخ از آقای دکتر تسبیحی تشنگی علمی خوانندگان را رفع می‌کند. در قسمت شعر نیز اشعار دکتر معین نظامی فراموش نشدنی است . شمارهٔ ۷۱-۷۰ ویژه نامهٔ مولوی فعلاً در دست مطالعه می باشد مقاله های مندرج پُرمعنی وخواندنی است ».

*** جهت برطرف ساختن پس اُفت ما کوشیده ایم که دو شمارهٔ فوق در ظرف یک ماه چاپ و توزیع کنیم. بنا براین توزیع هیچیک از این دو به تأخیر و تعجیل نیفتاده ! جهت ارزیابی علمی مطالب منتشر شده ابراز امتنان می کنیم . اگر چنانچه بانقاط ضعفی از لحاظ علمی در مقاله های گونه گون بر می‌خورید، بدون تعارف بنویسید که نقد و نظر بی غرضانهٔ خوانندگان ارجمند در واقع رهنمودهایی است که نویسندگان و دست اندرکاران چنین فصلنامهٔ علمی و پژوهشی می توانند از آن بهره هایی ببرند.**

۱۳ - **آقای دکتر نجم الرشید** عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب از لاهور ابراز عنایت کرده، مرقوم داشتند: (ترجمه)

«به برکت مساعی مجدانه جنابعالی است که مجلّهٔ دانش با مطالب خوب وبه طور مرتب در دست انتشار است. برای چنین پیشرفت، تبریکاتم را بپذیرید. از درگاه ربّ العزّت خواستار اعطای عزم و همّت بیشتر به آن جناب می‌باشم. جهت نشر مقالهٔ اینجانب تشکّر نموده طبق فرمایش‌تان در آیندهٔ نزدیک مطالبی تدوین و تهیه و خدمتتان ارسال می نمایم».

*** بر طبق دانش فرهنگ ایرانی هر نوشته برای یکبار خواندن می‌ارزد ، پس مطالب تحقیقی و مقاله‌های پژوهشی که به این سادگی‌ها تهیّه نمی شود ، برای مدیران مجلّه های علمی دارای ارزش چاپ و نشر می باشد، البته به نوبهٔ خود! منتظر دریافت آخرین نتایج پژوهشهای علمی از طرف کلیهٔ استادان و محقّقان فارسی نویس کشورهای منطقه از جمله جنابعالی می باشیم.**

۱۴ - **آقای رمضان بامری** مربّی گروه فارسی دانشگاه کراچی نوشته‌اند:

«فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۶۹-۶۸ از طرف ادارهٔ جنابعالی بدستم رسید. ازمطالعهٔ شمارهٔ مزبور استفادهٔ شایانی برده ام: از حیث تنوّع موضوعات و سطح علمی و فکری مقاله نویسان و محقّقان، انتخاب دست اندرکاران بسیار ارزنده است. همهٔ مقالات مندرج خواندنی و مفید می‌باشند بویژه مقالهٔ دکتر بیگدلی جلب توجّه نمود. در ضمن در ژوئن گذشته مقاله ای برای دانش ارسال نموده ام چنانچه درگوشه ای از فصلنامه جای داده شود، بسیار ممنون می‌شوم».

*** موجب خوشوقتی است از اینکه از مطالب منتشر شده در «دانش» بهره‌هایی بر می‌دارید. برای اظهار نظر در این مورد سپاسگزاریم . ضمناً مقالهٔ ارسالی فاقد شیوهٔ تحقیقی و پژوهشی از جمله پانوشته ها و منابع ، مآخذ و مراجع علمی مورد استفاده و استناد جهت نشر می‌باشد. متمنّی است در برابر رهنمودهای مندرج در صفحهٔ ۲ هر شماره باعنوان «یادآوری» مقالهٔ مزبور را در آورده ، مجدداً بفرستید تا بهرهٔ بیشتری ببریم .**

۱۵ - **آقای محمد اقبال جسکانی** استادیار فارسی دانشکدهٔ دولتی راجن پور (پنجاب) مرقوم فرمودند:

«دانش شمارهٔ ۶۹-۶۸ رسید و هنوز خواندن آن تمام نشده بود که شمارهٔ ۷۱-۷۰ به دستم رسید. شماره های دانش پی در پی می‌آید و ما می‌خوانیم تا دانش بیندوزیم. این فصلنامه برای ارتقا و شکوفایی زبان شیرین و اصیل فارسی بسیار مهم است و پُل محکم دوستی میان دو کشور همجوار ایران و پاکستان می‌باشد».

*** جهت برطرف ساختن پس اُفت، طی دوسال، دو ماه اخیر شماره های چهار سال را چاپ وتوزیع نموده ایم. به خواست خداوند از سال آینده هم به طور فصلنامه وسالی چهار شماره تحویل جوامع فارسی‌دوست جهانی به طور عموم و دوایر ادبی در کشورهای منطقه به طور خصوص خواهیم داد. به همین سبب است که زمان چاپ میان دو شماره را تا حدّامکان داریم کوتاه تر می کنیم. از خدای بزرگ و برتر دست به دعاییم که خواسته های ما را بر آورده کند:**

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد.

۱۶ - **آقای بشیر سیتایی** از شاه آباد، دادو، استان سند بذل عنایت نموده، نوشته‌اند:

«باعرض سلام گزارش می‌کنم که دانش شمارهٔ ۶۹-۶۸ و کمی بعد از آن شمارهٔ ۷۱-۷۰ موصول گردید، خیلی ممنون و متشکرم. همهٔ مقالات مندرج سزاوار تحسین و ستایش می باشند. روی جلد هر دو شماره باقطعات شعری منتخب مزیّن است. در حقیقت مجلّهٔ «دانش» خدمات ارزندهٔ ادبی، فرهنگی، و تاریخی میان دو کشور سرانجام می‌دهد، محبوب همگان است و مطالعهٔ آن به خوانندگان از لحاظ ادبی و علمی آگاهی‌هایی می‌دهد. مطالب شماره‌های اخیر بخصوص «ویژه نامهٔ مولوی» از جمله مقاله های آقای دکتر مصطفوی، آقای دکتر ظهور الدین احمد و مقالهٔ خود جنابعالی بسیار جالب و ارزنده است و برای علاقه مندان افکار مولانا دل آویز و روح پرور است. مطالب دیگر هم جالب و خواندنی و محقّقانه نوشته شده است. با شوق از آن بهره‌ور گردیدم و حائز سطح عالی علمی یافتم».

*** الحمد لله در خوانندگان صدیق فصلنامهٔ دانش ، درکشورهای منطقه علاوه بر افرادی که در کتابخانه های عمومی و دانشگاهی و موسّسه های علمی از فصلنامهٔ دانش استفاده می‌کنند، غالب گیرندگان را استادان دانشگاه در رشته های زبان و ادبیات فارسی ، عربی، اردو، تاریخ وگروه های دیگر تشکیل می دهند. اما عدهٔ قابل توجهی نیز پزشکان متخصّص ، مهندسان ، علوم دانان ، حقوقدانان فارسی‌دان هستند که باذوق و اشتیاق از مطالب مجلّه بهره‌برداری می نمایند و از آخرین رشتهٔ فوق نیز جنابعالی متعلق هستید و با این وصف نامه را به فارسی نوشته‌اید . بدون تردید فارسی نه فقط زبان ادبی و فکری ماست بلکه می‌توان گفت که نمایانگر ذوق سلیم مردم فارسی دوست این منطقه می باشد. ضمناً نقد و نظر پیرامون دوکتاب مرحمتی را در بخش مربوطه ملاحظه می‌فرمایید.**

۱۷ - آقای دکتر عارف نوشاهی دانشیار گروه فارسی دانشکدهٔ گوردن راولپندی از اسلام آباد بذل لطف نموده، نوشته اند: (ترجمه)

« شمارهٔ ۷۱-۷۰ دانش دریافت گردید. مدت زمان میان چاپ دو شمارهٔ دانش دارد کوتاه تر می‌شود که موجب اطمینان خاطر است . امیدواریم که به زودی به طور اسم بامسمای فصلنامه ،(سالی چهار شماره)و «فضل نامه » (دارای مقالات پُر از علم و فضل) در می‌آید. در مورد «دیباچهٔ خوان نعمت » باید به عرض برسانم که نسخهٔ خطی خوان نعمت که به شماره ۴۲۹۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است ، در آن این دیباچه موجود است. دکتر مقبول احمد درکتاب «شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت خان عالی شیرازی » مطبوعه دهلی (۱۹۸۳م) از این دیباچه اقتباساتی چند چاپ کرده است. در مورد بخش «کتابها ونشریات تازه » شایسته خواهد بود چنانچه کتابها را جدا از مجلّه ها و در صورت امکان با لحاظ داشتن ترتیب خاصی منتشر فرمایید. در معرّفی کتابها و مجله هایی گونه گون چنانچه ملاک کار فقط آنهایی باشندکه با اهداف «دانش» هم آهنگ باشند، بهتر و سودمندتر خواهد بود... گفتنی هایی دیگر هم هست ، بااین وصف وجود «دانش» در عرصهٔ علمی مغتنم است. از خداوندبزرگ خواستار توفیقات بیش از پیش جنابعالی می باشم ».

* **اگرچه جنابعالی تلفنی و حضوری بارها دربارهٔ مندرجات شماره های مختلف نظرات گرانبهای خود را ابلاغ فرموده اید امّا ما نتوانستیم آن را در مجلّه منعکس نماییم. ولی برای اولین دفعه نقد ونظر مکتوب را زیارت کردیم و قسمتی از آن را درج نمودیم . ان شاء الله پیشنهاد آن جناب پیرامون تفکیک بخش کتابها و نشریات تازه را بزودی عملی می کنیم . برای سایر مشورتهای ارزنده هم قلباً سپاسگزاریم . فصلنامهٔ دانش اینک مظهر پژوهشهای علمی فارسی نویسان کشورهای منطقه در سطح جهان فارسی است . بنابر این به همکاری و همگامی کلّیهٔ فارسی‌نویسان پژوهشگر محترم منطقه نیاز مبرم داریم.**

۱۸ - آقای **دکتر رئیس احمد نعمانی** دانشیار فارسی از علیگره (هند) مرقوم فرمودند :

«باتقدیم سلام و احترامات بی نهایت فصلنامهٔ عزیز دانش شمارهٔ ۶۹-۶۸ واصل و موجبات تشکّرات بی پایان گردید. امیدوارم در آینده هم از عنایات جنابعالی بهره مند باشم ».

* **از لطف پروردگار شمارهٔ بعدی ۷۱-۷۰ هم در اوت ۲۰۰۳ توزیع گردیده و امیدواریم دست شمارا بوسیده باشد. ما از آن جناب فقط انتظار دریافت اعلام وصول نداریم بلکه متقاضی ارسال آثار فکری منظوم ومنثور هم هستیم . چنانچه در مورد شماره های مختلف فصلنامه از جمله: ویژه نامه‌های اقبال و مولوی از دیدگاههای خود ما را آگاه فرمائید ، در بالا بردن سطح مندرجات ویژه نامه های آیندهٔ مجلّه مؤثّر خواهد بود.**

۱۹ - آقای **صدیق تأثیر** سخنور معاصر از شیخوپوره (پاکستان) مرقوم نمودند :(ترجمه)

«متشکرم ازینکه تقریباً در هر شماره از فصلنامه، قطعهٔ شعری از من بنده را چاپ می‌فرمایید وگرنه من کجا و این مجلهٔ علمی وادبی «دانش » کجا که در واقع «شهکار » به شمار است . ضمناً می‌خواهم به عرض برسانم که در شمارهٔ ۷۱-۷۰ غزلی از بنده که چاپ شده در بیت ششم یک کلمه «پایش» چاپ نشده و در نتیجه وزن ومفهوم آن مختل گردیده آن بیت چنین بوده :

از نشان نقش «پایش» منزلی پیدا شود　　رهبر و آن قافله سالار می باید مرا
مثل اینکه در ماشین نویسی حذف گردیده . از خداوند مسألت داردکه فصلنامهٔ دانش را منادی علم و ادب و فرهنگ در سطح جهانی بگرداناد!»

*** باور بفرمایید در دستنویس جنابعالی هم این کلمه «پایش» نبوده و ماهم سر درگم بودیم که بیت از وزن خارج است! چه کنیم آیا حذفش بکنیم ؟ شاید بدانید که به گفتهٔ غالب به اردو سجدهٔ نقش پاست که یکی را آماده می کند که در کوچهٔ رقیب هم به سر برود و کسانی که از آن گروه باشند قدر نقش پا را می‌شناسند!! با این وصف ازخوانندگان علاقه مند تقاضای تصحیح داریم (شمارهٔ ۷۱-۷۰، ص ۲۴۳).**

۲۰ - آقای دکتر **ظهور الدین احمد** رئیس پیشین گروه فارسی دانشکده دولتی لاهور مرقوم فرمودند : (ترجمه)

« جهت چاپ مقاله در شمارهٔ اخیر ممنونم، اما شمارهٔ ۷۱-۷۰ مجلّهٔ دانش راساً به من نرسیده . ماشاء الله «دانش» به مدیریت جنابعالی دارد سیر صعودی را می پیماید. اللهم زد فزد »

*** آخرین شماره به موقع توزیع گردیده . به علّت اختلال در دستگاه پستی برخی از شماره ها به دست نویسندگان و خوانندگان محترم نمی رسد. نسخهٔ دیگر از شمارهٔ اخیر به نشانی جناب عالی ارسال شد. اعلام وصول موجب تشکّر است.**

۲۱ - آقای **محمد یونس سیتهی** مدیر کل سابق وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان از اسلام آباد ، با ابراز و اظهار محبت به مدیر مجلّه بذل عنایت فرموده اند : (ترجمه)

«اخیراً دو شماره از فصلنامهٔ دانش دریافت کردم . خیلی خوشحالم که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمات ارزنده ای به علم و ادب انجام می‌دهد و برای دوستداران شعر و ادب فارسی ، مقاله ها و قطعات شعر در سطح عالی فراهم می کند. در شمارهٔ بهار و تابستان همهٔ مطالب از حیث پژوهش پُرمغز و پُر معنی می‌باشد. مطالعهٔ مقالهٔ آفرینشهای هنری در نهج البلاغه نوشتهٔ دکتر سید محمد مهدی جعفری ، در درک برخی از مطالب و مفاهیم عالی اثر ارزشمند حضرت امیرالمومنین علی «ع» کمکهایی کرد. این

مقاله به حدّی جالب است که خواننده را وا می‌دارد که کراراً بخواند. مقالهٔ «سهم تراجم آثار فارسی و اردو در تنویر افکار» از جناب موسوی راستی راستی سرچشمهٔ تنویر افکار بوده و از مطالعهٔ آن متوجه شدیم که ادبیات اردو تا چه حدّی از ادبیات فارسی مستفیض گشته است. همچنین ترجمه هایی که از ادب اردو به فارسی انجام گرفته، افکار و نظریات ادیبان و سخنوران شبه قاره را متجلّی می کند. ادبیات هر ملّتی مثل آیینه می‌ماند که در آن فهم و فراست و تهذیب و تمدّن منعکس می گردد.

شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامهٔ دانش یک کارنامهٔ تاریخی است؛ زیرا در ویژه نامهٔ مولانا « مرشد رومی میر کاروان عشق و مستی » مقالات علمی و پژوهشی متعدّدی از نویسندگان نامی تهیّه و منتشر کرده اید. بامرور مطالب منتشر شده اطلاعات ذی قیمتی به دست می‌آید و تشنگی روح، تسکین می‌یابد. بدون اغراق این ویژه نامه برای محبّان ادب وتصوّف مشابه ذخیرهٔ نایاب باغ و گلستان آرزو و قند فراوان است که هر قدر هم از آن تقدیر شود شاید حق مطلب ادا نشود. باگردآوری و نشر چنین مطالب گرانقدر راجع به مولانا، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمتی کم نظیر انجام داده است. مثنوی چیست و مولوی کیست ، مقالهٔ دکتر رضا مصطفوی در فهم اهمیّت و افادهٔ مثنوی و مقام و منزلت مولوی یاری می‌کند. مقالهٔ خانم دکتر صغری بانو شکفته بازتاب احادیث مصطفوی«ص» در مثنوی معنوی واقعیت بیت جامی را به اثبات می رساند :

مثنوی معنوی مولوی   هست قرآن در زبان پهلوی

مقالهٔ پیغام اقبال به امّت اسلام نیز بسیار فکر انگیز می باشد»

*** از اظهار نظر همراه با مهر ومحبّت جناب عالی صمیمانه سپاسگزاریم. باید اذعان داشت که میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای منطقه در ادبیات همیشه بهار زبان فارسی به بهترین نحو متجلّی است و فردوسی ، نظامی ، مولوی ، سعدی و حافظ سرآمد شاعران و نویسندگان را می توان نام برد که به نثر و شعر آثاری ارزنده از خود باقی گذشته اند .بیشتر مطالبی دربارهٔ سایر سخنوران اخیراً منتشر کرده بودیم اما راجع به مولانا دانشمندان و نویسندگان کمتر توجّهی داشتند. در خور و شایسته است از همهٔ نویسندگان که به دعوت فصلنامه در نوشتن مقاله پاسخ مثبت دادند، تشکّر کنیم. با درود و بدرود .**

۲۲ ـ آقای دکتر ریاض‌الاسلام استاد و رئیس سابق گروه آموزشی تاریخ عمومی و دبیر انستیتیوی مطالعات آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی طی نامه‌ای از کراچی ابراز لطف فرمودند :(ترجمه)

« شمارهٔ ۷۱-۷۰ فصلنامه دانش که حاوی مطالب بسیار ارزنده است ، به کتابخانهٔ انستیتیوما رسید. به نظر ما این یک مرجع حایز اهمیتی است که اخیراً ما دریافت داشته ایم ».

*** عبارات تمجید آمیزی که راجع به فصلنامه مرقوم فرموده اید ما را جهت بالا برد سطح مندرجات فصلنامه تشویق می کند. آن جناب از تاریخ دانان سرشناس این آب وخاک و نویسنده اثر گرانقدر مناسبات ایران و هند در دورهٔ صفویه / تیموریان شبه قاره هستید و درعین حال طی پنجاه سال اخیر ده ها اثر ارزشمند دیگر نیز چاپ و منتشر کرده اید. بدون تردید وجود جنابعالی در صحنهٔ فعالیتهای علمی برای نسل جوان محقّقان و پژوهشگران، دلگرم کننده است .**

۲۳ ـ آقای دکتر سلطان الطاف علی استاد سابق دانشکدهٔ دولتی کویته ، بذل لطف فرموده ، ازکویته نوشته اند :

«دانش شماره ۷۱-۷۰ ویژه نامهٔ مولوی خیلی جالب و سودمند است. احوال مولانا بسیار محقّقانه ، پژوهش در طبع حقیقی مولوی ، تحلیل و تجزیهٔ مثنوی و غزلهای رومی، با دقّت و ژرف نگاهی دانشمندان عالی مرتبت و همچنین تحقیق گرانبها پیرامون احادیث رسول مقبول «ص» در مثنوی مولانا خزینهٔ علمی ودینی است که در این ویژه نامه جمع آوری گردیده. به پاس تدوین وگردآوری چنین ویژه نامه ای، مدیریت و دست اندرکاران فصلنامه تهنیتهای مرا بپذیرند.»

*** برای کلمات تشویق آمیز جنابعالی سپاسگزاریم .**

۲۴ ـ آقای محمد جواد رسولی دانشجوی دوره دکتری ازکویته نوشته اند :

«نسخهٔ (درخواستی) مجلهٔ دانش رسید. متأسفانه نتوانستم به موقع پاسخ بگویم. از زحمات شما بی نهایت سپاسگزارم و امیدوارم که در آینده بنده را فراموش نخواهید فرمود و فصلنامه را متوالیاً ارسال خواهید کرد»

*** مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای همکاریهای علمی و پژوهشی همواره آمادگی دارد. برای دریافت مرتّب فصلنامه می‌توانید در سیاههٔ گیرندگان دانش در خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران درکویته نام و نشانی خود را ثبت فرمایید.**

۲۵ - پرفسور دکتر آصفه زمانی استاد سابق دانشگاه لکهنؤ از لکهنؤ مرقوم داشته اند : (ترجمه)

«اخیراً فصلنامه را مرتب دریافت نمی‌کنم به دلیل این که آدرس من عوض شده بود که آن را می‌نویسم. همراه نامه یک مقاله تقدیم می گردد.»

*** از دفتر دانش در سالهای اخیر فصلنامهٔ دانش ، مرتّب به مراکز دانشگاهی فرستاده شده است. از سال ۱۳۷۸ هش مقالات و مطالب مجلهٔ دانش به فارسی منتشر می‌شود بنابر این از نشر مقاله ارسالی ،که به اردو است معذور خواهیم بود. امید است سرکار عالیه که استاد گرانمایهٔ زبان و ادب فارسی هستید ، قبول زحمت کرده برگردان مقاله را به فارسی تهیّه و در اسرع وقت ارسال فرمایند یا به نشانی daneshper@yahoo.com بفرستید. نشانی جدید شما را در فهرست گنجانده‌ایم که ان شاء الله از این پس پیوسته فصلنامه را دریافت خواهید کرد.**

از همهٔ گیرندگان دانش تقاضا داریم در صورت تغییر نشانی ، دفتر فصلنامه را آگاه سازند ، باسپاس فراوان و با آرزوی توفیق و بهروزی.

همچنین باابراز تشکر، نامه‌ها و یا پیامهای الکترونیکی خوانندگان محترم به شرح زیر نیز به دفتر دانش رسید:

ایران: مرکز مطالعات تحقیقات هنری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معاونت امور هنری؛ موسسهٔ لغت نامهٔ دهخدا (تهران)؛دکتر احمد مجاهد(تهران)؛ دکتر سید محمد حسینی (تهران)؛ دکتر مهدی ملک ثابت(یزد).

پاکستان: آقایان امانت علی جعفری (ننکانه صاحب)، قاری هلال احمد ربانی (کراچی)، صاحبزاده محمد طیب بیداری (میلسی، پنجاب)

آقای دکتر قاسم صافی مسئوول محترم خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - حیدرآباد در نامهٔ اخیر خود راهنمایی‌های ارزنده‌ای فرموده‌اند که در بالا بردن مطالب مجله راه گشا خواهد بود و ما از این بابت کمال امتنان را ابراز می‌داریم.

*****

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of contents in English
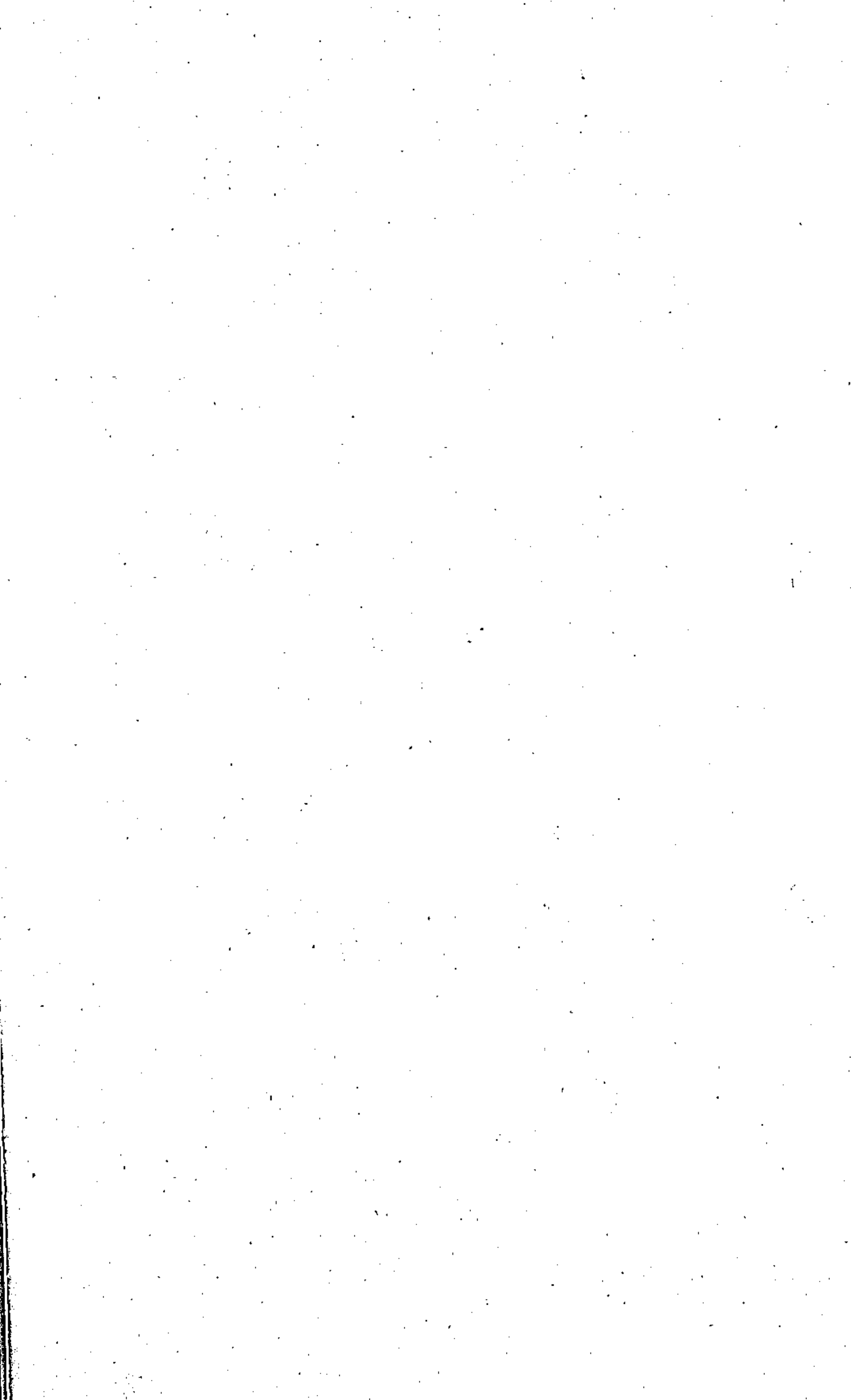
17 - Current requirement of Islamic world to follow Iqbal's philosophy of "Self"

Dr. Agha Yamim Khan

Present day humanity has deeply swayed in materialism and it has lost the spiritualism, which is indeed an essance of life for human beings. It is pertinent for world of Islam to act and follow the philosophy of "Self " so vividly described by Iqbal , under the contemporary stresses faced by them . Allama Iqbal has widely defined three steps for harnessing the "Self " namely obedience, Self control, and viceregality of Allah in Mathnavi ***Asrar -e- Khudi*** (Secrets of self). Obedience stated by Iqbal is same as taught by Holy Quran , i.e Obedience of Allah and to his Holy Prophet (SAAS) . The second step " Self Control" has been personified by the simile of camel and its harness, which enables one to control the movement of the camel. The third step of the harnessing the self pertains to achieve viceregality of Allah , and its objective being the secondment of humanbeings on behalf of Allah, which speaks for development of humanity. Iqbal has composed hundreds of couplets to define and discuss his philosophy of "Self " which encompass a large number of terms and vocabularies initiated and coined by him, and many of such couplets have been widely been quoted in this article.

Syed Murtaza Moosvi

next step friends in deed (Hafiz) The only course left open for 57 Muslim countries lies in strengthening their unity and making their ranks indefectable. They must avail the forum of Islamic Conference for creating a sense of oneness in ***Ummah***. Only then Muslims world over shall be able to face Anti - Muslim alliance, boldly and squarely.

15 - Special love for family of Holy Prophet and Persian poets of Phalwari Sharif ***Mohammad Saeed Ahmed Shamsi***

Based on teachings of Holy Quran and sayings of Holy Prophet (SAAS), it is pertinent on Muslims to have special love for the family of last messenger of Allah . The tributes reflected in the poetry of Phalwari Sharif's Persian poets have been suitably discussed. A brief introduction of life and works of "***Manqabat***" poets of Phalwari Sharif namely Shah Mohammad Ali Habib Nasr, Abul Hasan Fard, Shah Mufti Mohammed Ghulam Makhdoom Sarwat, Badruddin Badr, Shah Zahoorul Haq Zahoor, Noorul Haq Tapan and Syed Shah Nazirul Haq Faiz made and then extracts from their such poetry has been widely quoted.

16 - Mohammed Arif "Sanaat" Persian Poet of 13th Century A.H. ***Dr. Gul Hasan Leghari***

Mohammad Arif" Sanaat" had composed Persian poetry in Sindh during 13th Century A.H. He has to his credit poetry in various forms including ghazals, qasidas , quatrains and poetry composed in 3,5 or 6 lines and also one masnavi titled "Nagahan " Sanaat was contemporary to Talpur dynasty's governance in Sindh. He died in 1266 A.H / 1849 A.D., six years after occupation of Sindh by Britishers. "Mushairas" of Sanaat with Contemporary Persian poets like Abid and Sarkhoosh have also been introduced.

Manuscripts in Pakistan and literary research works of contemporary writers, publication of scholarly and research oriented Quarterly Journal of the Institute "DANESH", cooperation with Persian Departments of the Pakistani Universities, arranging Refresher Courses for Persian language teachers and their assigning for similar courses at Tehran , arranging Persian Language speech contest among M.A. Persian students of all Universities of Pakistan, donation of material to seats of higher learnings and teachers, scholars and writers of Persian, collaboration with Persian literary society , Islamabad/ Rawalpindi in arranging Seminars , book launchings etc., educational and research cooperation of Director and Librarian of Iran - Pakistan Institute of Persian studies. During last more than three decades, the Institute has made remarkable progress in achieving the objectives of preservation and revitalising and expansion of Persian Studies throughout the region particularly in Pakistan.

14 - World Muslim unity in the light of Teachings of Holy Quran

Dr. Mohammad Zafar Khan

God has repeatedly taught the Muslims to bring about unity and solidarity in their ranks. He has also pinpointed the importance of cooperation and collaboration in many Quranic lines. Islamic prayers including ***Salat, Saum, Haj & Zakat*** have social and collective impact . During last decade the world has become unipolar and one super power has taken over the reigns of the world affairs. In only few years Muslim people of Kosovo , Chechnia, Kashmir, Afghanistan and Iraq have faced calamities. If unsatiable hunger of tyrant is not harnesed, it may plan for aggression against Iran and Syria . Then what should be our

is the only medium to understand the commonalities and shun the prevalent distances. Familiarity of existing languages is beneficial in the life of individuals and for comprehending the social out-look. Persian language and literature has magnificent heritage encompassing high moral and social values. Persian language's scholars and mystics had a world view based on humane out-looks and its literature has its edifice on fraternity and love. From scientists and philosophers like Avicenna, Sheikh Shahabuddin Sohrawardi, Khawaja Naseeruddin Toosi, Farabi, Zikriya Razi, Alberuni and poets namely Ferdausi, Khayyam , Saadi and Hafiz and mystics like Sanaie ,Attar and Maulana Rumi, all of them have contributed in development of human thought. A grasp of peculiarities of various civilizations and bilateral respect are prerequisite for expansion of spectrum of understanding. Guiding principles prescribed by Islamic scholars and thinkers, who have left a legacy in Persian prose and poetry, are leading lights in this pathway.

13 - Role of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies in Preservation , Revitalisation and expansion of Persian Language and Literature in the Region.

Syed Murtaza Moosvi

Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, officially started its activities in Aban 1350 / Nov. 1971 under the agreement signed by government of Pakistan and government of Iran. Major fields of its activities in cultural , literary and scholarly spheres include purchase and preservation of manuscripts of Persian prose and poetic works and also of other languages, and publication of its catalogues, establishment of Ganjbaksh Library, publication of a comprehensive catalogue of Persian

11 - Importance of Persian Language and Literature in the affinities of countries of this Region ***Dr. Rehana Afsar***

Above six billion people world over speak about three thousand languages . Persian language is considered one of the only ten languages, who enjoy literary and cultural heritage of more than one thousand years. Persian is spoken and written by most of the people in Iran, Tajikistan and Afghanistan, by some of the populace in Turkemanistan , Uzbekistan and Azerbaijan and in some parts of Pakistan, Turkistan, Cacasus, and Valley of Eupharate and Tigris.First of the literary works in Persian were produced during Saffarid period in 3rd Century A.H. For Centuries Persian has been linguafranca, official , administrative , scientific, literary and cultural language in whole or most of the region. However, other languages like Aasi, Baluchi, Pashtu, Kordi and tens of the dialects continue to be spoken in various parts. The Sub- Continent of Pakistan - India - Bangladesh has inherited rich tradition of Persian Literature and Culture :From Lahore's Ghaznavid era, when Nokti of Lahore, Abul Faraj of Roona and Masood Saad Salman, composed high standard Persian poetry to the present day , commonly attributed to Allama Iqbal, hundreds of writers and poets have contributed in enrichment of heritage of the common culture, which existed for the centuries in the region .

12 - Persian Language and Literature and Dialogue among Civilizations ***Dr. Shamim Mehmud Zaidi***

. Civilization is defined as collaboration of members of society in social, economic, religious and political spheres and for the sake of creating such interaction" Dialogue " is necessary. Dialogue among individuals and societies and exchange of view

precious treasure of thousands of rare manuscripts and books, Its publications, Its quarterly cultural and literary research Journal "***DANESH***", production of thousands of CDs and Microfilms of Manuscripts and its despatch to research organisations in Iran and other countries, has been discussed in the light of work already been done by the Institute for strengthening these bonds.

10 - Role of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies in expansion of domain of Persian Language and Literature

Dr. Sughra Bano Shagufta

Right from its inception, the Institute of Persain Studies has played an effective role in expansion of domain of Persian Language and Literature in countries of this region in general, and all over Pakistan in particular. I have the honour to have close educational, scholarly and research collaborations from the days of Founder Director, as Chairperson of Persian Department in National University of Modern Languages, Islamabad, for more than a quarter of a Century . I stand testimony to the vast spectrum of services rendered by the Institute's library, publications, voluntary teaching assignments of various Directors and Librarian, Quarterly Journal DANESH and also language laboratory and computer & software donated by the Institute to the NUML, I would like to convey our sense of gratitude to all relevent Iranian Ministries and Departments, particularly Islamic Republic of Iran's Ministry of Culture and Islamic Guidance and Organization of Culture and Islamic Relations.

Sultan Salahuddin Ayyubi and his local governor -son Malik Zahir, he was executed. His works and thought have been surveyed by widely quoting from writings of Syed Hussain Nasr, Henri Corben, Dr. Poor Namdarian , Syed Hasan Arab, Mehdi Amin Rizvi and other authors on Sohrawardi, Couplets of Masnavi of Maulana with similar thoughts have also been quoted and his personality, thinking and his treatise entitled "Aql-e-Sorkh" has widely been discussed.

9 - Iran- Pakistan Institute of Persian Studies - strengthening factor in the existing bonds between the two countries

Mr. Abdur Rahim Hasannejad

At the outset, importance of research and its place in human knowldege has briefly been referred to and then role, contribution and importance of Iran - Pakistan Institute as centre of excellence for indepth research leading to strengthening the bonds between the two countries have been widely dealt with, under following four specific fields :

A - Strong reasons for establishment of the Institute in the minds of those at helm of affairs and its initiators .

B - Wide range of activities and services rendered by the Institute during 30 years of its existence .

C - Hopes and expectations of Scholars and Researchers from governmental authorities of the two countries.

D - Results and outcome of research activities of the Institute in cultural and bilateral spheres , to personify and survey the deep rooted cultural bonds so happily existing between the two countries , planners and those who matter in furtherance of ties between the two countries. while discussing , under four fields possibility of future role of the Institute's Ganjbaksh Library with

7 - A peep into musical notes in Hafiz Shirazi's poetry

Dr. Najmur Rasheed

Musical notes and rhythm is widely been noticed in Hafiz Shirazi's poetry . If in composite form of vocabularies, words are placed in such a way that while listening one comes across to a certain relative discipline , then it is called meter and those compositions are termed as poetry. Such outer musical rhythm give exact shape to the poetry. Divan-e- Hafiz, like Divans of some poets of Iraqi Style have little variety in meters. 495 ghazals of Hafiz as per Qazvini's edition have been composed in 22 meters. Hafiz has availed various elements of internal rhythm. In each and every language, there are few vowels and by its usage with silents, these are pronounced.Persian language has six vowels 3 are short and 3 others are long . Hafiz Shirazi by the repetetive usage of letters and vowels, rhythmetic vocabulary, and various meteric method has increased and enhanced to musical nature of his poetry. The spirit of musicology has been managed by overall relativity, closeness, contrasts, similarities noticed in terminology and meanings of the poetry. We also found paradox in Hafiz's poetry in plenty , which in fact is continuity of Sufistic tradition in Persian.

8 - Life and Works of Sheikh Ishraq and his treatise of "Aql-e-Sorkh"

Ali Komail Qizelbash

Sheikh Shahabuddin Yahya Sohrawardi commonly known as " Sheikh Ishraq " Sheikh Maqtool" and Sheikh Shaheed" was born at Sohraward situated near Zanjan in 545 or 549 or 556 A.H. He studied from learned teachers Majduddin Jeili in Maragha and Zaheer-uddin Qari in Isfahan . Only he was 36 when at a religious decree of enemitic "Ulema"and per order of

seriousness. One of the characteristics of his poetry is purity of language and chastity of vocabulary and diction.

6 - Similarity in Rise and Fall of families of Barameka , Nizam ul Molk and Jowaini and their cultural and literary services.

Dr. Shehla Saleem Noori

In 2nd, 5th and 7th centuries of Islamic Hijra Calender, a number of families of Iranian origin are found whose faculties of mind and capabilities were recognised by the then rulers and they were granted high positions in the court and appointed even as ministers. From such 11 Iranian families, Aal-e-Barmak (132-192AH), Nizam ul Molk's family (410-485AH), Jowaini's clan(617-688AH) were most prominent . Four generations of Barameka, Jafer, his son Khalid, grandson Yahya and great grandson Fazal and other members of their family had served in various positions at the court of Ummayid and Abbasid Caliphs. Nizam ul Molk, author of Seerul Molook, had served at Seljuqid court as a minister for 30 years . After him two of his sons including Moeyad ul Molk had occupied important posts in courts of contemporary kings. Shamsuddin Mohammad Jowaini, his son and grandson had held governmental responsibilities at the court of Khawarazmshahis but as far the similarity in the fall of these families, Ali bin Isa bin Mahan and Fazal bin Rabi in fall of Barameka, Malikshah in fall of Nizam ul Molk and Majd ul Molk was instrumental in the sad end of Jowaini's family. Services rendered by those families in the spheres of culture and literature, while occupying the positions in the courts, were remarkable.

4 - *Iqbal and his viewpoint on West*

Dr.M.Baqaie Makan

One of the basic points in Iqbal's philosophy revolve around pondering and comparison between East and West, which always remained close to his mind. Iqbal wanted eastern people to believe that they have nothing short compared to the westerners. Hence we have created an issue in the name of the west. According to Iqbal these problematic elements are not compatible to the needs of the day and they act contradictorily. one of the targets of Iqbal has been encouraging the eastern people for initiative and creativity i.e. basic factor of supremacy of the west. One of the important mode of resolution of thrust of western culture, lies in practising on Iqbal's philosophy of selfhood, which is outcome of his view - point towards west. If Islamic East desires to rediscover its lost paradise, they should cultivate seeds of "*Ishq*" (Divine love) in their hearts.

5 - *Ferdausi and Characteristics of His "Shahnameh"*

Dr. Kulsoom Abul Bashar

Abul Qasim Ferdausi's year of birth and death are approximately 330 AH and 416 A.H respectively. Ferdausi's prominence and fame coincided with Ghaznavid era. He was first great Iranian poet in post Islamic Iran who composed "Shahnameh", although Daqiqi and others before him had started but could not complete it.As per observation made by Mohammad Ali Faroughi, prominent Critic of last century, "Ferdausi's Shahnameh both at the parameters of quantity and quality is the greatest work of Persian literature and poetry but we can also safely term it as one of the masterpieces of world literature". Shahnameh's poetry is at the height of beauty and

2 - Samarqand's Picture in Persian Literature

Dr.Reza Mostafavi

Persian Literature being a vast treasure, reflect bright and interesting pictures of Samarqand - a city which has even been named in various Greek chronicles as capital of Soghd, Two thousand five hundred years before. Alexender had conquered it in 329 B.C. and Amir Taimoor had declared it as capital of his vast kingdom. Samarqand is considered as a model of prosperity and extensive development so much so that any other city in those old good days, had to be quoted in line with the Samarqand. Moreover, Samarqand not only enjoyed special status in realms of cultural heritage , but it also had peculiarities and characteristics, which speak of its civilisation and town planning.

3 - "Brief Translation" - a unique work of Mughal era ....

Dr.Ahmed Hussain Ahmed Qureshi Qaledari

During Mughal era not only special attention was paid for education and training of male members of royal family but female members were also provided best of the teaching opportunities . Haji Janan Bano, daughter of Abdur Rahim Khan-e-Khanan and grand daughter of Beirum Khan-e- Khanan, was one of the such prominent ladies . She was married to Prince Danial son of Jalaluddin Akber Shah. Janan Bano had acquired higher education and Knowledge. She had compiled ***Tafseer*** of Holy Quran which till recently remained unrecognised. "Brief Translation " is preface of that ***Tafseer***. "Brief Translation" written in her own handwriting is available in writer's family's library. Perhaps she had plans to complete ***Tafseer*** but could not do so. Historians have named her present work as ***Tafseer*** written by her.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Manuscript of Treatise of Anees-ul-Osshaaq by Maulana Sharafuddin Hasan bin Mohammad Rami.

Ganjbaksh library of Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad have got two manuscripts of above treatise numbering 2737 (pp 1 - 44) and 15711 (pp 1-48). The writer Maulana Sharafuddin Hasan bin Mohammad Rami(D.795 AH). who lived in the period of Aal-e- Mozaffar and was also poet laureate of Shah Mansoor (D.795 AH) . He was contemporary of poets and scholars like Salman Savaji and Khawaja Abdul Qader Maraghaie. It is gathered that this treatise was twice printed in Paris and Tehran more than a hundred years ago and also included in Ajaib-ul-Makhlooqat by Nawalkishore but its copies are rarely found at present . Dr. Mohammad Hussain Tasbihi has edited available manuscripts for wider circulation through this journal . Maulana Rami's second compilation Hadayegh-ul-Haqayegh penned down in-reponse to Hadayegh-us- Sehr of Rasheed -ud - Din Watwat (pp 48 + 316) was published in Tehran in 1341 Shamsi (1962 AD). Anees-ul-Osshaaq is a literary work dealing with and in praise of 19 various parts of the body of beloved and beauty bestowed by the Creator!

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of ***DANESH*** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

١ ـ نسخهٔ خطی شماره ٣١۴
کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شاهنامهٔ فردوسی: داستان (مجلس) کشته شدن فرود سیاوش بر دست رهام گودرز، اسب رهام گودرز ونوکران او هم دیده می‌شوند. مکتب نقاشی و کتابت هندی افغانی کتابت ١٠٥٨ ه‌ق

شمارهٔ ١

شمارهٔ ٢

٢ ـ نسخهٔ خطی شماره ١٣٨٣٦
کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شاهنامهٔ فردوسی: مجلس محمودی (سلطان محمود غزنوی متوفی ۴٢١ ه‌ق) «در تعریف پادشاه محمود شاه گوید»
مکتب نقاشی و کتابت ایرانی - هندی حدود قرن ١١ ه‌ق.

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER 2003

(SERIAL No. 72-73)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent